00047068

THE
ASIATIC SOCIETY OF BOMBAY
TOWN HALL, BOMBAY-400 023.

Digitized with financial assistance from the
Government of Maharashtra
on 02 January, 2016

00047068

نسخه مسیر طالبی

تصنیف مرزا ابو طالب خان مرحوم مشتمل بر حالات لندن

و کیفیات جمیع جزیره انگلند وغیره در عهد حکومت

زبدهٔ نوئینان عظیم الشان مشیر خاص شاه کیوان بارگاه

انگلستان نواب مستطاب لارد مینتو بهادر دام ظله

حسب الحکم صاحبان عالیشان کالج کونسل دام

بتصحیح جناب ڈاکٹر ولیسین صاحب

دام شروته و مرزا حسن علی خلف

الصدق مرزا مرحوم و میر قدرت

علی در سنه ۱۸۱۲ عیسوی

مطابق سنه ۱۲۲۸

ناصری بحرها پر خانه

هندوستانی

طبع گردیده

**

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین که جنبندهٔ هم‌جنس بنی آدم و هم
جنس ایشان از جمیع عجایب تواند و نعت برگزیدهٔ عرب و عجم
سیاح فضای فلک اعظم و صلوات بر آل و اصحاب او
رضی الله عنهم حافظین مشیر بحر و بر عالم ابو طالب بن
محمد اصفهانی غفرله شیائقان جزو نکته دانی میرساند که چون
بسبب اتفاقهای افتاد کار و گردش لیل و نهار ناسازگار
در اسکون در قصبهٔ وطن دشوار گذشته سفرهای بسیار
اتفاق افتاد و بدان سبب مشاهدهٔ عجایب بحر و غرایب
بر و اختلاط باهر طایفه از نوع بشر چنانچه این غزل اجمالاً
مؤمی بر آنست دست داد * لمؤلفه * عشق اگرچه درد خست

۹۶

سیری طالبی

TRAVELS

IN

Europe and Asia,

BY

MÍRZA ABU TALEB KHÁN.

PUBLISHED AND EDITED BY

His Son MÍRZA HASEIN ALI

AND

MÍR KUDRUT ÂLI, Munshi.

Calcutta:

PRINTED AT THE HINDOOSTANEE PRESS, BY P. PEREIRA.

1812

میم نهاد و بار داد * اما نه جز خمار پس از اختیار داد *
وآن عقل نازنین شکسته قدم زنگ * اهن مشت استخوان
برابس فشار داد * یک زبان شکست علم بجهل خود
است وقوم * پس خجالت کنهه که بشر را شعار داد *
دیگر اذیت و محن از قصد حاسدان * پس هجر دوستان
صبر و حلم خوار داد * دیگر سفر که کثرت آن دور
ارض و آب * در شرق و غرب و جنوب و شمالم
دوار داد * اول ز خشکی و تری اب سفار هندکان *
یکسال یک مکان نه براحت قرار داد * انگه ز بحر هند
بارض جنوب وزنگ * کنهی و پنج عرض بلادش
شمار داد * پس از محیط غرب با نکلاند (1) وایرلند (2) *
کان بهره چشم راز عجایب هزار داد * تا قرب نشست
درجه شمالی استوا * در این سفر بغرب و شرنگم گذار داد
* انگاه سیر ملک فرانسیس (3) و رومی (4) است * کز زیب

---

(1) England.
(2) Ireland.
(3) France.
(4) Rome.

ورود انش بجهان اعتبار داد * پس از لگان (1) و مالته (2)
قسطنطنیه (3) بود * گذر راه بحر روم مرا دستیار داد *
از پس طریق بادیه بغداد موصل است * که طول و متعبش
دل و جان را فگار داد * پس طوف مشهد نجف و سامره
حسین * بد که به بخت من شرف وافتخار داد *
[illegible] بصره است و بحر فارس * زان
دست سیر سواحل ایران دیار داد * پس بحر هند
بار دگر بود بمبئی (4) * گذر ممالک دکن و طنم اختیار داد *
با این تعب رجوع وطن گرچه شد وصول * طالب
ترا چه فائده خواهد بکار داد * وی مشیر فرانسی و
دو یوی انگلش * ترسم ترا بخانه نخواهد قرار داد *
بخاطر فاتر رسید که وقایع سفر فرنگ را ضبط کنم و هر
چیز مفید آن ممالک را بتحقیق و تدقیق نموده داخل آن نمایم
تا عجایب بحار و غرایب آن دیار و دستورات امم

---

(1) Leghorn.
(2) Malta.
(3) Constantinople.
(4) Bombay.

محتاجند آن ممالک که بکوشش اهل اسلام برسیده بر ایشان
منکشف شود. بفحوای کل جدید لذیذ موجب ذوق
سامعین و سبب حرکت مطالب طالبین گردد و عامهٔ
خلایق تربیت اولاد و طریق زیستن ایشان در منزل
و آداب تمدن و ریاست آن ملک و صنایع بدایع آنها که
اکثر مباین و متعارض قوانین اسلام نیست بدانند و اثر نیک
آن در میان جماعت ظاهر و هویدا است مطلع شده تتبع
نمایند و فوائد آن بروز کار خود بردارند باشد که عاقبت من
بدین حسن نیت بخیر گردد و ذکر نیک از من چندی بر زبانها
ماند بنابرین شروع در ضبط وارداتِ روزمره نمودم و آنچه
بنظر میرسید تاریخ آن را بقید تحریر میکشیدم در
سنه ۱۲۱۸ یکهزار و دویست و هژده هجری که بر خلاف متوقع
از این سفر دراز بسالم بکلکته اتفاق ورود افتاد خلاصهٔ
آن معدودات را یکجا جمع کردم و آن اوراق پریشان را
در سلک این کتاب منظم نمودم و بمسمع طالبی رفی بلاد
افرنجی، مسمع گردانیدم اگرچه بملاحظهٔ قصور همت

اسامی زنار و اخلاق رزیله و دستورات باطله که در ممالک
اسلامی و میان مسلمانان در هر جا برنگ تازه شیوع
یافته بر ارکان و اغنیا از جاده غفلت و غرور سرشار
و تا محو دارند مشحوف بلکه عالم کل را منحصر در معلومات
قاصره و مختار خود میدانند و عامه و فقرا بسبب عدم امنیت
و دشواری تحصیل معیشت زیر بار کسب قوت روزمره
درمانده فرصت سر خاریدن ندارند تا بشوق استخبار
و حصول تجربات امور تازه که خدا یتعالی در طبع انسانی
ودیعت نهاده و آن را مایه شرف او ساخته چه رسد
واز ان باب که گوید و تیقن اینکه محنت من در ین باب
ثمری نخواهد داد یعنی اثر فائده ایشان نخواهد بخشید
بلکه بقدر کسب افسانه و حکایت که گاهی بجهت گذران وقت
و سهولت عبارت میل بخواندن انها می نمایند بمطالعه
وقط این کتاب که از ذکر اسماء غریبه و ثبت مضامین
غیر متداوله که در بادی انظر بفهم نیاید واندک وقت خواهد
واز بعضی رموز و ایما دران ناچاری است رغبت نخواهند

گردد بلکه تعصب دروغی اسلامیرا بهانه کرده از خواندن
و نوشتن آن اجتناب خواهند نمود فلهذا لازم دانست تحقیق
و تدقیق بعضی چیزها و شرح و تفصیل آنها را داد و چنانچه
ازین ابیات مثنوی که در ضبط خصوصیات و اوضاع شهر
لندن[1] مشتمل بر هزار بیت است درز کر صنایع آنها
بیخواست نظم شده عذرا بمعنی بخوبی واضح میگردد
* لمولفه * بدین وسعت که بر تو برشمردم * بود
این یک زسعت شهر معظم * منسترو[2] یست نام و دار
شاهیست * که بلدان جهان ازوی مباهیست * سیتی[3]
باشد دوم سکنای تجار * که مرکز هست دولت را
زادوار * سیوم خوانی سبزه روزی ده خاک * کزو تره
خورد بره بر افلاک * بهر سه نام لندن برکمارند * فزون
از بیست وچارش دور دانند * ولی من تا بزه میاش زاطراف
* برفتم همچنان دیدم که از ناف * زبس باغ وضیاع

---

(1) London.
(2) Westminster.
(3) City.
(4) Borough.

قریه یا مون * نیاید در نظر جز شهر موزون * بوصف
باغ و بهر و سیالیش * هم از آن چرخهای صنع
زایش * که اصل این عمارت ها ازان ست *
* اگر گویم کجا حد بیان است * که من هم غیر
حیرت بهره زان * نبردم چون کنم تفهیم غیران *
همه افسوس من از این قصور است *
که نفع سیر من از قوم دور است * سواد علم
انکاشش گر نبودی * بکنه هر یک آن ره خود نمودی *
نمودی لم هر نقش از کتابش * شدی آسان طریق
اکتسابش * مشین (1) و آلت هر صنع هر کار * که دیدم
می نمودم کشف اسرار * هم از قانونهای ملکرانی * هم از
شرع تجارت فاکه رانی * که رونقهای لندن جمله
زانست * یکی منتج بصد نفع کسان است * گر فتی
بهره از آن خاص و عامی * بماندی زنده نام من مدامی
وگر گویم که این محض خیالست * بغرض علم هم سودش

(1) Machine.

محال است * بزرگان مسلمان در همه دهر * بغیر از
جهل و غفلت نیست شان بهر * دلیلش آنکه در
قابوئی راست * نه امدادی ز کس آمد نه درخواست *
علاوه آن دل شکستگی و تنگدستی و حاجت بزر نیز
بر عابق امر کشته فائده اکثر چیزهای مفید ناتمام ماند و اشکال
آلات و تصویر عمارات صنایع که در تفهیم حکایت و تصریح
عبارت مدد بسیار میکرد ناکشیده ماند اما بفحوای ما لا یدرک
کله لا یترک کله در ترک بالیده از دل و فا کیش رخصت
نیافتم امید که ناظرین اولو الالباب این مراتب را
ملحوظ داشته عذر پذیر بوده از اشکال خواندن
اسماء غریبه و بعضا مبین دقیقه که باندک تامل حل
میتوانند شد ملول نگشته ترک آن نه نمایند که فوائد
بالا د تمام فرنگ دانست بعضی تمام افادت و بعضی
مفید حرکت طالبین و رهنمائی ایشان بمنزل مقصود
مناسب این مقام است این ابیات تمامی مثنوی
مذکور * لمؤلفه * زبث(1) طالب نمایش کلک رانی *

(1) Bath.

[illegible] شهر دانی * که باشد
[illegible] چو مذموم است اطناب
سخنها * اگر باشد کسی در نوی خانه * بس است
اینجا بهای وی نمانه * وگر نبود مهر بیهوده محنت *
مرا بس اینقدر در حفظ غیبت * اگر پس کس
مرا عمر است باقی * بتذکارش شوی فرحت تلاقی *
وگرنه یادگارت در جهان است * طرب افزای
هر جان جوانست * ز جان مندرس کهنی پسندد *
نگهبرم من شماری نیک و ازبد * حالا بعضی از واردات
خود که باعث اسفار گشته نوشتن مناسب می نماید
قلمی گشته سخن بآغاز این سفر گشده و ناظرین را
انتظاری از هیچ طرف نماند والد حقیر حاجی محمد بیگخان
[illegible] اکبر مولدش عباس آباد اصفهانست
در عهد جوانی از شدت صولت نادری ایران را
گذاشته وارد هند و رفیق وزیر جنت مکان ابوالمنصور خان
صفدر جنگ گردید بعد کشته شدن رابطه نوکری

و تقرر نیابت صوبهٔ اوده بمحمد قلیخان مرحوم برقرار و اعانت
او نامزد و بدین تقریب در مخصوصان و طرفداران
او منسلک گشت بعد وفات صفدرجنگ نواب شجاع الدوله
مرحوم عمزاده را بدغابدست آورده به تیغ بیدریغی از هم
گذرانید و بار قفای او بدسلوکی کرده قصد بدست آوردن
والدو اشت او سبقت گزیده با چند غلام و فوزنی جواهر
و اشرفی بجانب بنگاله شتافت و مادر او را کهنو و تمام
مال و جهات خود را در منصه سکر نواب مرحوم گذاشت
دوره بنگاله چند مدت باعتبار گذرانیده در سالی که از این
قطعه تاریخ مستفاد میگردد ره گرای عالم باقی
گردید لمولفه * محمد ابن حشفیع آن خجسته والامن *
که بود ذی شرف از فضل و علم و عقل وادب * شد فت
چون به بهشت برین ازین عالم * زتاب فرقتش افتاد
جان مادر تب * چو داشت با مه کس روی رای انور او *
بدین مهر رخش روز عالمی شده شب * وقوع
این غم عظیم بهادل افگاران * چو بود از نه ماجرت

رسال عرب هزار و یکصد و هشتاد و دو سه یوم
از حج * ایمان نوشت بالهام سبحان رنج و تعب * نمود و
طوف بهشت برین دوم تاریخ * زروی جزم و یقین
آمد از دلم سوی لب * و پدر مادر من ابوالحسن بیگ
بنام داشت مردی متقی دین دار با همشهری
برهان الممالک مرحوم از دوستان قدیمی وی بود و
چنانچه بعد رحلت آن مرحوم روی توجه بامورات
دنیوی ننمود و از کمال دلتنگی بخانه نشینی گذرانید
تا برحمت حق واصل گردید ولادت این بی سعادت
در آخر سنه ۱۱۶۶ یک هزار و یکصد و شصت
و شش در لکهنؤ اتفاق افتاد بعد مهاجرت والد نواب
شجاع الدوله بمقتضای انحاء ایلی مدد خرج مکتب
تعین فرمود و در صدد تربیت و تفقد احوال این
کمترین می بود بعد چهار سال در سنه ۱۱۸۰
یکهزار و یکصد و هشتاد حسب الطلب والد رخصت
مرشد آباد و بنگاله کرد این اول سفر من است

که به همراه مادر در سن چار ده سالگی به عظیم آباد
بخشکی پس برکشتی رود او بعد وصول مرشد آباد
یک ونیم سال در خدمت والد گذرانید و با آفت بی پدری
وتکفل خدمات ملک وفوج وآمورخانگی کرفتار گشت
چون خبری از اقربای نواب خانخانان بهادر مظفر جنگ
نائب بنگاله بحضور والا نامزد حقیر شده بود چند سال
دیگر در انملک بحمایت ورعایت نواب معظم الیه
بخوشی وفراغت تمام بسر رفت و در آواخر سنه ۱۱۸۹
یکهزار ویکصد وهشتاد ونه ابتدای جلوس نواب اصف الدوله
مرحوم حسب الطلب مختار الدوله نائب ملک
مرتبه دیکر بخانه قدیم باز گشته بعمل داری اتاوه وکیزه
محالات میان دوآب مامور کشت این سفر تمام بر
کشتی تا بکشمور کنک و آزانجا تا فیض آباد در دریای
گها گره بود و تصدیع تمام وآفات بسیار درین دریا دیده
شد چون طول محالات متعلقه دوآب از متصل
کان پور تا انوپ شهر دو هفته راه است دو مهال تمام

دران ولایت بحرکت دور خیمه ها بسفر گذشت پس
بغدر و خلافهای حیدر بیک کابلی که بعد مختار الدوله
نائب آن سرکار شده بود معزول گشته یک سال در لکهنو
بودم و در آن اثنا محالات کورکهپور بکرنیل الگزندر رایا
مقرر شد و او مرا با عانت خود از وزیر درخواست کرد
بدانطرف برد آنولایت نیز پانزده روز راه
ور طول است لهذا سال تمام حتی برسات
نیز در سفر گذرانیدم و در هر محال خانها
از چوب دنی برای من ساخته بودند و رانجا فرود
می آمدم معهذا هر سال تجدید خیمه ها کرده میشد بعد
ازان همراه کرنیل معزول شده یک سال
در لکهنو خانه نشین ماندم دران ایام میان حیدر بیک
و کماشتگان کمپنی مستر مدلتن و مستر جانسن
نزاع بود و حیدر بیک نرد و غا باطنا بدیشان می باخت
بنابرین کمی انتظامی تمام در ممالک شیوع یافته بود
عمال هر سال کمی در جمع میگرفتند و زمیداران ممالک

دور را تاراج نموده روز بروز بیشتر سرکش میشد
ازان جمله راجه بابهدر سنگه که وراثت تمام صوبه اوده
و مرتبه همچشمی وزیر و قوت صدهزار سپاه راجپوت همقوم
خود داشت پیش ازهمه خیرکی وشوخی نیکرده چند
نفر اوباش وزیر و کمپنی بدفع او متعین میکردید لیکن
تزویر عمال نایبان حیدر بیک اثری متمشی نمی شد
مستر مدلتن به اشارهٔ کورنر هشتین با من مصلحت
انکار نمود و مرا بدفع فتنه راجه مذکور و انتظام ممالک
وزیر تحریص و ترغیب فرمود چون من میدانستم که
سررشتهٔ فتنه زیر سر حیدر بیک است و کمیشن
من دران باب بر خلاف رضای او باعث عداوت
کار پردازان آن سرکار موجب خانه ویرانی من خواهد
شد عذر خواستم و بسیار از خود رفتم اما کلمات تکان
کمپنی بمقتضای اینکه غرض من دگر میباشد کم شنیدند
و بوعدهٔ یاری و محافظت از شر اعدا مستظهر کرده
مستعد کار ساختند دو سال بدین شغل دراز طول و عرض

صوبه اودهه ایضا در سفر ماندم و بار اجه مسطور جنگهای
متعدد کردم اخر کار اگرچه آن دشمن بزرگ صد ساله
آنجاندان کشته گشته ممالک وزیر صافی گردید و مرا
تعاقب عمال مسدود گشته انتظام صوبه از قرار واقع بعمل
آمد اسباب خانه ویرانی من مرتب شد و تخم سفرهای
بزرگ در مزرع زمان آینده کشته کشت تفصیل این مجمل
آنکه کماشتگان موصوف که حمایت مرا تعهد کرده بودند
پس از اندک وقتی معزول شدند و کورنر هشتین
صاحب قرار داد مذکور به ولایت فرنگ عود نموده حکام
نو در کلکته بعرصه آمدند و قول حمایت من کهنه و فرسوده
گشت درین تبدیلات جدید با وجود دورنگی
برشوت و کارسازی خود را اصلاح اندیش وانموده
اقتدار یافت و چند سال سلوک ناهموار بمن نمود
که حاجت بشکایت او و اسعداد از جماعت انگلش
نشد در این مدت در پرده دوستی حیلها انگیخت و طمعها
نمود که شاید دانه دام شود اما پیش رفت نیافت لهذا

بی برده شده در ادای وجهی که برای معاش من شش
هزار روپیه سالیانه ازان سرکار مقرر بود اما ک
در زبدن کرفت کشمکش با پیشش نمود لهذا سکونت
لکهنو دشوار کشته مرتبه دیکر سفر بنکاله اختیار کردم
در سنه ۱۲۲۱ یکهزار دو صد و دو بسواری کشتی از راه
دریای کنک بکلکته آمده شکایت پیش لارد کرنوالس
بردم لارد معزالیه اکرچه بتعظیم پیش آمده وعدهٔ
امداد نمود اما چون او را سفر دکن و اشغال جنک
تیپو سلطان در پیش آمد مدت چهار سال امر من
معوق ماند بسبب درازی مدت سفر و بایل و اطفال را
بکلکته طلبیدم اکثر زخایر تیپو سلطان مایوس شده
پریشان و هریک بطرفی پراکنده کردید و در اهدو
رفت اطفال و ساختن خانه برای ایشان دیاغی در
خارج کلکته خرج بسیار بر من افتاد و زیر بار قرض شدم
نقصان عظیمی که دران سفر بمن رسید پسر چهار ساله
که بغایت مطبوع و قابل و محبوب تمامی خاندان

بلکه مطبوع همه نظاران بود بسبب
ناموافقت هوای انجا که دبیوقوفی طبیبان آندیار فوت
کرد و دل همه را کباب ساخت پیچ و تاب آنواقعه
را از سوز و گداز اینچند رباعی که درمرثیهٔ او نظم
شده میتوان دانست * لمولفه * در آتش فرقت
تو ای لخت فواد * شد خاک وجودم از زه آب
بباد * پیوسته بگریه ام چو سقف حمام همواره بناله
ام چو چنگ از بر باد * چشمم که بسان ابر نیسان
گرید * شبهانه بران نو گل خندان گرید * بی منظر
خوب آن انیس یکتا * برحال بدخویش دو چندان
گرید * تا از نظرم آن دُر شهوار برفت * هر
لحظه بمی ز چشم خونبار برفت صد روز دراز
روشنش نتوان کرد * کوته شبی تا آنچه زاندوه برفت *
ز آنجام تو من نخست میدانستم * چنیست بعهد
نست میدانستم * وین کوتهی عمر تو از رشد
رسمات * ای پارهٔ دل درست میدانستم * بالجمله بعد

از ان که لارد کرنوالس از دکن معاودت
فرمود از امر من یاد آورد و چون حیدر بیگ دران
نزدیکی فوت کرده بود بخیال آنکه دشمن من در کارهای
آن سرکار مبسوط سازد و را خر سنه ۱۲۰۷
یکهزار و دو صد و هفت بلکهنو روانه کرد و خطی
به مضمون لایق شایان بزرگی خود که مؤثر تواند
شد در سفارش من بوزیر نوشت بنابرین
وزیر و اهل کارانش مرا بتعظیم و تکریم تلقی کرده
امید درستی کارها بود که از طالع ناساز کار لارد
کرنوالس راعود بولایت خود اتفاق افتاد و بنابرین
اجماعت سنت سنده سه سال بکج دار و مریز
گذرانیدند و وقتیکه میانهٔ وزیر و مستر چری کماشته
کمپنی نزاع شد و او برحسب شکایت وزیر معزول
گردید وزیر و اهل کارانش از کمال بلاهت
خویش راحاکم مستقل دانسته بمن پیغام کردند
که ترا نام همراه مستر چری از لکهنو بیرون باید رفت

هر چند کمتر کوشیده مصروف شده کار خود را کیم کرده ایدا کبر من
بشما خواهم ماند آنچه ضرور است بر وقت شما را
رهنمائی خواهم کرد فائده پذیر نشد بنا برین بعضی
قبایل را در لکهنو گذاشته و بعضی را باله آباد رسانیده
به بنارس و از انجا سیوم باره در سنه ۱۲۱۰
یکهزار و دو صد و ده براه دریای گنگ بکلکته آمدم لاروتن موث یعنی سرجان شور که دران وقت
گورنر بنگاله بود مرا دلاسا و عده یاری داد در بین
اثنا اصف الدوله مرحوم فوت کشته قضایای سرکشی
وزیر علیخان جانشین او و تعویقات چندر چند پیش
آمد که از فرصت توجه بکار من نیافته بولایت شتافت
و مدت سه سال بانتظار بر من گذشته پریشانی
بسیار در جمعیت من رو داده بقیه رفقا که تا آنزمان
بهر حال با من بودند باطراف پراکنده گشتند و کار بجای
رسید که سه نفر از اولاد و چهار نفر کنیزان قدیمی که
مرا و اولاد مرا پرورش کرده بودند از تواتر سفر

و دوری من ملول شده ترک دنیا کردند و براه کربلای
معلا و نجف پیش گرفتند از ملاحظه این نوع تفرقه و طول
مدت توقف کلکته بسیار دلتنگ و ملول می ماندم درین
بین کپتان رچرڈسن مردم اسکاتلند که زبان دان
فارسی و هندی دوست قدیمی من بود برای تبدیل
هوا قصد انگلند نمود و بدیدن من آمده در اثنای محاکات
گفت اگر ارادهٔ انگلند نمائی از بین دلتنگی برآمده مشاهدهٔ
عجایب و غرایب بسیار نصیب تو خواهد شد و من
بطمع صحبت تو در تعلیم زبان انگلش در مدت توقف
جهاز و هر گونه رهنمائی دیگر سعی مبذول خواهم داشت بخیال
اینکه سفر پر خطر دراپیش است البته در وقت رفتن
در بحر و حین مراجعت براه خشکی که ممالک مختلفه باید
گذشت و با امم کثیره معامله باید نمود البته بمرگ دو چار
خواهم شد و از کشمکش دهر و جور اخوان زمان نجات
خواهم یافت عزم سفر جزم نمودم و عهدا ستوار بادی
موکد کرده روز دیگر در یکی از جهازات کمپنی شارلت[1]

(1) Charlotte.

نام مکانی کرایه کردم بحسب اتفاق آنجهاز در همان دو
سه روز بسوخت چون سفر مذکور مقدر بود با وصف
تعویق چنین تزلزل در بنیان عزیمت راه نیافت و
باتفاق کپتان مذکور در جهازی دیگر کرستینا[1] نام که صاحب
آن کپتان ناتلمان نام داشت واز جماعت همبرگ[2] که
فرقه از ایشان یاد نمودند بود مکانی بکرایه گرفتم آغاز سفر
فرنگ و بتاریخ غرهٔ شهر رمضان سنه ۱۲۱۳
یک هزار و دو صد و سیزده هجری مطابق هفتم ماه فبروری[3]
سنه ۱۷۹۹ یکهزار هفتصد و نود و نه عیسوی تودیع دوستان
نموده بر بجره که کپتان رچردسن گرفته بود سوار شدم و او
با لنگر گاه جهاز آوردم دو روز بر بجره گذشت سیوم ماه مذکور
در محال کلبجری بجهاز مذکور رسیده بالا برآمدیم و هر یک
بمحل موعود خود قرار گرفتیم جهازی بود بسیار بی انتظام
و بد ساخت علاوه آن اکثر بنگالی کاهل طبیعت ناکرده
کار صحبتها بسیار تنگ و تاریک بود بوخصوص حجرهٔ من
که بیان آن مطالت آرد معلوم شد که کپتان ولیم سن دوست

(1) Christina. (2) Hamburgh. (3) February.

پرچرتسن بزرد و غاباخته برای خود و کپتان ربین حجرهٔ
خوب وارزان گرفته در عوض آن حد منتی برای کپتان
جهاز مذکور کرده مراو دیگران را به بلا انداخته بهر حال چون
گرهبهٔ جهاز پیشکی در کلکته گرفته بود ندواستر داد آن
امکان نداشت خواه ناخواه دل بران نهادیم و چون مقرر
شده بود که آب و اذوقه وافر در جهاز بردارند تا یک راست
بمالک فرنگ برسد و حاجت بتوقف در اثنای راه
نشود دل را بسرعت سیر و اتمام سفر بزودی خوش
میداشتیم همسایه حجرهٔ من شخصی بسیار ناز کمزاج موسوم
به مستر کراند حجره داشت و سمت دیگر آن حجره
اطفال همراه کپتان پرچرتسن بوده که یکی ازانها
دختر دوساله او بود نهایت بد مزاج روز و شب
گریه میکرد و آنقدر اذیت میداد که باجموع مکروهات
جهاز برابر تو ان شمرد و کپتان ولیمسن و کپتان
ربین مذکور خود حجره کوزیچه های آن بطرف دریا
وامیشود داشتند بالجمله چون مقدر بود که تصدیعات

بسیار دران جهاز بمابرسد آنقدر مایه و لخوشی
که اتمام عمر سفر بزودی بر حسب مقرر بوده باشد
نیز از دست رفت و آن مقدار توقف دست داد که
پنج و نیم ماه تا به کیپ[1] حبش که نیمه راه انگلند است
منقضی گردید سبب اول این اتفاق بد خلف میعاد
کپتان جهاز است که ما را روانه جهاز کرده خود بجهت قطع
معاملات در کلکته ماند پانزده روز با انتظار ورود او گذشت
و آن توقف چنانچه در محل خود آید باعث توقف های دیگر
گردید بالجمله شانزدهم رمضان آخر روز کپتان بجهاز
رسیده شب شب تهیه حرکت کرد این کپتان مردی
مغرور بر خود غالط بد معامله بود و معلم بزرگ مردم امریکا[2]
بعینه چون سگان سباع درنده و بد خلق و معلم خورد
و کلان بر سر دام ان جهاز خود کمینه قابل سخن نبود و نیم
و مجموع غیر از معلم بزرگ از جهاز رانی بهره نداشتند
روز پنجشنبه ۱۷ هفدهم از کجری کوچ کرده قریب بدهنه
دریای کلکته رفتیم در بین راه چند جا محل خطر بود چنین

(1) The Cape, (2) America.

گذشت و بموقعی ازان مخاطرات جستیم چه مقدار
رفتار جهاز اقل نهار چهار نیم کز آب بود و مادرین عبره
بجا ارسیدم که آب همین قدر داشت فی المثل اگر
آب چهار انگشت کمتر می شد جهاز برزمین می نشست
و چون بوقت مد کامل نه ساعت باقی بود امید استخلاص
نداشت بلکه تا آنوقت تمام و کمال جهاز در ریگ
فرو میرفت ذکر اسباب توقف درخور گذشته روز دیگر
در شرف حرکت بودیم که جهاز های بیلوتی یعنی
راهبری رسیده خبر دادند که جهاز جنگی فرانس
هونسم به لافورت[1] برد هنه خورد رسیده چند جهاز را
گرفته است تا دفع او نشود عبور از دهنه محال است
بنا چار ما و هر کس که عازم عبور دهنه بودیم پیش قدمی
موقوف کردیم و چون عود کجری متضمن احتمال مخاطره
بود و همانجا لنگر نمودیم آنقدر نان و ماهی و تنجم مرغ و
مسکه تازه و بعضی فواکه که باعانت اهل کجری در
منزل پیش میرسید موقوف و مدار بر مسکه شود

(1) La Forte.

ازی وخوراکی ای دریای مقرر شدو مکنن
ا بقدر و فور داشت که در کوشش و دهان نمیرفت
بدن دست بدهن گذاشتن مجال گفتگو محال بود
از یازدهم رمضان تا هفتم شوال بیست یوم در انجا
بحال انتظار و در نهایت پریشانی گذشت در بعضی
ازان روز ها آواز توپ بسیار بگوشش رسیده قیاس
کردیم که جهاز جنگی کمپنی که از مدراس بدفع جهاز
فرانسس مامور شده رسیده کاری کرده است مقارن
آن سه جهاز بنظر آمده بر خوشی ها افزود بعد زمانی
معلوم شد که سه جهاز تجارت کمپنی که از چین بکلکته
می آمدند جهاز فرانسس بر خورد و بناچاری جنگ انداختند
یکی ازانها گرفتار او شدو بقیه گریخته خود را بدین مکان
رسانیدند و درهمان ایام یکی از جهازات کمپنی که محموله
انواع مال بسکاله عازم طرفی برای تجارت بود آتش
گرفت موجب تماشای اهل دکان جهازات گردید عمله
آنجهاز بعضی بر کشتیها و اکثر بآب زده متفرق شدند

جهاز نیم غرق شده در جای خود ماند کپتان جهاز ما که عازم
ملک خود و عزم لنکران در اثنای راه و خوف باز خواست
از گماشتگان کمپنی نداشت چند روز پی هم با کشتی های
خورد خود بران جهاز میرفت و از پارچه های نیم سوخته
و آب چسپیده کشتی پر کرده بر جهاز خود می آورد هر چند
مردم ازان عمل که آخر موجب گرفتاری او در کیپ گردید
منع میکردند ممنوع نشد همچنین در یکی ازان روز ها چند جهاز
از دهنه خور نمودار شدند که بر یکی ازانها نشان فرانس زیر
و از انگلش در بالا بود یقین شد که جهاز فرانس است
که دستگیر شده اما آخر بوضوح پیوست که فرانس ایران
جهازات منهوبه را بر جهاز مسقطی که با آنها حلیف اند
بدینوضع نشانیده فرستاده اند و باقی مراکب
پیاوتی اند سالخ ماه رمضان بتحقیق پیوست که جهاز جنگی
از مدراس رسیده بعد جنگ جهاز فرانس را گرفته
است مقارن خبر کوک کپتان جهاز اینطرف که زخم
ها بل برداشته بود رسیده بکلکته رفت و در دوسه

روز هژدهم ازین خرم در گذشت سیوم شوال جهاز جنگی
مسطور کسیبل[1] نام داشت بجهت شکست و بست
زخمهای خود بالعزم کلجری نزدیک مار سیده لنگر انداخت
و جهاز فرانس را که هر سه مستول او افتاده طاقت حرکت
از خود نداشت بریسمانها بسته همراه خود اورده بود جهاز
فرانس بسیار کلان تر از سیبل بود و پانصد نفر جنگی
دران بود و اینطرف نیمه آن عمله و استعداد داشت باوجود
این زیاده از بست و پنج نفر کشته و زخمی نشده
از فرانس دوصد کس معه کپتان قتیل و مجروح کردید
چهارم ماه پانزده سلف از کلته معه سپاهی رسیده امیران
فرانس را بکلکته بردند و جهاز هم متعلیق ریسمان همراه
آنها و تماشائی برای نظارکیان بلکه شهر تهی برای تماشائیان
بود چهارشنبه هفتم شوال حکم آزادی بجهاز ات منتظر
رسید حرکت به پیش اتفاق افتاد پنجشنبه هشتم شوال
پیلوت جهاز را باب زرف سیاه رنگ که انگلش انرا
بی بنگال[2] نامند و آغاز شعبه بحر هند است رسانیده رخصت شد

(1) Sibylle. (2) Bay of Bengal.

یکشنبه یا یکدو روز پس و پیش آن تحویل آفتاب بحمل واقع
و هوا بسیار گرم بود در روز جمعه که هوای مرا در نهایت
خوبی او دجهاز که جنوب رو به مبرزفت مائل بطرف مشرق
گردید و اسباب توقف دو هفته از سر نو مهیا شد وجه
آن چنین بوضوح پیوست که آب ذخیره دران چند روز
توقف بخرج آمده میخواهند که یکی از جزایر ملا له را
گرفته آب بردارند این جزایر موسوم بجزایر نکوبار[1]
خورد و کلان هفده اند کانکوبار را که بحسب ما یحتاج جهازی
معمورتر از دیگر انست نتوانستند گرفت بعدا زان
قصد دیگری کردند از دهم رو شده منتهای رو مابین متصل
سیومین ثلث شب گذشته لنگر کردند * ذکر اعجوبه
از جمله امور یکه نو منکشف شد این ست و قتیکه این
جزایر مرئی گردید خواستم که از دوربین بهتر به بینم
از پیش نظر غائب شد تعجب کردم و انای را از ظاهر
کرد که این جزیره هنوز در پستی است وارتفاع کرویت
آب حایل میان او و نظر است وانچه بنظر می آید عکس

(1) Nicobar.

کرد بنا[illegible] افتاد سخن در دوربین شرط است
که چشم سکی محاذی آینه دوربین افتد تا دور پرتو انداز
شود بنابرین از دوربین دیده نمیشود و بجهت دلیل سخن
خود انگشتری در کاسه چینی انداخته انقدر دور برد که انگشتری
از نظر غائب گردید پس آب در آن انداخت مجرد
آب انداختن عکس انگشتری در آب آفتاده بنظر آمدن
گرفت از ملاحظهٔ آن مرا انقدر وهم غالب شد که گمان
کردم انگشتری بالای آب آمده ایستاده بخواست نزدیک
رفته دیدم که انگشتری در ته آب بود بیان جزایر ملاکه بالجمله این
جزیره را که کنار آن لنگر کردیم تریسه[1] گویند دایرهٔ آن تخمیناً
بیست ویک کروه است در وی دیگر متصل آن را چوری[2] و
یمپو گویند خوانند مردم هر سه جزیره تجار جهاز امد و رفت میکردند
بسیار جیل و اناناس بسیار لطیف و چند قسم کیمو می جنس
اعلی آمد ار و خوش ذایقه و قاز و مرغ فربه و پان و سوپاری را
بجهت معامله آورده بجنس پارچه وغیره بدل میکردند قسمی
از تنباکوی پیچیده که عوام بنکاله ممثل چوپنج میکشند و چورت

(1) Terressa. (2) Chowry.

نامند و آلات اهن مثل شمشیر و چاقو و استره وغیره و مزرعه
ایشان بسیار عزیز الوجود است و در عوض آن اشیای
مذکوره بسیار در هندوستان های زر قابیل زیرا که زر در ملک ایشان
مصرفی ندارد و مگر اینکه بجاهای دور دست برند و در تبدیل
آن خرج کنند و فور نارجیل درین جزایر آنقدر است که بعوض
یک چورت که بیست عدد یکفلوس در بنگاله قیمت دارد
ده نارجیل بسیار بزرگ تازه نازک مغز میدادند حال فصول
این جزایر چون آبادیهای تحت استوا است دو ربیع و
دو خریف میشود درین ایام که آفتاب مائل بشمال استوا بود
مقدمه برشکال اینجا بوده همواره باران نقاط داشت صورت
اهل این جزایر بمردمان گوژه چین برابر است همه گندم رنگ
کوسج دراز قد قوی خلقت جسیم کثیر انشاط میباشند
وغیر از لنگوته باریکی رخت ندارند با وجود زحامت بدن
اعضای تناسل ایشان بسیار کوچک میشود چون
بجهت شکار در آبادیهای ایشان عبور افتاد دختر
و پسران شیرین شمایل خوبین بسیار بنظر آمد

خانهای ایشان کاهی بزرگ چنانچه برای ذخیره غله
میسازند و خانه بزرگان دو سه طبقه که سقف
هر طبقه از چوب بانگ است معمول بود در طبقه زیرین
خانه مرغ و غاز بهم سفند سازند و در طبقه وسط
مردانه و طبقه سیوم زنانه است مذهب ایشان
اسلام است و زنان ایشان در پرده و حجاب مختفی
می مانند و بیگانه هرگز تکلم نکنند کشتی های خورد بوضع
پنسوئی نبکاله بسیار خوش ساخت و دوسه
جهاز بوضع فرنگ دران جزایر شهود شد از خوبی
ملاحظه هوا و فضا و انهار و اوضاع زندگی و آزادی
آنمردم دل بی اختیار بسکونت آن بسر زمین
میکشید پنجشنبه ۲۹ بیست نهم آب و افر که بخرج
سه سیم ماه کفایت کند ذخیره کشته و جهاز از فواکه
پر شد کپتان در شرف حرکت بود که حادثه عجیب
رو داد و آن اینکه شانزده نفر خلاصی معتبر که حرکات
جهاز از آنها بود گریخته پناه به بیشه و جنگل انجزایر بردند

و دیگران نیز که همیشه از ضرب و شتم بجای کپتان
و معلمان نادان در تصدیع بودند اراده فرار کرده
انتظار شب میکشیدند بنابرین قطع امید از وصول
بمقصد کشت بلکه گمان فقدان حرکت مطلقا بهمرسید
درین اثنا مردم جزیره بجهاز آمده برین حادثه مطلع شدند
و بجهت رفع بدنامی خود تقبل نمودند که فراریان را
گرفته بسپارند کپتان هم در حالت یاس وعده
چند سلچه پارچه منهوبه از جهاز سوخته کمپنی
بدانها نمود بنابرین انجماعت بعقب فراریان
درحرکت آمدند چون برانکوهستان تمام اطلاع
داشتند هنوز از شب انقدر نگذشته بود که
فراریان مذکور را بدست آورده بجهاز سپردند
کپتان بامروت باوجود آنهمه خدمت نرد و غا باخت ودر
ایفاء وعده و سلچه باعذر شب خواسته بر صبح مقرر کرد
روز دیکر که غرهٔ ذیقعده سنه ۱۲۱۳ یکهزار دوصد و سیزده
بود قبل از وصول انجماعت لنگر برداشت و راست

بسمت جنوب روانه شد از نزدیک دو جزیرهٔ دیگر
از انها گذشتیم و از دور مرئی بود روز یکشنبه ۳ سیوم
ذیقعده از محاذات آفتاب در درجه هفتم شمالی خط
استوا گذشتیم هوا بسیار گرم و تا دو هفته اکثر اوقات
باران انهای شدید شد و باد انقدر کم بود که جهاز درین
مدت زیاده از پنج شش کروه راه نرفت گویند چند درجه
این طرف و آنطرف خط استوا همیشه هوا اکم است
و هر جهاز را درین مقام تانی سیر رو میدهد چه تاب آفتاب
بالخاصه فاقد هوا است * ذکر اختفای جدی یعنی ستاره قطب
از مد نظر * سه شنبه ۱۲ دوازدهم ذیقعده قریب
بخط استوا بودیم و شب آن که هوا بسیار صاف بود
بلاحظهٔ اوضاع ستارهٔ جدی تا نصف شب کرده شد
بنات النعش و فرقدین بطرف بالای جدی بار تفاعیکه
خود جدی از کلکته بنظر می آید ملحوظ میشدند و جدی در
کدور تهای افق مختفی بود و معلوم شد که چون افق دریا
هیچگاه صاف نمیشود جدی از چهارم درجه شمالی استوا

از دویست می افتد و تا ۲۰ تیکه از طرف کیپ دیگ یا ۵ از احتو
صبور نشود و بدرجه سنجم شمالی نرسند نظر نمی آید
جمعه ۱۵ پانزدهم ذیقعده از خط استوا در درجه صدم طولی
عبور کردیم درین چند منزل انواع پرندگان بنظر آمدند
بعضی مشابه بوقیمار بادم باریک و دراز نر و بعضی مشابه
به کبوتری کسمرنگ تر ازان و ماهی هم در بحر بسیار بود اما
نزدیک قلاب نمی آید و بیند کثرت تولید این جانوران
بسبب قرب آفتاب است غذای پرندگان ماهی است
روز دوم پرواز اند شب برروی آب گذرانند چون وقت
تخم نهادن رسد صدا کرده بهمین نوع بطرف خشکی
مائل شوند و بتدریج بدان رسیده بچه برآرند یکی از
آنها که خود بمقدار کبوتری و بالش بقدر گربگسی فاخته
رنگ بود شب بر جهاز نشست خلاصی ما کرفتند بسبب
شب کوری نتوانست بدافعه کرد شب در زیر جهاز
نگاهداشته صبح که به پرواز آوردیم چند دفعه در حین پریدن
بر جهاز افتاد و باشکال تمام پرواز نمود * ۵ تقلید بود و در

خلاصه بیان جهاز و بورخها الشکوا * و این روز مرد و از
حلاصه بای سفید جهاز بازیئے عربی بر روی کار آورد و آن
آینکه خود را با دوست نفر دیگر هیئت عجیب و پوشاک
مهیب آراسته آب از لباس چکان از بحر بر سطح
جهاز بالا آمده بر کرسی نشست هر یک از آن سه
نفر چند قامی پلاس فراخ بالای هم دوبر کرده و
بدو سیاهی و شب مجرف بار و خل مالیده کمر بریا تهای
کنده بسته و شمشیرهای چوبین سنگین بران آویخته
و بشی دراز موی های سر دار از ریشه های پلاس
درست کرده بود موزه های فراخ بزرگ در پا بوقی بردین
و کتابی در دست داشتند دعوی آدایکه خدای بحر است که در
بحر او مقام دارد هر جهاز که بدو بحر امیر حد بران بر آمده
کسی را که ازین خط فرو نکرده خواه نخواه غسل میدهد
تا گناه او پاک کرد و جوانان جهاز از ملاحظه آن صورتها هوش
باخته افتان و خیزان باطراف کریختند و در گوشه ها خزیدند
بعضی اطفال چابک بپاره برد با نها بر منتهای مستول

گریختہ مخفی کشتند اما او از روی کتاب اسلام آنانکہ عہد از خط
نگرفتہ بودند ظاہر کردہ حکم باحضار ایشان دیک یکرا بحضور
کشیدہ می آوردند و بر خم چوبین بزرگ دہن کشاد بر تختہ
نشانیدہ چشم او را می بستند و یکبارگی آب بسیار از
چند طرف بر روی تختہ مقارن آن تختہ را از زیر او میکشیدند
تا در خم پر از آب افتادہ چند غوطہ خوردہ نیم جان بالا
می آمد چون نوبت بمن رسید یک بوتل بر اندی دادہ
صلح نمودم بعد فراغ ازین بازی کہ برای غسیلان آفتی
بود بحسب ظاہر باز بحر فرو رفت * ذکر عجوبہ ماہیہای
پرندہ * پنجشنبہ ۲۱ بیست یکم ذیقعدہ ماہی های پرندہ
بنظر آمدند کہ گروہ گروہ بقدر سہ چہار گز از آب بلند
شدہ سیصد تا پانصد قدم راہ کاہی پست و کاہی بلند
بعینہ چون پرندگان ہوائی پریدہ باز بآب فرو میروند
چنانچہ بال زدن آنہا بخوبی مشہود میشد سابق برین
کہ اینمعنی از زبان مسافران بحر شنیدہ بودم بخاطر
میرسید کہ این پریدن از قبیل رفتن خواہد بود اما

بعد تجربه معلوم شد که اصاف پرنده اند بعضی از آنها که در اثنای
پرواز بسبب ول شدن بادبان جهاز بزور خورده بیخود
شده بر سطح بام جهاز افتاده اسیر میشدند کوشت
آنها خورده شد بسیار لذیذ و مصداق لحم طریا بود از بین
مقام شدت گرمی هوا که بمقدار ماه بیسا کهه و بهادون
و در بنگاله بود و رود به تخفیف نهاد چه مادر درجه هفتم شمالی
استوا از آفتاب گذشتم و حالا در پنجم جنوبی استوا هستم این
میشود ۱۲ دوازده درجه و آفتاب هم درین بیست و یکروز
قرب هفت درجه شمالی استوا رفتار کرده بنابرین
قرب نوزده بیست درجه از آفتاب دور ما فاصله بهم رسید
چون هوای بحر نسبت بخشکی در گرمی و سردی هر دو
باعتدال میباشد از بهم رسیدن اینقدر فاصله تبدیل
حوسم محسوس شد * ذکر قطب جنوبی و باد تجارت
* درین موضع چون هوا صاف بود من تفتیش علامت
قطب جنوبی میکردم آخر شش معلوم شد که درین طرف
علامتی مثل بنات نعش و فرقدین هم نیست تا بمثل

جدی چه رسد راست نبه ۲۳ بیست و سیوم درجه یقعده
سه تریدوند (۱) یعنی باد تجارت رسیدیم تفصیل این
مبهم آنکه جهازرانان فرنگ را بتجربه معلوم شده که از
درجه دهم جنوبی استوا تا بیست و هفتم دور تا دور ارض
بادی که از مابین مشرق و شمال می وزد تمام سال بر یک
نوع در روز بدن میباشد و رونده و آینده فرنگ هر دو را
مدد میرساند چو قریب هشتاد نود درجه طولی مسافرین
فرنگ این طرف و آن طرف کیپ بسبب اعانت این
باد بریده میشود و مسافرین در آغاز تجار بودند باد مذکور
منسوب بدیشان و موسوم باد تجارت گردید فی المثل
گردیدن در جائیکه مابین آفریقه حایل نمیشد و کسی طواف
ارض ارادہ میکرد تا اتمام کل دایرهٔ این باد مدد وفا مینمود
چنانچه مسافرین فرنگ بعد عبور کیپ چون بدرجه بیست
و هفتم جنوبی استوا رسند باز بدین باد برخورند و تا
دهم جنوبی باد مذکور وفا کند غیر ازین درجات که بدین
باد بریده میشود در قمار جهاز در عرض میباشد * بیان

(1) trade wind.

وضع رفتار جهاز ولنگ کلته تا انکلته * زیرا که جهاز از بنکاله تا
درجه دهم جنوبی استوا به مصلحت دوری از سنگلاخها
و رسیدن بدین بلد جنوب رویه میرود و از انجا آهسته
آهسته مائل بمغرب شده بکیپ میرسد بلد مرور از کیپ
شمال رویه مائل بمغرب رفته بعد طی سی و چهار نیم
درجه عرضی عبور استوا می نماید انگاه پنجاه و یکدرجه
شمالی استوا در عرض بی میل رفتار کرده رسیدن
میرسد غره ذی حجه الحرام سنه ۱۲۱۳ یکهزار دوصد و سیزده
بدریاهای مواج رسیدیم بلکه از روز وصول بباد تجارت
اگرچه روزی یکدرجه و کاهی زیاده ازان طی میشود اما
جوش خروش بحر زیاده شده چنانچه موجها برابر
ارتفاع جهاز برخواسته کاهی در مکان خرورها و کاهی از روز
نه در حجرهای مردم می ریزد و خواب از خریاد آب و برز
سطح جهاز راه رفتن مشکل شده با آنکه در بنوقت مادر
درجه پانزدهم جنوبی هستیم و از آفتاب فاصله سی و یکدرجه
بیش نیست آب سرد و شب حاجت برضائی و لحاف

است اگرچه تصدیع زمستان الی حال صدا باد مزگی
آب و نسکه که بدترین مکروهات دریازی میباشد در و
تخفیف نهاد در اواخر ماه بیسا کهه که عین شدت گرمی
بلاد شمالی است در اینطرف چون ماه اکهن زمستان
سرد است ان هذا شی و عجایب پنجشنبه ششم ذی حجه از
جنوبی مرتش (1) بفاصله هشتاد و نود کروه و چهار شبه
۱۲ دوازدهم ذی حجه از محاذات مداگاسکر (2) جزیره مشهور
حبش که پادشاه نشین و سلطنت اسلام و زبان اهل
آن عربیست بفاصله بسیار گذشتیم اگرچه از آغاز سفر
بسبب جنگ میان انگلش و فرانس ترس اسیر شده
بمرتش بود و هر جهاریکه از دوربین بنظر می آمد
جهاز فرانس دانسته عیش تنگ میکردید و کناره از
میکرفتیم اما درین چند منزل بسبب قرب مرتش آنخوف
دو بالا بود و شب و روز متر صد اسیر و نهیب بودیم اما چیز
گذشت و کسی دو چار نشد علاوه آن چهار روز باد مخالف
تند بوده که خواب و خور و جمیع کارها موقوف گشته بود و موج

(1) Mauritius. (2) Madagascar.

گردوبر میخاست و دم بر جهاز میریخت چنانچه از صدمهٔ
افتادن آب ایستادن از پا می افتادم تشنه سرش بتشنه های
دیوار میخورد دستر کماند همسایه که میان حوا بگاه من
واو بجز بلاسی فاصل نبود بسبب کثرت قربهی و شدت
حرکت جهاز بی اختیار مائل بطرف من شده سنگینی
خود را تمام بر سینهٔ من می انداخت و باو پیچ تکرار
این عمل اگر از حجرهٔ من آفتابه از جای خود پیچ شده
صدائی میکرد از نزاکت طبع و عادت ظلم و تجبر که عموم
انگلش بر هندیان خو کرده اند بفغان و شکایت در
می آمد که نمیگذاری خواب کنم در این ایام اگرچه بعضی
از خوراکی مهیا میکردند اما بتصدیع تمام هر کس در حجرهٔ
خود قدری میخورد و قدرت بالا رفتن و بر سفرهٔ طعام نشستن
خود مطلقا مفقود بود جهاز از مدت دو هفته زیاده معطل آب
پس میداد چنانچه این معنی روز بروز در تزاید بود حالا
کار بجائی رسیده که کلی نیست که مردم با خراج آب
مشغول نباشند اگرچه این امر بسیار مخوف است اما

مادر نصد یعنی هستیم که غرق شدن را راحت میدانیم
و ایستادن را مطلقا بخاطر نمی آوریم حافظ * ما سپردیم دل
و دیده بطوفان بلا * کو بیا سیل و غم خانه ز بنیاد ببر *
ذکر پرنده عجیب درین نواح پرندگان بنظر آمدند که خود اگرچه
سبز رنگی غالب ازی نمودند اما کشادگی بال شان بقدر
هشت دست میرسید پنجشنبه بیستم ذیحجه طرفی از
زمین افریقه که از آنجا تا کیپ تخمیناً سه صد کروه فاصله
بود بنظر آمد با آنکه خیال فرود آمدن نبود به مجرد رویت
سرمه چشم منتظران دوری کشیده و دو سه روز مفرح
قلب خاکیان از اصل بازمانده گردید بیت * به بیداری
است یارب یا بخواب است * که جان من جانان
کامیاب است * ذکر ماهی ویل (1) بزرگترین خلقت دریا
درین روزها بنظر آمد که آنقدر جسم یعنی کله او که
مرئی میشد دو فیل واز بود و سوراخی فراخ چون سر تنور
بر پیشانی داشت که درحین تنفس هر لحظه آب ازان
راه فواره وار پانزده گز بلند می افشاند چون بدین سبب

(1) Whale.

خود را مخفی و خواب نشو اند کرد و اهل فرنگ تعاقب او
کرده شکار کنند و غرض چراغ تمام فرنگ ازین ماهی است
و ایضاً از پیه او شمعی که در صورت چون شمع کافوری
و دیرپا تر از شمع چربیست میسازند و بدبوی نیز مطلقاً
ندارد و خار آن را به قسمچی و چوب و غیره بکار برند
زیرا که چون قدری خم دارد و شکسته نمیشود و پند این ماهی
که بزبان انگلشن ویل گویند در نواح کیپ بسیار میشود و تا صد
و بیست در طول و شصت و پنج در قطر شکار شده و از بین
بزرگتر را نیز دو یک بر روند چه شکار خود و شن هم چنانچه معلوم
شده و خطرناک است ذکر خواهد یافت جهاز و سفر دریا
از جمله بیست و یکم. لغایت شانزدهم شدت تموج بحر
و کثرت باد مخالف بمرتبه ماند که قصد بعادت سابق
در مقابل آن راحت میسر و وصول بدان نهایت آرزوی
دلی بود تمام منافذ جهاز در این دو روز بسته بود و روز آفتاب
و شب ستارگان بنظر نمی آمدند کثرت ابر و باران در حدود
برق بحدی بود که همواره با یک طرف و آن طرف متصل

جهاز برق می افتاد و روز مثل شب تاریک می نمود
شمع شب و روز میسوخت بر سطح جهاز که قدری
روشنی داشت رفتن امکان نداشت چه از کثرت
باد خوف پریدن بحر و از شدت حرکت بیم افتادن
و سرد و سخت شاکسان بود و اگر در هیچ یک اینها
کسی متزلزل نمیشد آب که نیزه وار بلند شده بر
سطح میریخت در موسم زمستان و شدت برد
پارچه و بدن را اثر میکرد لهذا بضرورت در آن
مدت چون مردگان در گور تنگ و تاریک خوابیده بسر بردیم
معهذا شدت حرکت جهاز بیک حال بیکجا نمیگذاشت
تنهٔ مردم و جمیع اشیای جهاز را از زمین طرف بآنطرف
می انداخت و از خوردن اشیا بیکدیگر کردنخته ها و ازهای
غریب بگوش میرسید و از سوراخ مکان ضرورها
آب فواره وار میجوشید و گاهی آنقدر فاصل می آمد که
از حجرهٔ مکان ضرور براه رود یخته حجرهٔ مردم را پر آب
میکرد * حافظ * شبی تاریک و بیم موج کرداقی

چنین ایام * کجا دانند حال ما سبک ساران ساحلها *
بالجمله اگر شدت آن ایام را شرح کرده آید دور از سود
حالتی چنان صعب بود که از غرق شدن جهاز خوفی معاز
خوردن طعام و شراب کابی بحاطر نمی رسید زیرا که
اگر طعام خورده شود حاجت بر فتن مکان ضرور که فضله را
بر بدن آدم بر میگرداند و در شدت زمستان جامهارا
تر میکند خواهد افتاد غرهٔ محرم الحرام سنه ۱۲۱۴ یکهزار
دو صد و چهارده آنزمین دیگر باره معه علامات
قرب کیپ مشهود شد پنجشنبه ۴ چهارم محرم
شعبهٔ بحر که موسوم است به تیبل بی (1) و شهر کیپ کنار
آن واقع است از دور بنظر در آمد و معلوم شد که آب
ذخیره بسبب عدم محافظت و قصور پیپها (2) بخرچ آمده
و قلیلی باقیست لهذا بر خلاف مقرر رای کپتان بر گرفتن
کیپ قرار یافت و جماعت شرفای کرایه نشین اگرچه
در رفتن کیپ توقف بسیار و احتمال خرچ و خساره
می اندازه میدیدند بسبب قلت آب بجز رضا چاره

(1) Table Bay. (2) Pipes or Butts.

ندیدند متعین شد که چون روز بآخر رسیده و شب در شجره
بحر سنگ لاخ ها بسیار رو دارد و داخل شدن احتمال
خطرا ست شب را در بحر به گشت باید گذرانید و
علی الصباح داخل خور باید شد اتفاقاً آن شب باد بسیار
موافق بود اگر میرفتند تا صبح بسحرج بشهر میرسیدند
برعکس آن در آن شب معلم دوم در نوبت خود خوابید
و روی جهاز که نمی نگردانید آنقدر بطرف جنوب راه
رفت که صبح چون بطرف شهر بر گردانیدند در تمام
روز بجای اول نرسید بنابرین شب تا روز دیگر نیز
گشت و داگشت داشتند * ذکر وقوع طوفان شدید
تفصیل مکروهات سفر دریا خصوصا بحجاز * جمعه ۵ نجم
محرم که قصد داخل شدن خور داشتند آنچنان طوفانی
از باد و آب شد که اهل کشتی تمام از حیات دل بریده
جهاز قریب سیصد میل که نجدرچه بوده باشد از کیپ
بطرف جنوب دور افتاد و برق زد چنانچه دو کس
همانجا مردند و یکی بعد هفته و سه کس سوختند اما آفتی

بارکان جهاز نرسید و درین موضع مجملی از تصدیعات
که مزاحم بن جهاز رسانیده شرح دادن آن مناسب میماید
تا متحجره برای دیگران باشد در جهاز غیر از نقش سوار
نشوند و تهیه سفر را درست بدانند و در کم بضاعتی
قصد این نوع اسفار ننمایند تا بجمله رنجهای این جهاز
بر چهار نوع بوده یکی لازم هر جهازی و هر غنی و فقیر از قبیل
بدست نه آمدن نان و مسکه و بعضی غذاها و میوه های
تازه و بی مزگی آب خوردن مضمضه باب شور و شدت
انتظار و سکون بیکجا و این صدمات در وقت طوفان که
مذکور شد و برداشت کسافت سگ و خوکهای جهاز و
تصدیع رفت و آمد مکان ضرور نا دوم مخصوص کم بضاعتان
مثل تنگی حجرها و بدی مکان و قلت خدمت کردن چاکر
و تر سیدن هوا و روشنی بسبب عدم منفذ حجره و نخوابیدن
بر شبری بسبب تنگی مکان و برداشت ظلم ناهمسایگان
چنانچه هر کس از این سفران که برای آرام خود فکری
می آندیشید ضرری بآرام من میرسانید سیوم خاص

غربیان یعنی غیر مردم فرنگ چون تراشیدن ریش
و ناخن بدست خود و حجامت باشکال تمام و بیرون موضع
غسل و طعام خوردن بکارد و چمچه بسبب اشکال دست
شستن و عدم طهارت بول چه وقت کشیدن آب صبح
است برای شستن جهاز مردم فرنگ در اوقت لاوی
خود ها و ظروف باورچیخانه شویند تا بر اوقات حاجت
بآب بدارند منکه حاجت داشتم چندین آفتابه و ظرف از شدت
موج ریسمان گسیخته بآب رفت بنابرین ترک طهارت
بول کردم و در اوقات طوفان که آفتابه بمکان ضرور بردن
و کار ازان گرفتن دشوار بود طهارت بر از هم یک
یک هفته به لته و کاغذ میشد و عدم طهارت موجب عدم
نماز گردیده پیش از همه چیز موجب اوبار من در جهاز
گشت چهارم مخصوص این جهاز و جهاز ات عرب
بلکه سایر فرنگ غیر از نکاش مثل شور و غوغا
از نکرده کاری و حرکات عنیف در حین لنگر کردن
برداشتن و زیادتی آب خن و رسیدن نقصان

نالی بدان سبب و کثرت کرمها و تعفن هوا بسبب
ریختن اشیا در هم برهم و ذخیره ماهی و تخم مرغ و سیلان
آب در راه روها چنانچه انفار و خلاصی ها روزانه بی
کفش بر تخته تر لغزنده راه میرفتند شب توشکی
زخیم برهمان انداخته می خوابیدند تصدیع از جانب
مکان بسبب بدساختگی جهاز و حاجت هر دم بگرفتن خشکی
برای آب بسبب عدم انتظام و اطاعت عمله ورد شدن از مقصد
و بسبب قلت علم جهاز رانی بدشواری گرفتن کناره خشکی
و امثال آن که اگر شرح کرده آید بطول انجامد از
مشاهده این مکاره کلام دوست شفیق مسز ولیم
برگتس بروک همواره بیاد می آمد چه در آغاز سفر
که جهاز شارلت[1] چنانچه گذشت سوخته این جهاز
نحس معین شد چون در دوسه امر جزوی نسبت
بشارلت درین تخفیف رو داده بود من اظهار فرح
میکردم و این اتفاق را برای خود نیک میدانستم
مستر بروک گفت گرا را اندیشه عظیم از جانب

(1) Charlotte.

بهم رسیده چه هر کس که در غیر جهاز آتکاش
بغیر نک رفته تصدیع و ایذای بسیار یافته و نیز تقید
بامیغ برای برداشتن غذاهای خشک و رختهای
زمستانی نمودم من بسبب عدم تجربه انقدر لباس
زمستانی که داشتم بکار ثالث آن مستعمل نمیشد
کافی می پنداشتم آن بزرگ بعد اطلاع بر غفلت
من نسیم من نان بسکت خوب یعنی کلیچه که تا کیپ
مطلقا تغیر نکرد و چند عدد پارچه بارانی و جورابهای
ریشمی خواه ناخواه مصحوب فرمود حالا مقرر من همه بآنها است
چه هر گاه از طعام جهاز دل زده میشود همان بسکت را
با پنیر بخوردن می آمد و کثرت برد خود آنقدر است
که آنچه ما داشتیم باضافه رختهای عنایتی آن بزرگ
مقاومت بسرما نمیکند و اگر آنها نبود نمید انم حال من
بکجا میکشید زهی غمخواری و مقدار مدد بجای آن
شفیق که * م * تمام راه با هم سفر بود * و قدر
از یک آن همه امداد بزرگ نمود * بالجمله تا سه شبانه

٩ نهم محرم در کشمکش آنطوفان و تموج دریای
جنوبی گذشت بعد ازان اگرچه تخفیف دران روداد
اما سررشته راه گم بود چه بسبب قلت علم منجمان وعدم رویت
آفتاب وستارگان که ببب غلظت ابر شبانه روز
آلت قیاس کار نمیکرد درجات معلوم نمیشد خصوص
درجه طولی که مطلقا مبهم بود و کپتانی که برای امداد
امثال این اوقات میباشد از اقطاب تهاپه گر عوارض
این ماه را که ما دران بودیم گم کرده بود عجب تر انکه
سه چهار نسخه آن کتاب در جهاز بوده اما مجموع کار
یک گارخانه وعوارض این ماه در آنها متروک بود
بنابرین وقات آب کسانیکه زندگی را عزیز داشتند
بسیار قلق واضطراب میکردند و تا سه شنبه ١٦ شانزدهم
محرم این معنی استمرار داشت صبح هفدهم ١٧ محرم
که عدم وجود آب را خبر داده اضطراب بیشتر
از پیشتر در مردم افتاده بود فضل الهی شاملحال گشته
به تسلی گرآئید تفصیل این مجمل آنکه درین حال که جهاز

شش ماه تعین میرفت و معلمان قیاس میکردند که از
سگیپ گذشته در وسط راه سنتلینا[1] اند خان سامان
جهاز که مردی تیز بین و مکرر کیپ را دیده بود اجبی
میشناخت بر بام جهاز ایستاده بود درین اثنا دهن قفص
مرغها وا شده و خروس بدریا افتادند آنگرو
چند پایه بر نهینهٔ مستول برآمده ناظر اوضاع خروسها
در آب بود ناگاه نظرش بعقب جهاز افتاد
آثار خشکی بنظرش درآمد خوب امعان نظر کرده
شناخت که حوالئی کیپ است فریاد بلند کرده بمردم
مژده داد انگاه معلمان بالا رفته بدوربین بخوبی دیدند
اگرچه اثبات زمین کیپ بدیشان نشد اما وجود
کناره وزمین مطابق ثابت شده رخ جهاز را بدانطرف
گردانیدند آخر همان روز کوه تیبل[2] لاند و کوه هچه
سگر[3] لاند که علامت عمده کیپ است منظور شده امر محقق
وموجب مسرت خاطرهای گردیده شد تیبل بزبان انگلش
سفره میزر اگویند چون قله کوه مسطح بشکل

(1) St. Helena. (3) Table-land. (2) Sugar-land.

سفره میز خاق شده بدین نام موسوم گشته است
است بسیار رفیع به بلندی آن کوهی در عمر ندیده ام
و سکر قند را کویند کوه مذکور مخزن و طی بشکل
کله قند است آن هر دو بلکه جمیع کوهستان ساحل
انبیله از درختهای بزرگ بلکه کثیر از سبزی
مطابق نیز خالیست و بسیار رفیع و بلند است معلوم شد
که کوهستان سواحل بحر بدین حال است و هیچ ساحلی
بی کوهستان نیست و هر جا کوهیست چه در سواحل
و چه در وسط ارض اول کار ریکستان و در زیر بحر
بوده * ذکر رای انکلش در خلقت کوه های عالم *
و قتیکه بحر بطرف دیکر مائل شده کوه ها مثل تپه های
کناره کنک از آب برآمده نمودار و یمرور ایام ریک
منجمد بسنک شد اهل فرنک بچند دلیل اینمعنی را
ثابت کرده اند یکی از شکل کوه که هر جا که هست
پته پته است دویم از کشادن جسم کوه های وسط
ارض و برداشتن سنکهای آن بعرض عمارات

ته خارهای ماهی وانواع صدف ها وسایر علامات بحر
که خطوط از اثر آب وسنگ های کشتی وگله آدمیان در ته آن
بافته میشود چهارشنبه ۷ احمدهم محرم از برابر دهنه
خور تیبل بی گذشته قصد شهر کیپ خور کردیم چه
درین موسم چهار ماه در خور خطر بسیار است لهذا
احکام کیپ جهازات را از دخول این خور منع کنند
واگر کسی ممنوع نشود بعد قرب شهر امر بر کشتن
کنند واگر قبول نکند بتوپهای قلعه غرق نمایند * ذکر
اوضاع کیپ خورده * روز پنجشنبه ۸ احمدهم محرم داخل
خور کیپ خوردکه موسوم است به فالس (1) بی شدیم
تا قرب دو پهر شب که ماهتاب بود دران راه رفتند
بعد ازان بسبب خوف کوه پایه ها که در ته آب دران موضع
بسیار است لنگر کردند علی الصباح جمعه ۹ انوزدهم
محرم لنگر برداشت پهر روز برآمده بکنار شهر مذکور رسیدند
این کیپ برد امنه کوه سبزی پر کل وریحان
واقع است مجموع بیست کسے خانه طبوع در نهایت

(1) False Bay.

موزونی که در هر خانه نهر جاری و آب روان است
مخصوص برای لنگر جهازات و درین موسم موضوع
و معمور شده شانزده جهاز که دوازان منها[1] ر پادشاهی
بجهت دفع جهازات فرانس متعین این نواح بودند در کنار
این شهر لنگر داشتند چون از مدتی روی شیر و آبادی ندیده بودم
اوضاع این شهر و لنگرگاه آنقدر دلپذیر گشت که
به بیان نیاید و در تمام عمر از هیچ شهری اینقدر محظوظ نشده
بودم روز شنبه ۲۰ بیستم محرم سایر رفقا از جهاز فرود
آمده در شهر مذکور جا گرفتند من بسبب کم مایگی از کثرت
اخراجات اندیشیده در همان جهاز کسیف ماندم اما بسبب قرب
شهر فراخی در غذا و شراب بهمرسید بعد از چند
روز معلوم شد که رفقا بسبب بد اخلاقی کپتان تا تلمان و
نزاعیکه فیمابین آنها و کپتان مذکور قبل از وصول به کیپ
در دریا واقع شده بود و ملاحظه کهنگی و بد اوضاعی جهاز
عزم جزم کرده اند که دیگر بر ان جهاز نیایند و تا بهمرسیدن
جهازی دیگر بشهر کیپ بزرگ رفته انتظار کشند بنابرین

(1) Men of war.

من هم از جهاز مذکور فرود آمده بهمان خانه کرر فقط عاکر فته
بودند منزل کزیدم بقدر پنج روپیه یومیه کرایه حجره
و وجه طعام چاشت و حاضری مقرر شد صاحب خانه مردی
بود بسیار نرم کو و ساز کار مستر بارنت نام دعوی میکرد
که اصل او از اسکات(1) لاند است در میان هالندیزها(2)
نشو و نما یافته دختر از آنها کرفته است خدمتکاران آن
خانه بسیار چابک و خدمتکذار اکثر زنان بودند ذکر
چابکی چاکران کیپ ما پنج نفر بودیم و هریک ملازمی
داشت و چهار طفل و یکدایه همراه کپتان رجرد سن و
پنج شش نفر دیکر چون ما وارد آنخانه بودند صاحب خانه
و زن او طعام و شراب مجموع را پنج نفر غلام کنیز مهیا
میکردند و رخت خواب همه را درست میکردند و بقدر
ضرور خبر همه میکرفتند در حجرهٔ باورچی خانه از جنب
ایوانی بزرک که برای طعام خوردن دو شیمن روز همه مقرر
بود و امیشد کاهی اثر دود و شور و غوغا دیده نشد و در بنوقت
شهد کیپ با توابع ولواحق بنهایت آرامش بود پنجهزار

(1) Scotland. (2) Hollanders.

سپاهی ولایتی معه سرداران ایشان درین ملک قیام
سرداری همه به جنرل دندا س برادرزادهٔ مستر دندا س
مشهور که یکی از وزرای پادشاه لندن است تعلق داشت
وچون لارد مکات نمی گورنر کیپ باندن رفته بود کار گورنری
هم جنرل مذکور میکرد کپتان کالنز معه رجمن (1) خود از جانب جنرل
موصوف محافظت این مکان می نمود بدیدن وی رفتم بسیار
تواضع وغریب نوازی کرد و روز دیگر باز دیدآمده وعده
مهمانی کرفت بعد ورود سفره پهن کسترده اطعمهٔ لذیذهٔ
خورانید باوجود عدم فهم لغت یکدیگر از ان صحبت خصوص
از طبع لطیف کپتان بارلو که از سالها به کپتان کالنز همخانه
است ومس کالنز آنقدر محظوظ شدم که کاهی در صحبت
شرفای همزبان خویش ربع آن میسر نشده بود حین
مرخصت شمع بدست خود کرفته تا بیرون خانه کرب ب
کوهستان پست وباندیها داشت مشایعت کرد و
مس کالنز در خواست نمود که تا حین توقف این مکان
چای شام بهمراه او میخورده باشم کپتان لی و کپتان کوچ

(1) Regiment.

سرور دلخوان هر دو منوار بنوبت بر جهاز خود آورده از
کوچک ولی و خوش اخلاقی تعظیم و مهمان نوازی
بسیار کردند چنانچه جهازات را بقدر امکان وقت تزئین
کرده نشانها زده بودند و معلمان و سایر سرداران
جهاز کلاها بر دست گرفته برلب زینه صف بسته ایستاده
چون بالا بر آمدم نشستم شلاک توپ خوشی ورود من نمودند
بعد فراغ سیر جهاز و اکل طعام بهمان وضع فرود آورده
بر کشتی خود و همان جهاز بخانه رسانیدند بالجمله لغایت
شنبه بیست و هفتم محرم در همانجا گذشت مستر بارنت
هر روز در انواع و مقدار طعام می کاست و بر اظهار اخلاق
ولپذیری که بسبب امد و رفت جهازات اوضاع بهتیار بهای
هند عادت کرده اند می افزود چنانچه در ان قلیل مدت
چند جام را نقل و تحویل داد و ذکر اخلاق رذیلهٔ هلندیان روز
آخر در عرصه سه ساعت سه مرتبهٔ تبدیل مکان من نمود
اول بهانه کرد که این حجره مخصوص شریک من است
بدو دادم و را گمان نکرده بشما داده بودم چون حجرهٔ دیگر

اسباب خود را بردم بعد زمانی آمده ظاهر کرد که این
حجره بسیار بزرگ وفرش خواب برای چهار کس
که اینوقت از زاده رسیده اند دران میتوانم انداخت
شما با فلان حجره روید بعد لحظه از ورود آنجا آمده التماس
نمود که شما امشب بحجرهٔ یکی از رفقا که اسباب دران
کذاشته خود بکیپ رفته است بخوابید فرد افکری
برای منزل شما خواهم کرد این حرکت او مرا بسیار
ناکوار آمده کفتم که چون من کرایه حجره میدهم چرا بحجرهٔ
رفقا بخوابم و بعد این همه تحویلات دیکر بجائی نقل
نخواهم کرد کفت درینصورت از فرداد و چند کرایه دادن
خواهد شد چنانچه یکروز دیکر در حجرهٔ آنخانه بودم کرایه را
مضاعف حساب نمود و روزی که به کیپ رفتم با آنکه قبل
از حاضری و طلوع آفتاب خانهٔ او را کذاشته بودم وجه
خوراک وکرایهٔ آنروز موافق سایر روزها کرفت
و در اجرت حجامت و کاذرو کیچ هر کس که بمعرفت او کارها
کرده بود خوراک غلام سه چند مرسوم آنملک در حساب

نوشت وزن او کہ روز ورود بقدر یک من برنج بیگانہ کہ
در انجا بسیار تحفہ و چہل بیجاہ روپیہ قیمت دارد از من
تکلف یافتہ بود دو سہ روز بسیار خبر گیران ماند بعد ازان
بیگانہ مخص شدہ ورق حسن سلوک بر گردانید بنابرین
روز یکشنبہ بیست و ہشتم محرم از خانہ او بر آمدہ بسواری
کوچ (1) روانہ کیپ بزرگ کہ کیپ (2) تون خوانند شدم
ہشت اسپ بران بستہ بودند از ہنرمندی کوچ بان
عقل را حیرت رو داد کاہی در آب بحر جائیکہ آب تا کمر
بود می راند و کاہی از ریگہای نرم نمناک کہ اسپ و آدم
دران فرو میرود و غرق میشود و دران نواح بسیار است
بسرعت برق و باد میگذشت کاہی پربستی و بلندی
کوہستان کہ سوار و اسپ باشکال بران بالا بر آید
بسہولت تمام برمی آمد پیچ و خم عطف عنان میداد
* ذکر ورود بشہر کیپ بزرگ موسوم بکیپ تون و خوبیہای او *
چون
چہار پنج میل بشہر باقی ماند راہ بستہ وسیع مسطح ہموار
کہ ہر دو جانب آن باغات و بیجانب آن زمین پستی

(1) Coach. (2) Cape Town.

عریض دراز کشیده که قرا و اسیاهای باد و ضیاع و عقار
بسیار دران معمور و تمام بزروع است پیش آمد
سواد شهر بشکوه و حسن تمام مشهود شده فرح
وسرور وافر رو داد اشرآف هلندیز و اعاظم انگلش
بعد تصفف النهار برکوچ و اسپها درین راسته
تردد و اکتساب هوا می نمایند از کیپ خورد تا بیجا
چند آشیخانه در راه بود در یکی از انها حاضری و در
دیگر چاشت لذیذ کرده شد قریب شام بهانروزداخل
شهر شده بسخانه کالاک نامی هلندیز که نیکنام
ترین مردم و خانه او بهترین خانهای آن شهر بود و رفقا
از بیشتر دران بود ند فرود آمدم دو طرف این شهر کوهستان
است خصوص طرف تیبل لاند که از غایت بلندی و
اتصال کوه چنین توهم میشود که کوه در خانه ها خواهد افتاد
و کوه ها همه مملو از انواع ریاحین و گلهای رنگارنگ
خودرو است و چراگاه جانوران و باغات مردم شهر و
چشمهای روان و آبشارها و اسیاهای باد بسیار بر آنست

بنا برین همانند یزان بکوه مالی آنقدر معتاد اند که زنان
ایشان در صحبت مردان اکثر بکوه تیبال اند که پنج
میل ارتفاع آنست و بعضی جاریسمان گرفته باشکال
تمام راه رفتن میشود بالا رفته حاضری صبح میخورند جانب
دیگرش شعبهٔ بحر است که ذکرش گذشت یعنی
تیبال بی و بر ساحل آن برجهای وسیع برای منع
لنگر جهاز دشمن ساخته اند طرف دیگر میدان که منتهی
میشود بکوهستان که فاصل است میان او وکیپ خورد
و بر ممر مدخل این میدان نیز برجهای کلان تعمیر کرده اند
که هریک برای خود قلعه ایست و آنقدر سد باب
دخل نفنیم ازینطرف نموده اند که چون انگریزان باراده فتح
ایندیار رسیدند از غایت استحکام جانب دریا لنگر جهاز
وفرود آمدن لشکر در کنار این شهر متعذر دیده در کیپ
خورد فرود آمدند واز انجا براه خشکی قصد اینطرف نمودند
ورود وصول لشکر از جانب این میدان بشهر خاره بسیار
دیده از راه کوهستان بسیار باریک و پر پیچ و خم و ایضا

در بندها وارد اراده حمله داشتند که فیمابین در صلح قرار یافت
دور این شهر تخمیناً شش میل است جمیع خانها از خشت
و اهک بعضی از سنگ همه مستحکم راسته‌ها وسیع لی پیچ و خم
مفروش از خشت بزرگ است بدرروآب
مثل جوی هموار از سنگ اکثر در وسط و بعضی
جاهر دو طرف راسته گذاشته که آب مستعمل شهر
ازان راه بدریا می ریزد در موسم باران اثر کل
و لا مطلقاً معلوم نمیشود کنار جوی ها در بعضی کوچها هر
دو طرف قطار دکانان که سایه بر در خانهای مردم
انداخته موضوع است در خانها بخط مستقیم مقابل
یکدیگر و بر هر در خانه سکوئی باشکوه بجهت نشیمن صبح
و شام تابستان بار تفاع یک گز تا دو گز بقدر حد
خانه بلطف صفائی تمام ساخته شده است این رسم
که خاص آنجا است بسیار نیکو و پسندیده در نظر آمد
در حجرهای خانه زیب و زینت بسیار چون آئینهای
ساده و با تصویر و فانوس ها و ساعت و اوانی نقره

بر میز ها می منبت عاج نشان و کرسی های مخملی بمسنخ
زردوز و دیوار کیری منقش از پارچه وکاغذ خصوص
حجرات طرف دروازه معمول میباشد بی شایبهٔ
خلاف از ملاحظهٔ اوضاع این شهر خوبیهای شهر و عظم
عمارات کلکته کدر بلاد هند ممتاز است بالکل از خاطر
محو شد و محو سابق از ملاحظه و تماشای لاحق تا ورود بلندن
درین سفر استمرار داشت چه بعد ورود بایرلند[1] و تماشای
شهر کاک[2] چیزی از کیپ بخاطر نماند چون به دبلن[3]
دار الملک ایرلند رسیدم جلوهٔ شهر کاک از نظر نا بود شد
و همچنین بود حال دبلن پس از مشاهدهٔ لندن * حافظ *
خیز تا برکلک آن نقاش جان افشان کنم * کین همه نقش عجب
در کرشمه پرکار داشت * و وقت مراجعت حال عکس این بود
و همه جا تا بمنیٔ لاحق از سابق بتر می نمود چه وقتیکه از
لندن بپاریس[4] دار الملک فرانس رسیدم تا آنهمه عظمت
و شان چون ابنیه آن در سادگی اوضاع و قوانین آرام
زندگی و پاکی و نظافت مکان و روشنی شب و تقسیم

(1) Ireland. (2) Cork. (3) Dublin. (4) Paris.

راه‌ها و باغیت چار سوا مثل لندن نبود ارتفاع عمارات
و بودن آن تمام از سنگ و کثرت تذهیب و غیره که زاید
بر لندن بوده در نظر جلوه نداد و واقعتم که از بهشتی
بد وزخی افتادم چون ببلاد ایتالی در آمدم قدر خوبی
شهر پاریس معلوم شد و شهرهای روم قدیم در
نظر جلوه نداد مکر بعد در رود استنبول و استنبول
در مقابل بغداد و موصل و غیره بلکه جمیع بلاد اسلامی چون
جنت است برابر مرشد آباد و بنگاله و بغداد محبوب شد
بعد تماشای بصره چنانچه شرح هر یک به محل خود آید
بالجمله در وسط شهر کیپ میدانیست که دایره آن دو
میل بوده باشد بسیار مطبوع که سپاه آنشهر دران قواعد
کنند دو طرف آن میدان عمارات شهر بر قطار و در نهایت
رونق و زینت مرئی میشود یک سمت آن بحر است
و سمت چارم قلعه ایست خورد تر از قلعه کلکته شبیه بآن
بخاطر میرسد که نقشه شهر جانب میدان و قلعه کلکته
را ازان کروه برداشته اند و دوکانها و بازارها وسیع

واشیا بمرتبیب انتظام دران چیده ذکر مقابح زنان
هلنده یز زنار هلند یز انچه ولایتی بنظر آمدند اکثر فربه
بی نمک ظاهر آرای پلشت طبیعت بی سلیقه اند اما در
دختران زائیدهٔ کیپ حسن و نمک و تناسب اعضا
وجود دارد اکثر شان بجهت زرقحبگی کند و پارسایان
ایشان راهم حیائی نیست هر یک از زنان عمدهٔ این شهر
منسوب بیکی از سرداران انگریز بود همین که او بخانه
می آمد صاحب خانه بیرون رفته زن را باو باز میگذاشت
وانچه او بهم میرسانید زن از و میستانید بنابرین قوم هلندیز
از وقت حکومت خود درین ایام خوشتر و مرفه تر اند قساوت
قلب و بی مروتی در پردهٔ این ایشان عام است هرگز از
ضرر و اثر بدنامی نیندیشند و بر غلامان خود آنقدر رحم میل
نکنند که در هیچ ولایت دیگ آن معمول نیست چون
بیچاره ها هنری آموزند از یک تا چهار ردالر (1) بحسب آن هنر
یومیه گیرند و اولاد اناث آنهارا آنچه حسین است خود
تصرف نمایند و غیر حسین را بفروشند یا مثل پدر از و

(1) Dollars.

هم بومیه کیرند و اکر بحسب اتفاق غلامی را از بهمر کسب
و کار تمولی بهمرسد و قصد خریدن خود نماید بهای کران
مقرر کنند خیاطی را دیدم که صاحب خانمان و چهار اولاد
بود زیاده از نیمهٔ عمر خود را صرف کرده بسعی تمام خود و زن
خود را از هلند یز صاحب خود خریده بود و اولاد همچنان در بند
رقیت مانده یک پسر جوان فروخته شده به بلاد دور دست
رفته بود و یک دختر جوان در خدمت صاحب میماند و دو
خورد سال اگرچه با مادر و پدر بودند همواره در خوف
جدای بسر می بردند و کنیزان ایشان چون رخت خواب
دار د آن درست و خدمت آنها کنند بدیشان تعلق
بهمر سانیده زر کسب نمایند و بصاحبان رسانند در
زیر سکوی مکان ضرور های ایشان ظرفی بزرک که
فضله دران ریخته میشود معمول است از کندکی طبع
تا طرف مذکور از فضله لبالب نشود پاک ننمایند ازین ممر
انقدر تصدیع دران شهر کشیده ام که رفتن مکان ضرور
از رفتن کوربد تر می نمود با وجود شدت حرو رتابستان

معمول حمام و غسل خانه در آنشهر نیست بلکه مضمون غسل
کردن نمی فهمند در محافل رقص زنان ایشان با وجود
عدم جنسیت و از بان دانی انقدر حرکات رغبت انگیز
بمن میکردند که از فتنه ترسیده بطرفی میکریختم لطیفه
روزی چند نفر از دختران برمن هجوم آورده بودند یکی
از آنها که حسین تر و شوخ تر بود پیش آمده رومال از
دست من ربوده بهمسالان خود میداد آنها بقاه قاه میخندیدند
واز قبول ابا میکردند ومن از شرم آن رومال نمیگذاشتم
چون بقانون بزرگان استنبول دادن رومال وگرفتن
علامت ایجاب و قبول در میان زن و مرد است
ومن در دادن رومال بچنان جوانان حسین مضایقه
میکردم تعجب کرده سبب پرسید گفتم این دختران
همسال تو در نظر من ناپسندیده اند از اینجهت رومال
بدیشان نمیدهم و مخصوص تو آن را نگاهداشته ام
اگر قبول کنی حاضرم این تمام بخنده
افتادند و او شرمنده شده بطرفی گریخت

خلاصه لغایت شنبه یازدهم صفر سیزده روز در دران
خانه ماندم و قدری از مردم وشهر کیپ مطلع شده
باعانت مسلمانان آنجا خانه که نسبت بخانه کلاک بکفایت
بود بکرایه گرفته دران نقل کردم مستر کلاک بقاعدهٔ
مستمره هلندیز هرچه امکان داشت در حساب دغا بر من
جبر نمود از آنجمله دو روپیه کرایه مکان و دو روپیه
برای خوراکی که مقرر شده وجه کرایه را بهانه آنکه چون
یکماه کامل نمانندم مضاعف حساب کرد و وجه خوراکی
را با آنکه در ان سیزده روز همواره مهمان سرداران
انگلش بودم و زیاده از دو مرتبه با او طعام و سه چهار
مرتبه حاضری نخورده بودم تمام و کمال نوشت برای
یک معتاد نمک سهل دو روپیه قیمت حساب نمود
و همچنین در اجوره خیاط و کاذرو حجام وغیره ده چند
جمع کرد چون زبان او نمی فهمیدم التجا بر و قابر و م کنتان
ولم سن که باکنیزی دران خانه تعلق همرسانیده بود
حمایت او نمود و دو پکران که مکان اورا پسندیده داشتند

از اعانت نه بر احتساب بلکه تحریص بر ادای زر کردند
و معلوم شد که اگر تعللی در ادای زر برود کلاک
بعدالت همانند میزی مرا خواهد کشید ناچار بیحسابیهای
او را قبول کردم بعد ازین واقعه بر رفقا آنقدر
تحمیل کرد که از فرو گذاشت و عدم حمایت من
پشیمان شده بد فحات همان خانه که من گرفته بودم
آمدند بد بیطریق که اول آن کنیز را بسبب کثرت
توقع از ولیم سن بریده در محکمهٔ کوتوالی حبس کرد
او آزار بسیار برداشته آنخانه را گذاشت پس
کرایه باقیان را بهانه اینکه من در اول کار جمعیت
شمار او پیده کرایه کم قرار داده بودم اکنون که دو کس
از شما بجای دیگر رفتند و جه کمی کرایه و کشیدن
خاره باقی نمانده مضاعف نمود و بیچاره ها قبول کردند
هفتهٔ آینده میخواست که بهانه افزایش دیگر نماید
آنها متحمل نشده خانه او را گذاشتند ۱۲ و ۱۳ دهم
صفر لغایت آخر ربیع الاول در خانهٔ دوم بسر بردیم

اتفاقاً آشخانه بدست شخص طماع بیرحمی فروخته شد باینه متفرق
شدند مرا خانهٔ ازان کفایت تر بدست آمده غرهٔ ربیع الثانی
دران نقل کردم درین خانه مسلمانی سکونت داشت
وو در هر باب خدمت من میکرد و بسبب او مرا بسیار آرام
بهم رسید * ذکر خوبی بهار ملک کیپ * همدران ایام
موسم زمستان و برسات آنملک که هردو یک وقت
می باشد آخر شده * و ان یک نو بهار چمان
در چمن رسید * درختان خصر آسا سر و بر را بلباس
سبز آراستند و کلها بشکفتن آمده عالم دنیارا چون
روضات بهشت رونق داوند زیاده از انکه چیز خط مسرت
از تماشای جمال جوانان چمن و غنج و دلال نوباوگان
کاشن دران ملک برداشته شد و فور کلها و انواع آن
در عمر خود مثل آن ندیده بودم و نه بعد ازین دیده شد
گو باحکیم انوری این اشعار معجز آثار وصف الحال
آن سرزمین کفته * انوری * صبا بلبزه بیاراست
باغ دنیارا * بنمونه کشت زمین مرغزار عقبی را * نسیم

باد زا عجاز زره کرده ن خاک * ببرد آب همه معجزات
عیسی را * چه طعنها است که اطفال باغ ابزنند *
زکوته کنه الغت باوغ طوبی را * بوته کلاب بافراط است
خوردوم زون می شود وکل بسیار بزرگ میدهد نرگس
چند قسم بنظر درآمد یکی قسم مشهور که فتنه اش کویند
دوم بجای زردی هم سفید سیوم بجای سفیدی هم زرد
چهارم تمام سرخ عنابی پنجم کاسه اش بنفش که
شاه لاله خوانند بوته نرگس وهمه کلی آنقدر بالیده ونامی میشود
که در بعضی صد شاخ بیشتر برآید وبر هر شاخ کل توده توده
میباشد نوعی از کل در انجا دیدم اصلا آن چون نرگس
بیاض است وبرگ شبیه ببرگ آن واز ساق کل برآرد
ساده وهزاره وچندرنگ میباشد اما در بو ونجابت وحسن
وجمال بسیار عمده تر وبهتر از نرگس وبغایت مطبوع
ودل پذیر است انگلش آنرا هیاسنث[1] خوانند در همه
فرنگ عزت وقیمت دارد نوعی از کل که ایشان بمرادف

(1) Hyacinth.

لاله خوانند ساده و هزاره چند رنگ سرخ و بنفش و کلابی
و زرد و سفید نیمرنگ و سبز رنگ و بعضی الوان
بنظر آمد که مرا بسبب نزاکت صورت و رنگ و تلون
بارها در غلط انداخت که گلهای بستانی را در گلدانها دیده
گلهای مصنوع که در فرنگ بنهایت خوب شبیه و طبعی
میسازند تصور مینمودم و تا بدست حس نمی کردم آن
شبه رفع نمی شد دیگر گلی بسیار نازک شبیه بیاس زرد
لیکن در بسیار ملایم تر از ان دیده شد که قابل تعریف
است و حال آنکه این کل گیاهی است که در صحاری آن
ملک خود رو بوفور پیدا شود و بنفشه نیز بسیار خود رو روید
درختی موزون در جنگل آن ملک بنظر رسید که بسبب
حسن قامت و غرایب خلقت در بستانها نشانند برگ
آن شبیه ببرگ بید عریض تر و ضخیم تر از آنست
هر دو طرف برگ چون اطلس سفید و مخملی است
وقتیکه پرتو آفتاب بر ان افتد تمام درخت معه شاخ و
برگ مصنوع از سیم و نقرهٔ ناب معلوم شود هم ازین

جهت او را سیلور تری (۱) یعنی درخت نقره خوانند بالجمله
شرح قوت نباتی این سرزمین زیاده از حوصلهٔ این
مختصر است زیرا که * لهولغه * نه گرماش گرم و نه سرماش
سرد * بهر گوشه اش توده ریحان و ورد * در هر خانه
چشمهٔ که از درز شکافهای کوه آب آن تراوش کند
جایز بست در عمر خود بهتر از ان آب بخوردن نیامده
گویند در تابستان سرد تر از زمستان می شود
گوشت این ملک از گاو و گوسفند نیز دارست
بعضی گوسفند دیده شد که از گرانی علوفه زیر دنبه
داشتند اکثر شصت آثار گوشت دارد از غایت
چربی در اطعمه گوشتی آنجا معمول روغن نیست
و انواع ماهی نامه بیز اکثر و ملاحت میشود از اقسام میوه
انار و کلابی بسیار بالیده و به و سیب و کشمش بی نظیر
و نارنج آبدار بمزه و شیرینی کونهٔ سلهت و بادام
و گردوی تازه و انگوریکه از مدتی نگاهداشته بودند بخوردن
آمد میگفتند که در تابستان خربزه و تربوز و هر میوه کرم سیر

(۱) Silver Tree.

وسرد سیر میشود انگور قسم اعلی آنقدر وفور دارد که چون
تراعت در مزرعه انگور مذکور شراب آنرا به تمام فرنگ
برند چند فرسخی کیپ موضعیست موسوم به کنستانشیه (1)
انگور آنجا بسیار شیرین وشراب آن قوی تر و شیرین
تر شرابها میباشد در تمام فرنگ نادار و قیمتی است
و میوه جات خورند سبزیها چند قسم کلم و زردک و شلغم
بسیار بالیده و شیرین که خام آن برغبت خورده شود بخوردن
آید اما گندم برنج خوب نیست و مسکه تازه باشکال
تمام بدست بزرگان می آید و نرخ اشیا بسیار گران
است چنانچه تخم مرغ هشت بیکروپیه و نان یک آثاری
فی روپیه چهار عدد گوشت فی روپیه دو نیم آثار کاذر
برای شوب گرته ربع روپیه میکیرد از جانوران گربه
وزشت پرپشم جنگلی رنگ و سگ درشت خلقت
قوی بازو میشود اسپ بسیار مضبوط چالاک بترکیب اسپ
کمینه عرب باریک ساق لاغر اندام تا قیمت پانصد
روپیه نهایت فرمان بردار میشود و مطلقاً شوخی ندارد

(1) Constantia.

خرجند قاطر مصری جلد و تیز چنانچه عرابها کشند و
شتر مرغ در پایش نواخ بسیار دیده شد ذکر دستان کیپ
سفر فای این شهر مانند سایر رعایا قوم مالائی وحبوش
و بنگالی وصورتی که مانند ایشان را در آغاز از
اطراف بعبدیت آورده اند بعضی بمرور تمول بهمرسانیده
خود را خریدند و بعضی خط آزادی از صاحبان خود یافتند
و صاحبان بعضی مردند و زیاده از نصف هنوز در قید رقیت
میباشند همه را راست کو کثیر الرحم کارکن مسلمانان پاک
اعتقاد ساده وضع یافتم درمیان آنها شیخ عبد الله نامی ابن
عبد العزیز عرب مردم مکه بود که ببسبی از اسباب بدین دیار
افتاده و دختری از مالائیان گرفته خوش میگذراند ضیافت و
رهنمائی و امداد من مکرر کرد و بتمایید او اکابر مالائی ضیافت
و دعوت من کردند و سردار ان انگلش خود آنقدر بتفقد
احوال و مهمانداری من می پرداختند که مزیدی بران
متصور نیست در هر مجلس رقص و سرود و ساز مرا خبر
میکردند و در نواح کیپ تا ده بیست فرسخی هر جا

مکانی لایق سیر بود و در انجا بروه ضیافت نمودند
از انجمله جنرل وندامس شش نوبت و جنرل فلنرر
بدو نوبت و مستر پرتکل که قبل از فتح کیپ از سالهای
دراز وکیل کمپنی مردی عالیشان متمول است سه نوبت
و مستر بارنت سرشته دار دفتر کل سه مرتبه و بخشی راس
یکمرتبه و مستر بابمگاس دو مرتبه این بمگاس از قوم
هالند بزو بیست سال قبل ازین کورنر چنسورة (1) بود و قبل
ورود انگلش بکورنری کیپ قیام داشت چون انگلش
شهر را بصلح فتح کردند پیشوای شهر و کوتوالی و عدالت
الی الآن بدو تعلق دارد و او را ازینست که بچستی حرکات و
حسن ادای دلفریب و صحبت داری درمیان انگلش و
هالند یز مشهور است و بشش هفت زبان سخن میگوید
دیگر سرداران ترکسوار کرنل هال کرنیل وندلور کپتان
هپسلی میجر امری هریک دو مرتبه مستر هالند که بزرگ
عدالت انگلش شخصی عالیشان است دو مرتبه و مسس
هالند زن او که بسیار صاحب سلیقه از خاندان عالیست

(1) Chinsurah.

مکرر در صحبت ساز و سرود مرا طلب فرمود کرنل همیلتن
که در قضیه مسخر ساختن باچیت سنگه شجاعت و کارهای
نمایان بظهور رسانید یکمرتبه و کرنل کراوشل که
شخص ثالث در سپاه ملکی صفات و کرنل سندس
کپتان هوکن که ناجری عالیشان است و سرکیان مصور
داکتر سمرل هریک یک مرتبه مستر گرین داکتر سمرسن
که زن او بسیار نیکو اخلاق مهمان نواز است هریک
دو سه مرتبه دلیذی ان بارنت که زنی عالیشان از
خاندان عمده در نکاح مستر بارنت مذکور بسر می برد و شاهزادهٔ
کیپ گفته میشود در هر شب جمعه که قرب چهار صد پانصد
نفر زن و مرد کیپ در انجا حاضر شده بشغل گنجفه و نرد
و ساز نوازی تا نصف شب میگذرانیدند و در هر شب
ماه که صحبت رقص منعقد میشد مرا احضار می نمود و
در انمدت آنچه شرط دلداری و مهمان نوازی است بطریق
کمال بجا میاورد مسس کرافت نام دختری
از ایرلند که همدران ایام بعقد کرنل کرافت در آمده

بود بالیدی آن همخانه می ماند محسن و جمال و زان شهر
نظیر نداشت بسیار با تمکین کم سخن حرکات و سکنات
او بسیار شبیه ببانوان بزرگ هند بوده از تماشای حسن و
صحبت آن پری رخسار بغایت محظوظ میشدم و بجز این
چند زن که ذکر کرده آمد زنی نامدار از انگلش در ان
شهر نبود و مدار کار روای چهار پنجهزار کس تمام بر
زنان هلند یز بوده مددی که ازین شهر در کار من شد
این است که غلامی حبشی بسیار اهل همراه داشتم در
جهاز بصحبت پواج آنقدر ضائع شد که حاجت بدفع او
افتاد فروختم قیمت او پانصد دواله و بهدیه قرآنی حمایل
صد دواله و از چند تهان پارچه صد دواله مجموع هفتصد
دواله که برابر هزار و چهار صد روپیه هند بوده باشد بدست
من افتاد و جبر نقصان آنخسارت که از هلندیزان صاحب
خانه بمن رسیده بود بعمل آمد بالجمله بغایت بست و پنجم ۲۵
ربیع الثانی بانتظار حصول مرکب گذشت شروع سفر
انگلنده یکبار و چهار شنبه بست و ششم ۲۶ بر جهازی

خورد برتانیه[1] نام که کشتی گنی یعنی سیصد روپیه مکانی
دران کرایه داشتند دو پیه خرچ ویش شده بود سوار
شده بعزم لندن لنگر برداشتم چهار صد روپیه نیم
کرایه جهاز سابق با اینکه رفقا حصه خود وصول کردند
سوخت شد تفصیل این مجمل آنکه کپتان ناتلمان هم پس
از مایه چند روز که موسم بد منقضی شد جهاز خود را
بکیپ تون آورد وکیل کمپنی بغازی کپتان ولم سن بجهت
پارچهای سوخته مغروته که ذکرش در خور بنکاله گذشت
او را گرفتار قضا یاکردانید چنانچه مبلغ پانزده بیست هزار روپیه
بروی خساره افتاد عمله جهاز اکثر متفرق شدند در ینوقت رفقا
قابو یافته گفتند که نیمه کمپنی نول ما را داد پس بده یا ما را بمقصد
برسان و او در هرد و امر درمانده داوری بعهد الت
همانند یز بردند من بدو سبب در نالش بار رفقا مرافقت
نکردم یکی اینکه کپتان ناتلمان مرا ازان باز داشته
گفت تو مرد غریبی بعدالت مرو اگر بحکم عدالت
بدیگران زر خواهد رسید بهمان رسد من بخوشی خود

(1) Britannia.

بتوخواهم داد دیگر خوف و غا بازی قوم هاملندیز خصوص که
کپتان تاتلمان دران مدت بیکی از دختران هاملندیز نکاح
کرده بود و رفقا نیز از وصول زرا ظهار یاس و هر روز
مبلغی خرچ میکردند آخر کار یک روز قبل از سوار
شدن بر جهاز زر رفقا بدست آمد و کپتان تاتلمان بامن
خالف میعاد و انکار وعده نمود بضرورت کپتان هوگن
تاجر عمدهٔ انگلش را وکیل خود کرده برامدم بعد دو نیم سال
خطی در لندن از و بمن رسید که معاملهٔ شما را در عدالت
هاملندیز بدستور دیگر رفقا بر مرا دخود حکم یافتم اما وکیل
کپتان تاتلمان بآن متقاعد نشده داوری به اپیل که حکام
آن انگلش هستند برد و در انجا دعوی هیچ و ناچیز گردید
بالجمله از رفقا سه کس در کیپ مانده از تعدی و تجبر آنها
رستیم و کپتان رچرد سن بگرا طفال و دختر ضدی و غوغائی
خود برین جهاز بود صفت جهازیکه ویلر (1) گویند این جهاز یست
که کار آن شکار ماهی ویل (2) که ذکر آن گذشت و
روغن آن کشیدن و به لندن بردن است چنانچه معلم

(1) Whaler. (2) Whale.

اول آن در ایمین کشتی بکسر استخوان پاگه ریسمان
قلاب ماهی در شکار بدان پیچیده شده بود سفر آخرت
کنید این نوع جهاز قدری سامان جنگ و استحکام میدارد
و ملاحان آن چون ملاحان منوار در زیر حکم قانون زندگی
مینمایند بنابرین برتانیه در وقت آیاب کیپ جهازی از
اسپاین[1] دستگیر کرده بکیپ آورد و بقیمت هشتاد هزار
روپیه فروخته زر قسمت بر عمله جهاز قسمت کرد و همچنین
در حین ذهاب ناموارده عقب جهاز ات میدوید اما کسی
بدستش نیفتاد کپتان آن ماهر علم جهاز رانی موسوم
بکلاک بوده تا ایرلند به سه زمین برخوردیم هر مرتبه خبر
میداد که فردا فلانوقت آن زمین را خواهیم دید لی
تفاوت دقایق همانوقت مشهود میشد و در حجرهای این
جهاز با وجود تنگی چون جای کذا ات تن اسباب بسیار
بحکمت ساخته بودند و تعبیه ها برای مدافعه صدمات
وقت طوفان نموده و بجهت حرکت سکان و کشیدن
لنگر آلتها نصب کرده و ملاحان اگرچه در عدد کم ممکن

(1) Spain.

نفرا ما همه ماهر و واقف کار بودند بنا بر این کار بسیار
بسهولت تمام میشد و اثری از بی آرامی های خاصهٔ جهاز
سابق که مرا بسیار رنج میداد درین نبود روز جمعه دو
درجه بدست و هفتم جنوبی استوا باز بباد تجارت مذکور
برخوردیم از روز حرکت الی الان نیز باد مراد بوده که
هفت و نیم درجه در دو نیم روز طی شد سه شنبه نهم جمادی الاول
نصف النهار بجزیرهٔ سنت ایناسیده لنگر انداخت
آنروز دهم ۱۰ ماه مهمان احسان کورنر بروک و بسیر
اطراف و باغات آن مشغول بودیم یازدهم ۱۱ شام
بعد فراغ طعام بجهاز معاودت کرده روانهٔ پیش شدیم صفت
جزیرهٔ سنت لینا مجملی از اوضاع سنت لیناا[1] اینکه جزیره ایست
باندور ۱۶ شانزده درجه بجنوبی در وسط بحر مغربی که صدها
کوه اطراف آن اثر زمین نیست مجموع کوهستان که
سوای محاذات شهر لنگرگاه ندارد و دایرهٔ محیط آن بیست
و پنج میل است پشته سنگ های طرف بحر سیاه و سوخته اند
اما در سنگ های وسط سبزی چمن و بوته های گل

(1) St. Helena.

زردو کلاب صحرائی ومیوهٔ صحرائی که بلاک[1] بری نامند
بسیار است اکثر مواضع آن دلکش بافضا وهوا ست بلندی
تنگهای هیچ جا زیاده ازدو میل نیست در امکنه لایق همه جا
باغات ساخته اند وبهر طور که ممکن شده راهی پر پیچ
وخم که دواسپ بزابر رفتار توانند کرد هموار نموده
بنابرین عرابه وکوچ دران شهر وجودند ابدا ازاینجهه
باغ کورنر وکرنیل رابسن وکپتان معمار قلعه رونق
شکن کلذارارم وزبان قلم درو صف آن ابکم است
باغ کورنر از جهت حوض وفواره وانواع کل
وریاحین ودار بستهای تاک برای نشیمن درسایه
وباغ کرنیل ازسبب ترتیب زمین وسادگی وصفا
امتیاز داردو باغ کپتان آنقدر میوه دهد که دوهزار
روپیه بعدوضع اخراجات باغ هرسال پس انکه
اوشود از عجایب این جزیره اینکه آواز رعدو
درخشیدن برق کسی درین ندیده ودر مواضع بلند آن
بوی سوخته ودود آید زیاده ازدو سه چشمهٔ آب

(1) Blackberry.

دران نیست و سبزی باغات و عاف منحصر در
بارندگیست در سنوات امساک حیوانات از بی آبی
و عاف تلف شوند و غیر گوشت و سبزی و مسکه
و شیر سایر ماکولات و ما یحتاج آن شهر از فرنگ
آرند میش و مرغ و غیره حیوانات بسیار عزیز الوجود
اند مجموع میوهٔ کیپ با ضافه اناناس و کیله و خرما در اینجا
بهم رسد و شیر کاو بسبب فوت عاف آنقدر دوهن
دارد که روزی دو مرتبه بزحمت یک انگشت در یک
ظرف گره بندد آبادی شهر سنت لیناجدید است
انگلش از سی چهل سال بعد فتح بنگاله بنا کرده اشته اند
عمارایب تمام دارد وسط دوکوه متصل به لنگرگاه بهر
نزدیکی مرتفعین مسطح یافته اند عمارت کرده بنا برین
در طول دو میل و در عرض بعضی جا صد قدم و بعضی جا
بیست قدم بحسب ظاهر در رهگذار سیل است معهذا
چند قهوه خانه آشخانه و دکاکین بسیار مملو از هر قسم
آشنا و میدان خوردی برای قوا جد سپاهیان دارد و کوه های

جانبین او آنقدر تند و تیز است که از حرکات بزگوهی
سنگ از کوه جدا شده آسیب بسقف خانها میرسانند
و گاهی موجب هلاک مردم میگردد لهذا هر که بزگوهی شکار
کرده پوست او بمحکمه آرد چیزی بستانند اکثر سقف ها گاهی
و بعضی کهپر یاست و دیوارها از سنگ و اهک خانهای عوام از
بالای کوه بعینه چون خانه مرغان نماید اهل این شهر اکثر سیاه
و کندم رنگ اند که اهل آنها حبوش و هندی و فرنگی بوده
در پایش شهر متصل بحر خندقی و مورچالی ساخته اند
و بر کوه های جانبین مشرف بدریا تا خیلی راه هر جهای
مستحکم که هر یک برای خود قلعه ایست و جهاز مخالف
را در آنی غرق کند وضع نموده و بفاصله دو کروه از
شهر بر کوهی بلند که سوای یک راه که رو بشهر است
قلعه کیان است ندارد و بنای قلعه بسیار مستحکم عالی گذاشته اند
و دیوارهای آن بعرض ده گز سنگ چین و بر جهای
مخوف بهر قدر عمارات که الی الآن در ان تمام شده
سقف آن طاق بند است بر طاق های مذکور سنگهای

زخیم باآهک بقطر چهار گز ریخته اند مطلقاً نشان
چوبے دران نیست بنای آن میگفت که این
عمارات چون کوه ها ابداً از خرابی مصوّن است
عمارت سلاح خانه و ذخیرهٔ غله و حاکم نشین و کشک
خانهٔ مطبخ بصفای تمام ساخته شده و حکمتهای بسیار
که کار صد کس از دو سه برآید و آش وطعام چهار صد
کس در یک دیگ باآتش اندک پخته شود دران
بکار رفته صفت کور نو سنت لینا مستر بروک مذکور
کور نر اینجا مرد کهن سال ثابت عزم در نهایت حزم
باکثر صفات نیک آراسته است قرب سیزده سال
در هندا کثر متعینین خدمت شاه عالم بوده و حشمت الدوله
آصف الملک حشمت جنگ از و خطاب یافته باوجود
کثرت آمد و رفت جهازات که قریب چهار صد بدفعات
هر ساله درین جا میرسند حاجت روائی و مهمانی هرکس
مینماید و بدون ذله از خوان احسان خود کسی را رفتن
نمیدهد زن او که در بنگاله که پیدا شده و در انگلند نشو و نما

یافته در خوبی اخلاق و ملایمت و کرامت چند قدم از شوهر
در پیش است کور نر هر روز اسپهای سواری او را
تعیین ما کرده بسمتی از شهر و باغی که حاضری در آن
مهیا کرده بودند میفرستاد و مترجان بردک پسر
خوردش را که طفلی ده ساله هوشیار چون پدر نیکو
افعال است برای مهمانداری همراه ما میداد از آن جمله
روزی که در باغ کرنل رابسن حاضری خوردم از حسن
اخلاق زن کرنل و تماشای حسن و جمال دو دختر جوان
ناکتخدای او که در آن باغ همیشه میباشند بسیار محظوظ
شدم بی شایبهٔ خلاف در آنوقت که با آن کلرخان بر
خیابان آن باغ میگشتم آن مکان چون گلزار جنان و آنها
حوران ابکار در دیدگان مینمود حین مراجعت کرنل
رابسن که بر در خانهٔ خود ایستاده بود ما را فرود آورده بسمتی
عجایب عالم که در دوسه حجره جمع کرده راهنمون گردد از
غایت سادگی و بی تکلفی مزاج اول سوال آواز من
این بود که زن قریهٔ مرا چه طور یافتی صورت و سیرت

ادر السندیدی یافته وران حجره ها اشیای بسیار از انواع
صحرا صدف او حریر او پوشاک او کله و پوست جانوران
عجیب عظیم خلقت و بیخ درختان که بحسب اتفاق
بسنگل بندوری برمی آید باانتظام چیده بودند از ان جمله
پنجه ای کرنه پچوان هندوستری هم بود که در هندوستان
آنرا قسمت دارد کرنل مذکور مبلغی کران قیمت آن سپر
داده بود چه گمان میکرد که آن سپر خاصهٔ تیپو سلطانست
در روز شاهی از دست او افتاده بوی رسید خلاصه اکثر
مداخل عمر کرنل صرف قیمت این آشیا گشته آنقدر بسیر
آنها مشغول و مشعوف میماند که یک یکماه بباغ کدا می
نمیرفت و چنان دختران صاحب جمال را نمی پسندید
و آنقدر کثیر النشاط نبود که درحین صحبت شعف او
بکلفت میکرد بالجمله حین رخصت کورنر بروک
هدیه و سبزی بسیار و بعضی خدا کی همراه ماکردو پسررا
بادو مصاحب خود بمشایعت ما فرستاد چنانچه تا برواشتن
لنگر باما بر جهاز بودند صفحه جزیرهٔ اشنشن (1) سه شنبه

(1) Isle of Ascension.

شانزدهم ۱۶ جمادی الاول از جزیرهٔ اشنش کوچک
سنتالینا کوهی در وسط بحر مغرب از آب برآمده است
گذشتیم غربی ما بفاصلهٔ یک کروه مانده بود بعد ازین
تا ناپدید که شصت درجه قرب یک و نیم ماه راه است زمینی
بنظر مسافرین در نمی آید عرض این جزیرهٔ هشت
است و بسبب نبودن چشمه آبی آباد نشده مگر در
مواضع آن ذخیرهٔ آب باران میشود از غرایب اینکه
بزو میش و جانوران پرنده دران بسیار اند بعضی از جهازات
بجهت شکار در انجا توقف نمایند سنگ پشت
آنجا نامدار بود فور میشود شب هنگام مردم رفته صدها را
معکوس خوابانند و روز انه گرفتا بر جهاز آرند
و همچنین امروز در درجه هشتم جنوبی از محاذات
آفتاب گرمایل ها گذشتیم معهذا آب سرد
و شب حاجت بر ضائی است * ذکر مرغ عجیبی *
یکشنبه ۱۷ بست و یکم جمادی الاول از خط استو بجانب
شمال گذشتیم سردی هوا و آب تمام شد و ذایقه

از بسکی آب تلخکام گردید درین حوالی ماهی پرنده
بوفور یافت می شود که مزیدی بران متصور نیست و پرندگان
بسیار مثل ابابیل سیاه تر و اندک بزرگتر از ان بنظر آمدند
مگه گرهای سفید بریخ دم دارند گویند آنها گاهی بخشکی
نروند و از حشایش بحر و لعاب دهن خانهٔ روان
بر روی آب ساخته دران تخم نهاده بچه برارند من
از ان حال تعجب کردم * ذکر اسپ آبی * کپتان
کلاک که مردی صادق القول است نقلی عجیب تر ازان
کرد که یکی از سواحل افریقه بضرورت گرفتن آب
جهاز را لنگر کرده بود درحینی که بر کشتیهای خود با چند
نفر ملاح بخشکی رفته در تفحص آب تکاپو داشت جانوریکه
در صورت مابین اسپ و خر بود بقدر سیصد عدد
از بحر برآمده برای چراگاه نیم کرده در خشکی
رفتند نقش سم ایشان چون مشت کرده کردهٔ آدمی
که در خمیر فرو برند در تمام ساحل نمایان بود در اثنای
مراجعت کپتان کلاک یکی از انها را به بندوق زد دیگران

بقصد انتقام بر وحمله آوردند کپتان و بعضی کسان ما
در گودالها مختفی شده و بعضی خود را بکشتی رسانیده
بر جهاز گریختند یک کشتی بر ساحل ماند جانوران
مذکور خود را بکشتی رسانیده از دندان و لگدان را
قطعه قطعه خورد و خمیر کردند ۲۲ بیست دو جمادی
الاول نصف النهار جهازی در بحر نمایان شد جهاز
فرانسن تصور کرده متردد شدیم چه حالا ما قریب
بحریکه میان فرنگ و امریکا فاصل است رفتار میکنیم
وچون اکثر سلاطین فرنگ بیکدیگر جنگ دارند اینمقام
محل فتن و حوادث است بنابرین که دو جهاز بهم دوچار
شدند مغلوب الکثیر غالب شده هرکه بخواه بملک او میرود
بعد تصدیعات فراوان و غارت رفتن اسباب
دوسال رهائی می یابد الحمد لله معلوم شد که جهاز
امریکاست کپتان کلاک حکم بایستادن جهاز و احضار کپتان
او نمود بیچاره چون اسیران در بیم و امید بسر میبرد
در روزنامچه خود بر جهاز ما آمدند و تمام روز از مقصده

دور براه مارانده هنگام شام رخصت آزادی یافتند
شبنه ۲۳ بیست سیوم ایضا جهازی از قوم هامبرگ
که گوشت نمکین حمل او بود و برای تجارت به جزیره
مراشش میرفت دوچار و بحکم کپتان ما ایستاده شد
این جهاز عمده سه دوله نو ساخت خوش صورت
بود و مردم عمده در ان بودند اسناد خود نموده و چند
قالب پنیر تواضع کرده آزادی یافتند * ذکر ویت
جدی و قطب دیگر بار * * امروز بنات النعش و فرقدین
که از مدتی از نظر غایب شده بودند در درجه پنجم
ازمیه شدند و بارانها مثل هنگام بار ان نکاله و بارانهای
که در جزایر ملاکه ذکرش گذشت شروع شد گویند درین
چند روز تمام سال باران میبارند چنانچه کپتان کلاک
بسبب تجربه علی الصباح بی ابر علامتی از ابر و غیره بوده
باشد اسباب بارانی عمله جهاز مهیا کرده بود از بیست ۲۴
چهارم لغایت دوشنبه ۲۹ بیست نهم هوا منقبض
و باران متواتر و بیمزگی آب لغایت بود و شنبه

غرهٔ جمادی الثانی مرتبهٔ سیوم بباد تجارت رسیدیم
چه باد مذکور جانب شمال هم ازده تا بیست و هفت درجه
نپیوسته در وزیدن است نهایتش آنقدر مدد که آن
طرف بمسافرین می کند بایسجانب نمیرساند درین روز
ماهی بشصت افتاده گوشت تازه خوب بخوردن آمد این
نادر بود چه ماهیان بحر باوجود کثرت واز صفای آب بنظر
آمدن و همواره باجهاز راه رفتن میل بطعمهٔ شصت
نمیکنند سه شنبه هفتم جمادی الثانی ششش جهاز انگلش
بقلاوزی یک جهاز منوار که بشان کمپنی برو بود از برابر
ما بفاصله نیم کرده گذشتند امروز باد تجارت وفا کرده
ورفتار جهاز بسرعت است که زور باعشی ده میل راه میرود
وجوش وخروش این بحر اگرچه چون بحر کیپ
اما جهاز مثل جهاز همبرک نیست نه شکایت آب دفع
شده شب حاجت برضائی میبود چه مادر درجهٔ هفتم جنوبی
از آفتاب گذشتیم وحالا در بیست و هشتم شمالی هستیم و
هفت درجه ازان روز آفتاب مایل جنوب گشته چهل و دو

در جانب آفتاب فاصله بهم رسیده در جنوبی است و اچنانچه
گذشت اینقدر سردی در فاصله سی و یکدرجه عارض
نشده بود سبب این اختلاف جانبین است و اکه در شمال
گرم و انقباض و در هر فصل باران است و جانب جنوب
معتدل و خشک قرب زمین است بجانب شمال و
بعد سمت جنوب ذکر جزایر مدیره (۱) و جزایر خالیدات جمعه
دهم ۱۰ جمادی الثانی از محاذات جزایر مدیره و جزایر
خالیدات که در کتب اسلامی آغاز درجات طولی ازان نمایند
و عرض باندش سی و سه است گذشتیم شرقی ما
بفاصله بسیار ماندند شنبه یازدهم ۱۱ جمادی الثانی از مقابل
دهنهٔ بحر روم که راست او بمشرق رقعه متصل بحلب سه
شده گذشتیم مصب مذکور بفاصلهٔ بعید شرقی ماماند
و دست و سه شنبه سیزدهم ۱۳ جمادی الثانی از محاذی
جزایر مشرقی امریکا که انگلش ایلاند است اندیه (۲) یعنی هند
غربی خوانند بفاصله که مرئی نشد گذشتیم شرقی ماماندند
مجموع هشت جزیره نشیمن طایفه پرتکیش (۳) در بعضی

---

(1) Madeira. (2) West Indies. (3) Portuguese.

حکومت انگلش است عرض بلند آنها جهال از شجاعت الندن
بحسب عرض اگرچه یازده و دوازده درجه پیش فاصله نمانده
اما چون بنابر مصلحت های جهاز رانی جهاز را بقدر سی
درجه طولی از لندن مایل غرب سمت امریکا کرده
بودند ششصد کروه بعد دارد و رفتار جهاز صاف مشرق
رویه اندک مایل شمال است از پانزدهم ۱۵ تا پنجشنبه
بیست سیوم ۲۳ جمادی الثانی باد پیش رو بحد طوفان بود بحر چار
موجه و موجها بسیار ارتفاع داشت بلکه پیشتر از طوفانهای
آنطرف کیپ بود اما بسبب استحکام و بند و بست جهاز
واحد تعداد و عالم عماه آنقدر صعوبت معلوم نشد بترک
حواب و حرکت و قلت اکل اکتفا رفت [illegible] اسباب رفتن
بجزیره ابرلنده[1] سنه بیست پنجم ۲۵ جمادی الثانی محاذات
دهنهٔ انگلش چنل[2] که مابین انگلند و فرانس فاصل است
رسیده در صدد دخول و [illegible] روز متر صد وصول بر سمت
لنکرگاه مشهور انگلند بودیم که باد شرقی مانع مقصد شده
اتفاق رفتن بملک ایرلند افتاد تفصیل این مجمل اینکه

---

(1) Ireland. (2) English Channel.

باغ اصطلاح انگلیش شعبه بحر یکی طولانی و کم عرض و از طرف
دیگر باز به بحر پیوسته باشد آنرا چنل[1] بروزن هبل خوانند
و شعبه بحر که مدور شکل و قدری بطرف خشکی رفته
سد شده باشد بی[2] بروزن بی حرف تهجی و مثل بحر
فارس را گلف[3] و مثل بحر قلزم و روم را سی[4] بسین
مهمله و یای مجهول خوانند چون مصب انگلیش چنل راست
مغرب رویه واقع شده بدون باد مغربی دخول دران
متعسر و متضمن مخاطرات است لهذا اهل جهاز که بدینجا
رسد اگر باد مغربی نیست چندی اینطرف و آنطرف
سیر بیهوده نماید جهاز ما نیز هم دو روز برین منوال
گذشت چون تبدیل هوا ازین روی مظنون نبود و
از جهازات فرانس خوف نمان کلاک صلاح درین
دانست که تا باد مراد دلخواه شعبه بحر یکه میان انگلند
و ایرلند فاصل است شده باسیر بیهوده اوقات بگذراند
بنابرین روی جهاز بدانطرف نمود و دران اثنا بجهازی
دو دوله رسیدیم که در طوفان مذکور شکستی خورده

(1) A Channel. (2) A Bay. (3) A Gulph. (4) A Sea.

بشبب صندوقهای سربسته و اشیای هوا و ارچون
پاپیم و چوبها همچنان نیم غرق معلق در آب ماند و
مردم آن کسی که حیات او تقدیر بوده بر کشتی های خورد
نشسته بطرفی گریخته بودند کپتان کلاک بر کشتی خورد
نشسته بر ان جهاز رفت و بر سقف جهاز در آب
بایستاد و بعضی اشیای آنرا بغواصی برآورده بر جهاز
خود آورد ازان جمله صندوقی از شراب بود که انواع
شرابهای لران بهادران یافتند و صندوقی از میوه
مثل سیب و امرود بوده از انجا بختی به لندن نرسیده
از سیب و امرود آن حظ وافر برداشتم و در کنار
آتش بخاری جهاز نشسته یا بنساط تمام آنهارا بکار بردیم
چون مدت انتظار باد موافق بحد مذکور زیاده از اعتدال
گذشت کپتان کلاک باخاطر رسید که چرا بسیر بیهوده
نماید بهتر انیکه بشهر کوک(1) رفته چند روز آنجا بسر برد
3 کر شهر کوک چهار شنبه ۲۹ بیست و نهم جمادی الثانی
آثار قرب شهر کوک ظاهر شدن گرفت اول کوههای

(1) Cove of Cork.

پیشه مطبوع همواره تمام مزروع بنظر آمد بعد از آن
داخل دهنه کوکه هر دو طرف آن قلعه بسیار مستحکم
از سنگ برای دفع جهازات مخالف ساخته اند شدیم
بعد طی اندک فاصله تخته سنگ بسیار بزرگ مثال
جزیره خورد در وسط دهنه خور بنظر آمد که یک دهنه را دو
گرده بود و بران تخته سنگ قلعه متین بسته اند پس
بکنار شهر رفته لنگر کردیم پنجاه جهاز خورد و کلان که سه
ازان منوار بودند درانجا لنگر داشتند این خور
بشکل حوضی مدور منشعب شده دایره آن شانزده
میل انگلیسی مشرقی آن شهر قوسی شکل معمور
شده جانبین شهر نیز دو قلعه دارد ازان یک رکنر دارد یک
سمت مصب دریای شیرین است برابر کنک که
بشهر کاک واندرون شهر بهمین طور میرود و این شکل
تدویر بحر و صفا و همواری کوهها اطراف و نمود عمارات
قلعه هر دو دهنه از یکطرف و جلوه عمارات و باغات شهر
از جانب دیگر دشکوه لنگر جهازات بحدی دلکش و مطبوع

واقع شده که مزیدی بران متصور نیست چنانچه معلوم
میشود که اطراف بحر مدور تمام معمور و جهازات
لنگر دارند بی شایبهٔ خلاف بمکانیت این شهر در تمام
عالم شهری نیست مگر شهر جنوه (۱) در ملک ایتالی که بحر آن
یکسمت تند و بر و این نمود عمارت قلاع دهنه دارد و دهنه
اش کشاده است یا استمول آنهم بسبب وسعت
طول و عرض خور اینچنین بایند و بست و دلچسپ
نیست شام این روز بسیر شهر رفتیم صفا و رونقی
و عمارات عالی نداشت زیرا که وضع آن فقط برای
لنگرگاه جهازات است در مواضع پست و بلند کوچها
و مکانهای تنگ ساخته اند جای که نقش شهر است
عرض آن نیم میل خواهد بود و باقی یکخانه دو خانه در
دامن کوه ساخته اند فی المثل اگر بحر سی گز
از آب های خود بپردازد شهر اثر نخواهد ماند بازارها
از انواع سیب و میوه و خوشه های انگور و پسته
و دیگر میوهای زمستانی پر و ارزان بود بعد سیر

(۱) Genoa.

بخانهٔ واک برای تفویض خط رفتیم صاحبه خانه زن
شیرین اخلاق بود بمجرد تمامتر دعوت طعام کرد و با دختران
و پسران خود کمر خدمتکاری بر بسته لوازم مهمانداری
بجا آورد بر آن سفره ماهی و شیر و مسکه و گوشت گاوی
و سبزی کلم و پتیته[1] که در بنگاله آلو کویند خورده شده
که در تمام عمر نخورده بودم اشیای مذکوره در اینجا بسیار
خوب میشود چنانچه متحفظی باشند بر مدو جهاز ات بجهت
ذخیره برداشتن این اشیا در اینجا آیند و شب هنگام
که معاودت بجهاز میکردیم در صدد ادای زرچاشت که مرسوم
اینمالک است و گرفتن آن چیزی ندارد بودیم قبول نکرد
و بسیر و تماشای شهر کاک که اینجا و ازده میل راه
است و الات محمود سه اسپ تانگی و پسر کلان خود را
که جوان مجرده ساله شیرین شمایل چون او خوش اخلاق
بود برهنمائی ما تعین نمود و چند اسپ برای دیگر رفقا
بکرایه گرفت عجب تر اینکه این بانو بیست و یک ولد
که مجرده ازان وزحیات همه اهل و فرمان بردار و اکثر

(1) Potatoe.

17068

از حصار آن سفره بود مذز اوه اند هنوز آثار پیری هیچ
در بشره او ظاهر و سن او از شصی سال بیشتر معلوم نمیشود
ذکر شهر کاک پنجشنبه سیم ۳۰ سلخ جمادی الثانی بر اسپ
با بشیر شهر کاک رفتیم بعد قطع سه میل معبر دریای
شیرین مذکور پیش آمد قریب پنجاه جهاز دران نواح
لنگر داشت بسبب شایستگی اندپ او مهارت ملاحان
در آبی بر کشتی گذاره عبور کرده اشد نصف النهار بشهر
کاک رسیده در مهمان سرای که زنان و مردان خدمتکار
و حجره های باصفا و فرش خوابهای نفیس متعدد داشت
وازان بهتر دران شهر نبود فرود آمدیم مجموع این دوازده
میل راه تا هر جا که نظر کار میکرد باغات و کشتزار (۱) بهوس ها و
زمین مزروع سبز و خرم بود بعد لمحه بسیر شهر برخاستیم چون
موسم بارندگی و کوچه ها پر گل ولا بود خاطر خواه بعمل
نیامد آنقدر که دیده شد عمارات تمام چهار طبقه از خشت
و آجر در ها بخط مستقیم همرا هر دریچه ها تمام اورسی آئینه
دار و چوب عمارات رنگین خانها وسیع از اندرون و بیرون

(1) Country houses.

پرزینت بود ودر دوکانها از هر قسم اشیا خصوص میوه بترتیب
و انتظام چیده بودند و اوضاع شهریت بکمال داشت
اما چون شهر به مصلحت تجارت و رسیدن مال بدرخانه
تجار سهولت در پستی دامنه کوهی واقع شده و بسبب
پته های کوه منقسم بدو قسم شده نمود شهریت وشکوه
سواد ندارد و تا بدامن شهر نرسی مرئی نمیگردد و از آغاز
زمستان تا بهار کوچهایش خشک نمیشود نهری کثیف
کنده که جهازات بسیار اکثر برای مرمت دران ایستاده
در وسط شهر کنده اند و اطراف او را از سنگ و آهک
پخته کرده آب آن متعفن و بسیار پست بر روی این نهر بر
مواضع متعدده پلهای سنگین مستحکم بسته شده که از یکطرف
بجهت خروج و دخول جهازات کشاده میگردد و تخته عریض
بسهولت تا لابر داشته باز نهاده میشود بالجمله چاشت
بسیار لذیذ در انخانه و میوه بسیار بخوردن آمد و روز بانتها
رسید چون کپتان کلاک منتظر باد مراد بود مهیت در انجا
نکرده بر همان اسپها از همان راه که رفته بودیم معاودت کرده

بر جهاز خوابیدیم در شهر کاک متحقق شد که لارد کرنوالیس
که گورنر جانب پادشاه انگلند حاکم این جزیره است
در دارلملک دبلن که از کاک چهار پنجروزه راه میل کوچ (1)
است قیام دارد و بلغی وخروجی که اهل ایرلند در سنوات
قبل به پادشاه خود کرده بودند بعد کشت وخون وقضایای
بسیار بحسن تدبیر و فرط شجاعت لارد هوصوف فرو
نشسته بنابرین وهم بسبب نزاهت و طراوت آن
سرزمین وکثرت اسباب مسافرت عزم من جزم
شد ورای برین قرار یافت که جهاز را گذاشته
از ینجا براه خشکی بلندن روم وچون از آغاز سفر
مخطور بود که بعد سیر انگلند بدیدن لارد معزالیه بدین
جزیره آیم اکنون که بحسب اتفاق بدین سرزمین رسیده ام
بهتر که کار آخر را پیش اندازم چون کمان توقف بسیار بانتظار
جواب در شهر کو میرفت واز کاغذ اخبار معلوم شده بود که دو جهاز
در انکاشن چنل غرق شده کپتان رجرڈسن هم همین
طریق راه صواب دانسته معه اطفال همراه شد وخرچ زاید

(1) Mail Coach.

خشکی اختیار نمود بنابرین شنبه دوم ماه رجب زواید
آب پاونو کران را بر جهاز مذکور گذاشته باقدری
بارچه پوشاکی ضروری دیگر باره روانه کاک شدیم
این مرتبه بسواری کشتی خورد بی پوشش از راه
دریای شیرین بشهر آمده در همان مسافرخانه فرود
آمدیم دو روز در کاک گذشت * ذکر کپتان بیکر *
یکی ازان روزها کپتان بیکر که در جنگ غلام محمد رو بیله
در موضع ریهه بحقیر آشنائی و دوستی با کپتان رچرد سن
داشت خبر یافته بدیدن ما آمد بخانه خود که باغی بفاصله
چهار میل از شهر بر اب در برآورده بود ضیافت مستوفی
کرد از ملاحظه فضای باغ و مطبوعی عمارات آن و ساخت
حجره ها بمناسبت هر کاری و انتظام چیدن آشیا خصوص
مطبخ و حجره شستن ظروف و گذاشتن آلات چینی
بسیار محظوظ شدم چرخهای مطبخ سیخ کباب میکردانید
و گوشت و پیاز قیمه میکرد و دوسته برهاون میکوبید
بعضی بهمان دود مطبخ میکشت و بعضی بکابد و فر

چون ساعت و در بلدهٔ کو در خانهٔ واک مذکور حوض سنگی
خورد بود که در چرخی مجوف می انداختند سنگ باضطراب
در رفتار می آمد و چرخ ازان رفتار بگردش و از پانزده
سال کار انمطبخ میکرد در حجرهٔ چینی آلات میرد و آنی
از آب گرم و زیر آن حوضی ساخته بود ندکه ظروف
بسیار باندک محنت شسته میشد و دران حجره بر دیوار
تخته ها نصب کرده در تخته ها سوراخ ها مطابق جسم
چینی گذاشته تا ظروفها را بعد شستن بانتظام قسم قسم
جدا جدا بنهند و همچنین کنان بیکرزمین متعلقهٔ این
باغ را منقسم کرده از بعضی غله سالیانه واز بعضی میوه
و سبزیها و از بعضی چوبهای میشان و کاوار و مرغان که
شیر و مسکه و گوشت مطبخ او از انها میشود حاصل
میشود چنانچه بجز از لباس و شراب او را بچیزی
از خارج حاجت نیست و زیاده از ده دوازده کس عمله
ندارد و این زمین و باغ را به بیست هزار روپیه خرید
رگزده در خرچ قلیل بصفائی زندگی میکنند که اعاظم انگلش

را بمداخل لکه روپیه سالیانه در هندوستان میسر
نیست از جمله اهالبیت کپتان بیکر دو دختر همشیره
اویند که یکی در حاضر جوابی و بذله سنجی و دیگر در حسن
قامت و صورت نظیر ندارد و بسیاری از خوبان شهر
تاک طالب او هستند از نهایت مشکل پسندی و خود
بینی حسن بسر شمار الی الآن تن بکسی در نداده
* ع * این دولت عظمی تا در قسمت که باشد بالجمله
این پری رخسار با چند نفر از زنان همسایه بر سفره
طعام با همکی همت صرف مهمانداری من داشتند و من چون
پیش ازین چنان حسینی ندیده بودم همه تن چشم گشته
بتماشای آن حور سرشت مشغول و متذکر این
بیت مرزا بیدل بودم * چه حسن نیم رنگست این
چه عالم نگاهست این * مگر کار فرنگ است این
که آتش در فرنگ افتد * لطیفه * بعد طعام آن رشک
پری چای ساخته بمن داد و از شیرینی آن پرسید و گفت
می ترسم که کم شیرینی باشد گفتم در جائیکه از دست

چنان شیرین شمایل ساخته شود گمان نیست شیرینی نیست بلکه مرا خوف از جهت اکثار است حاضران این سخن را پسندیدند و بخنده در آفتادند * ذکر ملاقات دیگر محمد نامی مسلمان * دیگر از خانگیان کپتان مذکور دین محمد نامیست مردم مرشدآباد برادر کپتان بیگر او را از طفولیت چون خانه زادان پرورش کرده به کاک آور دو بمکتب بجهت تحصیل نوشت و خواندا نگاشش سپرد دین محمد بعد تحصیل علم و خط یکی از شرفای کاک را که بحسن و جمال بالفعل معروف است و دران مدرسه تحصیل میکرد برداشته گریخت و بعد وقوع نگار در شهر دیگر بکاک مراجعت کرد حالا چند نفر اولاد خود بصورت باتربیت الدو خانهٔ علیحده و تمول دارد و کتابی مشتمل بر واقعات خود و بعضی از رسوم هند نوشته و ران بلاد شایع کرده است بالجمله دوشنبه چهارم رجب در میل کوچ نشسته روانه و بلن شدیم هر واحد به کبی (۱) که بقدر سی روپیه باشد کرایه کوچ داد چون آن کوچ حامل خطوط حکام نیز میباشد

(1) Guineas.

و بعضی راه‌ها هنوز خوب صاف نشده بود سه نفر تُرک سوار
همه جا همراه ما بودند و هر جا تبدیل اسپهای کوچ میکردند
اینها هم تبدیل میشدند و هم بدین سبب بعد گذشتن
ثلث شب کوچ از حرکت باز مانده بجائی نپیوسته میکرد
جمیع اسباب زندگی و زمستانی بلکه هر چیز ضروری
درین راه مهیا بود بحدیکه چون دایهٔ اطفال کپتان
رچرد سن مانده و خدمتکاری نیز همراه نبود در هر منزل
دو سه دایه برای خدمت اطفال می آمدند دو ختر بدخوی
گدائی را که دایهٔ قدیم باشکال ضبط میکرد بخوبی
محافظت میکردند روز اول حاضری در موضع فرمای[1]
گه شهری کوچک نواحدش مطبوع است خورده
شد و تمام شب و خواب در کلانمل[2] بعمل آمد صبح
آشپخانه باواز بوق کوچبان از قرب کوچ خبردار شده
بمردم و نوکران همه چیز حاضر میکردند چنانچه بجز خوردن
توقف دیگر نمی شد و فرش خواب و همخوابه‌های
نازنین همه جا مهیا بود اما از خوف عجلت کوچبان

---

(1) Fermoy. (2) Clonmell.

بد لجمعی خورد و خواب نمیشد زیرا که اگر کرایه دار بعد
از آواز بوق علامت حرکت یکدقیقه دیر تر رسد کرده
رانمی یابد اسباب دران رفته و خود از رفقا جدا
نا روز دیگر همان وقت بجا مانده و کوچ روز دیگر اگر
پر است وجای خالی ندارد فردا روز آینده صبر می باید کرد * ذکر
شهر کلکنی (1) * سه شنبه پنجم حاضری در کلکنی خوردیم و شب
در قصبهٔ کرلو (2) بسر بردیم این کلکنی از مواضع نامدار عشق
خیز این جزیره است در صفا و نزهت و دلکشی سواد ضرب
المثل داخل قول قوالان و شعرای شاعران است
از غایت خوبی و دلکشی بلدهٔ مذکور من آنروز پروای
حاضری نکردم و پارچه نانی در جیب انداخته
آنقدر مدت راه سیر بسر بردم یک جانب آن
جاریست و آنطرف رود خانه میدان سبز
موزون بی چار دیوار واقع شده بی تفاوت
بهشت برین دلپذیر است آب رود خانه از کوه های
بلند سبز و خرم که یکسمت آن کشیده است می افتد

(1) Kilkenny. (2) Carlow.

در موضع افتادن آب ابشارهای موزون تراشیده
اند که بلاحظهٔ ان بی اختیار غم از دل می زداید و لطافت
هوا مسرت انگیزی آنجا بمرتبهٔ ایست که بیخواست
طبیعت رقص میل می نماید * لهو لغه * وفی چون
بایستون بر طبع عاشق موافق سازیار ناموافق چون
آنروز هوا ابر دنم باران بود و در کنارهٔ مزرعه های
آنملک درختی جنگلی سبز و نازک برگ و ساز پربار میوهٔ
سرخ شبیه بکرونده بستانی همه میبالید و ازین
هردانهٔ میوه قطره های باران مثل چهل چراغ میدرخشید
مرا حالتی چون نشهٔ سرخوشی و شراب پیدا شده تا آخر روز
بلکه تا وقت خواب امتداد یافت بی اختیار این ابیات بافغانی
بطرز سرائیدم و قدرت بخموشی یا توجه بطرف
نامه آن
امر ناک نداشتم فغانی بیچرا غست درین بزم که در
پرتو آن * هر کجا می نگرم انجمنی ساخته اند *
در حقیقت نسب کعبه و بتخانه یکیست * این فضولان
حرم و برهمنی ساخته اند * ذکر احوال دوستان ایرلند

چهارشنبه ششم رجب قدری از شب گذشته بدبان رسیدیم
این سه روز تمام راه کوهستان اکثر جاپست وهموار بود
بعضی جاوامنه های کوه میدان منسطح و دیهات اینمابین
مثل پوره های هندا کثر سقف کاهی دارد و زیاده
از دوازده خانه در یکجا معمور نه کاه را به بند بید
وزخیم بندند و بعضی لخت های خاک باچمن بران چسپانند
تایک وجب کیاه باندشده همه ساله سبز ماند غربا واهل
قرای این ملک آنقدر فقیر اند که اهل قرای هندرا
مقابل ایشان اغنیا توان شمرد هرچند که راسته های
وسیع منقسم ازتخته های سنگ سازند کل ولالازم این
ملک است بیچاره ها بجهت کثرت تردد بی کفش
زندکانی کنند لهذا دهست وپاهای ایشان تاکعاق
تمام روز تر میماند وآنقدر سرخ قرمزی رنگ میشود که
چون پای زنان هندوان رنک کرده به مهاور معلوم
کردد و این فقیر واحتیاج بجهت ملازم ایشان
کشته یکی کرانی نرخ اشیا همیشه دیکر کثرت اولاد

از کثرت اکل ولبس بسبب کثرت بروشنیده شده
که بعضی در عمر خود قدرت خوردن کوشت و نان نیابند
ومدار بر پتینه گذرانند در خانهٔ اغنیای قری کوسفند
وسک وخوک ومرغ و آدم در یکجا بسر برند در اثنای
راه طفلان وپیران بامید یک پارچه نان یک یک کروه
همراه کوچ میدوید ند کوه ومیدان این راه تمام
مزروع زراعت اینمملک کندم و شالغم ومتروا کثر جود
پتینه است بنابرین در سالیکه پتینه ضایع شود غربا
سختی بسیاری کشند پتینه این ولایت نامدار میشود
باسندن برنج برنج کنده بنکاله وامریکا در بازارها بقیمت سنگین
یافته میشود چنانچه هر جا مهمان میشدم میزبان قدری
خشکه آن برنج چون کلهتی میاند بتحفکی برای من می پخت
وخوراک خود آنهمانان کندم بانواع لحوم وشرابست
ومردم دیهات نان جوین یا پتینه در آب کوشت جوشانیده
خورند وجانوران را قدری جو یا کاه جو خشک دهند
ووقتیکه عارف صحرا در زیر برف است شالغم خورانند

و هر قدر زمین که قابل زراعت نیست ازان کلی که مثل
پاچک کاو انکار سوختن آید حاصل میشود اگرچه بحرفا
وحدت آتش زغال سنگی که از بعضی زمین ها چون
اجناس کانی بکندن سه چهار کز زمین بدست می آید
نیست اما بسیار بهتر و پایدار تر از آتش پاچک است
و بسبب شدت برد بخاری آتش در خانه های کاهی غربا
هم مرسوم است بالجمله آنشب چون دیر رسیده بودیم
منزلی خالی نبود بضرورت در جائیکه فرودگاه لارد ها و دوک ها
بود بسر برده کرایهٔ سنگین دادیم پنجشنبه هفتم برهنمائی
مترایگر که در کوچ شریک راه ما بود در انبلس استریت
نزدیک کالج بخانهٔ مجلس مال که بیوه زنی نیکو اخلاق
و دو دختران و پسران نیکو سیرت دارد رفته منزل بکرایه
گرفتیم چون رسم کرایه خانه در بین ملکها هفته وار ریست
نه ماهیانه دو حجره من بیک کنی هفته و مثل آن از کپتان
مرچرو سن مقرر شد حاضری در همان خانه میخوردیم نان
فرانسی و چای و مسکه خوب نوکر انخانه برای ما میخرید و چاشت

(1) Lords. (2) Dukes.

هر روز یک آشخانه میکردیم و چاشنی از طعام مخصوص
آنجا برمیداشتیم بقدر دو روپیه هند خرچ حاضری و
چاشت هر واحد میشد تا اینکه اعزهٔ شهر از ورود من خبر یافتند
پس ازان خود آنقدر رقعه دعوت طعام میرسید که نمیدانستم
ع باکه امیزم ازو که پرهیزم * هر کسی که ارادهٔ دعوت میکرد
اول بدیدن من می آمد پس رقعهٔ دعوت را همراه آورده
اگر من در خانه نبودم گذاشته میرفت حالا مجملی از اوضاع
دیلن که سواد اعظم این ولایت است بقلم داده میشود
* ذکر شهر دیلی دار الملک جزیرهٔ ایرلند * بباید دانست که
شهر مذکور واقع است بر لب دریای شور دایرهٔ محیط
آن دو ازده میل است خانها بعضی از سنگ تراشیده
که بلی آهک بر روی هم چیده و جهت بند نموده اند و اکثر
از خشت و آهک بسیار صاف که طرف بیرون خط باریکی
از آهک دور خشت نمودار است و طرف اندرون
سفید کاری و تذهیب و اسباب زینت معموله فرنگ
اکثر چهار طبقه و بعضی بیش ازان عدد طبقات در یکمحله

و کوچه یکسان یکدرجه ازان تهخانه برای مطبخ و ذخیره
نهادن زغال و یخ و امثال آن آشیاو کذاشتن ظروف
چینی و شستن پارچه تمام اهل خانه و ظروف مطبخ و غیره
درجهٔ زینتی برای دوستان وخوردن طعام وحاضری و بالاخانهٔ
اول برای نشیمن زنان و مجالس شب نشینی و دوم برای
رخت خواب صاحبان خانه و بالاخانهٔ سیوم که سقف پست
محافظ باران و برف صندوقی کهپریلی برانست وزینتی
ندوارد برای رخت خواب و نشیمن چاکران زن و مرد و ذخیره
نهادن غله مقرراست و کهپرهٔ از تخته سنک نازک
مسطح یکوجب درطول و نیم درعرض میباشد که هر قالب
دو پله ساخته از چوب خشک باریک سیم رشته
نجاری که مسطح و هموار است باهک کم بیکدیکر چسپانند
بر چوب خانه همه کار رنک و روغن اکثر سفید دریچه ها
همه ارسی آینه دار در دوازهٔ دریچه ها دو تخته شده در
دیوار جانبین جا کیر و پرده ها بعضی از مشجر و اطلس
و اکثر از چهنیت از جانب اندرون آویخته و در هر حجره

منجاری های سنگ مرمر است اندرون منجاری آتشدان
مشبک از آهن یا برنج یکدست مرتفع از زمین آنقدر
خوش طرز و ساخت نصب کرده اند که در زمستان
بعینه کلدانی نماید و در تابستان کاهای کاغذ بریده بران
گذارند باد گیری باشد دیوار گیرها از کاغذهای نقاشی
مش و حاشیه دار فرش قالین پشمی است در رنگ
و طرز این کاغذ و قالین و چهینت پارچه تنوع و الوان بکار برند
که در مدت سه سال هیچ جا دو بیک طرز دیده نشد و رنگ
هرچه باشد نیمرنگ پسند است اما در مداخل خانه ها
پست و تنگ و قریب به محل خوردن طعام و حاضری وا
میشود و چنانچه اگر نام صاحبخانه و عدد بران ننوشتندی
تمیز مشکل شدی این در همیشه بسته می ماند و جانب
بیرون در اکثر چلقه و بعضی میخی چون میخ طنبور برشته
وابسته است که چون آنرا بکشند زنگی را که در نشیمن
چاکران معلق است بجنباند تا چاکر فی الفور پائین آمده
در وا کند و همچنین از حجرهٔ خانه زنگی دران نشیمن آویخته

است که چاکران ازان فهم کنند که در کدام حجره مطلوبند
و بعد حرکت در بها بجا حاضر آیند راسته های کوچه تمامه مفروش
بسنگ منقسم بسه قسمت جانبین مخصوص پیاده مفروش
بسنگ مسطح تراشیده وسط از سنگ خارا برای کوچ
وسوار در اکثر محلات هر دو طرف دکاکین اهل حرفه است
و در محله اکابر بجای دوکان محجره های آهن بقدر آدم دور
صحن پشت ته خانه است که هر دو جانب یا یک طرف در مدخل
خانه دو سه گز در عرض وطول بقدر حد خانه مرسوم است چاه آب و
شیروان شعبه نهر و تا بدان ته خانه دران میباشد و
دریکه مقفل میباشد دران حجره منصوب است چنانچه
مردم مطبخ در اصل خانه امور رفت ننمایند بلکه از
در مخفی آمده اشیای ثقیله کسیفه ازان راه آمدرون
و بیرون برند این صحن درجه ته خانه دارد و در خانه
های غربا بجای آن شکافی دو سه وسعت مربع که شبکه
آهنی بران گذاشته اند و بوقت انداختن زغال
و هیمه به ته خانه برداشته میشود در بیخ دیوار خانه مقفل

میراسته پیاده می سازند والا روشنی دران در جه غیر
ممکن و بیکاره خواهد بود چه راه تهخانه اکثر زیر سقف
زینه بالا خانه متصل در مداخل صحن عقب معمول میباشد
واین صحن که در خانهٔ غربا زیاده از شش هفت ذرع
نیست ومخصوص مکانصرور خانه است و در خانهٔ بزرگان
پائین باغ دو کانها و سیع عریض پیش دالبی دروازه
و کرسی است روزانه از اورسی های آئینه حجاب برو
کنند و شب تخته های استوار که در هر کوچه بیکرنگ و
یک نقش معمولست بیرون اورسی چیده از سیخهای
آهن که در عرض گذارند مقفل کنند اشیای نفایس
عالم روز وشب بر یکمنوال با نظام تمام وبترتیب در آنها
چیده است زیاده از یک سخن در معامله رسم
نیست وخریدار را اگرچه بیگانه وناواقف باشد دغا و
فریب ندهند شرح نفاست اشیا و غرابت صنایع
آنممالک فضولست چه ضرب المثل اهل عالم است
ازان جمله دوکان ملنری[1] که مخصوص اشیای زنانه است

(1) Millinery.

و نقره فروشی و ساعت سازی و حلوائی و عطاری
و میوه فروشی بسیار برونق و پاکیزه میباشد و انواع
میوه چندین قسم امرود و کلابی و سیب و انگور و کیلاس
و نارنج و لیمو و دیگر میوه های خاص آنملک و صد قسم
میوهٔ خشک هر جای عالم که گرد و بادام تازه ازان جمله
است در دوکان میوه فروشی بهم رسد و حلوای ایشان
آنچه مطبوخ است طبخ بمسکه کم شیرینی ملفوف بنان
تنکه میوه وغیره مطبوخ یا ممزوج بمغز میوه یا ترشی ها در
قوتیهای مقوای نقاشی گذاشته میباشد انواع و
اقسام آن بیش از شمار است و ایضا در بین دوکان
انواع شوربای لذیذ و طعامی از گوشت گوسپند و مرغ
و جانوران بریان و میوه های چاشنی دار تا که رفیق دوکان
نان میده رو غنی گرفته در ظرفی گذاشته در تنور
پزند و پای (1) و تارت (2) نامند پخته شود مردم مابین طعام و
حاضری بدین دوکان رفته خورند و هر کس این چیزها بر
سفرهٔ خانه خواسته باشد ازانجا طلب نماید زیرا که

(1) Pie. (2) Tart.

این اطعمه در خانه ها بخوبی بازار پخته نمیشود ذکر
روشنی شهر دهلی وقت شب با آنکه در هر کوچه و قطار
قندیل روغن چراغ که در ارتفاع یکسانست از
سر کار شاهی روشن کنند و دوکانداران بشب اورسی ها
ائینه آنقدر شموع افروزند که مثل روز روشن
شود تا شب هنگام وارد این شهر شدیم بهر طرف که
میگذشتم دو خط طولانی از نور بنظر می آمد و از کثرت
شموع دوکانداران خصوص دوکان عطار یکه شیشه های
باور بن پر رنگ های سیال رقیق الوان فقط بقصد
نمود در ان نهاده میباشد بازار چون ایام بارة
سراج الدوله یا آصف الدوله مرحوم تماشا گاه در چشم
می نمود چون قبل ازان اینقسم روشنی ندیده بودم
آنقدر جلوه در چشم داد و دلپذیر گشت که روشنی
های شهر لندن بعد ازین در خاطر نمودی نکرد از انجمله
آسباب دلکشی و جلوهٔ دکاکین دیگر اینکه در هر دوکان
یک یا دو اورسی سیاه تاب کنند و در وسط آن یک

دو سطر بخط بسیار خوش و جلی بآب زر یا نقره از
اشیای آن دوکان نویسند جائی آنسطور بسیاهی
براق بر آئینه ساده مسطور است و دور حروف
تحریر بر آب طلا است و بر پیشانی هر دوکان ایضاً
تخته سیاه رنگ بعرض نیم وجب و درطول بقدر حد
دوکان که یک سطر بآب طلا دران نوشته اند میباشد
چنانچه از اتصال تخته ها بهم حاشیه برای تمام بازار بنظر
آید کثرت مردم درین شهر بحدیست با آنکه هزاران
هزار در اسکیر (۱) ها و پارک (۲) ها بهر وقت در مشی میباشند
در کوچه ها بسبب اژدحام بغفلت راه نتوان رفت و مهارت
راجلین در مشی بدرجه ایست که بآن اژدحام کسی بکسی
تنه نمیزند کنیز امن جوان کم سال خود را از ابتدای
برآمدن خانه ورسیدن بمقصد و باز معاودت از غایت
نشاط و سردی هوا باصول رقص رفتار نمایند معهذا
بکسی تنه ایشان خورد * ذکر کثرت عرابه ها * کثرت
کوچ و عرابهها آنقدر است که میتوانم گفت که از روز

(1) Squares. (2) Parks.

ورود دیلمن تا گذاشتن ملک فرنسیس که مدت سه
سال نا شد آواز پایهٔ کوچ کاهی چه شب و چه روز از کوشش
بریده نشد مگر وقتیکه در خواب بودم یا در حجرهٔ خواب که اکثر
حجره در حجره و بسبب جفت و بند اوردنی های متعدد
از رسیدن فریاد کوچه مصئون میباشد و ازین جا عدد
آنها تخمین و قیاس میتوان کرد که هزار عرابه دو
پایه یک اسپه برای انداختن قاز درات شهر و هفت
صد کوچ کرایه است که مردم را ازین محله بدان محله
میرسانند و بیرون شهر نمیروند و کوچهای سواری
اشراف که هر مرز منسوب طمتاهل را بعد کد خدائی
نگاه داشتن آن لازم است و میان کوچهاکه مسافرین
را باطراف و اکناف میبرد و عرابه های بارکشی علاوهٔ آنست
و کرایه هر یک بحساب امیال مقرر و سنک امیال در هر
راهی منصوب بنا برین میانهٔ مکاری و کرایه دار هیچ
گاه گفتگو بمیان نمی آید و تضیع وقت نمی شود. مجموع
این ها را اسپ های زخیم طویل القامت که خاص این

ملک دور بین دوجز بره پیدا شوند میکشند و شخم زمین
مرزعه‌ها هم ازین حاصل شود از کاوماده بجز شیر و سکه و
از نر بجز خوردن کوشت قصدی دیگر ندارند میش
این ملک بی دنبه و کوشت او لذت و چربی فراوان دارد
و مرغ بدرشتی قازی شود و تخم بزرگ لذیذ دهد *
ذکر چار سوهای * این شهر بسیار وسیع و فراخ و در
وسط چار سو چشمهٔ آبی میباشد که برای سایه
بران صفهٔ باندازه ده ذرع مربع از سنگ ساخته و چهار
طرف شیر دهان گذاشته اند هر کس که خواسته باشد
ظرف خود زیر شیر دهان گذاشته کلید را پیچ میدهد
و چون ظرف پر آب شد کلید را واپیچیده راه خود میکرد
بالای آن صفه اکثر در وسط هیکل اسپی تمام قد از سنگ
که سوار آن شبیه بادشاهی از پادشاهان لندن است
منصوب کنند * لغوله * تو کفتی در نهادن همت
کماشش * پر دبر چرخ اکر نبود دستماشش * کناره‌های
صفه سیخهای است که قنادیل بران روشن میشود و در شب

بدیش از روز نمود کند * ذکر هیاکل سنگی * این هیاکل
سنگی درین دو جزیره خصوص بلاد فرانس و ایتالی
بسیار مستعمل و کران بهاست چنانچه در لندن بحضور
من پیکر یکه سر و گردن و هر دو دست و از زیر کمر
هیچ نداشت یعنی شکم فقط بود بچهل هزار روپیه فروخته
شد آن هذا الشئ عجایب جماعتیکه از فرط دانش وکار
گذاری بر اسباب تزک نقره و جواهر و برزینت زنان
امرای هند میخندند یعنی زر محبوس شده از نفع رسانی
ملک باز می ماند شیطان ایشان را اینقدر غافل
میکند که خود اینچنین مصارف بیجا می نمایند بهرحال این
هیاکل در هر موضع بصورتی علحده است بر در ها صورت دربان
و در خانهای رقص وبازی زنان بادف و ساز در بر نجاریها
هیاکل خورد از آلهیه یونان و در مقبر صورت متوفیان
و در باغات دیوها و شیر و کرک در عقب شغال میباشند
تا جانوران رم کنند و در باغ نیایند ذکر اسکیرها و پارکها در
وسط بعضی چار سو ها میدان است مربع از قبیل چوک هند

که اسکیر نامند دایرهٔ محیط بعضی نیم میل و بعضی ربع میباشد در وسط آن باغی و خیابانها برای مشی صبح و شام آنجماعت که در خانه های آنها در ان مربع واقع میشود موضوعیست باین شکل

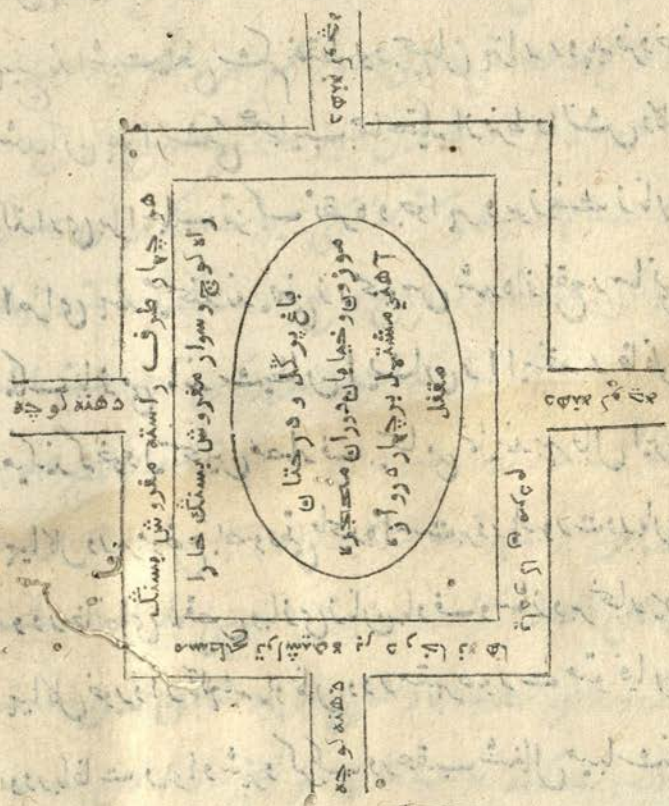

این اسکیر زینت بسیار بشهر بخشد و صبح شام در انجا

(1) A square.

مردم بیکدیگر رسند ورفع حاجت وگفت وشنید بهم
نمایند در بینوقت ارباب سازهم اکثر باآنجا حاضر شده
بخرج دو سه فلوس سماع خوب دست دهد چون زیاده
ازان مشی وجمعیت نخواهند بپارک روند عبارت
ازمیدانی است محصور بدیوار که مرغزار وآب
جاری که راههای سنگ مرمر یا آهن برلن بسته اند وقطار
درختان سایه دار برای چرای حیوانات مطبخ موضوع است
وآهو وکوزن هم اندران سرد هند که بطور خود دران
بسر برده بچه برارند چون کوشت آنها مطلوب شود
بهندوق شکار کنند بیکجانب آن عمارت وباغ وبستان
نیز می باشد در هر شهر دو سه پارک در روز شنبه
مطلوب اکثر صغیر وکبیر آن شهر است سواد وبلن زمین
مسطح باصفا دلکشا خوش هوا وفضا بسیار بهتر از لندن
واقع شده و شهرهای خورد ومطبوع و باغات موزون
که اکابر شهر موسم تابستان دران بسر برند و سایر
روزها برای اکتساب هوا اسباب یا یکوچ در راسته های

آن تردد نمایند در و ضیاع بسیار است خصوص
یکسمت فینکس پارک[1] که بی شایبه اغراق در مدت
عمر چنین جای و تکلش ندیده ام و در و امن پارک
معطور رود خانه که در وسط شهر دبلن میرود بر سبزه ها
غلطان میگذرد و هر دو کنارهٔ آن هموار و دو پل از سنگ
مرمر دران سبزی درمد نظر است و آنطرف رود خانه
متصل بآب دو شهر مطبوع که همه عمارات آن سنگین است
در دامنهٔ کوه های سبز هموار می نماید و جا بجا سفیدی
برف بران کوه سبز چشم بیننده را خیره می کند
از مشاهدهٔ این مسیر درستی خیال انکلش که باو جود
آنجاه و بزرگی سکونت هندوستان را تنزل میدانند
بر من مبین شد و دانستم که حق بجانب ایشان است
و یکسو از سمت بحر که لنگرگاه هزاران جهاز است
و صندوقچه های چوبین که اندرون آن دو حجرهٔ غسلخانه
عراغ و زیر آن چهار پایه میباشد صدها در ساحل بحر
ایستاده که بسبب آن پایه ها اورا جا بجا بر ندو در موسم

(1) Phœnix Park.

تابستان اعزهٔ دبلن در انهار رفته بآب بحر که بسیار
مفید است غسل نمایند * ذکر بقایای غریبی از غرایب ابنیهٔ
این طرف بر جیست که بفاصلهٔ نیم کروه از ساحل در عین بحر
بسته اند و دیواری بعرض چهل گز از ساحل تا برج
عمارت کروه فایدهٔ برج اینست که شب هنگام قندیل
بزرگ از روغن چراغ در ان آویخته میشود تا جهازات
آن روشنی را دیده راست بلنگر گاه بیایند و از مواضع
خطرناک که در ان نواح زیر آب بسیار است
و در کتب ایشان نشان است متفرس شده
متضرر نشوند و فایدهٔ دیوار رسیدن عمارهٔ روشنی است
از خشکی بآسانی و منع طغیان آب بحر بطرف شهر
سوای این بندهای خورد تا هزار ذرع در طول و پلهای
سنگین بر شعب بحر که در میان دبلن و شهرهای نواح
آن فاصله بسیار است دریای شیرینی در نواح دبلن
دو حصه شده به بحر میریزد یکحصه که بقدر کو متی لکهنو

و در طغیانیست در وسط شهر جار یشت هر دو لب
آن تا مصیب چون نهر را بسنگ و آهک پخته کرده اند و پلهای
وسیع سنگین جا بجا بران بسته هر دو طرف پلها و لب
آن دریا بر سیخهای آهن شب هنگام قنادیل بسیار روشن
میشود و در نظر عابرین چراغان عمده که در شهرهای
هندوایران در جشنهای بزرگ کنند هر روز مشهود
میگردد * ذکر نهرهای دبلن * با صفا در نواح دبلن و این سه
روزه راه بسیار دیده شد که چوب و زغال و دیگر اشیای
ثقیله بر کشتیهای خورد از ان راه از شهری بشهری نقل
کنند خصوص یک نهر که از دبلن تا کاک نو بریده اند
هر دو جانب آن هموار و چمن زار کرده اند و بر هر دو لب
درختهای موزون قوی شاخ دراز عمر نشانده آبهای
جاری کدر بن ملک بسبب کوهستان و فور دارد بدین
نهرها می پیوندند تا همه یکجا شده چون جوی باغات بنوعیکه
نور بصر افزاید بر سبزه باغستان میگذرد در هر دو سه
میل پلی که در بند آن مانع آب دارد بدین وضع بران

عمارت کرده اند این نهر در محل
پل بتدریج آنقدر تنگ شود
که بجز یک کشتی از آن نتواند
گذشت پس باز بتدریج
پهن گردد و آب آن بسبب
در بند ان در هر موضع
که خواهند تا لب نهر بلند کنند و در حین حاجت بمزرعه ها
می اندازند چون کشتی بیاید در بند را بگشایند آب
بسبب حبس تند براه افتاده کشتی را زود ببرد و از
سر بالای ریسمان کشتی باسپها بسته اسپها را
بر خیابان که زیر سایهٔ درختان ساخته اند برانند
آنطرف دیگر این نهر بحوضی کلان پیوسته که عمارت
آن تمام از سنگ است و سدهای مستحکم در وسط
دارد بنابرین حوض منشعب بچند نهر گشته در خانهای
عملهٔ کشتی و اسباب کشتی سازی و سجاران بران است
و در ان شعب کشتی های با تطف سایه دار مثل

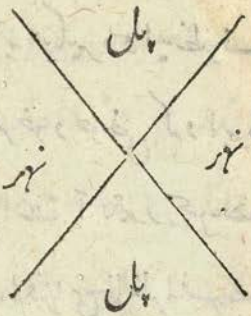

حجره های بسیار ایستاده هرکس از راه این نهر
بکاک رفتن میخواهد از انجا کرایه میگیرد و اینطرف
شهر متصل بمصب این نهر بسحر خود حوضی که دایره
آن بقدر نیم کروه است و دیگر عمارات آنقدر بجهت
مرمت جهازات ساخته اند که حیرت افزای ناظرانست .
این حوض نیز مشتمل بر شعبه ها است بعضی شعبه ها
راه بسحر دارد و بعضی مسدود است و تمامه آنها در بند
آن بعرض بلند شدن آب کرده اند چوب تخته این
دریاها و دریای نهر یکدست قطر دارد و چرخی مثل چرخ
لنگر کشتی جهاز در هر جا موضوع است که حرکت آن دریا
دهند * ذکر عمارات نامدار دبلن * از جمله عمارات نامدار
دبلن یکی کالج[1] یعنی مدرسه است که تمام سنگیست و دری
عالیشان دارد و در وسط آن عمارت بزرگ پنج طبقه برای
مدرسان ساخته اند چهار طرف حجره های وسیع بجهت نشیمن
طالب العلمان تمام مملو از زینت های خارجیست تا یکهزار
و دو صد طالب علم در بین مدرسه جمع آمده اند و جا یافته

(1) College.

یک حجرهٔ صد گز طول و بست گز عرض مخصوص کتاب
خانه است بر دیوارهای اطراف آن از پائین تا بالا
بتدریج تخته ها نصب و چهل هزار کتاب از انواع علوم
دران باانتظام چیده اند از انجمله خمسهٔ نظامی و شاهنامه
و چند کتاب فارسی دیگر خوش خط مذهب در
غلافهای کمخواب عمده بود در ایوانی دیگر عجایب عالم
که ذکر آن در ستایشخانهٔ کرنیل رابسن گذشت
و نگاهداشتن آن مرسوم و بسیار مرغوب مردم این
ملک است بترتیب شایسته بر طاقها و میزها و
صندوقهای شیشه گذاشته اند از انجمله یک قالب مرده
درست ملفوف بروغن مومیائی که از اهرام مصر
بدست افتاده است و دیده شد طرف عقب مدرسه
زمین وسیعی است که در آن خیابان و قطار درختان
است و در وسط چمن کاشته اند طالب علمان صبح
و شام دران تفرج و مشق بازی و دوند کی نمایند
کلاه ایشان و طابه انکاندا نصا از مخمل سیاه تمام یکرنگ

بوضع عرق چین است بر سطح عرق چین مقوائیکه
یک نیم وجب مربع وهم بدان مخمل کبر فته است دوخته و
یک کلی از ابریشم سیاه یکطرف آن بطور شمله او بزان
میباشد پرافت[1] کرنی در بنوقت بزرگ مدرسه
بود اول مرابرای سیر مدرسه رهنمون شد پس هم
در انجا ضیافت مستوفی نمود او وزنش که صاحب اخلاق
کریمانه اند در لوازم مهمانداری مبالغه کردند و داکتر برون
که ثانی او وهم از اشخاص پارلمنت[2] آنملک و در دل اهالی
وبلن عزیز و موقر است و داکتر هال خود آنقدر الفت
بهمرسانیده بودند که هر روز همراه میدیدیم بار ها ضیافت
من بخانهٔ خود که خارج مدرسه است نمود این داکتر برون
فرشته ایست در لباس آدم و زنی دارد مثل خود نیکو
اخلاق صاحب جمال شوخ طبیعت ظریف خنده رو
واین غزل مشتاقانهٔ من که از لندن باو فرستاده بودم بر
حسن صورت وسیرت او گواه است ※ لمولفه ※ خوش آنکه
یار خرامان زدر درون آید * بحسن طلعت او بخت

(1) Provost. (2) Parliament.

زانمون آید * خیال او کہ چو تخم است کشتہ در دل من *
نہال قدش ازان در بر نمون آید * کند ز منزل
غربتش قصد خانۂ شرق * چو آفتاب بیک شب
زرہ برون آید * شود چو روز درخشان تمام بر زن
وکو * چو صبحگاہ دران لبس شام کون آید * غرض
ازین ہمہ کہ بترس برون زابر لند * بلندن آید و با
ذاکتر برون آید * مکر بعمر بہ بینم قران زہرہ و ہور *
بود کہ کاری ازین چرخ واژکون آید * رسید بیک
بہاران بباغ و مقدم دوست * چہ خوش بود کہ زپی
در پیش کنون آید * دماغ جان شود از عطر خلق او طالب
* مرا قوی کل اگر چہ ازان زبون آید * سلام و ختم
سخن بہ کہ وصف دبانیان * ہر انچہ من بنویسم ازان
فزون آید * دیگر عمارات پارلمنت واین دو ایوان بزرگ
دارد یکی برای اجلاس اکابر آن مملک و دیگر کنشمن امرای
بادشاہ لندن کہ بحکومت این جزیرہ نامزد اند
درین ایوان از پارچہ بزرگ است پلاس دیوار گیری

کرده اند که انواع تصویرات خورد و تمام قدوران بود و
نقشه جنگهای میدان مثل توپ زدن بر قلعه و صف کشیدن
پیادگان و سوار و بهم حمله بردن و افتادن کشته و زخمی طرفین
می نمود اول دانستم که مصور بقلم کشیده است اما آخر
معلوم شد که مثل نقش بوته کمخواب و مشروع ادر بافتن
برآورده اند چون پیشتر مثل آن چیزی ندیده بودم بسیار
تعجب کردم اما در لندن مثل آن بسیار دیده شد چنانچه
دیوارهای عمارت دیوان عام شاهی بجای کاغذ نقاشی
تمام از آنها کرفته است و در ایوان خاص شاهی تصویر
زنی تمام قد است که عذر همه بی زینتیهای آنخانه خواست
برابر صد هزار نقش و نگار است و یکر عمارت کشتم هوس (1)
یعنی خانه پرمت این خانه بسیار وسیع و مکانهای متعدد
دارد و اموال تجار دران فرود آرند و هر کس از آنها که
جا خواسته باشد در انجا دهند دیکر عمارات اکسچنج (2) که
تجار هر روز دران فراهم آمده معامله و داد و ستد نمایند
و در نرخ اشیا و اخبار تجارت آفاق رای زنند میزهای

(1) Custom House. (2) Exchange.

متعدد و جا بجا فرش است اگر وقت حاضری یا طعام پیش
از انفصال معامله در رسد مردم قهوه خانه و آشخانه
های متصل سفره معمولی یافرمایشی حسب الخواهش
هرکس بر آنها چینند درین خانه ساعت باد دیده شد که
مثل ساعت های متعارفی دو عقرب و دوازده قسمت
داشت از جمله دوازده خط چهار مغرب مشرق جنوب
شمال و دو مابین هر یک یک عقرب موافق باد بر خط های
مذکور ایستاده میشد و عقرب دویم دقایق باد می نمود
دیگر عمارت عدالت و محکمه قضات دیگر عمارتیکه سابق
اشراف و یاران در موسم تابستان در آنجا جمع آمده مجالس
سرود و رقص منعقد میکردند و حالا افواج شاهی
مخصوصان لارد کرنواس دران جا سکونت دارند این
پنج خانه نیز از سنگ است و مزین از آئینه و چهل چراغها
و تصویرات و اوضاع غریب نزدیک بهم دارند خصوص
عمارت وسط که یا مدور یا مثمن پنجاه گز مرتفع
است و وسعت آنقدر که سه چهار هزار کس دران

ایستاده میشود سقف آن گنبدیست و روسط گنبد
بقدر سی گز دایره برای روشنی بی سقف گذاشته اند
و برای محافظت باد و آب پنجره های آهنی گنبدی
شکل ساخته آئینه ها دران نصب کرده و همچنین جائیکه
پنج گنبداست دوایر متعدد که بقدر ده گز محیط آن بوده
باشد از همین قسم پنجره های آهنین آئینه دار دارد و
دراین عمارت ستونهای آهنین که قطر هر یک دو نعل
و یک پارچه است بسیار ایستاده که عمارت را هم
بطریق تدویر منقسم بدالان و پیش دالان می نماید و
دالان از پائین تا بالا یکطبقه است و پیش دالان بسبب
شاه نشین ها و صحنچی ها سه طبقه شده و این نوع
پنجره ها در سقف جائی مسطح و جائی ضدوقبی هر جا که
مظنه پرتو آفتاب افتادن بوده باشد خصوص در مکان
ضرورها یا حجره در حجرها درین هر دو جزیره بسیار معمول و
مفیداست و بکر کرجهاکه در هر محله معدداست خصوص
کراست چرچ[1] ایوان وسطی آن در طول صد ذرع

(1) Christ Church.

وسی در عرض است هر دو طرف آن نشیمن چوبی
بدرجهت برای مردم ساخته اند آنطرف نشیمن بر دیوار
سه طبقه شاه نشین ها و صندلی های خوردکه در هر شاه
نشین پنج شش کس مشرف بر منبر و خطیب توانند
نشست هر چهار طرف دارد از عمارت این کلیسا شش
صد سال گذشته اقدم عمارات و بنان است نشیمن
زنان و مردان دران علحده رسم است خلط شدن
ندهند و بعد شروع خطبه و ساز هر کس را در نشیمن
او قفل نمایند تا حرکت از جائی بجائی و بجز سماع بکار
دیگر مشغولی ننماید ساز و موسیقی این کرجه نامدار
است و همچنین در اسکیر ها صبح و شام که دسته نوازنده
های لشکر شاهی برای مشق حاضر می شوند موسیقی
های ملایم شنیده شده و یا در عمارت پرید (1) یعنی جای
مشق سپاه است محتوی بر دو محوطه وسیع در وسط هر یک
میدان مربع مفروش از سنگ برای قواعد و اطراف
حجره های سپاهانست از ان دو یکی متعلق سواران و

(1) Parade.

طویله وسیع طویل مشتمل بر حکمتها و رانست دیگر
عمارات پبلک[1] یعنی عام بهر کس و متعلق بجمهور مثل
دار الشفا و خانه بجهت وضع حمل زنان نادار و حبس
مداوی دیوانگان و پرورش یتیمان و بسر شدن عمر
سپاهیان که در جنگ زخمی یا بسبب پیری بیکار
شده اند درین شهر متعدد است خدمه و عیاله و زخت
خواب و جمیع ضروریات در آنها بوفور موجود و یک
مطبخ که طعام بسیار بسهولت یکمرتبه پخته شود با
شیردهن ها، چشمه آب شیرین و یک کرجه بجهت
عبادت و یک مکان ضرور که صدا کس در ان فضله اندازند
و کثی کاهی پاک نکند معهذا کسیف و بدبو نشود و در
هر یک موضوع است مجموع مبنی از سنگ از اندرون
غنیا که مصفا بکچ کاری و مزین بشیشه آلات مدخل
بعضی از موقوفات مهیا می شود و بعضی از زراعتی
سالیانه بنام آن وهندو بعضی از متروکه اموات متمولین
بموجب وصیت آنهاست این خصلت اهل هردو

(1) Public.

جزیره مرا بسیار پسندیده نمود که متوفی چون بیند
که اولاد فاضل از اغنای ورثه است آنرا بامثال این
اخراجات خیر وصیت کند و کاهی بر وفات آن که
بعضی غیر حاضر و در شرق و غرب عالم پراکنده اند تقسیم
نماید و حصه رسانیدن بمدو کار ان ملک و مات
خود اکثر یست بملاحظه این صفت نیک و خانهای خیرات
مذکور عذر اسالک این جماعت که در غیر
مستلذات در هند دیده و نه پسندیده بودم خواسته آمد
چه اگر در سایر اوقات تدقیق بعمل نیاید برای چنین
اخراجات زر جمع نمیشود و بلکه آن کار نمی ماند
و قهوه خانه و آشخانه و میخانه و قمار خانه ها و عمارات
پوب سازی و آئینه سازی وغیره حرفها که مردم
متمول یا تجار بجهت کسب نفع خود و نفع عام
ساخته اند از حساب و شمار افزون است
از انجمله دو حمام که سقف آن از بیرون بقدر تنوری
بزرگ می نماید هم دیده شد در یکی از ان رفتم و بضرورت

غسل کردم زیر آن خالی وودو کس نبود از کلخن آب
خزانه گرم شود همین یک حوض که یک آدم باید
در ان کنجد و آب تا لمر او باشد و آرو چون اهل دیلمان
در زمستان غسل نکنند و در تابستان در آب شور
بدن شوئی نمایند این هر دو حمام مخصوص بیماران و نهایت
ضعیف الحال اند حمامی و کیسه گرو حجام مطلقا نیست
بلکه کسی برای خدمت و مدد حاضر نشود بجای کیسه حمام برش[1]
که از موی اسپ برای صاف کردن کفش و موزه سازند
در انجا نهاده هر کسی بدست خود چرک از بدن دور میکند
و یکرو خانه رقص و نقل و شعبده بازی است که پلی هوس[3]
گویند در جاوا رو بحسب قرب و بعد و اشراف بر تماشا و سمع
ساز بهای نشیمن آن درجات مقرر است سه
شلنگی[2] که هر شلنگی بقدر شش آنه هند بوده باشد می نفر
در نشیمن اعلا کیرند و در ادنی یک شلنگ این زر جمع
شده بساختن اسباب ضروری و البسه و در ماهه

---

(1) A Brush. (2) Play House. (3) Shillings.

کارکنان آنخانه وروشنی واجوره ساز نوازان
صبح شود آنچه ازان فاضل آید مال صاحب آنخانه
است که بامید همین نفع ساخته از خلایق هر که
موجود صحبتی نیست غیر شب دوشنبه مداخل رفته
تا نصف شب وقت گذراند ومشغله نفس نماید بنابرین
آنقدر کثرت ~~نمود~~ که هزار روپیه نصد روپیه هفتاد مداخل
آنخانه در بعضی شب ها مجموع گشته وضع امثال آینخانه ها
در تمام فرنگ یا مدور یا بیضوی شکل بدین وضع است

تا هر کس به تماشا و سماع نغمات مشرف نشیمن های صحن که
ایشان پیست نامند چون منبر از تخته مشتمل بر مدارجت آخر

است تا سر و کردن حایل یکدیگر نگردد و محال رقص که
استیج (1) گویند کشاده بی حجاب ستونان فراغ و وسیع بهمت
که صد و دو صد کس و توپ ها با عراده بوقت نقل دران
تواند گردانید و پرده فراخ که سواد شهرها و
کوهستان و سبزه زار جنگل های نامدار بران مصور
میباشد بر پیشانی استیج بسته که بعد نمودن حصه
از نقل یا قدری رقص و خواندگی آنرا بکشایند و در حجاب
آن حصه دیگر را مهیا کرده باز بردارند و همچنین
جابجای آن استیج مناظر های چوبی مصور باقسام مدنظرها
مخفی از نگاه استاده هر قدر جا که حجاب آن خواهند
دران واحد یک قناط ازانطرف و یکی ازاینطرف
کشیده هردو پی در پی بهم آید و یک دیوار شود و نقش
و نگار و بسط و بند این پرده ها پیشتر از نقل و بازی
آدمی را دیوانه میکند و آن تماشاگاه را مثال سیمیا و لیمیا
خواب و خیال می نماید اطراف پیت (2) تا به استیج سه در ها
گردش کرسی در هر یک توان نهاد و ستونهای

(1) Stage. (2) Pit.

از یک آهنی دارو عمارت کرده اند راه مداخل آنها از
نشیمن گاه تحتانی سه دره ها را باکس[1] گویند و در بعضی
پنج طبقه و در بعضی هفت طبقه میباشد و در وسط
هر باکس چهل چراغی بلوریں که چهار شمع دارد
و در سقف پیت سطح استیج آنقدر چراغ
روشن میکنند که شب چون روز شود و زنان عمده در غیر
باکس ننشینند بنابرین اکثر شهر اکثر آنها را رهن میکیرند
و صاحب خانه بطمع زر یکمشت به یکمه بها برای ده سال
و بیست سال بدیشان دهد و در استیج مقابل این سه
دره ها سقف مرتفع برای کار بازیست که از انجا تخت
پریان ملفوف در بخار را بر پائین آید و زیر سطح استیج ایضا
تهخانه است که محل غایب شدن تخت های مذکور و آنچه
از شعبده خواهند آنجاست این بیان اوضاع پلی هوس
واپره[2] وغیره امست اما در اسلی[3] بجای نشیمن های پیت
بغرض اسپ دوانی و نمودن صنایع فروست زمین
وخاک نرم کرده است که دایرهٔ محیط آن صد گز خواهد بود

(1) Box. (2) Opera. (3) Astley.

وبرسقف آن چهل چراغهای برنجی که فتیله های درشت
از روغن چراغ دران سوزد آویخته گاهیکه بر
هنگامهٔ نقل و بازی گرم است این چهل چراغ را نزدیک
سقف و بسیار مرتفع اند و در وقت اسپ دوانی
بزمین متصل کنند صاحب اینخانه مستر اسلی نام است
که در لندن هم یکخانهٔ بازی دارد و آنخانه بنام او منسوب
چون موسم تابستان رسد از لندن معه اسباب بدین
شهر آمده چهار پنج ماه بگذراند و در هر دو هفته نقل نو
بمعرض نماید چون کارندگان استیج از نقل و خواندگی
مانده شده دم گرفتن خواهند آن پرده را بیاویزد و ذکر
صنایع اسپ دوانی و آداب فروسیت خانهٔ اسلی از شاگردان
خود ده پانزده نفر جوانان شکیل را در لباسهای بانانی
و مخملی که زری و ستاره های آن چون الماس برق میزند
دران صحن حاضر آرد و دو سه اسپ معلم شایسته که
کاههای لجام آنها مرصع به چار جامه های زردوزی ستاره دار
آراسته است باخود آورند و بنوبت بی رکاب بر آنها

سواری نمایند یکی که فارس ترین همه است با لباس
اول بصحرا وضع دیگر و انکان آمده در وسط صحن ایستد و
ترس و خوف بسیار از اسب و سواری آن ظاهر کرده
بحرکات عجیب و بذله های دلپذیر همه را مسرور و خندان
سازد چون بجبر و اکراه او را بر اسب سوار سازند
هنرهای عجیب که عقل از تصدیق آن ابا دارد بروی
کار آرد از انجمله گاهی بر پشت اسب دونده ایستاده شده
باصول رقص پای کوبی نماید و گاهی بر یکپا ایستاده در
عین دوان قدری خم شود که جانب طول او بطرف جنب
اسب افتد و گاهی با پنج شش کارد تیز تند که همه در هوا باشند
و اسب در دو بازی نماید و نگذارد که یکی از ان بر زمین
خطا شود و گاهی بر اسب در دو ایستاده دو ریسمانی در دست
دارد که دم بدم آن ریسمان از زیر پای خود بفرق دایره
گرداند و گاهی از ریسمانی که بقطر صحن تنیده
و از زیر او ایستاده بر اسب میگذرد میجهد و بر آنطرف
ریسمان خود را بر پشت اسب که در دو است میگیرد

گاهی یکنفر بر دو اسب ایستاده در عین دو آنها این اعمال
بعمل می آرد نوبتی در لباس مردان در غراره ر[illegible]
غراره را بر یسمان بستند بر اسب ایستاده شده دو انید
و این هنرها نمود چون غراره از سر دور کرد دو البس زنان
دیدیم گاهی ده بیست کس بر اسب ها سوار شده بر اصول
موسیقی بوضعی که زنان و مردان انکلش در مجلسها رقصند
صف اسپها بسته و دست یکدیگر گرفته کار رقص از
اسب ها گیرند بچاره ها بهمان روش پا کوبی کرده پس
و پیش و یمین و شمال روند وصف مذکور شکنند شخصی دران
خانه است که مهارت تمام در جستن دارد و اسب برابر ایستاده
کردند از قدری فاصله دویده چون باسپ اول رسید دست
برو گذاشته از همه جست نوبتی کوی کاغذ را که بر سقف
بیست گز مرتفع آویخته بودند جسته بانگشت پا انرا خت
و خود بر توشک های نرم که برای همین کار مهیا کرده بودند
بی صدمهٔ ضرب افتاد * ذکر تقلید عجیب که بزبان
انکلش هرلکن[1] گویند * از جملهٔ نقلهائیکه مرا در ان خانه

(1) Harlequin.

بسیار خوش نمود نقل پریان و حبشی جادو کراست
کرد و در هر لکن نامند دختر امیری کلمبین[1] نام عاشق
آن حبشی شد و پریچهر بر بین ماجرا واقف گشته سریر
آن دختر را در اثنای خواب بوطن خود که کوه قاف
باشد برد ملکهٔ پریان باخواص خود بدیدن آمد دختر بر تختهای
متعدد حاضر آمده خواب او را کشودند و بر عشق آن
حبشی او را ملامت کرده نصیحت نمودند دختر با وجود
حیرت و ترس علامات عاشقی ظاهر می نمود و بجهت
معاودت اضطراب میکرد بنابرین ملکه یک تخت نشین را
حکم فرمود که دختر را بوطن او برساند و در این نواح
اقامت کرده شر هر لکن را دفع و مدد و رهنمائی
پدر و مادر و شوهر نامزد کلمبین نماید چون این زنان
پریچهره نازک و حسین بودند و لباس ایشان سبز
نیمرنگ سیمین و ستاره داشت و تخت ها در حجاب
ابر از بالا بی علاقه رسنی فرود می آمد و گاهی در دامن
کوه یکایک غایب میشد و یکجانب کوه های سبز دراز

---

(1) Columbine.

کشیده و دیگر جانب بحر و دریا ای جاری و طرفی زمین مسطح
ناکرده اسبز پر اشجار موزون و ماهتاب و شب تار بسیار خوش
در نظر بودند آن صحبت بعینه چون افسانه پریان
که قصه خوانان میسرایند در نظر می نمود بعد ورود دختر
حبشی حاضر آمده چند مرتبه هر دفعه بوضعی تازه او را از یانه
جمعیت اقربا بدر برده چنانچه نوبتی شمشیر جادو بر
ستون خانه بر سر ک و سپر دو اجزای خانه باد از
هم لنا ک یکبارگی افتاده مردم سراسیمه شدند حبشی
کوچی با دو اسپ حاضر کرده دختر را گریزانید
نوبتی صورت بحر اعظم و جهاز یکه از دور نمودند
بلند زبج آمد پس از لنگر کردن جهاز یاران حبشی
بر کشتی خورد بساحل آمده دختر را دران نشانده
سفر پیمودند نوبتی در میان جماعت چنان حرکت کرد
که همه بر یکدگر بدگمان شده بمشت و لگد افتادند و حبشی
دختر را در محافه نشانیده بر دوش گهار باید برد

این کوچ و اسپها و کشتی و محافه و آدمیان صناعی

بر موهومی نمیباشند بلکه در ان خانهٔ وسیع این اشیارا
از نظر حاضر می آورند آخرش پدر دختر ضربی شدید
خورده بر فراش بیماری افتاده و موت بالین
او حاضر شد پدر دختر وکسانیکه بعیادت او آمده بودند
باضطراب برخواسته بکوشه ها خزیدند در اثنای گریختن
در دست و پای بعضی لحاف و چادر و قالین گیر میشد
آنها بخیال اینکه مرگ ایشانرا گرفته حرکات عجیب
می نمودند معلوم باد که بزعم انکلیش مرگ بصورت
استخوان بندی انسان است که بی گوشت و پوست
ورگ و پی باشد چون لباس شخصی و برقع روی
اورا لایق کنند و محال استخوان بندی آدمی را
سفید کذارند چون شب نقش سیاهی بنظر نمی
آمد سفیدی بعینه صورت موت مفروضهٔ انکلیش
خواهد نمود آخر کار طبیبی که بمعالجهٔ او مشغولی داشت
باکاسهٔ ادویه و حقنه وغیره آلات طبیبی بجنگ موت
پرداخته مرگ را گریزانید و پدر صحت یافته دخترا

بهر لکن عقد بست وجشن عروسی و تزک سواری
داماد نموده نقل باختتام رسانیدند * بیان نقل
که تیکنک سرنگ پتن گوینده * دیگر نقلیکه موسومست به
تیکنک سرنگ پتن یعنی فتح سرنگ پتن دار املک
تیپو سلطان بجهت اینکه مشتی نمونهٔ خروارى
باشد و این دو نقل در اینجا ثبت کرده شد اول
لعل باغ سرنگ پتن را نمودند که تیپو سلطان با اولاد
وخواص خود دران عمارت برسند نشسته تماشای
رقص زنان مغنیه می کردو عامهٔ تزک هریک در لباس
خود بدستور هند صف بسته ایستاده بودند درین
اثنا یکی از سرداران فرانس نوکر او در آمده
از قرب لشکر انگلش خبر داد تیپو دفعتًا بتهیهٔ جنگ و حصار
مشغول شده بعضی افواج بتاخت لشکر انگلش
بیرون فرستاد تیپ ان لشکر را که مرتب از صد اسوار
و پیاده وفیل و توپها بنوعیکه لشکر را اصلی از دور نماید
در رفتار دیدم که همه مو هومی بود و اصل نداشت

چون ہر دو لشکر نزدیک شده جنگ انداختند بعد
کشتن و کوشش بسیار لشکر تیپو شکست خورد این
جماعت ہمه مردم واقعی قریب دو صد نفر عملهٔ آن
چالی ہوسل بودند که بر یکدیگر بندوق و توپ واقعی بی
گلوله شکر میدادند و خطر رخی و ریزش خون از زخم
شمشیر و خنجر بریدن زخمیان نمایان میشد و لاش
کشتگان در میدان می افتاد آخرکار قلعه سرنگ پتن
بهمان شکوه دیدیم که لشکر انگلش بعضی در لباس
نانکه هندو بعضی بوضع خود آنرا محاصره کرده توپ
می انداخت تا اینکه بعضی برجها از صدمهٔ توپ
خراب شدو افواج از هرطرف زینه گذاشته بر برجها
بالا بر آمدند و فوج بزرگ انگلش از جانب دروازه
مستعد حمله گردید تیپو معه فوج خاصه بدفع آنجماعت
از قلعه بر آمده بعضی در شکستهای رودخانه که مثل
خندق شهر پناه آنطرف واقع شده و بعضی در مواضع
حصینهٔ دیگر بخصم جنگیده پس از عجز بقلعه بر گشتند

فوج انکلش تعاقب آنجماعت کرده در سر دروازه
کشش بسیار واقع شد و اکثر آنها معه تیپو سلطان
که باجیغه و سرپیچ لباس شاهی در میان آنها نمایان
بود در همان دروازه کشته کشتند و نقل باختتام رسید
ذکر خانهٔ که نقشه دریا و کوه و شهر جبل الطار مشهود
دران نمایند و یکر خانهٔ اکزبیشن[1] کوینند در طبقه
زمینی و بالاخانه آن از هر جنس تصویرات شبیه
مردم و خیالی کار قدیم و جدید دیده شد که بیان خوبی
آن دراز است آخر کار صاحب خانه مارا به تهخانه برده
نقشه شهر و قلعه برد امنهٔ جبل الطار که بر دهنهٔ بحر روم
در ملک اندلس[2] از بلاد اسپین[3] واقعست نمود
این تهخانهٔ تاریک و پردهٔ سیاه بران آویخته اند
بعد طی یکدو حجرهٔ بحجرهٔ بزرک که روشن بود این
صنعت درانست میرسیدیم لویا ما بر ساحل جنوبی بحر روم
بودیم و پهنای بحر که درانجا بسیار تنک است و جنبش
آب و ارتفاع موجها و شهر و کوه جبل الطار و قلعه بران

(1) Exhibition. (2) Andlusia. (3) Spain.

کوه بهمان رفعت هر چیز بعینه چنانچه در واقع هست
در مدنظر بود بعد از ان چند جهاز فرانس بطرف
لنگرگاه رخ کرده از زیر بعضی برجها گذشتند از قلعه
بر آنها و آنها بر قلعه توپ می انداختند این جهازات
بعینه چنانچه جهاز واقعی از دور نماید معه پرده ها و سه
مستول وستون پیش رو و شانها و توپها و دریده شدن آب
از رفتار جهاز و آتش رنجک و دود و تفرقه آواز توپ
قلعه و جهاز در نظر و گوش مشهود میشد پس
مقابل جهازات انگلش رفته لنگر انداختند و میان هر دو فرقه
جنگ در گرفت پرده ها از گلوله توپ مدور پاره میشد و کاهی
مستول و بعضی چوب های دیگر بگلوله شکسته شده معه
بادبانها در دریا می افتاد و سر و دست و پای مردم
جهازی از صدمهٔ گلوله بر هوا میرفت آخرکار یک
جهاز فرانس آتش گرفته سوخت و دو غرق شدند
و سه باسر آمده بقیه گریختند در کنار جهازات
سوخته و غرق شده دوازده کشتی خورد جهازی

در تردد بود که مردم را از آب برمی آورد و اضطراب
مردم و غرق شدن بعضی و بعضی را بر تختها و تنها
و بعضی را در شنا کری برای العین میدیدیم ولیکن
آنرا هیچ نمی فهمیدیم * ذکر محاسن ایرش یعنی مردم
ایرلند * حالا مجملی از احوال مردم ایرلند که ایرش
گویند بیان کرده میشود اکثر مردم این جزیره رومانا[1]
کاتلک یعنی پیروان مذهب پوپ و قلیلی بر طریقه انگلش
که خارجی و فیلسوفی گفته میشوند میباشند و از بی
اعتدالی انگلش و زهد خشک و تعصب اسکات
در قوانین مذهب عیسوی بر کنار و با اعتدال و بصفت
جلادت و تهور و کثرت خرج و مهمانی و غریب
دوستی و آزاده روی و کشادگی دل بر انگلش و اسکاچ
ممتاز اگرچه در متانت و رزانت عقل چون انگلش
نیستند اما ورزکاو زود فهمی زیاده از ایشان چنانچه
مسس بال صاحب خانه من و اولاد او بایما و اشاره بار اوده
من پی برده ضروریات مرا حسب الخواهش مهیا

(1) Roman Catholics.

میکردند و بعد از یکدو هفته که زبان من باسان انگلیش
واشده قادر بر تکلم چند حرف شدم ترجمهٔ مضامین
اشعار در مجالس ایشان میکردم تا آنکه در محاورهٔ الفاظ
غلط و متشابهات را یک بجای دیگر صرف کرده بودم
بر لطایف معانی و شوخی و جودت کلام فارسی
و دقایق آن بقیاس و تخمیناً مطلع میشدند و وقتیکه
ارادهٔ حرکت بطرف انگلند کردم اکثر دوستان را
اندوهناک از بنباب یافتم و بر زبان آوردند که
تو با این بی زبانی در انگلند تصدیع خواهی کشید و آنجا
مثل ما مقصود ترا نیافته در کار روائی تو عاجز خواهند
ماند و همچنان شد که بعد از آنکه یک سال در انگلند
مانده [illegible]ن انگلیش صد برابر آنجا آموخته بودم هنوز بقدر
آنچه مقصود من نمی یافتند گاهیکه راه را غلط و نشان
مقصد از کسی سوال میکردم چون آن شخص
میدانست که بسخن مفهوم من نخواهد شد کار خود
گذاشته بهمراه من میشد و مرا بدر آنخانه که مقصود بود رسانیده

بر میگشت شبی مقصود من راه دراز بود آنشخص
که از و استفسار کرده بودم بامن شد تا بجائی رسیدم
که از آنجا تا بمقصد میتوانستم رفت شکر رهبری او
گذاردم و التماس عود او نمودم قبول نکرد باز قدری
بامن آمد قسم خوردم که بخودی خود میتوانم رفت تو بر گرد
چون بر نمیگشت وره هنوز خیلی باقی بود گفتم اگر بر نمیگردی
ترک مقصد خواهم کرد و ارادهٔ عود نمودم قبول سخن
من کرد بحسب ظاهر برگشت و از غایت غمخواری عقب
من در تاریکی می آمد من از وضع رفتار تفرس میکردم
که او ست اما چون علاج نبود راه میرفتم تا اینکه بر در
مطلوب رسیده اند کی ایستادم که تا او برسد یکبارگی
باره او را وداع کنم اما او چون دانست که من بمقصود
رسیده ام حجاب کرده از ما نجا بر گشت و بر من
یقین شد که او همان شخص بود نه راه روندهٔ دیگر نبا بر
آزادگی طبع و کثرت اخراجات و صرف اوقات
و رامداد دوستان تمول و ثروتش کم است بمیانه

روی اوقات گذرانند و چون انگلش اسباب بزرگی
و غرور بسیار در خود نمیبینند و مثل اسکات در جهد
اکتساب زر و منصب و علم خود کوشش نکنند و در
خوف و فقر و غا نگذرانند از اینجهت ایشان را در علوم
و مناصب ترقی کم است با این صفات نیک در شرب
خمر مبالغه می نمایند و عرق تیز و تندی که به وُهسکی (1) موسوم
و خاصهٔ آنمالک است بسیار استعمال کنند شبی در
مجلس بزرگی مدعو بودم صاحب خانه بعد شش ساعت
بر سفرهٔ طعام نشست و از آغاز طعام شروع بخوردن
شراب نمود و بهر بهانه پیاله می خواست و بمن میداد
چون دید که من تقلیل میکنم در شیشهٔ آبخوری پر کرده
پیش من گذاشت و بالحاح تمام تکلیف خوردن کرد
بعد بر داشتن سفره کاهی بنام پادشاه و کاهی بنام ملکه و
کاهی بنام آندختران که من آنها را دوست میداشتم
ورد نمیتوانستم کرد کاسه میداشت تا اینکه از نصف
شب دو ساعت و از آغاز مجلس هشت ساعت

(1) Whiskey.

منقضی شد آنزمان شراب های تازه طلبید و تجدید
بعضی کاسه ها نمود من باآنکه از نهایت مستی قوت رفتار
نداشتم ترسیده برخواستم و التماس رخصت کردم
گفت من از زود رفتن شما ملولم اگر اندک دیگری نشستی
بعد فراغ سفره شراب چای با یکدیگر می خوردیم از
آنجایش شنیده شد که ایرش بر سفرهٔ طعام مست
شده با یکدیگر خانه جنگی کنند و بقتل یکدیگر اقدام نمایند
اما من در مدت اقامت کاهی حرکتی که خلاف ادب و
انسانیت بوده باشد از ایشان ندیدم * ذکر نوشتن
از تصویرکه کرکتور[1] گویند و اخلاق خاصهٔ اسکات و انگلش
و ایرش * معلوم باد که در انگلند تصاویر مضحک پر معنی
که بزبان ایشان کرکتور یعنی نمایندهٔ افعال
مقصود
خوانند بسیار کشند و در دکاکین و سر راه ها برای فرجهٔ خلق
و تماشا آویخته میباشد این صنعت برای نمودن عیوب خلایق
خاصه تخویف وزرا و اهالکاران سلطنت موضوع است
از انجمله سه قطعه تصویر دیدم که کایات افعال وترقی و اخیر

(1) Caricature.

کار هر سه فرقه می نماید و در هر یک از ان سه قطعه اگرچه
بایست تصویر است اما حقیقتاً صورت یک کس است
در زی مختلف که ترقی کرده و تبدیل جامه و حال نموده
از انجمله مرد اسکات وقتیکه ملک خود را گذاشته بقصد
ترقی ارادهٔ لندن میکند بسیار خوار و خراب حالست
چون در تحت سکات لندخارشت بسیار میشود در راه
بستون های سنگ امیال یا تنهٔ درختان که رسد
پشت خود را خارد بجهت یک دو فلوس خطوط مردم
از بن قریه بدان قریه برده دوندگی مینماید بعد چند ترقی
دیگر بلندن رسیده خانسامان کسی میشود و از غایت
خدمتگاری و رضاجوئی محل اعتماد او گشته در برداشت
[redacted] اش زری بهم رساند پس همان زرها
بصاحب خود بسود داده متموّل گردد بعد ازان چند
درجه دیگر ترقی کرده به بیوه زنی متموّل از انگلش
رسیده این قدر خوشامد او کوید که او را بنکاح
آورده نام و خانمان پیدا کند پس بفکر کارهای دیوانی

در پلی مستوفیان واهل دفاتر افتاده در دل آنها جاکنند
وبسی وتلاش یکه خاصهٔ اکتساب است مهارت وقوف
کامل در امور ملک بهم رسانده بعدطی وپیکر چند مدارج
ترقی آخرکار هر کرسی وزارت پادشاه انگلند
نشیند ووزیر با استقلال آنملک شود وایرش بعد
چند ترقی در سپاه پادشاه انگلند کنجیده بسبب شجاعت
وتهورطی چند بین درجه سرداری کرده بمرتبهٔ جنرلی[1] رسد ودر
مجلس شراب تیز وتلخ بکسی گفته قرار بجنگ پستول[2]
دهد وآخرکار بگلولهٔ پستول انکس کشته گردد وصورت
فرقهٔ ازبخش را کاونر کشند وجان بول[3] خوانند یعنی
چنانچه کاونر بسیار میخورد وفضول انداز وایشان
نیز همت خود بر اکل وشرب بسیار مصروف دارند
وفضول بسیار کنند وهرکس منع از اکل کند اورا کاونر
زنند ورفتار ایشان درزندگی چون کاونر درشت ولی
چرم وخم باشد ذکر زنان ایرش امازنان ایرش
اگرچه بحسن سابقه انگلش وآن دادا وحسن چشم

(1) Generalship. (2) Pistols. (3) John Bull.

وموایشان نرم‌اند لیکن چون زنان اسکات در حسن
قامت و کمر و اندامی نباشند اما عموماً چهرهٔ ایشان
حسین و سفید رنگ تر از ان هردوست و کرمی اخلاق
چم وخم بسیار دارند * ذکر وقایع خود در ایرلند حالا مجملی
از وقایع خود دران شهر نوشته میشود که روز دوم از
ورود خود بلندن نوالس آگهی دادم بسیار خوشنود شده
وقت ملاقات تعیین نمود بعد ملاقات مهربانی و دلجوئی
بسیار کرده بمردم خود اجازت داد که برای هر چیز که من
خبر دهم مهیا سازند و بر سیر باغات و مواضع دلپذیر آن
شهر و تالات و اعانت کنند تا در انجا بودم بهفته یکمرتبه
بخدمت او میرسیدم و هر دفعه بلطفی تازه و تفقدی
[illegible] میکرد و یدم سه شنبه دوازدهم ماه رجب
کپتان رچدسن عزم لندن نمود چون من دران زودی
دل از وطن نمیتوانستم کند و مرا فقت کپتان مذکور که
همیشه به هندی تکلم میکرد و نمیگذاشت که زبان من
بسخن انگلش وا شود اقامت وطن اختیار کردم

این تدبیر موافق افتاده شود بسیار داود مردم دیگر
که مرا تنها بی یار و مددکار دیدند بیشتر از پیشتر در استرضا
و رفع حاجت من میکوشیدند چنانچه آن قلیل وقت
بفراغ وخوشی بسر رفت که در عمر کاهی نگذشته بود
خورد و کلان در هر وقت و مقام باعانت من مشعوف
بودند همین که از خانه برمی آمدم دور من ازدحام میشد
و هر کس سخنی در حق من میسرائید یکی میگفت که فلان
جنرل روس است که انتظار ورود او داشتم دیگر
قیاس میکرد از امرای الیمان هستم دیگری مرا از
اکابر اسپین میدانست واکثر شاهزادگی ایران
بمن نسبت میدادند روزی اژدحام بسیار کرد من شده بودم
دوکاندار بمن گفت بهتر این است که قدری بدوی
آمده بنشین تا تماشائیان پی کار خود روند من اندرون
رفتم و بتماشای چاکو و متعلقاتش که انواع و اقسام و بسیار
لطیف در انجا بودند بود مشغول گشتم تماشائیان
متصل او رسمی آئینه آنقدر ها هجوم کردند که مجموع

آئینه باشکست و بسبب کثرت خلق صاحب دوکان
عبرت آن شکست بکسی نسبت نتوانست داد * ذکر
افتادن برف و کثرت سرمای دهلی بعد دو هفته شروع ببارش
برف شده تمام سقفها و سر جدار ها و هر جای عمارت که
کیرائی داشت سفید شد و کوچها چون رودخانه نیسم و خیابان
های باغ پر حسن چدولهای آب که هر دو طرف آب سبزه زار
بوده باشد بغایت خوشنما و دلپذیر در نظر در آمد چون
من قبل ازین در عمر برف ندیده بودم تماشای
آن آنقدر مرا محظوظ کرد که بیان نیاید بعد دو سه
روز خود تمام چمن های باغ و صحرا و کوه ها هر قدر مد نظر بود
سفید کشته بقدر یک گز برف بر زمین نخ بست
عظیم این مطلع خلاق المعانی برای العین مرئی
گشت ابیات هرگز کسی نداده بدینسان نشان برف *
کوئیکه لقمه ایست زمین دردهان برف * مانند پنبه
دانند که در پنبه شد نهان * اجرام کوهها سکت نهان در میان
برف * کرکوه پشم برزده بنی بر ستخیز * پنبه کرز کوه برزده

اینک گمان برف * عجب تر اینکه روزها یکه برف است
چندان سرد نمیشود و در غیر آن ایام آنقدر سرد
است که هوا از سه کلیم ملبس شال نما که شب
بروشن میکرفتم و در حجره باد را در سی شیشه ها نمیبندند
چون تیر از حریر میگذرد و بجز از پیاده روی پناهی
و کمر یزکاهی از ان نیست بزیرا که وجود آتش جبران آب
بیضرر است کاغذهای نمیدیده تا مدتی در ان آب تقامت
میکند و چنانچه باد کشهایی هستند در موسم گرما یکجانب
را اندک خنک میسازد و دیگر جانب گرم است
همچنین قسم آتش اینمالک یکجانب را بعد قرب و تکلف
بسیار گرم میکنند و دیگر جانب اثری از ان نیست
مکرر از حرص اکتساب حرارت و سبب من
چند هر قدر با آتش نزدیک میکردم گرم نمیشد گمان مینمودم
که هنوز آتش دور است نزدیکتر میبردم تا میسوخت
و باوجود این شدت برودت مذکور ضرر بکسی نمیرساند
و عاجز نمی نماید در مزاج من با موازنه موسم شدت

که جرات امور شاقه که موجب مانند نامی وکامیابی وهد طاقت
محکم شد اید ومتاعب کشته در مدت اقامت چند مرتبه
با تفاقات ضرب خوردم وز محمهائی رسیده که انوده
یک آن در ملک هند بافغان می آمدم ودر ینجا خبر شدم
که این ضرب کی وچه طور رسیده بود سبب باعث
سادگی مزاج ایشان که موجب یکرنگی وکمی خیال و
استواری رای واستعداد پذیرائی علمها وهنرها ودیگر
صفات بسیار است زیرا که بلوغ مردان وزنان
ایشان بعد بیست سالگی میشود تا آنزمان خیالی
که مانع اکتساب علم وهنر بوده باشد مطلقا ندارند وبعد
بلوغ هم چون در هوای سرد بیکار نتوانند نشست
بمشغله بسر برده بکرد وپیرامون خیالات باطل گردند
بنابرین بسا پسر ودختران پانزده ساله دیدم که چون
اطفال پنج شش ساله هیچ جز خورد وخواب وبازی
و اشغال مکتبی چیزی بخاطر ایشان خطور نمیکرد و بعضی
کهن سالان بنظر آمدند که کارهای نامداد کرده وتحمل

بهمرسانیده واز علم تجارت و بعضی هنرها وقوف کامل
داشته اند اما از غایت سادگی فرقی میان ایشان
و اطفال هند نمیتوان داد چهارم موجب اوضاع
این خانهاست وصحبت های بفراغ و ترکیب این
البته چست وچابک که در میدانهای جنگ واوقات
اشتغال بکسب وکارها بسیار مفید ومقتضی نشستن
بر کرسی ومستعد کار بودن است پنجم ایشان را کار کذایی
و پرهیز کار نموده و توسعه بروقت ایشان داده تفصیل
این مبهم آنکه چون بسبب برودت هوا رحت آنقدر
است که در پوشیدن وکندن آن یکساعت عقلا صرف
میشود لهذا برخت خواب رفتن بجز آخر شب
یکوقت تحول نیست باقی یا کار کنند یا بصحبت واختلاط
اقدر اشند چون بآن رخت های تنگ مجامعت زنان
بیمزه وتشویش دهنده است که یکه زن دارد بجز
وقت خواب نزدیکی باو نمیکند وآنکس که ندارد چون
در مقاربت زنان او باشش خطراتست باشکال بعضی

زمستان در این ملک موافق تر از سایر روزها بود
آنقدر تقویت بقوای بدن و نشاط طبیعت میداد
که اسم ماندگی و کاهلی از حرکات بخاطر نمیگذشت
و بهمدوبستان کرتهٔ پارچه دار که یک لائی بر بدن کرانی
میکرد و نیم کروه پیاده روی ماندگی می آورد حالا لباس
من بی [redacted] سخن سازی بار خریست معهذا آنقدر
چست و چابکم که کام قریب بدو بدن می افتد و روزی
نیست که شش هفت میل مشی نکرده باشم و در خواب
دو سه وقت بقدر هفت هشت ساعت و زیاده بی
اختیاری بود و الا ماندگی می آورد در دو ماه اقامت و بان
زیاده از چهار ساعت آنهم یک مرتبه وقت شب
[redacted] اثر کسالت در خود نیابدم بقیاس
من این هم از اصایل کلیات است تمام خواهی این هر دو
جزیره است اگرچند جهت اول ما [redacted] خشن زنان
و قوت و ایران جسم و روح مردان ایشان است
دوم مقتضی حرکات اعلیست که موجب صحت جسم و قوت

اوقات خودرا بزنی میتواند رسانید و از پرهیزکاری
چاره ندارد و نفس الامر اینکه چون هرکس را بروقت
طعام و شب نشینی صحبت زنان و استماع لطایف کلام
و تماشای حسن و جمال ایشان میسر است دل
قرین تسلی میباشد و پروای مجامعت چندان ونزدیکی زنان
بیضرورت و بجز خواهش صادق نمیکند برای هرکس این
ور هند چون رخت های کشاده بند و بی قید است هروقت
بخواب و آرام میل کنند و گاهی مباشرت زنان به مجرد
تحریک صحبت بیضرورت نمایند و وقت کار و کسب وقوت
جسمانی از دست بدهند * ذکر اسکیتنگ (1) یعنی لغزیدن مردم
برسطح دریاهای یخ بسته بسبب نعلی که برکفش بند ند * بالجمله
بعد چندروز دیگر که آبهای تالاب و رودخانها بسته شده
هنری غریب که اسکیتنگ خوانند دیده شد که عقل
از قبول آن ابا خواهد داشت شرح آن اینکه آهنی
بدرازی کف پا که یک انگشت قدر و ارتفاع و وعی
چون پشت چاقو دارد و در نعاینی چوبین که بصورت

(1) Skating.

نه کفشش و مضبوط و استوار است زیر هر دو کفش و
موزه بندند و بار خود بر یکپا آنداخته انرا بلغزانند بسبب
اینکه سخ مسطح و لغزنده و این نعل مستعد لغزیدن است
آن شخص از جای خود مثل تیر بر آمده براه افتد و
از دور که اسب پرد و جلد شرطی مسافت نماید چون
خواست که نزدیک رسد اول باید پای دوم را قدری از پای اول
دور تر گذارد و بار بر هر دو برابر کند ایستاده شود در آغاز
کار فقط ایستادن بران نعلها مشکل است اکثر بیفتد
و ضرب یابد اما آخر کار آنقدر مهارت حاصل کند که چون
اسب کروفر بلکه نقش حروف تهجی بدان نعل بر سخ
ظاهر نماید آنکه این علم را کامل خواهد صد دوکس اگر در
عقب او سعی کنند او را نتوانند گرفت و او در میان غول
آنها باز نادر آمده یکس را که خواهد دست رسانیده
بدر رود فایدهٔ این اعمال دو چیز است اغنیا برای کسب
حرارت و بر آمدن عرق بدن در زمستان بدان کار
توجه نمایند و غربا ازین قریه بدان قریه و از قرا بشهرها

آمد و رفت کرده معامله نمایند در ملک هاشند یز شنیده
شد که مردم منازل بدین روش قطع کرده صدا میل
راه روند و پیره زنان سپد تخم مرغ بر سر و بچه در
بغل گرفته در یکساعت از بیست میل راه بهازار شهر
آیند و بعد فروش شام نشده بهمان و تیره بخانهٔ خود
بر گردند بالجمله از ششم رجب تا چهاردهم شعبان
چهل و چهار روز در ان شهر دلکش بادوستان
بی نفاق بمسرت و سرور موفور گذشت با آنکه از جانبین
هنوز تلافی حاصل نشده بود شب پنجشنبه وداع دوستان
کرده از شهر دبلن بعزم انگلستان بر جهاز آمدم و اکثر برون
و کنتان بلی و مستر بال وغیره تا ده دوازده کس تا جهاز که بفاصلهٔ
چند میل از شهر بود با من آمدند و مرا بصاحب جهاز سپرده
و سفارش بسیار کرده بگریه و ناخوشی جدا گشتند
ذکر اعزهٔ دبلن حالا از اعزهٔ دبلن که من از آنها مهربانی
دیده ام ذکر کرده بیان سفر دیگر خواهم نمود یکی از ایشان سر
جان شی است که او و زنش لیدی شی بعقل و کاردانی

ولا بمسند سخن و آواز و اکثر صفات نیک آراسته اند
سر جاج مدتها در هند بخشی فوج فرخ آباد بوده در ینوقت
بداروغگی خزانه ملک ایرلند اشتغال داشت پس
با نکلند رفته بکار خزانهٔ انجا و شرکت امور وزراعلم
بشهرت افراخت خصوصیت تمام به لارد کرنوالس دارد
در ضیافت اندهمانداری من بعهدهٔ نمود و میان من و لارد
موصوف از راه نیکذاتی همیشه ترجمان بود دیگر لارد کارلتن
بزرگتر حکام عدالت و بلن ولیدی کارلتن است که دو مرتبه
دعوت من کردند انسانیت ایشان بدرجهٔ یست که کسی از
ایشان بوجهی ازار نیافته و کرانی خاطر نداشته از تماشای
آنخانه و اسباب بزرگی که دران بود خصوص در حجرهٔ
لیدی آنقدر رنگهای ساده بر سقف و جدار و اشیای
نفیسه چون ظروف چینی طلا کار و صورتهای سنگ مرمر
و پرده های اطلس و کرسیهای طلا کار نازک و صندوق
و میز و سازهای موسیقی نقاشی نیمرنگ نازک
قلم بنظر آمد که بیان آن متعذر است از ان جمله

دو چراغدان دیده شد که فانوس آن از پارچه
سفید از یک وجب ور ارتفاع کمتر و منبع روغن
و چراغدان آن از طلای ساده کار سیاه قلم بوده و روشنی آن
بعینه چون مطالع زهره در نظر می نموده مشابهتی بروشنی
و شمع و چراغ نداشت و در پای چراغ ها برده
چراغ روشن بود چنانچه هر نوع کار نازک در پای
آن شب میتوانستند کرد و بر سفره طعام ظروف تمام
طلائی و نقره و اطعمه و خلیات آنقدر کثیر بود که زیاده
از نصف نوبت چشیدن نرسید دیگر دوک نستر او از
اکابر ایرلند مردی بزرگ منش نیکو اخلاق است
و دختران حسین کلعذار خوش قامت و رفتار دارد و
مردم ایرلند که با بقا پادشاه خود بغی و رزیده بودند
برادر این دوک سردار آنها بود و داعیه سلطنت
داشت بالاخره کار بکشته و رمجلس فوت شد اما
دوک از بین قضایا برکنار بوده خانه او از مشاهیر
خانهای دبلن است برخلاف معمول جلو خان و در عالی

دار دوا یوانی در انست که پانصد نفر بر یک سفره در ان
نشسته طعام تواند خورد تصویر و سایر زینت در و
آنقدر است که نظر بیننده را خیره گرداند از ان جمله
صورتهای سنگ مرمر و میزهای منبت است که از سنگ های
الوان گل و بوته بسیار نازک و هموار در ان
نشانیده اند که در زیر پیوند مطلقا محسوس نمیشود و
قیمت بعضی قطعات تصویر هزار کنی شنیده شد
و پانصد کنی اکثریست و یکی کرنل دل که از خویشان
روزکار است و سالها در لکهنو بکار بخشی گری قیام
داشت چون کرنل از دوستان قدیم من بوده و من
گمان ملاقات او در ینملک نداشتم خوشی بی اندازه رو
داد و بسبب زبان دانی و قدامت مهربانی او آنقدر
مستظهر و قویدل شدم که حدی ندارد بعد از ان
پا من بخانه آن بزرگ بودم یا او بخانه من گاهی بگمان
اینکه حاجتی داشته باشم به بهانه دو مرتبه و سه مرتبه
تشریف می آورد و اکبر براسپ و کوچ او سپهر نواج دیان

کرده شد هر روز سه ساعت بشکار سواری بهم
میکذرانیدم کرنال مذکور زنی هندی وبا او علاقه داشت
درحین قصد ولایت آن زن تا بنکاله وبرخی همراه آمدا ما از شورش
تموج دریا خوف برداشته فسخ العزیمت نمود و بر کشتی
خورد نشسته بساحل برگشت از اتفاق باد شدیدی وزیدن
برخاسته کشتی و آن ضعیفه را غرق کرد بنیاد این
اول اندوهی بود که بکرنال مذکور واقع شد پس چون
بملک انکلند رسید از جمله سه دختر که پیش از خود
بولایت فرستاده بود دو دختر سال مردند و یکی که
قابل کدخدائی شده بود بیکی از برادرزادکان که
جوان شیرین شمایل نیکوکردار است عقد بست
وچون کرنال هوس کدخدائی در سر و خویش
و قرابتی نداشت مقرر شد که داماد با کرنال بسر برد
و همان دختر با نوی خانهٔ او باشد از اتفاقات آن دختر را
نیز عارضه بهم رسیده رخت هستی بربست کرنال ازین
غم واندوه بیمار شده بر بستر افتاد بعد مدتی که به شد

مشورتی در سر ماند چنانچه با وجود کثرت قهر بهی حالا
آنقدر لاغر شده که نتوانست تاخت از صحت
مردم کریزان ناموافق در حرکت بجهت تبدیل آب
و هوا میباشد خانه در شهر نافک (1) متصل خانه دوک نافک
بسیار نفیس و لایق ساخته ازو ستان و منصوبان
او شمرده میشود * ذکر والنتیر انگلش * در اینوقت
که رجمنت والنتیر نافک متعین اندازار تو کرنوالس
گشت کرنال باین تقریب بدیدن آمده بود بعد ازین
کرنال را مکرر در لندن دیدم و آخر در شهر پرس
دار الملک فرانس ازو وداع شدم اما والنتیر عبارت
از سپاهیان بی نوکر است که شرفای فرنگ در هنگام
جنگ بخوشی خود لباس سپاه گری پوشند و بجهت
محافظت ننگ و ادب سپاهیان یاد کرده چون ایشان
تقسیم مراتب در خود ندارند هر روز مشق نمایند چون
کرنال در بین شهر خانه نداشت مکرر در آشخانه
که با سرداران رجمنت بکجا طعام میخورد مرا هم بجا دعوت

(1) Norfolk. (2) Volunteer.

طعام نمودند چهار جوان صاحب جمال در سن هجده
نوزده سالگی از سرداران خوزدوران رحمن دیده شد
که از بیان اعتدال قامت وحسن وجمال ایشان زبان
قلم لال است کویا شیخ سعدی این بیت در
وصف آنها کفته * ابیات * نشنیده ام که ماهی برسر
نهد کلاهی * یا سرو با جوانان هرکز کند کواهی *
کرمن سخن نکویم در اعتدال قدت * بالات خود
بیاردزان راست ترکواهی * معلوم میشود که نافک
حسن خیزد درین باب بر سایر زمین انکلند امتیاز
دارد زیرا که در انکلند بدیک دختری که نواز نافک
رسیده بود برخوردم که مثال آن دیکر در لندن ندیده ایم
ومرغ وفیلمرغ ودیکر پرنده ها وسیزیهای نافک نیز
شهرتی ومزیتی دارد دیکر مفتش فلمینک که شیوهٔ
مهمان نوازی را بر طاق بلند کذاشت ومراتب
دلجوئی وکرامت را بجائی رسانید که مردان روزکار
از بجا آوردن ربع آن عاجز آیند چون شنیده بود

که من و دوست مستر ولیم بروک و وزآنجا نه مکرر
بمنستر فلیمنگ شوهر او برخورده ام کسی از شرفای
لندن را واسطه کرده طلب ملاقات من نمود و بعد
ملاقات مکرر در خانهٔ خود ضیافت کرد و در خانهٔ دوستان
خود که مدعو میشدا ز آنها رقعه فرستاده مرا شریک
خود مینمود و دو مرتبه بتماشای پلی هوس برد وقتی
که در خانه او وارد میشدم از نعم دنیا آنچه ممکن
و دست رس در آن شهر است بر سفره حاضر کرده
از غایت کرامت و خوشخلقی با پسر پانزده ساله که
چون مادر زکی و هوشیاری نیکو اخلاق است و سه دختر
که در صورت و سیرت چون حوران بهشتی کمر خدمتکاری
و استرضای من بر میان می بست از جمله اسباب خوشنودی
من که آن محسنه مهیا نمود یکی این بود که تصویر مستر
بروک دوست دلی مرا حاصل کرده بمن نمود من آن
تصویر را در بنگاله دیده بودم واز دیدن آن در بیهوشت
بیش از پیش محظوظ شدم در اثنای محاورات معلوم شد

گفت این گدبانو برای شوهر و دو دختر خود که در هندوستان
بیقرار راحت چنانچه یک تصویر مستر فلیمنگ را بر
یک دیوار خانه آویخته و تصویر دیگر جانب دیگر آویزان
بود و تصویر می دیگر خود و در کانونی دختر خورد سال محبوبه
خود که فنی نام داده انداخته هر زمان بهر بهانه نام مستر
فلیمنگ می برد کاهی میگفت این سیب را از درخت
کاشته او است و بر این میز او طعام می خورد و گندم این
نان از کنتری هوس (۱) مستر فلیمنگ است و این قسم
حلوا را مستر فلیمنگ بسیار دوست میداشت و از بین
مقوله اینقدر اشتیاق ظاهر کرد که دل بغایت سوخت
و بر اغیار دوری مستر فلیمنگ از چنین زنی در دل
خود ملامت کرشدم * لطیفه * نویسنده پرسید که مستر
فلیمنگ شادمان در کاشانه کذران میکند جواب دادم
کسیانه از مثال شما زنی جدا باشد چگونه شادمان
خواهد زیست جواب مرا پسندید و بخندید و لیان قبول
نکرد و گفت بجهت تسلی من میکوئی و رحین عزم من

(۱) Country House.

با نگاشته خطی بمستر فلیمنگ قرابتی خود که در شهر
چستر[1] باین راه می باشد نوشته تقید بامداد و رهنمائی
من نمود و بعزایب امداد و احسان رائحه تمام کرد و دیگر
مستر ایرون را اول بار اورا بخانه مس فلیمنگ دیدم
چون نامه شیره مستر بروک دوست من در عقد برادر او
بود بدین تقریب دو مرتبه ضیافت من کرد هر مرتبه او
وزنش تکلف بسیار بر سفره طعام میکردند و در
استرضای من میکوشیدند از ملاحظه خوبی خانه و صفای
آن و فراغ زندگی و حسن معاش او حیران شدم
* ذکر اوضاع زیستن شرفای ایرش در خانها * در این مقام
مجملی از اوضاع زندگی اکابر ایرش و انگلش در خانها
نوشتن مناسب نماید و باید دانست که مجالس شب
نشینی و سفرهٔ طعام ایشان در چنین مواضع مرسوم
است که آن آواز لا تقطع کوچها که سابق گذشت
بگوش حاضرین مطلقا نمیرسد و از امنیت مجلس و
خموشی عمله و سهولت کار کنان بخاطر میگذرد که کسی

(1) Chester.

از کار کنان در خانه نیست و ضروریات را جن و پری
در هوا باهل مجلس میرسانند بلکه کمان میشود که در
شهر غیر این خانه معموره نیست زیرا که دروازه ها و راهها
بسته و پرده ها آویخته و میان حجره در الحجره ها شش شش اگر کسی رفتن
به بیرون یا آمدن باندرون خواهد در ایوان کشایند
واگر صد بار در لحظه این حرکت مظنون میشود در را
گشاده ندارند آمد و رفت چاکران بجز وقت طعام معمول
نیست بعد فراغ اکل کل کرفتن شمع و پر کردن شراب
از بتل بصراحی و ساغر و چاه و قهوه ساختن و خبر
آتش بخاری کرفتن وغیره آنچه رو دهد بر ذمه اهل
مجلس است بدست خود باکنند واگر حاجت بچاکر شود
ریسمان آبریشمی کلانذار که هر دو جانب بخاری هر حجره
وایوان این آویخته و یکی چاکران مردانه و دیکر زنانه را خبر
میسازند جنبانند و فی الحال حاضر میشوند و شنیدم چاکران آنقدر دور
است که آواز زنک بکوش جنباننده نمیرسد از حاضر شدن
چاکر بحرکت ریسمانی بی آواز باره تعجب می نمودم و

با اینکه صدامرتبه تجربه کرده بودم در آمدن چاکر هر مرتبه شک میکردم
از اهل مجلس اگر دو کس هم سخن گویند دیگران
خاموش باشند چون سخن او باتمام رسد دیگری
شروع نماید و سخن را اکثر آهسته گویند سر سفره
طعام و شب نشینی آمدن دوستان بی اجازت معمول
نیست و سایر اوقات دوست بدیدن دوست تا در
خانه او آمده اگر کاری ندارد کاغذی از مقوا مربع
چون ورق کنجفه که برو نام و محله و عدد خانه او نوشته
است بجا گذارده برمیگردد و اگر شغل است
و صاحب خانه هست باندرون رفته بعد مکالمه رخصت
میشود دیگر مترو هیت که من باو در خانه مجلس
فلیمنگ آشنا شدم و از سادگی وضع او گمان
احوال ناش نمودم دو دفعه ضیافت من کرد چون بخانه او رفتم
آنجا را چون خانه لارد ها و دوکها عالی و پرزینت یافتم از
وسعت دل و سخاوت جبلی وی اطعمه واشربه مبالغه
بسیار و از شش تا دو شب ساعت تبدیل سفره

میکردو انواع شرابهای کهنه بهما حاضر می آورد از ان
جمله دو سفره طعام و یک حلوا و یک یخ و یک از میوه و یک
از شراب و یک از چای و یک از سپر (1) یعنی طعام
بعد نصف شب بود چند قسم حلوا و طعام خوب در انخانه
خوردم از جمله ولیت ها که نصیب مترو هیت شده زن
او دختر سپر جان بسیار حسین شیرین اخلاق صاحب
شش خواهر است خود مشش و هیت موسیقی را
خوب مینوازد و یکی از خواهرانش لحن داؤدی
دارد تا آنروز خواندگی انگلش بدان خوبی نشنیده
گمان میکردم که خوبی سرود ایشان منحصر در سازها
است دیگر جنرل و لنشی جنرل توپخانه مردی کوچکدل
بزرگ منش است شوق زبان عبری و عربی و فارسی
و هر زبان دارد از تقریر او معلوم شد که زبان ایرش
و هندی را بیاد بهم نسبت است دیگر لارد شنن و لارد
نیوکم از اکابر و خوبان روزگارند دیگر مسس هم فرس
که شوهر او در هندوستان مرده از و یک پسر و دختر

(1) Supper.

صاحب جمال وار دمکرر ضیافت من نمود اکثرا عاظم
ز نان وبان د را نخانه بمن دو چار شده ضیافت سماع
نغمه و ساز نمود ند پسر او جوانی هوشیار زکی با من
انس والفت بسیار بهمرسانیده بود در وزی بخانهٔ
او بودم که سینی چای و قهوه قریب پنجاه ظرف تحفه کران
بهادران بود از دست خادمه افتاده تمام شکست او
التفات بدان ناکرده همچنان با من مشغول ماندا ین
حکایت و سایر اخلاق ایرش که سبق نگارش یافت و انچه
درلندن دیدم مخالفت تمام با قوال کپتان ولیم سن دارد
ذکر اقوال کپتان ولیم سن کپتان ولیم سن که از خورد بنکاله
تا کیپ پیهم مرا تحویف میداد چنانچه نوبتی از نکرده
کاری پارچهٔ نان را بر سفره طعام گذاشته با حتیاط
می بریدم او بمن رو کرده گفت اگر این قسم درلندن
خواهی کرد زنان انگلش از بریده شدن سفره
مشوش شده آزار دلی خواهند یافت و دیگر بمجلس
خود راه نخواهند داد و گاهیکه چون قطرهٔ شوربا در

برخیدن گوشت بر سفره جهازی افتادیا پس خورده ظرفی
بغاط در ظرفی می انداختم از روی تنفر بر زبان می آورد
که بدینصورت که تو چیز میخوری مرا یقین است که در لندن
کسی با تو طعام نخواهد خورد و حال آنکه در دیار
و لندن هر جا مهمان شدم مرا معذور میداشتند
و التماس میکردند که من بدست بطور خود بخورم و در
آشخانها بسیار دیدم که ظرف بزرگ از شراب پر کرده
بر میز میگذارند همه نوبت از آن خورند و از دست
و دهان یکدیگر آنقدر پرهیز ننمایند دیگر میگفت که
کسی در لندن بکسی امداد نمیکند شاگرد نمی کند بلکه
بدون گرفتن زر نشان راه بکسی نمیدهند ذکر همسائگی
پیشتر گذشت اما امداد در هر دو شهر مردم مرا بمهمانه
هشی از خانه برآورده یکایک بتماشاخانه می بردند
و ناخبردار میشدم چهار پنج شلنگ برای حظ نفس
من خرج تماشا کرده بودند و اکثر اوقات صد و تواضع
کباب و چا قوو عینک و ساعت وغیره تحایف انگلیسند

یافتم و بعضی چنانچه باعانت هزار روپیه هزار روپیه زر
نیز بمنت تمام ساجت داشتند که بسبب عدم حاجت
رد کرده شد و یکر میگفت همچنانکه تو منتظر امداد کوشت
بریدن برای اکل خود از ماهستی در لندن از کرستنکی
مالک خواهی شد در اینجا مشاهده شد که حضرین آرزومند
این قسم امداد بدوستان خوداند بلکه این را صواب
دانسته از کسی که بدیشان فرماید ممنون میشوند خصوصاً
صاحب خانه وزن او که بعضی از کثرت توجه بحال مهمانان
روز ضیافت خود از طعام محروم میمانند و از تشویش
مهمانان تر سیده دست بردست دروغی می مالند
این حکایت برای آن آورده شد که فرق اخلاق
انگلش هندو اخلاق اصلی انگلش بر مردم واضح شود
دیگر کستان هوارد که همشیره مستر تیف همشیره زاده
مستر برستو در نکاح داردا و مکرر بخانه من آمده حاجت
من می پرسید و از کرنال دیل او بمن خبر داد دیگر
مستر گریفت و زن او که مدتها در هند بوده وزر وافر

همسر سایندہ ورنواح وبلن زمین بسیار خریدہ بکار
زمین داری می پردازند و باوجود تمول مثل کچ پلاتیان
چند زندگانی مینمایند دیگر هستر سوت از ارباب
عدالت وبلن است و زنی صاحب جمال دارد بحسن
لب ودندان او در عمر کسی را ندیدہ ام چون ابرش
اکثر عارضہ دندان همسر سایندہ می کنند از یکجانب
دهان مسس سوت هم کہ در بتسم نیظر هم آمد یکدندان
افتادہ و افتادن آن دندان آنقدر بر حسن لب
ودندان او افزودہ کہ این غزل بی اختیار در صفت
او انشا شد * لمولفہ * تا شد زبادۂ لب او کامیاب
حرف * در جان کوش تشنۂ دهد چون شراب
حرف * یکساعت است تشنۂ می لیک زان لبان *
نشہ دهد همیشہ بهر شیخ وشاب حرف * در خاک شکوہ
چشم سخن کوش سرمہ ریخت * ورنہ بد از شکایت
غم صد کتاب حرف * از نامۂ حکایت کشتی و رنج بحر
* دیدار او بشست تماماً آب حرف * تقدیم جور یکسنہ

یاران همسفر * پاریسنه کرد روشن چو خورزان
کتاب حرف * آری خیال دانه خال مسس سوت
* جز حرف نقش خویش نخورد چون ذباب حرف
* گویا که سودا بین سفرم شد دمان او * دندان
چو در دهن چو صدف همچو آب حرف * وز سیر دبلن
و اثر لطف او پرید * هم از کتاب رجع وطن چون
غراب حرف * در آن صحیفه شد ز تماشای برف
ویخ * بر یخ رقم چو نقش یخ از آفتاب حرف *
طالب گذشتم از سر حرف مراجعت * تو خود نمیکنی
ز وطن هیچ باب حرف * دیگر مستر رچ او نیز از
اشراف عدالت است زن او مسس رچ در فن
نواختن موسقی و ساز چنگ مهارت تمام دارد
چند دفعه که وارد آنخانه شدم برای ضیافت طبع من بدان
شغل اقدام و آنقدر سحر کاری نمود که حس در بدن من
نماند و عقل از سر پرید در آن واحد انگشتهای آن دلفریب
سیر صد مقام میکردند دیگر مستر پال پسر بزرگ صاحبه

خانه و مستر برلن خال فرخ فال او ست که مکرر ضیافت
حاضری و چاشت و از هر گونه امداد من نمودند مستر پال
بزرگ بام خانه و بان از ماذم خود چند از ندگی مینماید و اسم و
رسم و وضع معقول دارد و مسس پال زن او بانو یی صاحب
جمال با سلیقه عمده خاندان است چون جهازی که من
بران عبره بحر ایرلند عزم کرده بودم جهاز پاکت[1] یعنی
قاصدی بود و تعلق متابعت بمستر پال داشت بسبب
سفارش او جای خوب و آرام یافتم اما یاران خود مثل
مستر ایگر و کپتان ریلی و کپتان دیز کم جوانی شانزده
هفده ساله در غایت حسن و جمال بود و از نهایت شیرینی
شمایل من او را به هونلی یوث[2] یعنی جوان بهشتی ملقب
ساخته بودم و مستر فنس مارس و مستر هارلی خود تمام روز
با من بودند و مرا پیر و تماشا ها نمودند و سعی موفور
در تعلیم زبان انگلش می نمودند و در استرضای من
باقصی الغایب میکوشیدند اگر شرح محاسن ایشان
کرده آید سخن باطناب کشد ازین قطعه شعر که در شوق

(1) Packet. (2) Heavenly Youth.

ملاقات وعشوزش اشتیاق ایشان انشا کرده از لندن
ترجمه آن بدین فرستاده یوم قدری معلوم میشود
* لیو لغه * صبا بگذری گر بدان شهر دلکش * که هر کوچه اش
چون سبایست نامی * بوسعت چو دنیا برغبت چو اسما *
چو جنت بموسم چو دهر از نظامی * عدن داغ او اسحو
مصر وصفاهان * کمین باغ او به ز گلزار شامی *
متاعش همه حسن و لطف و محبت * رواجش همه
حکمت و علم سامی * بحسن و فطانت زلیخاست هر زن
* بدانش ارسطوست هر مرد خامی * بود سوفیش
را ضد و کیمیا دان * مجسطی شناسند اطفال عامی
* پس از طوف آن کان حسن و مروت * بیاران
آنجا زما گو سلامی * فزونست شوقم اگر چه از
بیانست * ولی میتوانی ادای تمامی * شما گر فراموش
کردید مارا * بیاد شمائیم باشاد کامی * چو گل
بر کف ماست دایم بلندین * بیاد شما ساغر و
دو میست کامی * بوصف شما چون قلم تر زبانست *

بهر محفل و بزم صبحی و شامی * چو عهد ازل هشت
در گوش ما را * نوای نوا از شکرخیان مدامی *
خصوصاً از ان مریم ملکم ایرکش * که نام فلسمنک
از و گشت نامی * بکد بانوی چون زبیده است لیکن
* بعصمت از و بیشتر چند گامی * بهار ارنبد پیرو خلق
و خویش * معطر کجا می شدی زو مشامی * و گر آن
جوانمرد آزاده ویلی * که و فراست در ذات
او ارتسامی * انیس حریفان معین غریبان *
به بشکفته روی و بگشاده کامی * صداق است چون
صبح گرچه بهیجا * مبدل از و روز دشمن شامی *
و گر آن جوان بهشتی شمایل * که غلمان گه از طلعتش
را غلامی * بقامت چو سرو و برخ چون گلستان *
چو ریحان تر نو خط از سبز فامی * ز عقل و ادب پر
از فضولی * چو قول حکیمان متین و گرامی * و گر آن
دو برجیس و ناهید و بلن * که هستند در برج کابج
قیامی * یکی همچو گل شاد و خندان همیشه * چو

سوسن زبان آور دهم گلابی * دوم چون خم
می بظاهر خموشی * بباطن خروش است
و جوشش تمامی * یکی زندگی ده بفتوای قانون *
تن ملک را نامیه همان مدامی * دوم جانفزا چون مسیحا
زلعابش * بدل مردهٔ اندوه و تلخ کامی * نباشد چرا
منتظم کار آن شهر * قران دو سعد است در وی
دوامی * هزار آفرین باد بر آن گلستان * که دارد
چنین کونه گلهای نامی * تو گوئی که ثور است
در وی چو پروین * مقدس و بیت بانیج خواهر مقامی *
یکی زان میان همچو زهره است چنگی * که در رقص
از دلبست بن نیله فامی * دگر نو گلی همچو بلبل غزلخوان
* که نغمش کشد وحش و طیر و هوامی * هنوز است
آن سرو در قد کشیدن * هنوز است آن غنچه در ابتسامی *
نه دستان سرا عندلیب است یارو * نه از شاخ او
قمری یافت کامی * رسد تا فلک موسقی در پناهش
* چو در عنفوانست زانکو نه نامی * دگر بس چو ایشان

که کرمن گیتم شرر * بود خوف اطناب مالا کلامی
* بکن بردعا ختم طالب ازین پس * که همت آن
محب نامهار اختامی * خدایا تو آن آسمان زمین را
* که دارد چنین اختران خرامی * ز آفات این آسمان
وزمینش * نگهدار محفوظ درشادکامی * بالجمله چنانچه
گذشت شب پنجشنبه دیگر را گذشتم بعد نصف شب
جهاز پاکت لنگر برداشت * ذکر ورود به هالي هد (1)
جزیرهٔ ملک ویلیز (2) انگلنده بحریکه مابین انگلند وایرلند است
پاآنکه اکثر در دو سه روز هم قطع نمیشود اما من همین که صبح
سر از بالین برداشتم خود را بلنگر گاه هالی هد دیدم
بنابرین از جهاز فرود آمده بذریعهٔ خط آهن [illegible]
مستر جکسن که بهترین منزلهای آن شهر و آشنا [illegible] است
رفته فرود آمدم جکسن در اصل از ارازل است
صورت و سیرت زشت دارد مرا غریب دیده در
صدد اخذ و جر بود و بحال من اعتنائی نمی نمود
میخواست که مرا چند روز به بهانه در ان خانه نگاهدارد

(1) Holy head. (2) Wales.

واز اتفاقات دو نفر از اعزهٔ ایرلند سرکایاک بالوی صاحب
جمال و اخلاق که من آنهارا نیک شناختم نیز در ین
خانه وارد بودند برما حرانی من مطلع شده جکسن
را ملامت نمودند و حجرهٔ خود برده طعام شراب
من برسفرهٔ خود طلبیدند بعد دو پهر شب که باختلاط
گذشت کرایه میل کوچ و دوروزه خرچ شراب و طعام
که مرا در خانهٔ جکسن بضرورت ماندن شد منقح کرده
رخصت شدند باید دانست که هالی هد از قبیل
جزیره است زیرا که در سرحد آنطرف او نیز شعبه
بحر یکه آبش شور و بقدر عرض دریای کمکته است
میباشد منسوب است به ویلز و ویلز حصهٔ سیوم
جزیرهٔ انگلند است که یکی را انگلند و دوم را اسکاتلند
گویند و مجموع را برطانیهٔ بزرگ نامند شاهزاده ولی عهد لندن
منسوب باین ویلز میباشد و در عهد شاهزاده یکی
پرنس اف[1] ویلز خوانده میشود شهر هالی هد بسیار کوچک و
کثیف است اما بسبب معبر دریای نامدار شده بالجمله

(1) Prince of Wales.

روز شنبه بعیت چهارم شعبان بر میل کوچ نشسته روانهٔ
لندن شدم بعد قطع بیست و پنج میل معبر شعبه بحر مذکور
که فاصل مالی هد و ویلز است پیش آمد بر کشتی گذارد
معمولی عبور کرده در شهر بنگافری[1] که بزرگ تر و بهتر از
مالی هد است حاضری خوردم پس براه افتاده در شهر
کنوئی[2] چاشت کردم کنوئی شهر خوبیت و مکانیت
خوب و استحکام تمام دارد سه طرف او را کوههای
رفیع که سر بقلهٔ فلک کشیده اند احاطه کرده و بطرف
لندن دریای شیرین چون کنک عریض و ذخار
جاریست مصب او بسحر از شهر دیده میشود باوصف
این دور شهر شهر پناهی از سنگ و آهک
قلعه بروضع قدیم که برجهای او بشکل قلعه الم
دارد بعد چاشت سوار شده دو پهر شب به چستر[3] که از
شهرهای نامدار ویلز و از بنگافری شصت و سه میل
است رسیده آن شب در آشخانه بزرگی بسر
مردم این راه تمام کوهستان رفیع بود چنانچه اکثر از کوچ

(1) Bangor Ferry. (2) Conway. (3) Chester.

فرود آمده پیاده راه میرفتم و همچنین هر طرف زمین
دیدم همین قسم کوهستان است همه مزروع و چراگاه
جانوران چون مردم چستر باخبار اهل دیهن از قصد
من آگاه و از سه چهار روز بانتظار من بسر می بردند
هر صبح برای تفحص من بدان آشخانه می آمدند
علی الصباح پسر مستر فلیمنگ و دو سه کس دیگر با من
ملاقات کرده مرا بسیر شهر بردند حظ موفی از تماشای
آن شهر عجیب برداشته شد * ذکر اوضاع شهر
چستر * معلوم باد شهر چستر بسیار قدیم است چنانچه
گویند قبل از زلندن دو صد سیصد سال او معمور بوده
در الیزابت اوضاع مقرر است و مناسبتی بسایر شهرهای
فرنگ ندارد کوچه های آن بی کال صاف و عریض
مخصوص کوچ و سوار است و پیاده دران راه نمیرود
چه هر دو جانب کوچه دالانهای پیش و اطویل بقدر
کوچه ساخته اند که ستونهای او چوبی است و
در و بند ندارد و قصاب ها و ماهی فروش و سبزی فروش ها

واهل حرفه کمینه در آن می نشینند بالای سقف
آن که از زمین کوچک چهار گز مرتفع است
نیز همین قسم دالان است که پشت آن حجره مقفل
دارد واهل حرفه عمده در انجا مکان دارند اشیا را شب
در حجره گذارند وروز بر صفه کرسی دار سر کشاده .
که مشرف بر کوچه است چند در میان صفه وحجره
زیر سقف دوم راهی بعرض پنج شش گز برای
پیاده ساخته که راجل در زیر سایه بی مزاحم سوار
وکوچ راه رود وچون از این کوچه بکوچه دیگر رفتن خواهند
از زینه ها پائین آیند وبالا روند در مداخل خانهای
چتر بر خلاف انگلند وابر لند همه رفیع وعالی
شان است وهر خانه بوضعی وطرزی تازه ساخته شده
وز عقب خانها چار دیواری خورد بجهت بیوتات
متعمول است ودر خانهای نو بجای ستونهای چوبین
سنگین بکار رفته ودر غایت مستحکمی ونزاکت بیشتر از قدیم
معمول گشته وهمچنین گوشه های خانه وهر موضع که مصدر

آفت است بجای خشت سنگ و ملاط و ابن عمل بسبب
اکثار سنگ در هر دو جزیره معلوم است حتی که تقسیم
مزرعها و خندق آنها از سنگ کنند بالجمله بعد سیر شهر
بخانهٔ مستر فینک که مجلس چاشت و مجمع اکابر شهر
در انجا مقرر شده بود رفتم بعد فراغ طعام مجلس رقص
و سرود انعقاد یافت دختر مستر فینک ساز و برادرش
دف خوب نواختند و دختران مستر اسپنس نغمات
دلکش سرودند پایان مجلس هریک از حضار
برای روزهای آینده وعده خواسته مدعی چند روزه
توقف در ان شهر شدند الجون مرا بشوق
مفرط برای سیر لندن بسبب قرب آن بود عذر خواسته
نصف شب رخصت شدم بسر مستر فینک همراه
مستر آمده کرایهٔ کوچ معین کرد و از صاحب کوچ التماس
نمود که امشب قرار گرفت که شب آینده مرا در موضع برث[1]
همانن برخلاف معمول برای بیست فرود آرد و شبانه
بایست و چهار در بلدهٔ استفرد[2] که از چستر چهل و نه

(1) Morris Hamilton. (2) Stafford.

میل است حاضری و بازار شهر و پیکر که نام آن بخاطر نمانده
و آشخانه بسیار بزرگ میرود و چاشت خورده بعد
نصف شب در موضع مطلوب رسیده بمهربانی
آن جوان سعادت مند خواب و آرام کردم ذکر وی
بشهر لندن روز دیگر سه شنبه بیست و پنجم شعبان
مطابق بیست و یکم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد
عیسوی که پنجروز کم زیاده ال قمری از روز گذاشتن
کلکته که آغاز سفر باشد منقضی شده بلوو بلندن رسیدم
واز گبر دراه بمارکیت (1) استریت که کپتان رچردسن
خانه داشت و نشان آن بدیشان فرستاده بود رفته
باو بمخانه فرود آمدم چون منزل من در ارکیت
پرورجه دوم بود بعد هفته به تنگ آمده همدرا
محاله منزلی دیگر گرفتم صاحبه منزل را اخاذ پر طمع یافته
در ویر استریت (2) بمهمان سرای که آبیزن هتل
نامند نقل کردم طعام و شراب و مکان و چاکرهای
هتل مذکور خوب بودند اما خرچ بسیار داشت لهذا

(1) Margaret Street. (2) Vere Street. (3) Ibbetson's Hotel.

همدران حوالی منزلی کرا یه کردم صاحب این
مکان حمامی بود که همدران خانه شش حجره حمام گرم وسرد
وسه زنانه وسه مردانه بحوضهای سنگ مرمر
جامه کن داشت او وزنش درکار گذاری من میکوشیدند
ونیز از جانب غسال آرام بود لهذا هفت ماه در آنجا
بسر رفت پس بسبب تغییر ساوک او آنخانه را
گذاشتم ودوماه در بروک (1) استریت ویکماه در اپر بارکلی (2)
استریت گذرانیدم صاحبه این دو خانه زنی بود ایرش دلالکی
پیشه خفیه زنان برای شاهزادگان میبرد اگرچه تماشای
حسن وجمال در انجا بسیار کرده شد اما بالآخره از
اوضاع آن زن ترس برداشته در راز بن (3) پلیس خانه
کرفتم لوچه ایست نامزد تماشائیان بیشتر زنان
او با پلیس دران ساکنند وبست محله دور پلیس
آرام از همین قسم مردم پراست لهذا بعضی دوستان
منع کردند وگمان بردند که اکابر لندن ترک آمدورفت
خانه من خواهند کرد اما چون هوا در آن خانه آرام

(1) Brook Street. (2) Upper Berkley Street. (3) Rathbone Place.

بود آغاز بدان کردن نکردم و مضمون این دو بیت مثنوی سرورا فرا ار صفت آن بر زبان آوردم * بیت * بشب چون راز دار عاشقان است * پیام راز بن بد عواز انست * چو خلوتهای بندر ابن و بن کنج * ز راز عشق بن یا پیش هر کنج * اتفاقاً آن قیاس غلط بر آمد و چهارده ماه بآرام تمام دران خانه بسر رفت زیرا که حرمت من در ذهن اکابر لندن کالنقش فی الحجر شده بود و وقوع حرکتی سبک مخالف آبرو احتمال نداشت سکونت آنجارا حمل بر کسب آرام و سهولت عیش کرده مرا معذور داشتند و قطع الفت نکردند حتی اینکه زنان امرا که باز دید من معمول داشتند و چون فرود آمدن زنان در خانهٔ مخبر دان مرسوم نیست تا بسر خانه آمده بعد تبلیغ سلام معاودت میکردند با آنکه مدت العمر از ان کوچه نگذشته بودند هم ترک عادت نمود نکردند پس تبدیل مسکوک از صاحب خانه دیده سه ماه در وادا استریت[2] دو ماه در بارک استریت[3]

(1) Bond Street. (2) Wardour Street. (3) Berwick Street.

بود م صاحب خانه آخرین قوم الیهان مرد عیال دار
ملایم سخن نجیب اطوار بود ورخانهٔ او بفراغ
بود م تا که حرکت من بقصد مراجعت هند ببلاد فرانس
اتفاق افتاد مدت اقامت دو سال پنج ماه
و پانزده روز بود * مجملی از وقایع خوده رلندن *
از ورود او حال من دران ایام مجملاً اینکه در آغاز
ورود رقعه بمستر دنداس که وزیر هندوستان بود
نوشته استدعای ملاقات کردم بی تامل تعین وقت
فرمودو در حین ملاقات تعظیم و تکریم لایق و بعد ازان
درو مبلدن (1) قصبه ذه میلی لندن بباغ خود ضیافت نمود
لیدی دنداس زن او که بکمال سیرت و جمال
صورت است در زنان لندن ممتاز و بغایت شیرین زبان
و ملیم حرکات است دران مجلس بمهمان داری
من اشتغال داشت و بقاعدهٔ بزرگان عالی منش
دقیقه از دقایق تواضع و تلطف را فرو نمیگذاشت
* ذکر ملاقات بخدمت شاه (ملکهٔ) انکلند * بعد یک

(1) Wimbledon.

دو روز به هندکان [illegible] عرض احوال کرده مرا
بملازمت برد حضرت پادشاه روز دوم و ملکه آفاق کوین[1]
شارلت نیز لوازم غریب نوازی که در ذات آن
هر دو بزرگ طبعی است بتقدیم رسانیده همزبانیها
فرمودند و اذن حاضر شدن بدربار همیشه و اظهار
خوشنودی از ملاقات کمترین نمودند بعد این واقعه
شاهزادگان و سایر امرا و اکابر اعزهٔ شهر رغبت
ملاقات من کرده بتقریبات آشنا شدند و بجهت
انتشار نام نیک و استرضای مهمان غریب که از
فضایل طبیعی انگلش است مکرر دعوت و ضیافت
من کردند بنابرین هر روز بجایی بودم و از طعام و شراب
و بر و دوساز آنجا که بسبب وسعت [illegible] لیقهٔ
انگلش و رنگ برنگی طبایع ایشان هرجا تازگی داشت
حظ موفور برمیداشتم * ذکر موافقت افتادن
من با انگلش * عجب آنجا اینکه اهل آن محافل نیز از
لطایف ظرایف من که بسبب جودت هوای آن ملک

(1) Queen.

و عدم فکر و تشویش و تماشای حسن های کامل
و استماع نغمات مسرت شامل و شوق مستمعان
پی هم میرسید و آنها خیالات ارباب طبع عجم در لباس
الفاظ انگلش و نزد مردم آنجا تازه و نو بودند بسیار
مسرور و خرم میشدند و آن مضامین را بحافظه سپرده
یک بدیگر نقل و نقل مجلسها می نمودند تا کار بجائی
رسید که هیچ محفل بزرگ بی من نبود و جزو آن مجالس
شدم هرکه ارادهٔ چنین محفلی داشت و با من آشنا نبود
واسطه پیدا کرده طرح ربط می انداخت چون ضیافت
در خانها و باغات متصل شهر مکرر و متعدد بعمل آمد
شروع به تماشا نمودن تماشاخانها و ضیافت باغات و قصبات
دور دست نمودند باین تقریب اکثر جاهای نامدار تاسی
چهل میلی اطراف لندن و بعضی سمت تا هشتاد میلی
هر کو چهای خاصه شرفا سیر کرده شد و در نفس
شهر خود تماشاخانه نماند که بکرات و مرات در ان نبرده
باشند و تکت[1] اپره و پلیهوس یعنی اجازت نامه

(1) Ticket.

وخول آنجا نها از زنان مرا آنقدر میرسید که بجوانان
انگلش تقسیم میکردم میخوردند بعضی بیکار افتاده می ماند
بنابرین خرج کرایه کوچ وتماشا خانها برمن نیفتاد بلکه
مرا بجز کرایه خانه وخرج تماشا بینی شب خرچی
نبود بعضی اعزه در صدد تواضع خانه نیز بودند اما چون
فراغ وتعیش خانه کرایه برای من در انها نبود
قبول نکردم دو دختران صاحب جمال آنشهر خود
همه منظور من بودند وهریک محبوبانه با من سلوک
کرده پسند مرا دلیل حسن خود میخواستند بسیار اتفاق
افتاد که دختری بغایت صاحب جمال یا در حسن صورت
ممتاز بود وانگلش بسبب کثرت هنرها در آن ملک
بابی بروائی مزاج خود پی بدان نبرده غافل بودند
ذکر درست نیامدن ارادهٔ باطنی بسبب اتفاق بد بعد تحسین
من مثل کسیکه از خواب بیدار شود ویکایک تنبه شده
بتفحص افتادند بعد امعانی نظر سخن مرا صحیح یافته
ورپی کد خدای آن دختر وهم آغوش با آن رشک قمر شدند

در آغاز ورود قصد من جزم بود که این یکسال دو سال
مدت توقف لندن بیکار و فقط بتماشا بینی نگذرد بلله.
چیزی خود تحصیل عازم انگلیش نمایم و هم بایشان چیزی
افاده علم فارسی رسانم بنابرین بارباب حل وعقد اگهی
دادم که اگر مدرسه معین کرده دو سه کس از جوانان
انگلیش را که بزبان فارسی آشنا باشند برای همیشه دران جا
و هندمن استکمال آنها خواهم کرد و بمدد یکدگر رساله
در نحو فارسی که در جهاز نوشته بودم و یک کتاب
لغت بصحت معنی وقانون لغت نویسی با انگلیش ترجمه
خواهم نمود بعد از من ازان دو سه کس بدیگران
خواهد رسید و چنانچه از یک شمع صد افروخته شود
بنیاد علم فارسی در آنملک استوار و بنام من در انجا یادگار خواهد
ماند یا آنکه این رای پسندیده خاص و عام افتاد و مردم لندن
شایق تحصیل زبان فارسی بدرجه اند که اولاد و خود را
باستادان جعلی فرستاده طی درس که مدت آن یکنیم
ساعت است نیم کنی بخوشی میدهند از قوه بفعل

نیامد زیرا که در کنتران کمپنی بسبب تاجر طبیعی
و کفایت آن سرکار نفع جمهور را رعایت نمیکنند و امرای
مشاهی که ازین رزیات بر کنار نداز کثرت اشتغال
و روبکاری جنگ فرانس فرصت تهیه اجرای ایشان
نیافتند و آخر ها که ایشان را فرصت شد و دو مدرسه
یکی در لندن و دیگر در آکسفرد[1] و شاگردان معه شش
هزار روپیه سالیانه برای اخراجات من معین نمودند
وقت گذشته و من عازم معاودت بودم اما سبب فتور
تحصیل من دو امر بوده یکی عدم مهارت استادان چنانچه
سه مرتبه پیش شه کس که اعلم الناس بفارسی
و هندی بودند شروع فهم مرتبه یکماه سعی کرده
شد بسبب تعجیز آنها در تفهیم معانی الفاظ انکلش
و غلط نمائی کتب لغات ترجمه کرده انکلش بفارسی
چندان فایده بران مترتب نشد دوم تیقن جهل و غفلت
امرا و عوام ممالک ما سلامی دانستم که محنت من
دران باب اثری و فایده بمابین ممالک نخواهد رسانید

(1) Oxford.

ہا برین از ہر فکر و رکذشتہ بجز اکتساب لذات
کاری نداشتم تا آنجا بودم روز چون صبح اعیاد و شب
چون شام برات بفرح و سرور میکذشت باقی وقایع
در ضمن سطور آینده مبین خواهد شد حالا بذکر جمیل آنکسان
که حق نوازش بر من ثابت کرده اند می پردازد ذکر
هوشتان انکلش تحسین ایشان مستر چارلس کاکریلست
که چون برادران غمخوار در استرضای من جهد بالیغ
مبذول میداشت وبداون از اخراجات لندن هم از جانب
خود و هم بموجب تنخواه دوست قدیم مستر ولیام اغسطس
بروک بطیب خاطر حاضر بود اکثر تماشا خانها و مواضع
دلپسند لندن بلکه انکلند را بتوجه رهنمائی او دیدم از انجمله
است سدلس ویلز (1) که در انجا رسن باز نامدار یست
و سرکس (2) که هنرهای اسپ دوانی و اداب فروسیت آن
در مثنوی مذکور است و فنتز مکوریه (3) که ذکر او بعد ازین
آید و اکسال (4) بمهربانی او تماشا نمودم ذکر جشن سالیانی
مستر کاکریل * هفته نبود که در صدد است چاشتیکه انواع

(1) Sadler's Wells. (2) Circus. (3) Phantas magoria. (4) Vauxhall.

نعم وجمعی از پریزادان مهر توام بمرتبهٔ آن بودند مرا
شریک ننماید این معتمد کارپرداز برادر کرنال کارپاست
که جایش لارد کرنوالس در حکمرانی هند بوده وخود
معتمد کارپرداز نیز سالها در هند بتجارت اشتغال
داشته یکسال بعد از من وارد لندن گشت و از
حرکات باز آمد و بسکونت و آرام آنجا دل بست خانه
امیرانه با فرش و فروش عالی و زندگی بصفا و فراغ که
بزرگترانکاش را در هند ممکن نیست مهیا دارد و همواره
با افراد وزرای لندن هم صحبت و با ایشان چاشت
میخورد و در شب میلاد پادشاه جهانی بر طبق رسم
گرفته که زیاده از ده هزار روپیه خرج آنست در جشن
اخیر که دو روز قبل از وداع منعقد میشد حاضر بودم
بعد فراغ صحبت رقص و ساز بقصد نظر اکابر و اشراف
از زن و مرد بر سفرهٔ سیر یعنی طعام نصف شب نشستند
چندین قسم میخ و انواع حلویات و شرابها با وجود
نبودن موسم میوه اقسام میوهٔ تازه که بحکمت عملی در

آشنا خانها پیش رئیس حاضر کنند و بسیار تکین
مهیا باشد بر سفره چیده بودند یا آنکه بجز کباب نهاد اطعمه
سرد معمول آنجا نیست شوربا و کباب فرغ کرما
گرم مردم او بهر کس میرسانیدند مشرکا کریل اگرچه
خود زن و فرزندی ندارد اما ویرا اولاد ذکور و اناث وزن کدبانوی هوشیار دارد این
اولادها اکثر جوان چون جوانان بهشت شیرین شمایل
نیکو اخلاق باحیا و هنرمندند خصوصاً مس ان کاکریل
دختر بزرگتر که در حسن قدور حصار طعنه بر حوران ابکار میزند
و در مثل لندن شاهزنی از خوبان شمرده میشود و خوبی
آب و صباحت رنگ و سیاهی چشم و موی او را اندکی ازین
غزل میتوان فهمید * لمولفه * لب است این امی
صنم یا باده ناب * که عقل و هوشها را برده از تاب * بماکی
تاب ماند چون شکسته است * ز خط مشکین رنگت رنگ مهتاب
نهرد و طره آشفته چین بناگوش * پریشان از صبا
زلف سیه تاب * بود یا اینکه از حکم طبیعت * عقارب

پاسبان چاه بسیماب * و یا خود حاجبان شاه حبشند *
ستاده دفع بدبین را بر باب * ز دربانم بکش ای
همنشین دست * مرا نایم منحصر در آن دو عناب
* از آن چشم سیه کی جان برم لیک * اگر صد جان
دهد آن لعل خوش آب * ز عزم کعبه قصدت طالبا
چیست * نخستین به که فکری کن درین باب * بالندن ابروان
کاکزیاست * دلت چون بز کزیده جای محراب *
همچنین مستر کاکریل را خواهر پست زن مستر بالایا که
اولاد متعدد دارد سه دختر و یک پسر خورد تر او را دیده ام
زبان قلم از بیان حسن صورت و بها کی سر بیچد
ایشان لالست خصوصاً دختر کوچکتر که در عقد سر اودوارد
کرنتن بالفعل در جزیرهٔ سیلان بسر میبرد سی چهل
کس که در صد هزاران انتخاب من دران شهر حسن
خیز شده اند و بنام هریک غزلی برای حفظ الغیب نظم
کرده ام او سر دفتر همگانی و این غزل مجملی از حسن
او خبر رسان است * لمولفه * به بیدار یست یار ب

آنچه بینم با بخواب است این * بد نیا یابد بجنت جون
منی رنج بیحساب است این * اگر نبود ن بجنت بهست
چون بینم در جوان * و گر ایدی گر نبود نیست حوری
ناصواب است این * بجز حور این گر اباشد چنین
چشم سیه یا مو * قرین رنگ سیمنی که کوئی ماهتاب
است این * بباغ و هر کی سروی چنین بد معتدل
قامت * و گر بر آسمان گویم که ماهی کذب و لا بست این *
* رخت این یا قمر یا صبحدم یا آفتاب است این *
شهر بیلست این یا که سنبل یا که مویا مشکناب است
این * زلعل شکرینش هر که دیده نوشخند ناز *
دهی گر شربت خضر و مسیحایش عذابست این * گر
از صفرای شهد آن لب و دندان پرنازش * مسیحای
کشد ناز طپان بس غرابست این * ز بس شیرین
نمودت کام جان طالب شکرخندش * کشی گر تلخی
مرکب و لحدزین بس عجابست این * ذکر سغد
آکسفوه که مرد دیلنگلنده و او (1) از جمله لطفهای مشر

(1) Oxford.

کانگریان یکی اینست که در یک سفر تا بستانی که اشراف انگلستان
لندن برای سه چهار ماه برخود لازم و مرسوم دارند
مرا اشریک فرمود و بر کوچ سرکشاده چنانچه از آنچه
خود که به تیز روی مرسوم است حرکت دران شهر
مشهور است رویف ساخته چنانچه آید بسیاری
از مواضع را که ندیدن آن افسوس بود مرا نمود سه شنبه
دهم جمادی الاول سنه یکهزار و صد و پانزده بود که این
سفر اتفاق افتاد آنروز در شهر ونزه[1] که خاص سلاطین
انگلند است مقام شد ذکر قلعه ونزه بجانب آن و دیدن
پرک ونزه و مساکن و مسجد عبادت خانه شاهی را که در قلعه
واز مسیرهای نامزد این جزیره است سیر مستوفی نمودیم
در قلعه ایوانهاست که هریک خاص سلطانی از اسلاف است
کلاه و سریر و آلات و اشیای متعلقه آن بادشاه که از
تحایف عالم است دران ایوان بنوعی چیده اند * لمؤلفه
* تو کوئی منتظر نشسته بار شهی * تا که آید همین دم از
قطارش * ازان جمله در ایوان یکی کنک هنری[2] ششم نشسته

(1) Windsor. (2) King Henry the 8th.

بیست چهار زن صاحب جمال دیده شد که منظور نظر آن
سلطان عشاق بودند و هم در حین حیات او مصور ان
جادو قلم صنعگر نگار او آبی که بر کشور دل او مسلط
شده بودند کشیده هموار در پیش نظر خود میداشت
روزی بگردش باغ مستر اونتن وزیر اعظم که پر از میوهٔ
آنهاک بود چاشت کرده شد اشجار این باغ بسیار شاداب
و بالیده میشود و فور دارد درختان میوه هند و چین
و امریکا که هنوز ببار نیامده اند در گلدانها بسیار دیده
میشد که در زمستان بخانهای شیشه گذارند بعضی به
بزرگی درخت انبه که تازه ببار آمده باشد بود و نیز شبیه
متصل بلندهٔ اونک در باغ مستر کلدناک که از اصحاب
هند است چاشت و خواب کردیم باغ مستر کلدناک
نیز پر از میوه بود و دختران او بنواختن ساز و نغمات
و رقص خوش داشتند روز جمعه نیمه روز با کسفرد
رسیده در مهمانسرای موسوم به استار (1) فرود آمدیم
استکسفرد شهر مدارالعلم است عمارات آن

(1) Star.

تمام از سنگ سرخ اکثر بوضع کرجهای عمدهٔ هندو
لوچه ها وسیع با انتظام دو طرف قطار در خیابان موزون
دوکانها با صفا و رونق مردم از هر طرف برای تحصیل علوم
شریفه دران آیند * ذکر مدرسه های آن شهر * بیشتر
مدرسه عالی که با هر یک کتابخانه ایست سرویک کتاب
خانه فقط که هر واحد را کالج و مجموع را یونیورسٹی (1) یعنی
مجموعه کامل از هر علم گویند در آن شهر بنا شده سوای
آن عمارتی است برای زیج که ابزرویتری (2) خوانند فلسفه
و حکمت بسیار در او ضاع او مرعی گشته و صدها آلات رصد
هر کوکبی و ستاره بینی بره رگ که آدمی به زینها بالا رفته
ایستاده تواند دید در انجا کذاشته و عمارتی برای مباحث
تشریح و تحصیل آن علم است که اناتمی (3) نامند و سرفر
گرگ پیک باستادی آن قیام دارد بتوجه یکی از شاگردان
او مستر دان تا من سیر آنمکان بخوبی کرده شد
حظ بسیار بردا شتم بحدیکه اگر مرا استعداد تحصیل
آن علم می بود ازان مکان هرگز بیرون نمیکردم در آن عمارت

(1) University. (2) Observatory. (3) Anatomy.

ایوانی بزرگ فقط برای تشریح استخوانی است
استخوان بندی انسان و اسپ و میمون و ماهی و هر
جانور مشهور از حیوانات و پرنده بهر ترکیب طبیعی دران آویخته
و نهاده اند ایوان دیگر مخصوص تشریح رگ و اعصاب
انسان از زن و مرد و کودک تمام قد است که در بعضی
رگها موم زرد و در بعضی سرخ موافق رنگ غذا پر کرده
اند درین جا عصب بزرگ دیدم که سر آن بکله سر
آدمی پیوسته و خود با استخوان پشت چسپیده است
شاخی از آن بطرف دست راست تا انگشتان و
شاخی بطرف راست چپ و شاخی بپای راست
تا انگشتان و شاخی بپای چپ رفته و شاخهای خورد
دیگر داشت که جا بجای بدن میدوند اصل عصب
شبیه بهزار پا بود و همچنین ایوانی برای تشریح بدن
انسان عضو عضو جدا همچنان پر کرده بموم که انچه
از تمام قد مبرهن نمیشود ازین واضح گردد و در
ایوانی خود اعضای انسان بجنس قطعه قطعه در شیشه های

بسر تیز آب گذاشته اند که اکبر امیری از تشریحهای مصنوعی
مبهم ماند از بین کجاید در بین ایوان دو بچه دیدم که سر
هر دو بطرف بالا و پای یکی بور دیگر پیچیده بود و این شکل
سبب تعجب زیاد من شده و در آنها بمرد و بعد مردن شکم
او را پاره کرده بچهار اهم مرده یافتند لهذا آن شکم را مع
بچهها بهمان قسم در تیز آب نگاهداشتند در تهخانهٔ این
عمارت که محل ساختن تشریح است دیدم که چند مرده
آدمی در دست کارکنان و شمعی مومی در انجا میسوخت
که موم آنرا از آب کوشت و استخوان مرده ها دبنال
کرده بودند بعد از ان بایوانی بروند که اعضای بیمار من
بانشان داشتند بیماری که موجب هلاک کشته دران نهاده
بودند از ان جمله استخوان کله او دست و پای آتشکی ها
بود و سوراخ سوراخ شده و بعضی جا بوسیدهٔ مخص
دیگر زهرهٔ آدمی که آنقدر سبک دران متکون شده
که محل بمصیب صفرا نمانده موجب هلاک گشت و دیگر
سنگ مثانه بهبزرگی تخم قازی که از طفل پانزده ساله

موضع مابین غورثین را شکافته بر آورده بپوشند و او زنده
ماند و شکوش های زخمی مسلول و جگر های وی پاره دارد و
امثال آن آنقدر بنظر آمد که گر اندک شرح شود
دراز گردد مجملی از ذرای ایشان در سبب خلقت اعضای
باطنی آنقدر که دران عجایب معلوم شد اینکه جگر برای
تولید صفرا است و بطبخ غذا و تقسیم آن مطلقا دخل
ندارد و صفرا دران متولد شده بکیسه زهره که زیر آن
چسپیده است ریزد و خلقت شش بجهت تنفس
و کسب هوای تازه و دل برای تولید خون و روده قولنج
بجهت حفظ فضلات و مستقیم برای دفع و صایم واسطه
مصب صفرا از زهره بمعده است تا چون غذا
در معدهٔ آدمی قرار گیرد صفرا ازان راه بمعده
ریخته آنرا ترش آبه سازد پس آن ترش آبه
از انجا برودهٔ اثنا عشر رود پس منقسم شده فصول
بقولنج منهدر گردد و وصف بعضوی که چون پرده و در زیر رودها
آویخته است آید میان آن پرده و رودهٔ اثنا عشری

رودرنگ و اسطه اند غذا بقوت جذب آن پرده دهد آنها
در آید و از پرده شروع بخون شدن کشته برا ه رگهائی
که باستخوان پشت چسپیده اند جنبیده دل رودرنگ
او در بنوقت زرد و پریان بسیاری و مکدر است پس براه
رگها به شش آید و موجب تحریک و تزویح شش و آن
تحریک موجب تصفیهٔ خون گردد گویند کدورتها از راه
نفس بیرون روند از انجا از راه شرائین به تمام بدن
دو دو بهر عضوی از اعضای بدن بواسطه رگهای غیر
شرائین غذا دهد پس براه همان قسم رگها بدیگر
دیگر دل باز گردد و درین محل سرخ و شفاف
وخون کامل عیار گشته درحین این رفتن و آمدن بواسطهٔ
رگهای ماساریقا آب از وجدا شده بگرد آید و ازان
بمثانه رفته از مجرای بول دفع شود و بالجمله شنبه و یکشنبه
باین تماشاها و مهمانی مترقبات که از طایفهٔ نامدار
آن شهر و جوانی از اقربا و نهاد است و سرفراز گردند
پیک موصوف گذشت چون در بنوقت مدارسان و جمیع

طایفه بباغات اطراف رفته موسم تعطیل بود ذکر بلینیم
پرک روز دوشنبه از اسجا برآمده ببلدهٔ وودستاک (2) بخانه
مستر ملونی که از مشرفای آن نواح است فرود آمدیم
و بر بالینم پرک که بدوک مالبره منسوب است رفتیم
بی غایله سخن گاهی در روی زمین مثل این پرک
مکانی نیست جلوه پرکهای لندن و و نزه و انچه سابق دیده
بودم بعد تماشای آن از نظر محو شد و ایره اش
چهارده میل و دورهٔ عمارت آن یک میل است مدنظر
جانب بای بیرون عمارت عالی است اما از اندرون اینقدر
نیست نهرهای متعدد در بین پرک جاریست خصوص
یک که پلهای باشان و شکوه بران بسته اند متصل
بآن میلی است که هفتاد گز مرتفع و قطر آن شش
زرع است از سنگ عمارت کرده اند و برز بیز آن
بشکل دوک بانی عمارت از سنگ مرمر تمام قدتراشیده
نصب نموده دوک مذکور سپه سالار کوین آن ملکه
انگلستند بود و دوستان نظامی راز انگلستند رانده

(1) Blenheim Park. (2) Woodstock.

جنگهای برزگ فتح کرده در عوض آن زمین این پرک
ومداخل پنجاه هزار روپیه سالیانه بجهت خبرگیری
آن اقطاع یافت وضع درختان پرک مذکور مطابق نقشه
صفوف انواجی است که دوک مسطور در مقابل دشمنان
آراسته بود وایضاً در اندرون عمارات صفحهای بزرگ
از نقشه جنگهای او که به نساجی از ابریشم های رنگارنگ
مصور کرده اند بسیار است چشم ناظران را خیره میکند
بالجمله بعد طواف پرک مذکور بر کوچ بر سفره چاشت
مستر جونی نشستیم مسیس کاک خواهر زن مستر پرنل
که دوست قدیم و در لکهنو متوجه خبرگیری خانه من است
بحسب اتفاق نیز در انجا وارد بود از دیدار او بسیار
خوشنود گشتم و از حرکات جمیل و سکنات دلپذیر
او حظ وافر برداشتم روز شنبه کرنل کاک شوهر آن
بانوی سنجیده اطوار بباغ خود بود ضیافت طبع و روح
هردو بائین شایسته بجا آورد روز چهارشنبه مستر
و مستر نین که جوان جمیل خوش اخلاق و در خانه مستر جونی

و کرنل کاک شریک چاشت بود و بباغ خود دعوت
کرد * ذکر اوضاع شکار انکلش * و چون مستر استرتن
بقدر ده دو از ده هزار بیکه در ین سرزمین املاک و اکثر
بشغل شکار اشتغال و اکتساب آن از بندوق و سگان
شکاری و اسباب های معلم و اجسه شکار بوفور مهیا دارد
از اول صبح هم از خانه کرنل کاک مارا بشکار بردکاهی سواره
و کاهی پیاده در مزرعها و حینا در میدان در تردد بود بم در
عرصهٔ سه پهر بیست قداج و پنج خرکوش به بندوق
زده بی حساب دم باد که درین ملک بجز در املاک خود شکار
ممنوع است بحدیکه اگر کسی در ملک غیر یک خرکوش
از بزند قیصات او را از حلق کشند صفت شکار انکلش
بردو قسم است هر دو باعانت سگان یکی به بندوق چون
بوی خرکوش یا در اج و امثال او پرندهٔ به بینی سگان
رسید چار دوران خاموش بی صدا ایستاده شوند
و بوک بینی الی هر جانب بطرف شکار کند در انوقت
شکاربان خبردار شده تهیه بندوق زدن میکنند و بمجرد

حرکت شکار او را باچه میزند چنانچه گاهی دوسه
در اج بیک تیر بندوق می افتند ملاحظه افعال طبیعی و تعلیم
هنر این سگان مرا بسیار غریب و پسندیده نمود کمان
میکنم که بهترین شکار بدین وضع است شنیده شد که
بعضی سگان آنقدر مهند بند که در حین جستن از دیوار
مزرعه قرب شکار بشامه حس کرده از خوف رم کردن
او در عین فعل جستن وا میجهند و خود را بر دیوار مزرعه
گرفته شکار پرا خبر دار میسازند دوم اینکه سگان در
عقب شغال یا روباه و خرگوش و امثال آن
افتاده هرجا او زد و میروند و سوراخ از عقب
ایشان تا بشکار رسند اگر فی المثل شکار نیم کروه
پیشتر است و از رودخانه بشنا عبور کند سگان بشامه
حس کرده نیز عبره مینمایند و اگر بسوراخی خزد اگر
آن سوراخ فراخ است سگان خود را در ان
رفته او را بیرون کشند و اگر تنگ است دو زانو طاقه
کشند تا سوراخ رسیده به بیل و کلنگ کاویده او را

برآرند تعاقب ایشان میرشکار را آنقدر مساجت
دارد و بی غلط است که شکار بیچاره از کوه و میدان
بدیهات رفته و رخانه های مردم خزد و اسپ شکاریان
درهرد و قسم از جوی و خندق چهار پنج گز عرض و دیوار
قدآدم پروا نمیکند و برای تهیه جستن خود را آنطرف
میکرد و همچنین در شکستگی ها و غیره رود خانها لغزش
و تذبذب در قدم وی او بهم نمی رسید بالجمله بعد معاودت
از شکار بر سفره چاشت نشستیم و آن محبوب
دلنواز یعنی مس کاک هم مجمع را بنور حضور خود
منور داشت کباب کوشت گوسپند و آهو روز
بخوردن آمد که لذات آن مدت العمر بخاطر خواهد ماند
و باوصف چاشت با امرای لندن تا آنروز بدان خوبی
گوشت نخورده بودم چند قسم گوشت شکار و میوهای خوب
هم بران سفره بود پنجشنبه حاضری در بلدهٔ چپنگ (1)
مرتن و چاشت در بلده استو (2) بخانه یکی از اعزه کرده
خواب در سیسن کوت (3) باغ مستر کاکریل نمودیم کرنال

(1) Chipping Norton. (2) Stowe. (3) Scisincot.

کا گریل عمارت پاکیزه درین باغ ساخته که پس از فوت
او مسٹر کا گریل آنرا همه ورثه خاص خود کرده خریده است
و و روز در غایت خضا و فرحت در انجا گذشت ذکر خوبی
باغ مستر هشتین یکشنبه بباغ مستر هشتین کورنر مشهور
به کاله بدعوت طعام رفتیم چون در لندن قرار یافته بود
که هرگاه بدانجا رسم هفته با او گذرانم مستدعی ایفای
وعده شده مرا نگهداشت از وفور میوه آن باغ و نعم
خوان مستر هشتین خصوصاً عوبی گوشت و پنیر و سر
شیر و مسکه قلم شرح نتواند داد خصوص از پاکیزگی
دیری[1] آن دیری عبارت است از ابنیه بزرگ که در
هر باغ مخصوص کارخانهٔ شیر میباشد این دیری از هر
چهار طرف ایوان او رسی های آیینه و تور طلائی
یعنی پنجره بشکل دام ماهی دار و از سنگ مرمر عمارت
شده حوضهای سنگ مرمر که شیر در آن ریزند و کره بندند و سر
شیر گیرند و پنیر سازند و سنگوهای سنگ مرمر برای نشستن
مستر هشتین در آن موضوع است هر روز برای

(1) Dairy.

شما آنجا آمده نشینند و قدری وقت بدان مشغول
گذرانند بنابرین هر جزو آن بصفا سلیقه طرح شده
که مزیدی بر ان متصور نیست عمارت این باغ را
مستر هشتین خود نقشه بسته و آینه های بزرگ خوش
قطع و چهل پنجره اغهای بلورین و قالین ها و هر چیز
شاهانه در ان گذاشته بهیئت مجموع آنقدر مطبوع
و دلپذیر است و بحدی صاف و پاک میماند که بخاطر
ناظر رسد که مسکن پریان است و مردم اینجا بی اکل
و شرب زندگی کنند حاجت به نفول ریختن و کسانت
کردن ندارند یک سمت آن باغ بکوهستان پیوسته
است راهی باریک برای بالا رفتن آن بریده اند و بعضی
مواضع اورا که قابل سیر بوده صاف و مسطح کرده
نشیمن ساخته اند چشمهای این کوهستان بهم
متصل گشته بحوضی بزرگ مربع که برای همین کار
ساخته شده و بدو آن گلستان است می ریزد و از ان
حوض دو نهر کوچک آبهای آهنین خوش نما بران بسته اند

بمرتبه باغ جاری میشود و در عمارت هم هر جا خواهی
مشیر و آن شعبه آب موجود است مسترهشتین سه
چهار ماه در لندن و باقی در آن مکان بهشت نشان
بفراغی زندگی میکند که سلاطین آفاق را کاهی میسر نبود
جمیع ضروریات او از خود اکی مردم و علف دواب
بجز رخت و شراب از زمین متعلقه آن باغ حاصل
میشود تا نصف روز پنجشنبه در انجا بودم انچه حق مهمان
نوازیست باقصی الغایت بعمل آورد و بجهت زمه
گرفتن آخر اجات لندن مصر بود چون حاجتی نبود
عذر خواستم و رخصت شدم مستر کاکریل میخواست
که از انجا بیندن کت رفته چندی با او بسر برم تا چون
اورافراغ از کارها املاک رود همدم ابتماشای شهر بث[1]
و کیمبرج[2] و همپشیر[3] وغیره مواضع مشهور را نکاند برد
اما چون مرا خار خار محبت یکی از خویشان لندن در دل محرک
بود بیش ازان صبر نتوانسته معاودت بشهر کردم
ذکر خوبی شهر هنلی[4] روز جمعه که وارد لندن شدم

(1) Bath. (2) Cambridge. (3) Hampshire. (4) Henley.

عبور من بر شهر هائی که از شهر های پسندیده انگلستان است
افتاد در پای تمز[1] که زیر لندن است انجا هم در میان
دو کوه میگذرد پلی از سنگ سفید بران بسته اند تا نظر کار
میکند هر دو طرف دریا دامنه های کوه سبز و زار و درختان
موزون بقطار و تفریح گاه است و هوای آن هم چون کلکینی[2]
ایرش در چمند[3] انگلش نشاط انگیز و غمزدا است بعد
ورود و باشندن چون بان خوبروی کلعذار ملاقات شد خامهٔ
عشق تر همان بی اختیار باین غزل نشید خوان گردید و
از نقشهای عجایب نشاط ده آن سفر چیزی بخاطر نماند
* لمولفه * زهی رای بخت فرخ فال بیدار * مبادت
گه بخواب و غم سر کار * سرت باد اپر از اسرار مستی
* که آوردی مرا تا شهر لندار * وه ار چه اصل عیش
شهریانست * چه باشد پیش شهر کیمیا کار * اگر
در آکسفرد انوار علمیست * ز نور حسن آکسفرد پر بار
* بایسنم برک گر خاندز مین است * چو هی پر گشن[4] گجا
خوبان سیار * زمیوه گر چه پر مد باغ هشتین * چه سود

(1) Thames. (2) Kilkenny. (3) Richmond. (4) Hyde Park.

ازان که خالی بود از یار * شکار آنجا نیان ذوق و شعر
کوشش * چه ارزد با شکار جان هشیار * هم آن اشغال
نزدو کنجکه کی * زندم با پلی معجزه کار * فضای و سبزه
هنای و رودش * بسیر روی جانبیه است بیکار * غزال
و آهو ان دشت حاشا * بسنجد عقل با آن چشم
بیمار * سهی سرو و تذرو کوهساری * کجا و آن
خرام قد و رفتار * ز طوطی و ز بابل کی شنید است *
چنین خوشن بذله کس با نغز گفتار * ز کاهای و ز میوه
خود کدام است * که اندر باغ حسنش نیست بر بار *
چو خوبیها همه در ویست طالب * دگر ز یاش ز کفت
مگذار ز نهار * اعانت دیگر مستر کاکریل بمن اینکه
در احین معاودت بوطن چون سفر خشکی و راه ای خطر
ناک در پیش بود میخواستم که اشیای خود را متفرق
سازم و بجهت سبکباری انهارا بهر مردم بپاشم منع
بلیغ کرد و رسانیدن آنرا بزذمه خود گرفته ازمن بستاند
و بمحافظتی که زیاده ازان متصور نیست در صندوق مضبوط

گردیده بهند فرستاد و آن اشیا بی نقصانی و اثر هوای دریائی
در کلکته بمن رسیدند و یکر مسس پلودن است مسر
پلودن شوهر او در هند از سرداران فوج و بعضی اوقات
متعینه در بار وزیر بود حالا در لندن خانه دار و ضاع لایق
و زندگی بصفا و فراغ دارد و بهواره دعوت آینده و رونده
و با جمع چاشت میکند ارکان و افراد کمپنی بسبب نیکنامی
و خوش سلوکی منصب در کتری (۱) برای او خواهان در صدد
و قابوی و قند از جمله دو لتهای کمیاب که نصیب مسس
پلودن گشته یکی اینکه یازده نفر اولاد که اکثر جوانان شیرین
شمایل خوش کردار و همه باهم در مقام صداقت بلکه عشق
اند خدا بدو داده از انجمله مرا با ولیم پلودن پسر میانین
و امه پلودن دختر میانین که در فن رقص و علم موسیقی
بی نظیر است محبت بافراط بود و در صفته صوفی پلودن
و هریت پلودن که یکی در اختراع ظرایف و ابداع
لطایف ممتاز و دیگر در نواختن دف و چنگ بی انباز است
اشعار از انجمله است این غزل * لهوالغه * ماجان بعهد

(۱) Directory.

ولندن ودلبرش داده ایم * وزجور وباغ وقصر جنان
ولکشاده ایم * یادی زسرو وسوزه طوبی نمیکنم * نازیر ظل
سروقدان ایستاده ایم * زین انحراف شیخ حرم کر
ملول شد * خوش باد پیر دیر کنزودرا فتاده ایم * پرکن
قدح زمی که اکر شد بدین نو * ممنوع مازدین کهن
خوش زیاده ایم * کر بهترین عمر تلف شد بعشق باند
* چه غم ازانست چون بتلافی ستاده ایم * مشکین کمند
زلف صفایا چو شب روان * برکبر ونش زبهر اعادت
نهاده ایم * چون لعل اوست همچو مسیحی حیات بخش
* چه فکرازینکه عمر نواز دست داده ایم * نی عار جیست
درسر ماعشق طالبا * اندر ازل چونو بیه یاداغ زاده ایم *
وهمچنین مسس پلودن را خواهریست زن ادمرل باملتش
که دو پسر و یک دختر جوان سعادت مند صاحب جمال
که فقط دیدار شان سرو پر آرا ازو در وجود آمده اند یزکاو
فطانت مسس املتن وکیدبانوئی مسس پلودن زنی
ندیده ایم واد مرل نیز مرد ظریف خوش طبع دانشمند

است بالجمله من در اکثر اوقات مهمان سفره احسان معشق
بلوون بودم و طعامهای لذیذ خاصه آن ملک و هندی
هر دو در انخانه خوردم و اکثر تمامی خانها خصوص دا کسال
را که بت یار پسندیده آمد و در آغاز روز دو بتوجه او سفر
کردم چون با لوی مذکور کثیر الاحباب و بشب نشینی
و صحبت داری معتاد است زنان اعزه و اشراف بعد
فراغ طعام در انجا فراهم آمده هر شب مجلس ساز و
سرود هفته یکدو مرتبه صحبت رقص منعقد میکرد و
لهذا استماع نغمات و اکتساب فیض صحبت و تماشای
حسن و جمال هم پیش از هر جا در انخانه نمودم از اجمله
کسانیکه مرا بدیشان محبت بهمرسید یکی مس هید است.
که این غزل بی شایبهٔ مبالغه وصف الحال اوست
* لهو لغه * دل می بری ز مردم از صد نمط نکارا * زان
حسن رخ شکیبم یا نغمهٔ دل آرا * یا زان لطافت طبع و انسادگی
فطرت * یا شوخی که پیداست اندر هر آشکارا * یا زان
خرام رفتار و ان نوشخند چون قند * یا زان لباس چسپان

زیبا قدوخن آیدا * داود اگر نمودی آهن چو موم اینک *
صوتش چو موم سازد هر دل چو لعل خارا * چین سماع
لحنش زنده شود چو مرده * بیحس ولی دواند جنس اجسام
مرده ها را * وز وصف نغمتش این بس که در شهر مثل
لندن * جز یکدو را نباشد دم زا و بزوش یارا * طالب
همین نه دل و دلبر شب بخیر مست هیند * وادی اکبر که
بودیش صد ملک هیچ و دارا * دوم مغناطس انستزه که این
غزل مخبر کمال او * لهو لغه * حال دل ما چون شود اکنون
که کردی ای صنم * حسن و جمال یوسفی یا صوت داودی بهم *
داود را چندین جمال کی بود ای صاحب کمال * بسیار بود
یوسف را جمال کی بد چنان صورت نغم * شیرین چو جان
دلکش چو لوش ماند در نغمهای او * لیکن شباب
آسا بود عهدش بسی کوتاه و کم * ناخن زنی
بر دل ز لحن و ا نکنه قدم واپس کشی * هر کز شنیدی
نیم ذبح مرغی کشند اهان کرم * ملک دو عالم را کیرو طالب
کند بی کفکو * کرا ز مغناطس انستزه داوش بود یکدم نغم *

همچنین با لشکر او بزادر زاده او هرل باهمین وزن
کرنل لشکر نوه است که در خیل افواج فاتح اسکندریه
و مصر و از شهر واران ایشان بوده لحن وصوت
او بهتر از هر کس است که در بالا دفرنگ و روم قدیم
شنیده ام حتی اینکه خوانندگی مدام پله مدام باتی و مدموزل
باتان که بهترین خوانندگان تماشاخانهای لندن و مردم روم
قدیم که مخزن علم موسقی و در پنجاب بر کل عالم مسلمانان
است و تحصیل علم موسقی در ان ملک نامبرده اند در مقابل
صوت او هیچ صوت آنیادار و تحریرهای مقامات او چنانچه از
ابیات این قصیده که نام هر صفت او منظوم است
معلوم شود بموسقی هند بسیار ناسبت * لبوالغه * نوای
خوشست تا بگوش اندر آید * تبرک و نوا دل بباید
بریدن * جهان نشر حتی همچو دیپک زگرمی * تبد
باز لال بلبت کرمضمن * کشد جان زغه بتن کهز با
و از * از جد بیکه طبیعت دروی ممکن * نه تنها
رکشد جان مردم به تنها * ز جریان کشد آب و

مرغ از پریدن * شد از یاد نغمات داؤد و صوتش
* که عاقل نه سنجد خبر با معین * اگر رو میاند در نقش
کمال * و گر در اثر راک هندیست پرفن * نوآن
هر دو طرز یکه بد خاص آن دو * باندن نمودی روا خاص
یکتن * بعد از مس السترزه مس هید مذکور است
که ثالث ایشان بنظر نرسیده * ذکر سماع کامل *
از اتفاقات اینکه این هر دو ناذرهٔ سحر کار در حسن
صورت نیز ممتاز و از غایت خوبی با مهر فلک انباز ند
بشبیه این هر دو کس در یک مجلس و جمعی دیگر امثال
ایشان حاضر بودند خواننده کمی خد و ذوقی و وجدی
دست داد که در سماع نغمات بهشت زیاده ازین سرور
و اثر متصور نیست مس هید با داده و مستر پین با پدری
خود بهشتاد کروهی لندن میماند در پنو لابرای تفنین
بشهر آمده بود یکنیم ماه در خانه مس پلودن مانده
عزم معاودت کرد من هم از خدمت کنک جاج رخصت
شده عازم هند بودم لهذا مس پلودن گفت من

برای این هر دو تولد و مجانی از سر زور و ناز مستعد
میسازم و اکثر خوانندگان مشهور را دعوت میکنم
تا لذت این سماع در کوش فلانی یعنی مخلص دایما
بماند چون من در آغاز باب وطنی کثیر المحبت
مصداق این بیت دارد * شعر * این العرایش لم
ینکحن صاحبنا * از واجهن سکاری الحب من ازل
* یعنی کجا نند آن دختران که نکاح نمیکردند هوشیاران را
یعنی بغیر دردمندان عشق التفات نمیکردند و مصاحب
نمیشدند و ازواج آنها سر مست بادهٔ محبت بودند از
روز ازل دیدایت ایجاد و منشش پلوتن و دختر انش
ایضا رقیق القلب مفهوم این * شعر * حل الصبابة فی
دار ضعت بها * آنست فی الحی بالغزلان والغزل *
یعنی محل محبت و منزل عشق بود آنجائی که پرورش
یافتم من در ان و ایمن که از شهر یار ما کرفند مزالمانس
بکه فتم و بزرک شدم بمیانه غزالان شوخ چشم
قبیله و ندکار کلمهٔ محبت و عشق بنا بر بن از هر دو طرف

دزین یکچیم ماه بصحبت هم خوش بسر برده بعد دو پهر
شب وعدهٔ مفارقت بود سرود های درد ناک و عاشقانه
بر زبان می آوردند و گاهی سرودی یک دگر را دیده و از
فراق یکدیگر اشک حسرت از دیده باد آورده اشک حسرت از رخسار
بالا کون زوان میکردند لهذا آواز خوانیدن کی ایشان
بجدی ترقی کرده بود که گاهی از ایشان هم آنقسم سرود
شنیده نمیشد و بدینهان مجالس آنقدر اثر نمود که
بلی تاب و توان کیشتر عقل باختند و مردم متشخص فرو رفته
خود میشدند بعد نصف شب که آواز کوچ شنیده شد کوشش
کنندگان بمعنی آن پنج شش دختران همسایه را بگرفته
و از خود کار از پیش برده و کنایه در گذشته بهنای های و گریه افتادند
حضار بمشاهدهٔ این حالت نیز آغاز نالهٔ کرده در و دیوار
در گریه پتن شد و آواز افراق از هر طرف بگوش میرسید
سیوز و گدا انو اهل مجلس یوچا گران حاضرین گریه ب
و خول از وقت سلام از حاضرین مجلس مجتمع آمده بودند
اثر گریه آنها را هم بحرکت آورد و حالتی عارض شد که

سخن پرور نست برنیاید * مثنوی مولوی روحی * تا قیامت کر
نویسم اینکلام * صد قیامت بکذرد وین تا تمام * سیوم
مس سارہ ستین مولد او بقدر سورت است پدرش
سالها بحکومت انجا قیام داشت در حسن صورت
ممتاز است رنکی نمکین بادو چشمی چون غزال
مشکین جمع کرده از منظوران من و این غزل در
صفت اوست مقطع غزل بنام منیتر در یکی از
پسران مس پلودن است که دعوی عشق او میکرد
* لهو لعب * خلاف طبع خود رای هم نشین مشد جلوه کو
امشب * و یا بام وی مشکین بروی ساره است در
نظر امشب * ملک را بر فلک کر بال و پر سوزد عجب
شود * که معراج جمالش راست سدره زیر پر امشب
* ز بس حرص تماشایش نگاه ناظران هردم * چو طفل
از پیچ پا افتد بروی یکدکر امشب * چه باشد نر کسش
فتنها را در سر که می بینم * بیک مجلس دو صد کس
آستین بر چشم تر امشب * خدا و ندا چه تلخیها مرا در

کام جان خواهد * که ریزد ریزه های قند ازان لعل
تر امشب * چگونه صبح خواهد شد مرا تا دور نمیدانم *
که از دیگر شبان دارم تب غم تیز تر امشب * چهارم
مس هوزی دختر مستر هوزی که چند مدت در لکهنو از
جانب انگلش اقتدار داشت در حین مراجعت بوطن
جهاز او در ولایت حبش بسنگ خورده شکسته و با
اکثر رفقا تباه و هلاک گشت کو بندحبشیان کوشت او
را کباب کرده خوردند مس هوزی بسبب عدم وارث
در خانه مستر متکف کمازدو کتران کمپنی است پرورش
یافته آوازه حسن و جمال او در اطراف است تهارد
* لطیفه * روزی در باغ مستر متکف مذکور دوازده میل
لندن مهمان بودیم بعد طعام بسیر باغ برامدند چون
موسم تابستان بود زیر درختی بلند که همواره نشیمن
ایشان بود سفره چای و قهوه انداخته در آن نشستند
مس متکف رو بمن کرده بجهت انتباه کفت این
درخت از نوع درختانیست که بر زمین پهن میشوند و کاهی

قد نمیباشند باندشدن این عجب است گفتم محل
استعجاب نیست زیرا که اگر من هم همنشین یا همسال
شما جماعت خاصه مس هوزی می بودم از این درخت سر را
باندتر میکشیدم حاضرین بخنده افتادند ولطف گفتار مرا
پسندیدند پنجم مس تیلر دختر مستر تیلر که بیمالها در لکهنؤ
بوده از بطن بانوی هندی بغایت حسین نو مودب شیرین
گفتار ساز را خوب مینواخت اما همواره در فراق
مادر ملول میماند آن ملالت مورث مرض دق گشته در
آغاز جوانی در گذشت و دل مرا کباب کرد ششم مس
پش که این غزل در شرح جمال اوست * لبو لغه *
عمر خاوید قدورفتارش * قوت جانها لب شکربارش *
باغ رویش گه تبسم باز * دلربا تر زخلد وگلذارش *
رخ خوبان بشوید آب ولیک * آب را شست لطف
رخسارش * یادنی برده آن نقاب سیاه * بهر پشپی
جعد طرارش * رفت از خود نقاب و شد پس سر *
که نیاورد تاب دیدارش * خال مشکینش کم بجو

ننگ است * صد عدو نافهای تاتار ش * همه
از طره رهزنی آموخت * هیچ تر چهره نگو کارش *
زخم او به ز مرهم دگران * خوشتر از راحت است
آزارش * جان کزین طالباو یا غم دوست * همچو
جان و دولت نگهدارش * نپسندند دوشریک هوس
پیشی * بس غیور است طبع هموارش * لطیفه *
این مس پشمینه در آخر با کدخدا شد و شوهری پیر
بطمع مال کرید جمعی از دختران که از افراط علاقه من
بحسن و خبر و از ان راه پیچ و تاب در دل داشتند از حال
شوهر در صحبت پیش من دویده آمدند و گفتند خبر دار
محبوب تو مس پشمینه شوهر کرد و میخواستند او
چیزی بگویند نگذاشتم و بدین جواب که همه را بخنده
انداخت قطع سخن کردم که مرا با او از مدتی علاقه نیست
زیرا که از بی سلیقگی او اطلاع یافته او را از سلک
محبوبان خود بیرون کرده ام هفتم مفتن میری چمپلان پدر
او مستر چمپلان همسایه منست پلتون می ماند مرا مکرر

در صحبت‌های شب که بزبان انگلش روت(۱) گویند دعوت
کرد او را دختری دیگر نیز هست که حسن و جمال او را از انگلش
از خواهر کوچکتر زیاده میدانند اما آن داد او نزاکت
میری بدانیست من بدو نسبتی ندارد این غزل
اندکی از خوبی او شرح میکند * بولغه * باسرو خوشخرامت
سروست نقش باطل * کان مثمر است و آزاد وین
راست پای در گل * آن روی و زلف زیباماهست
لیل یلدا * یوسف سخن غم یاعیسی است در سالاسال
* وان خال لب مایدخضری بر آب حیوان * خالی ز حلقهٔ
زلف ناروت و چاه بابل * چشمش مسیح آسا در
گاهوارهٔ ناطق * چون آستین مریم لعلش ز روح حامل * صد
عقد لب پیشش است پروانه اش خدایا * تا بر کدام قمری
سروش افکند ظل * خوش آن کسیکه آرد مسندش بخانه
از روت * گر آن ساعد بلورین در گردنش چو هیکل *
طالب چه ننوز اسلام چون شکل زلف میری * زنارو ش
کنون شد بر دوش جان حمایل * با کعبه طاق ابروش

(۱) Rout.

هرگز نمیشود حقیقت * باکسل هوای باطل دوکعبه بهتر
یکدل * گر برهمن بدیدی این لندنی صنم را * چون
تو برهمن نباشد زنار طاق منزل * هشتم مس رکتش
دختر زاده مس جانسن که در کلکته از قدیمیان و
معروفانست بالارد هاکسپری که از وزراء لندن است
نیز قرابت قریبه دارد همراه مادر در خانه بسیار باو نشست
و صفا بر وضع دختران امرا اوقات بسر می برد مس
رکتس مادر او دو مرتبه مرا در آنخانه دعوت چاشت نمود و
هر مرتبه بطور بزرگان عالی منش بگشادگی دل انچه
مقدور و میسور آنمالک است برای خود حاضر کرده بود
این غزل در وصف او نظم شده * بولغه * بالله تم
انچنان فتاده * که خال سیه بروی ساده * شب
فسخ شود چو توبهٔ رند * روزار بوطن کنم ارادهٔ * شب
جزم کنم چو سر زند مهر * مهرش بدلم شود بیاده
* چون نرگس یارخود کشم شرم * از بسکه اراده شد
اعاده * معذور بدار لایم زانکه * خود عذر منست

زو کشاده * یعنی فرخ مس رکنش کز جنبش * کامبانگ
چمن آیند و ادونه * من چون مرهم نهند زلفی * کش دام
بهر طرب فتاده * بر پای صبا عنبر موزش * زنجیر
عبودیت نهاده * وز کل بفکنده عطر جعدش * بر
گردن بوستان فتاده * چون جلوهٔ خویش جانشن
روشن * برضیعفت بود چودل کشاده * ضیافت سخاش
کم یکسر * چند انکه کرم کنون زیاده * بهتر ز امیریم بهندست
* طالب زکفش نوا و جام باده * نهم مستر فراری او مردم
ایتالی با ختاو مونث قی دانان لیدن است اکثر ترکیبات
اوبیره اپره و مجلس انجا آماده میشود و شوق بازی شطرنج
هم دارد و اکثر تماشا بازی مینمود تو بتی بیکی از رومیان
زده نمود چون کرد که سه سفره گسترده باشد کس غایب
میباشد خورند یوار نشسته بود و یکی بموجب حکم
او مهره ان سفره ها را حرکت میداد تا اینکه هر سه
رانات نمود و بالجمله از باب حسن و ساز را که در خانه
مینشس پلو دن دیده ام اگر ضبط کنم خامه واسطی نزاد

از مقصد بیفتد چنانچه مسمی کمپ
سرستور اکه همین از بندر معروف
صاحب جمال بشکاته شهر دهلی میشد
صحبت رقص و رامجانه
دیدنیها کاهی بخاطر میرسید که شاید
مثل من شایق تماشای حسن و جمال
وز خانه خود کسی بر آمده نمی
لندن مراکذا سنم طعام
سویکه از سابق بعهده
از ما بعهد وداع من او باشد
آنجا بطریق بلوکات پیش آورد
اولاد چنی کرنیاریس کرطفل چهار
ودرانیس موجود است چیزی دادکه
تحفه چارلس راستاندم و برای باقی
خشکی خواستم مقصود من این بود که
کفایت او کرده باشم لیکن او آنها را پیش پسر خود

هستر و چچلی پنالوون که جوان صاحب جمال با اخلاق
ایست فرستاد و او بمجرد ورود من انکاکته آن تحایف
را بمن رسانید و بکمال سرجان بنکلر که از امرای
خوب و اشیا هست و بعضی خدمات حضور او دارد مزدم
اسکات لند بظاهر و باطنش نکو و آراسته مرد کامل العیار
از عقلا و دانشمندان مقرر انکلند است در آغاز ورود
رقعه نوشته اظهار شوق ملاقات فرمود بعد اقبال بدیدن
من شریف آورده بارها ضیافت من نمود و اکثر بتماشا
خانها و شهرهای دیده بیلات خیلی لندن که مذکور میشود مرا بینش
از اوقات تمام بهم رسانید و بنجا تمایم * ذکر اوضاع
اسکول یعنی مکتب (1) * دانش و فنون و تربیت سن (2) برمی
بمدرسه دا کتر مول ابتدا میکنند که پسرش و را الحاق
درسن میخواند در نامه نامی کرد از ملاقات آن پسر که در
سن چهارده پانزده بعلم و دانش آراسته موذب
و مهذب و با کمال و جاهت بود و خط در شکسته اطفال
مقبول تر بدین و باز بکامروزا بشان در زیر سقف

(1) Schools. (2) Sunbury.

وشام در میدان سبزه زار بسیار محظوظ
وقت طعام رسید پسر و جمیع همدرسان او
نفر اولاد اعزه بودند باآشخانه برده مهمانی نمودم
سفره جداشتم و از صحبت آن اطفال
معقول ایشان زیاده از تماشا بها بهره مسرت و نشر
باکمال عبرت برداشتم زیرا که بخوبی مستنبط میشد
از بین اطفال نفس خود را شریف و بزرگ و خود را مودی
تمام عیار می پندارد و در رعایت حرمت آبرو باقتضی الغایه
کوشیده از حرکت مخالف آن اجتناب میداشت زیرا که
روحیه کبس ایشان را بسیاره
تهاونی در درس خود نمیدیدند و
خط اجاری کرده تا حفظ درس در صف نماز نشاید
بود و چنانچه ما آنها را اطفال ندانسته
یافتیم باوصف آزادی یافتن تمام روز و نشستن
چنان سفره منبسط نشدند و ملالت ایشان
و از آثار طفلی در این صحبت بجز کمیت سوالات چیزی

دیگر مشورت نمود و قرار یافت که بایندن بمعاودت کنند دیم بعزی
رانده شب گذشته بود و خانه بسر جان بمشکلات بسیار خبر داد
و گفت که خود را از انجا دزدیده خلاص ساخته خواستم که
بعزو آیم و بیاید بمقصد خانه خود نمایم قبول نکرد و گفتم تمن لور
چهارده روی خوشتر از تو خواهم گرفت و می بینی که
نامزد دارم و عنقریب عروسی است شب دوم گوچه ابرای نفس راه
سیر میدهد گفت همچنان است ولیکن الحق دل کاوچ نمیدارد
چون دیدم که راضی نمیشود و قبول نمیکند گفتم که من همچنان
خواهم کرد لیکن او فرود آمده بدو خانه خود رفت و اگر بتاریخ معهود
در همان منزل رود خانه خود گذشته مرا خانه
یافته رخصت شد در اثنای راه بسبب مبالغه
بسیار که کرده بودم کفت و زنها مجلس حوادث اسبت
اکبر آبادی غیر مترقبی را میشمارد در اثنای راه ابر تیز و رعد
شدید و برق لامع نمودار شد بطریق مثل من خواهان نزدیک
رسیدن بمقصد تو آمدن آنچنان نیست که بر آی آن تاثیر تمام عمر
توان برداشت نمود و سر جان شوق مفرط بعلم ذات

[illegible]

(1) Parliament. (2) Buckingham House.

(1) Gravesend. (2) House of Lords.

[illegible]

کہ چشم فلک لحسن و جمال اوندیده و دل ملک از
نوای چنگ و جذب نغمات او بر جا نمانده حسن فرنگ
با شرم و حیا و آن و ادای بتان هند جمع دارد و آنقدر
ما هم تحرکات و آواز است که همه شیدا نشد بمقتضای او
کمتر می برند و ساعت صحبت او بوقت نمایند الحاصل
ولیذیر من پیشانی بخشوقی من و رخاص و عام مقبول
و نوضع مجلس بان سلوک با من مینمود چنانچه از شورید
کسیکه هم به منظوری من اشتهار داشت و در تحفل امتیاز
میدهد * لبو لفته * با دامن پاکتر ز شبنم * بد عشق پسندیده
بخاطر لم * تو بسی بلغ و بدی * بارت آن طعنه زن
قصه * ست * و راحه مثل سحر جان بارل
امیر بست با رش مراد عوت کرده بود بعد از زمانه
سه چهار روز بسیر برده بودم قصد لندن
بارل * ست * سر ابرای خاطر من دیگر بمان لاوزد یکبر آن
بالتماس * همشیره اش دانستم بدون برای دیدنی
بارل و چهارم برای مسیر کلیو مانده صبح آن عزم معاودت

جزم کردم منش بارل دیلبر بارلا دور خواهد
دیکر برای او بمانم گفتم یکمر تبه برای
حالا نمیشود بمجرد استماع این سخن اشک
فرو ریخت وگفت یقین میدانم که اگر دانی
صاحب جمال برود که نیز منظور من بود از تو التماس
سخن او رد نمیکردی بمشاهده این حالت دل من
آب شد و بیرون در آمدم و گفتم اکنون از تماشخانه
نمیروم الا وقتیکه شما رخصت نمایید از جمله پارک که متوجه
شدی بارل سیر کردم سیون هوس (1) خانه دلپسند
است که از خانهای پادشاهی محسوب میشود
سیون هوس (2) باغ او که
پادشاه و خانه لار دلنزدون کتا بخانه آن که دران
ممتاز است و باغات بسیار در راه و بوقت رسیدن
اما کسانیکه بمنصب او آشنا شدم یکی مستر گریر
عدالت سلم الدن و زنهایت خوش
و کریمی است و از بستر خانه من شمعی موفور میدانم

(1) Sion House. (2) Kew.

هیدا شیعت چنانچه باره دعوت طعام چاشت و محفل های
شب نشینی نمود و در مجالس های رقص که بجهانه دوستانه
منعقد میشد میرود و میگفت این مجالس حق تست
زیرا که قدر شناس حسن صورت و سیرت هر دو هستی
واز وصول بدان منبسط میشوی و ایام آن مجالس مرا
انبساط تو اثر میباشد مستر کریم را دختر بیست چون
شاهد مه در شیرینی اخلاق ساده طبع ظریف لطیف که
این غزل برای او بست * لبو لفه * لدن چه خوبی
اله بارک * به امرقی عالم بادی چو تارک * زیرا که
داری چون زلف * شامی همایون صبحی
* * * *

کفن خون ز تو شد بدن بخاک * چرا نه لاله کند تربت
شهیدان سرخ * شد است عام چنان کز زمین فتیلانت *
که ابر دامن شفق است چشم نرگسان سرخ * ز بوک
کبک و تذرو دامن صحرا بخوبی نقاش * که بحوی نشیبی
سرخ و ران اضافت دلکش بستان سرخ * به هیچ دین چو
رنگ انسان ز حرب و قتال دین سبیل * ز خون مرغ مکن
نام مهدی یاران بستر سرخ * کرشمه آتش دل و شعراست
ای اطلس * که آراده بساط آن راوی این بیابان سرخ
* تیاکمای الوشاخ سرخ ابر آب * روان تر اشده
نی پشت چون کاسه سرخ * دوم جنرل واکسن
کرده گاهی خانه شتر فزوده بعضی لشکر امریکا بوده
و در لفظ اصلی بار * چنگاری من لمان نمی * نمود
مستبل با فند کنه لوح صعب حق * مالدار و آنقدر کرم خلائق
است که از ملت پرستش تواضع او اکرد و چار میشد
از بداد کنار میشد بیم و لب زیاد نی تکلف او بر سفره
طعام بر ای قبیل دعوت او بهانه نامی انگیختیم چهارم

. ستر چارلس ثالبت اواز اصحابی [illegible]
و دانش ممتاز و بکوچک دلی و کشاد [illegible]
بمست باند آوازه است باغی [illegible]
و بهمایوت لطافت و نظافت [illegible]
فداع تمام چون امر البرمی [illegible]
ضیافت نمود و میوه خوب خود [illegible]
شهر قاضی عدالت کرد نواح و [illegible]
بکری بسیار مطیوع [illegible]
مشاهیر زنان انگلش [illegible]
و در نواختن ساز و غن رقص [illegible]
احوال اوست * لوله * دو هفته [illegible]
تیغ * مکر که مهر رخش [illegible]
او تیغ زهر کشنده است [illegible]
محشر تیغ * هوا از ابر سیه [illegible]
چنانکه خون زدم آن سحاب [illegible]
و باعاقبه مس لاکیت * [illegible]

اخضر تیغ * ز لاشهٔ کشته و خون آنکه گوش بر شکند
مناست * نه داوریست وران جز بهر خنجر تیغ *
بگو بخون کدامین غریب زاندهٔ آن * که رشک لاله
ستان میشاید اخضر تیغ * بزن بخنجر مژگان عشاق هر کجا
خواهی * که ترسم آن بگذارد چو برق آلود تیغ * خدایرا
گذر از تربتم مکن پس و فن * که خون بهما نکند لشکر
از پس سر تیغ * مگر که تیغ ورا معجز مسیحائیست * که زنده
قتل زنی طالبا بقدر تیغ * ششم مستر آدرج مصور که از
دوستان مستر پیت وزیر مشهور ولاردو لزلی گورنر
جنرل بنگاله است او تصویر را بقلم سیاه میکشد و در
بعضی جا مثل کفش و کلاه و کمربند خرج رنگ مینماید
درین نوع صناعت نظیر او در آن شهر نیست تصویر خوب میکشید
چنانچه اعضا و حرکات طبیعی را نمود و من آن را از کار
دیگر مصوران مثل مستر دیوس و مستر نرث کت
و مستر جست و مستر درم مند و مستر رولی که هر یک بجهت
طبع آزمائی و بقای صورت من ورا نمک بلی خرج

زرنی تصویر مرا کشیده بودند پسندیده نداشتم اما مردم
ان بلاد که دقایق حرکات ما مردم نمی فهمند کار مستر نرثکت را
بیشتر پسندیدند مستر نرثکت از مصوران اسلام آنشهر
مردی عاقل پرهیزکار قابل الاکمل است تصویری چند
از دست تکاپوی او دیده ام که اگر شرح آن کنم بر مبالغه
محمول شود بالجمله خوبیهای لیدی بارل از ان زیاده است
که بتحریر گنجد و در وصف حسن مس بارل مثنوی
سراپا که مطلعش اینست * لهولغه * خوبی مس بارل
بخوبی کس ندیده * خدا از دست خویش آفریده *
و چند غزل و رباعی در منظومات من موجود است
بنابراین در این مقام بیک رباعی اکتفا کرده شد
* لهولغه * دیدم در سیتین باطف بات نیک کار * باغ
چون ارم همه پر از نقش و نگار * بین صنعت که
آنهمه صنعت خالق * نام ای مس برل نمود شد بکار *
این سیتین همان باغ دوک شمبلن است که نقش
از بنی اعمام مس برل مشهور آنقدر بر نقش و نگار

وزینت داده که سلاطین مشاهزادگان بتماشای
آن میل مینمایند چون وزین سیر مصحوب با رل بهمراه
بود من نمیتوانستم که چشم از وبرداشته بطرف
خوبیهای آن باغ اندازم آن رونق شکن صد هزار
گلزار تفرس این معنی کرد چون حیف بود که سیر چنان
باغی ناتمام ماند بهانه انگیخته بخانه معاودت نمود و مرا
با مستر کلیو در انجا گذاشت که در غیبت او سیر کامل
نمایم و بعد فراغ بهمراه مستر کلیو بشهر برگشته با او
ولیدی بارل طعام خورم امامرا بسبب تاثر جدائی بی
هنگام او دماغ کلکشت نماند و ایضا سیر بخوبی بعمل نیامد
و یکر لیدی الفرد که زبان قلم در صفت او عاجز است
آثار نجابت و کرامت از ناصیه او چون پرتو خورشید در خشید
و عقل و ادب از تمام حرکات سکنات او میتراود و آنقدر
رقیق القلب و خدا پرست است که در استماع معارف
باری با یکدیگر بسبب فراق عاشقی یاد رلحظه ای اشک چون

سیل بی اختیار از چشم او بر رخسار میدود و با وجود آن
طبع هوشناک با ذوق سخن فهمی و قدر شناسی شعر
دارد ترجمه اشعار من بسعی تمام فراهم می آورد و با وجود
نقصان صنایع لفظی در ترجمه و اختلاف ادای
فرنگیان در طریق بیان عشق و ستایش حسن بی لطف
آن می برد در استرضای دوستان و خوشنود ساختن
ایشان آنقدر مصروفست که بیان آن بمبالغه تصور
شود روزی بسیر تماشا خانهٔ کهرجدید در همسایگی
او واشده بود مرا برد در تصویرات آن بجای رنگ کرک
کوسپند رنگارنگ چسپانده پست و بلندی اعضا را
بدان نموده بودند چنانچه از کار قلم و ووجت ابریشم
بسیار پیشتر دیده بودم بهتر و صنعتی عجیب حیرت
افزا بود در حین ادای زر معمولی صاحب خانه نمود
و رخصت نامه که لدی الفرد هرگاه خواهد بدانخانه بیخرج
آید بدست او داد چون از آن امر مبهم استفسار کردیم
گفت در تماشا خانها معمول است که اگر یک کس

چهل مرتبه آمده زر بدهد دیگر ادای زر از و ساقط میشود و
در رخصت نامه آینده میدهند و لیدی الفرد بتقریب نمودن
دوستان آنقدر آمده که عدد بنصاب رسیده است سوای
آن تمام خانه زنانه که در مثنوی مذکور است و عمارت
سکن سلیجران در چلسی (1) پنج میلی لندن و لور بئن (2)
میوسیم در شهر بره و خانه که نقشه اکثر شهرهای غریب
قدیم یونان و روم نماید آنها مصنوع اند از چوب سبکی
که بهندی شیشم گویند در اول بار بتوجه او دیدم مشهور
او سر و لیام الفرد کرنال افواج بادشاهی و از اصحاب
پر لهمنت مردی بسیار معزز بدانائی و متانت معروف
آن ملک است و هنرهای دست چون تصویر کشیدن
و امثال آن بسیار دارد خدا یتعالی لیدی الفرد را و دختر
بسی و جسی نام که در سن شانزده هفده اند عنایت
کرده که ناظر از تماشای حسن آنها بر خود غی بالد و عقل
از پاکی طینت و صفای رنگ و چهره آنها را متحیر از

(1) Chelsea. (2) Leverian Museum.

آب وگل این عالم وچنانچه درین غزل نظم کشته واز جنس
ملایکه میشمارد * لیخلقه * حسن بتان لندنی ورچمن زمن کجا
است * ورنه لعمر دیدهٔ کوی بروی من کجاست * فرض
کنیم که شد رنکو قامت دروی وموی غیر * ناز کی ادای
ولحن چستی ورقص وفن کجاست * هم خور وهم بر
آسمان زمم زبرج نکو زغند * بال کله کج وطان زلف
رسن فکین کجاست * حسن وسمر وابیاع هست
اگر قد وزبان * همچو پسی ومن جسی یار وش
خوب سخن کجاست * زاب کهر پرورید مادر آن بتان
مکر * ورنه باب ومان دهر اینهمه لطف تن کجاست *
آب لطیع تر کند جامه وجسمهای نیک * آب کزو
نکشت تر جامه جزان بدن کجاست * یاری زلف
شان سرخ است کبود راست کرد * ورنه کله کبود می
شرکت اهرمن کجاست * دیدن حسن شان
کشود طبع تو طالبا چنین * ورنه محال تو کجا نظم چنین
سخن کجاست * قدر شناس این غزل سعدی

و حافظ و امیر * نامی فغانی و حزین و آن همه انجمن کجاست * بالجمله من مهربانی بسیار از و دیدم و صحبت های ساز و نوا ازان دختران قمر سیما چنانکه لذت آن بقیة العمر از خاطر نخواهد رفت در انخانه باتمر رسانیدم درحین وداع بعضی تحایف بطریق یادگار بمن داد و تقید نمود که اخبار سلامتی خود را باو اکثر بنویسم و از غایت غمناکی در وقت زیاده سخن نتوانست گفت دیگر کرنال سمس او بغایت مرد آبرودار معروف اکابر لندن از نوکران پادشاه است مدتی در هند بود و نسفارت پیکو و آوه قیام داشت کتابی مشتمل بر وقایع آنسفر نوشت و خصوصیات آنملک که تا این زمان در حجاب اختفا بود دران درج نمود لهذا مقبول خاص و عام او فتاد من مهربانی های بسیار ازو دیدم چون برادران غمخوار در هر چیز ممد و معاون میماند وقتی که بحضور پادشاه میرفتم بترجمانی همراه می آمد و

بتماشاخانهامی برد و بمعاریف ملاقات میداد و بجهت
اعانت دوسه هزار روپیه برای اخراجات لندن بارا
التماس بلکه اصرار کرد وقتیکه عازم هند بود تحریص
نمود که بمرافقت یکدگر معاودت کنیم در هندوستان
هم باتفاق یکدگر باشیم من هم بجذب محبت او
با آنکه هنوز از لندن سیری نشده بود مستعد شده
کرایهٔ مکان در ان جهاز کردم روز یکه وعده حرکت
از لندن بطرف ساحل بحر بود لارد پلم وزیر لندن منع
کرد و با بردوستان هجوم آورده توقیف من و او را جبراً
راضی بمفارقت نمودند با آنکه سیصد روپیه از من و همین قدر
از و بجهت تهیه اسباب آرام من در جهاز بخرچ آمده
بود نقصان قبول کرده کریان از هم وداع شدیم کسانیکه
بواسطه کرنل سمس با من آشنا شدند یکی از انها لارد
کرامتن است او شخص عالی شان نایب لارد
لرتوالس در جزیرهٔ ایرلاند بوده حالا هم همان کار قیام دارد
وتا حال حاکم آنمکان است دو مرتبه ضیافت عمده نمود لیدی

کرهمتن زن او که ایضاً بغایت متواضع نیکو اخلاق است
دران ضیافتها مراتب مهمان نوازی و دلداری بقانون
کریمان بعمل می آورد دوم سر جمز ارل اوار طبیبان
سرکار شاهی نهایت کرمجوش و خوش خلق است
مکرر ضیافت من در خانه خود که چون خانه امرا بسیار عالی
و مملو از جمیع لوازم عیش است نمود و بارا باغات نامدار
خارج شهر ده بیست میلی لندن برد لیدی آرل زن
او نیز نهایت لطف و دلجوئی مبذول میداشت
در انخانه ارباب حسن و جمال و نغمات سرود و ساز
ایشان بسیار دیدم از انجمله مس مربن است که
صورت او رونق گلذار جنان و قامتش بازار سرو
گلستان آن را شکسته از ان باز که آن رشک قمر را دیده ام
صورتش گاهی از پیش نظر نرفته و اعجوبهٔ حرکات و
سکنات او که خلاف جمیع دختران انگلند مملو از عجب
و غرور و سراسر عتاب و با آنحال دلنواز و
ساز کار است شنیده بود در دل جا گرفته این غزل برای

تبیین حال او ست * لهو لغه * همین نه روی خوشش
طعنه بر کاستان زد * عتاب او قمر تف ببرق نیسان
زد * چگونه کام زد و رج دانش یابد کس * که ناز
وایمه قفلی ز لعل بر آن زد * غرور حسن هزار خصت
نگه چو نداد * چگونه نرگس او تیر راست بر جان زد *
ونیست ناز طبعی که دید علم فرنگ * شرار خویش
دم بزمه بم افشان زد * ببر بهند و را گفت دوستی
با من * که خواست خیمه کاش اندران گلستان زد * عجب
که هند فروز د ز مقدمش چو مژه * هزار تیر تغافل
بمصر و کنعان زد * گذاشت حاجب ابروت کمی
ت الامان را * چو چوب طرز که بار بر سلیمان زد *
ازان پیاله قهوه که ساخت مس مزین * مذاقی طالب
را طعم آب حیوان زد * دوم لبدی شاو لبت که خواهر
لاروفار مزنی عالیشان است هر دوشنبه در خانه خود
صحبت سازو نوا مقرر دارد و بمجرد تفنن طبع و استرضای
احباب اخراجات آن را میکشد هر کس از شرفا

اعاظم شهر که بنواختن ساز شایقند در آنجا جمع
آیند و بامتحان اعمال آن علم اشتغال می ورزند
در اینوقت لیدی شارلت قهوه و چای و اقسام
یخ ها و حلویات بدستوریکه درین مجالس متعمول است
بعد هر ساعتی پیش مردم حاضر کرده خود بخبر گیری
و دلجوئی هریک میپردازد و این مجلس تا نصف شب
گاهی تا دو ثلث امتداد می یابد سر جمز ارل کثیر ماهر و
شایق آن علم است و داخل آن مجلس است سیوم
سر جوزف بنک آو از اعاظم اشراف لندن مردی
فیلسوف معروف بدانش و هنر از رفقای کپتان کوک
است هو راست برفاقت او طواف کل دایرهٔ ارض
نموده و از خواص نباتات هر زمین علم وافی برداشته هر
شب یکشنبه فیلسوفان و هنرمندان آنمالک بلکه شایقین
هر علمی در خانهٔ او فراهم آیند مطابق پیشه و هنر خود فرقه
فرقه شده در انجا مجلس دارند و تجربات و آرای جدیده
که یافته اند بر یکدیگر ظاهر نموده استکمال آن کنند سر

چون ز بنک بهر مجلس رسیده رای خود بر یشان عرضه
نماید و بجهت شغل آنجماعت چاه و قهوه و حلویات
و شربت آماده مهیا حاضر سازد و بعضی از امرای
لندن که خود را داخل حرکه فیلسوفان و طالبه علوم
نیز میدانند در شب مذکور بدان مکان حاضر آیند
چنانچه بدین سبب با بسیاری از اکابر و اشراف لندن
معروف شدند و سرشته آمد و رفت و دوستی با یشان
جاری گردید چهارم مستر نیپن او نیز از اعاظم و
سررشته دار جمیع جهازات پادشاهی و اعمالهٔ ایشان
است در بلده فلهم ده میلی لندن باغی دلکشا دارد
و بوضع امرا در انجا بسر می برد ضیافت عمده دران باغ
نمود مسس نیپن زن او و دختر انش بر سفره طعام لوازم
تکریم و مهمانداری مرعی داشتند و در مجلسهای روت
که صد و کس زن و مرد در بنخانه بتدریج آمد و رفت
کنند و هر قدر که خواهند مانده بخانهای خود روند و بعضی بر سفره
مرد و کنجفه نشسته قدری به قمار و قت گذرانند صاحب خانه

ورا نمدت تواضع چای وقهوه ویخ بچه ها و انواع حلویات
و اشربیات نماید مکرر دعوت کرد و سنجم مسکر ولکن او
نپذیرد در هندوستان مانده قدری بزبان فارسی آشنا است
میگویند در زبان سنسکرت وقوف تام دارد از تاریخ
نویسان دولت کمپنی و منسوب بد اکثر ان آنسرکار
است اکثر بخانهٔ من می آمد و بسبب شهرت فارسی
دانی در بعضی جاها که مدعو میشدم او را هم رقعه میفرستادند
اما چون مردی سوداوی مزاج خود پسند است
چندان صحبت درنگرفت ششم سرجان ماری وکرنل
ماری این هر دو بخدمات عمده در هندوستان اشتغال داشتند
و بلوچستان خود سلوک نیکو کرده در ان ملک نیکنام
اند اما چون بعد معاودت در ایدن (1) برده دارالملک اسکاتلند
توقف وور لندن آمد ورفت کم داشتند چندان
ربطی بدیشان بهم نرسید هفتم مستر دبرت اوا گرچه
پیشهٔ کتاب فروشی و دوکان آنشغال دارد اما مرجع

(1) Edinburgh.

خلایق است وبرای حمایت عامه بر افعال مستر پینت
وزیر طاعن بوطرفدار مخالف اوست بنابران متوسلان
وزیر از و اجتناب و اعراض دارند و مخالفان وزیر حتی بعضی از
امرای پادشاه که انکار بر افعال وزیر دارند بخانه
او آمد و رفت مینمایند بلکه همیشه جمعیتی بر ایشان در دوکان
او هست. مستر دبرت مردی کشاده دل سفره او
برای مهمانان گسترده است مسز دبرت زن او
از خاندان عالی در تعظیم و دلجوئی واردان زیاده
بر شوهر مبالغه مینماید بکرات و مرات ضیافت من کرد
و بعد فراغ طعام بتماشا خانها برد و در غمخواری
و مشغله خاطر من چون خواهران مهربان مبالغه مینمود
وزر با خرج میکرد و این سررشته را لاینقطع نار وز
و دایع مرعی داشت سیر عمارت گرنج[1] که یکی از سلاطین
انگلستان برای خود ساخت و آخر وقف سپاهیان جهازی
نموده حالا هزار و پانصد نفر پیران و زمینان و از کار

(1) Greenwich.

ماندگان ایشان دران میمانند و بسیاری از دکانین جواهری
و ساعت سازی و امثال آن بر نمائی مس
دبرت تماشا کردم او را دختریست صاحب جمال
صوفی نام در سن دوازده سالگی ساز خوب مینوازد
با من بسیار الفت پیدا کرده بود و اوقات مرا بحرکات
شیرین دلفریب خوش میداشت دیگر مسترسول
او نیز کتاب فروش است و دوکانی نامدار در شهر ستی
از قدیم وشوق وافر بر واج علم فارسی در انجا
دارد بنابرین بعد استماع ورود بیواسطه بخانه من
آمده مکرر ضیافت من در خانه و باغ خود کرده میلی لندن
اسپت نموده و با سواره بر کوچ خود کرفته بسیر اطراف
لندن می برد باعانت او مواضع بسیار دیدم یکی از انجمله
عمارت زیجی است در باغ کرنل الکزندر دابرت
ده میلی لندن کرنل موصوف مردی دانشمند و قوف
کامل در انعلم و علم فلاحت دارد آنروز ضیافت عمده دران
باغ کرد و انگور و شفتالو و زردالو که بدان خوبی تا

آنزمان وبماندن نخورده بودم بمادادو بعمارت مذکور
که ابزرواتوری[1] گویند برده انواع آلات رصدو طریق
کار فرمودآن و وضع دیدن هر سیاره بشرح وبسط
نمود دیگر عمارت کیمستری[2] یعنی عطاری و ساختن
ادویه بروضع طب کیمیائی که یکی از اعاظم و اکثر این
درباغ خود داشت میلی لندن ساخته است آنمرد نیز
خیانت لایق کرده طریق ساختن هر نوع دوا و آلات
سحق و اجاغهای آتش ادویه نمودواز آثار ادویه مثل
آتش در آب و پارچه زدن از عرقی و اکداختن شمسهٔ
طلا و سنگ عقیق از قطره تیزابی و برق آوردن از
هوا باندرون حجره و بدل شدن هوا بآب و آب بهوا
و کشتن سیماب و باززنده کردن و تفرقه اجزای
یک و واپس جمع کردن آن متفرقه وامثال آن چیزهای
حیرت افزا که در نظر مثل شعبده معلوم میشد آنقدر
نمود که حافظه مشکل تواند ضبط آن کرد و ذکر اوضاع فری[3]

---

(1) Observatory. (2) Chemistry. (3) Freemason.

میسن دیگر اسپا گاردن[1] این باغی است منسوب بفرمی
میسن که مردم بیگانه فرا مشان گویند و حکایات عجیبه
از شناختن ایشان یکدیگر را بی علامتی و افشان
کردن راز آنخانه را اگرچه خوف قتل باشد و امثال
آن کنند که عقل سامع در اضطراب افتد از انجمله
است این حکایت که پادشاه لندن از ناموس آنجماعته ترسیده
پسر ولی عهد خود را امر کرد که آنمذهب را محض برای
اخبار پدر اختیار نماید شاهزاده حسب الحکم بدانخانه
رفته چون عود پدر را استفسار نمود بجز اینقدر که برای
ولیعهد ما و شما هیچ زیانی ندارد زیاده سخن نگفت
و مطلقا از حال آنخانه و ایشان پدر را آگهی نداد اما
آنچه مرا معلوم شده اینقدر نیست میسن بانگلش
معمار را گویند فرمی مذهب و مسلک آزاد یعنی مذهب
معماران آزاد وقتی که حضرت سلیمان بنای مسجد
اقصی طرح انداخته معماران از اقطار عالم خصوص

(1) Spaw Gardens.

ممالک فرنگ طلب کرده بود و این جماعت بعد فراهم
آمدن بجهت حفظ آثار آن جمعیت و یادگار نام ایشان
این مذهب اختراع و اختیار و بدان سبب خود را
از اهل عالم ممتاز نمودند از قوانین آن یکی اینکه
هر کس بر ملت قدیم خود قایم باشد و ضرری باعتقاد
سابق او نرسد علامتی چند از حرکات چشم و انگشت
می آموزند آن شخص چون شخص اجنبی را بیند
آن حرکت بوقوع آرد اگر آن اجنبی نیز فری میسن
است پی بدان برده حرکتی که در مقابل آن حرکات در
ایشان معین است ظاهر میسازد و خود را میشناسانند
دیگر اینکه در ماندگان و مسافران یکدگر را بمال و جاه
و حرف اعانت نمایند و بر یکدگر تفوق نجسته برادر خوانند
چنانچه شبی که من به اسپاگاردن رفتم آنشب میلاد
پرنس دبلز شاهزاده ولیعهد لندن بود بدانخوشی
آن باغ را چراغانیکه چشم از تماشای آن خیره میشد
و آتشبازی بسیار و هزاران روپیه خرج کرده از شادی

مت بوذند زیرا که هر واحد تصور میکرد که باشاهزاده
برادر واقعیست ازین جهت هرکه دران مکتب درآید
هرگز تخلف نکند بلکه گوید که مجموع اهل عالم و هر فرقه
آخرکار درین کیش خواهد درآمد بالجمله چون شخصی
خواهد که فری میسن شود بدین خانه اید اورا بحجره برند
وآن اشارات آموزند و بجهت معاونت یکدگر و حفظ
آبروی مذهب بسبب نیاموختن آن اشارات بکسی
ونکردن حرکات سبک مدت العمر از وعهد و سوگند
گیرند پس برای خوشی دخول او در جرگهٔ ایشان اکثر اوقات
عجره است ضیافتی و مجلسی کنند والاحاضران دو سه ساغر
شراب نوشیده رخصت نمایند بتوهم غلط برادری
شاهزاده ودیگر اکابر و تیقن یاری سایر فری میسن در وقت
حاجت نشاط وافر در طبع او بهم رسیده شخص دیگر
شود و بجهت عظم خود و تعجیز دیگران چیزی از حال
آنجا اخبار نکند بعضی شرم کنند که از هیچ چه گویند
و بعضی سبک مزاجان که صاف صاف خبر دهند سامعین

قبول نکنند و گمان برند که بجهت سد باب سوال
بما دروغ می گویند بالجمله مراهم تکلف کردند و شعف
بسیار بهم مسلکی من اظهار مینمودند عذر خواستم اما
افندی اسمعیل ایلچی سلطان روم و افندی یوسف
تالی او که برای سیر همراه من آمده بودند اخرین
ایشان رغبت بدان مذهب کرده داخل آنحجره
فری میس شدند و وسط آن باغ برجی بود پر از فانوس
و چلچراغهای بلورین هر کس از حضار که آواز و ما
موسیقی داشت بدان بالا رفته بنوبت بسرود اشتغال
مینمود و دسته موسیقی نوازان شاهزاده که از مشاهیر این
ملکند همراه خوانندگان ساز مینواختند غیر فری میسن
کسی دیگر انجا نبود هر ده بیست کس بر درختی صحبت
و سفره شراب و کوشت های سرد از هر قسم داشتند
آنقدر تماشای حسن و جمال در ان شب دیدم که
بخاطر میرسید که در مسکن پریان وارد شده ام
چون دور من تماشا بیان آنقدر هجوم آوردند که دیدار

یکدگر متصور نبود لهذا هر فرقه پیغام فرستاده که
بحلقه ایشان رسیده چند دقیقه در هر مجلس به نشینم
وچیزی ازان سفره تنقل نمایم بجهت استرضای
ایشان قبول کرده شد بهرجا که وارد شدم حسین
ترین زنان آن مجلس ساغری از شراب پیش
می آورد هرچند عذر کثرت مجالس که من بدان موعود بودم
می آوردم قبول نمیکرد وبحسن ادا وحرکات شیرین
ازخوردن آن ناچار میساخت تا اینکه در انشب بیش
از صد ساغر شراب بخورد من دادند بالجمله مستر
سول مردی کهن سال در نظر خلق معتبر کثیر الاحباب
بحسب بواسطه او با بسیار کسان معروف شدم
یکی ازانها مستر گرگری است پدر و برادران گرگری
که در لکهنؤ نشیمن دارد مردم خوش خلق زندگی
بصفا دارند و در استرضای من بجان میکوشیدند
دوم مستر ولی مصور که ذکرش سابق گذشت
مکرر ضیافت من کرد و تصویر من کشید اورازنی است

حالی منش در کمال وجاهت و عفت که سلاطین اگر
بهمسری او افتخار نمایند سزاوار است و این
غزل در شان اوست * لبولغه * صبح جنت را بدنیا
کرده ام * محفل روحانیان جا کرده ام * نور لیل
قدر بد بابرق طور * آنکه شب از وی تجلی کرده ام *
چشم میمالیدم و دل دمبدم * که بود در خواب رویا
کرده ام * یاکه جمله واب با نویان هند * در مس
بزدلی تماشا کرده ام * وان ادا و آن آن هندو
بتان * مشهدت با حسن ترسا کرده ام * نی عجب
ترزین دو چارم شد کسی * تاکه اندر یرپ (1) ما وا
کرده ام * کوئیا زیب النسا دیروز هند * هست
و من امروز تلقا کرده ام * در تمامی عمر خود جرکا
وصوت * زان ملایم ترنه اصغا کرده ام * گرچه
زاول نقد جان وهوش و دین * نذر آن آشوب دلها
کرده ام * خوبیش لیکن تقاضائی هنوز * که غلط در

(1) Europe.

ضمن سود اکرده ام * شوهرش نقشم کشیده بر
هر نمج * من به نقشش دهر زیبا کرده ام * پس بران
از مدحتش نقش ابد * هم ازین شعر مطرا کرده ام *
میوم مستر رسپینه شوالیه او مردی متمول از معروفان
لندن و منسوبان شاهزاده است زن و دختران
حسین دلربا دارد مکرر ضیافت من نمود هر وقت که
تنها بودم بخانه او رفته در صحبت او اوقات بخوشی
میگذرانیدم چهارم مستر اسمت یکی از شرفای
شهر تستی او نیز دو مرتبه ضیافت عمده نمود پنجم مستر
دوسوطبع گریعنی چهارپه کن کتاب او اگرچه از اغیره
و بیار شریف نیست اما در استرضای من باقصی الغایت
میکوشید و بجهت خوشی من زر ها خرج میکرد و باوجود
اجتناب نمودن من می آمیخت و در دیباچه کتابهای
کلدخانه خود نام من برای یادگار من مینوشت دیگر
لیدی و سیفرد کنستبل او و نی عالیشان الرقوم اسکات
بسیار نیز بلطف و بجد یکه دست و کرسون او از تماشای

میکرد و اطبع جوان داشت و مثل جوانان خود را می
آراست از غایت بزرگ منشی همواره با جمع طعام
میخورد و بدان اکتفا نا کرده در هر هفته مجلس دوست
انعقاد میداد و بعد استماع رود و رغبت تمام من
بواسطها پیغام فرمود و بدیدنش رفته از صحبت
او خط مستوفی برداشتم و چون ذایقه اش بسیار
صحیح بود لذت وافر از طعامهای آنخانه و ایضا نصیب
وافی از تماشای حسن وارد این آنجا برگرفتم این
قیدی در شهر ایدن بره اسکات لند خانه عمده داشت
و رتاب تان قصد آنجا نموده بمن گفت افسوس است
که آنولایت نادیده بماند همراه من بیاوده بیست روز در
خانه من مانده بلندن باز گردد در این ایام چون مرا صحبت بکی
از ارباب جمن لندن خوش افتاده مفارقت دشوار مینمود
عذر خواستم قبول نکرد روزی که میرفت ستواره کوچ بر در
خانه من آمد و خواهش نمود ناخواه مرا بهمراه کیرد تقیم

خوردم که بعد دو ماه هر نوع که میسر شود بدانولایت
آمده در خانهٔ او قرار خواهم گرفت بدین سخن
تسلی شده وداع نمود من بروعدهٔ خود کرا زمحبوب
مذکور نیز اندک میری همسر سیده بود در شرف
حرکت بودم که خبر وفات لیدی مسطور رسید ازان
عزم درگذشتم و بسیار متاثر شدم زیرا که بسیار کس
خوب بود و از صفتهٔ خاصه اسکاتلند یعنی بیوفائی و در رفاه
غم خوردن از بیوفائی نفر سخها دور میشمرد باید
دانست که نفر اول را انگلستان اسکاتلند بیش از
انگلش بودند از انجمله دو نفر یکی مستر جاج جانسیر
که بخشی گری لکهنو نامزد و دو شست ده و دوازده سال
بود دوم مستر بلین که در رفاقت کرنل هانی سی سال
قبل با یکدگر آشنا شدیم و بسبب من مایهٔ معقول هم
در زبان فارسی پیدا کرد بتسهیل دوست رسی
امتیاز داشتند و کپتان رچدسن که بمرافقت من
از هند بانگلستان رفت نیز اسکاتلند بود من ازینها توقع

داشتم کہ رہنمائی من در سیر اسکاٹ لینڈ نمایند معتمد
بلین اگرچہ اکثر اوقات دعوت طعام کردہ اما معتمد
جانسین در انقدر ہم مضایقہ نمود و من در مرد این
اسکاٹ باوصف اثبات حقوق بقدر این زن تازہ
آشنا صفت و اعانت ندیدم * مصرع * * مردی بود
کز زنی کم بود * دیگر کہ ناں مرا ثویت پدید اجنرل
جمیع افواج مدرس است وخود در خدمت نظام
علیخان و بعضی امرای دکن بسیار ماندہ میل بصحبت
ارباب اسلام و طبعی ہوشناک شایق علوم دارد
ازین جہت رغبت بملاقات من کمر و بار با ضیافت
من نمود و طعام لذیز بسفرۂ او بسیار خوردم و سیر اکثر تماشا
خانہا بسبب توجہ او نمودم از انجملہ قلعہ پادشاہی است کہ
در سنتی لندن است کہ تفصیل آن آید دیگر بر تش (1) میوزیم
انگلش خانہ را کہ عجایب عالم در این جمع نگاہ دارند میوزیم
خوانند و در ینخانہ قریب صد ایوان است ہر یک

(1) British Museum.

منصوب. لعجوبه جائی با قسمی از عجایبات حیوانی و نباتی
و حجری آنقدر در ان دیده شد که مطلقا در حفظ نماند
مگر یکی و آن دو شاخ بود چون شاخ قوچ دو سه گز که
بر سر زنی بر آمده بود و بعد مردنش از سر او کنده
با تصویر او درین مقام گذاشته اند عمارت بر تش میبوزیم
یک سمت شهر بر کنار واقع شده زیر دیوار آن میدانی
چهار میل مسطح و سبزه زار است تنهای میدان
سه کوه سبز خرم هموار بهر کوهی شهری موزون
معمور که یکی از ان راهی (1) گت نامند در مد نظر است
بهیت مجموعی آنقدر خوش نما و دلپذیر است که خلق در سیر
عجایب آنجا نه میکند و نمیگذارد که ناظر چشم ازو
بجانب دیگر اندازد * ذکر شخصی غریب الخلقت *
دیگر شخصی از مردم ایرلند که هفت و نیم گز طول
قامت و یکدست درازی قدم و دو ثلث آن پنجه و دست
و موافق آن جسمی ضخیم داشت و این اعیان در

(1) High gate

مثنوی لبنان ورشرح حال او منظوم است * لبولغه *
* رسیدی قامت من تا میانش * سرش از سقف
خم ماندی وشانه ش * قدم از خانه بیرون بر نمیداشت *
که طفل وزن نه تاب دیدنش داشت * از جمله
دولتهای عمده گرنال یکی اینکه زنی نصیب او گشته که یک
نظاره او را داده لکه بها توان داد و حال آنکه او باده لکه
جهاز که بشرط تبدیل شوهر نام پدر بعی خویش لو
گرفتن نام پدر او بر خود بود بخانه گرنال آمد لهذا گرنال
اسم قدیم خود بونتن را به براؤنیت که نام پدر زنست
تبدیل نمود علاوه آن رشک قمر را اعلا قه عشق تیز
بگرنال بهمرسیده اسم بونتن بر خود گرفت و خویش
را آنس بونتن نامید و تصویر شوهر را همواره
زیب گردن و سینه خود دارد این رباعی در وصف
اوست * لبولغه * از روح که دیدآفریده بدنی *
وز آب گهر که پرورید تنی * غنچه شرم لعل من
بونتن لیک * کی غنچه کند بدو سخت شیرین سخنی *

دیگر مسس کاردن زنی پاکیزه سیرت باوصف شکستگی
پیرانی کثیر النشاط وجوان طبیعت است بنصایحت دوستان
مواظبت و بخورد انیدن نعم بار باب ذوق مستقیم مشعوف
میباشد و خود نیز در زایقه سلیقه صحیح دارد لهذا
من بخانه او طعامهای لذیذ و حلویات لطیف بسیار
خوردم شبیره او مسترکاردن که جوانی خوشرو و
نجیب اطوار است هر صباح پیش من می آمد و یک
ساعت به تحصیل فارسی مشغول میماند ازین جهت
مسس کاردن مرا فرزند و همشیره مسترکاردن مرا
برادر میخواند همه یگانه وار سلوک میکردند و چون
وارد میشدم چای و قهوه و حلویات پیش آورده صحبت
ساز و سرود کوک مینمودند مسس کاردن اگرچه
بسیار حسین نیست اما آنقدر شیرین شمایل خوش
رو نیکو گفتار شکر خند معتدل قامت است که باوجود
او خوبان نامدار جلوه نمی دهند عفت و سادگی نجابت

خود گویا از چهرهٔ او می بارد باوجود آن سالار چنگ
براهم خوب مینوازد و او را پسر عمیست کپتان
لک نام مرد عزیز مکرم از سرداران جهازی
بسیار بهادر و شجاع که نوبتی ذر زیر قلعه فرانس بر
جهازی حمله برد و انرا اسیر کرده بلندن آورد لحن داؤدی
و علم بارعدی زادر خود جمع کرده بی شایبه سخن وری
در جنس مردان خوش اوازتر آزو در تمام فرنگ ندیده ام
همواره باچنگ مشق کاردن نغمات خود را شریک
میکرد و تا نصف شب امتداد میداد و هر شب میسر بود
لهذا حظ وافر ازین باب بیش از همه جادران خانه برداشتم
چنانچه ازین غزل مفهوم شود همواره مفتون شیرینی
حرکات آن دلستان لطیف گفتار بودم ☒ لهو لغه ☒
شنیدم گرچه توصیف عدن بس * بلندن دیدنی زان
چشم من بس * اگر رضوان شدی حاضر بهی پرک (1) *

(1) Hyde Park.

یقین کردی ترا شغال خویشتن بس * وگرنه رضوان
بدبدی الفتت اکسیر * نمودی چون من از حب وطن
بس * بخرکوشند پرلی آورجاوه ناز * نزا خوزان تابکی
رانی سخن بس * ترا باد امتیاز کبک زاهدا خور * کسارا بش
رع لعل کاردون بس * بشهد و سیبت چون طفلم فریبی *
مرا آن لعل و آن لب سیب ذقن بس * بخلوتهم فشنجی
لوند بهشتی * خود الفاق شیرین سخن از ان و من بس
* بدیبا بده مومیائیان را * بدسلیم ساعد آن
سیمتن بس * چو در چشم است آن صبح بناگوش
* خدارا ابا غبان از نسترن بس * ز سنبل تابکی
بدهی صداغم * شمم را جعد مشک آن سمن بس
* بسرو ناروان تا چند بالی * ببالم سایه آن ناروان
بس * اگر طالب مع من بس گاردون باغ * رود منت
کشد هرگاردون بس * از جمله کهنه دیر انجانه آشنا
ش مریکی جنرل منی است مردیاو آزاده زبان دان
فرانسی و باوضاع آنها شایق است اکثر شغل شطرنج

من با وجود دیگر جنس لیلی لیکن که قلم انسان حسن و جمال
و صفت لب و دندان و شکر خند چون قندش عاجزان سبب
یکی از ان دختر انست که صورت آن را * ع * بداخت جاهل
ولم سوید او را * این غزل در صفت او بست چون
مستر کاردن باد عشق می ورزید مقطع بنام او کرده ام
* لمؤلفه * ایدل از کعبه کهی رو بکلیسا نکنی * یعنی
از روی بتان روی بخطا نکنی * نقشان آفرینش نه
ز نقوش خالق است * با صحبت خال لعبتی کو عشق اگر جودا
نکنی * مظهر قدرت حق مخزن حسن است او * تجا
غیر لندن طرفی قبله دل را نکنی * سجده طاعت اگر
بشرط مکانی دارد * جز بمحراب دو ابروی اتا نیا نکنی *
حجر و لات و مناتند نیک اصل الا * جز بر اصنکرمی آن
بت ترسا نکنی * موی چون از هر من رومی چو یبر
دانش بس است * سر و با تشکده کاشیر بدآسا نکنی * شمس
انور وش چو مه مقنعه نور نور * از ان بهر اخش کرمی
شمس چون حربا نکنی * زلف لعبان صفت یلین مدبیضا

نازنین * کوش کن پشم بران سحره موسی تکلی مریم آسا
لب لعلش چو لو و زوحی را * طاق کردن سحر آن
زلف چلیپا تکلی * در نظر هست چو آن شاعد شیرین
دلبر * آباهانه بسحری الزید بیضا تکلی * سوم
لب تر انکلی او در پشی شکل مبلی کندن بازن پسر
دوختران خوان وشایر عیال وزر باغی میباشد و بهایت
فراغ و لذت در انجا شهری بزرگ و مردمی کثیر آشنا طباخ
و شب بار اضیافت جمله در ان باغ عمدو اطعمه خوب
خصوصا مکه شیر لوخ لیر که امتیاز تمام بر جاهای دیگر
دارد و از انجا خواروزه محمد امین همسفر ما تکلی رابر اوریانت
که بکار صرافی و تجارت اشتغال دارد و زبانی تعبیر عقد می
کند بسیار میل و عشق با یکدیگر پیدا کردیم بسیار شوخ
و چابک و نادره کار و صاحب جمال دارد و این غزل
در صفحه او سعت * لو لغه * ایمین نیز دل کل رویش
بلکستان آتشین * تر که شوخی خردیش کبر جوان

Pathey!

دوخان آتش * کند بعقل خردمند دمبدم بازی * چنانکه
باکوخس کجا همرزمان آتش * بلی حذر بتوان کرد
خویش ز آتش صرف * چگونه کس نفریبد ز آب
سیان آتش * اینزار رنگ نماید چو موج بی در پی
* باکرمئی زکه میشود روان آتش * یکی از انها
به تقلید پس مردانه پست * چیستی که تو گفتست
پرنیان آتش * جز آن بدن که نه بیش در لباس
سید * که دیدی اینکه بهم نهاده اند معنیان آتش
* اگر بدیدی این لباس او در وا * زاد خود نزدی
کشن را بجان آتش * عجب که ماند مرا پای صبر و هش انجا
* چو میرقوا ز فا قادم بسر چنان آتش * اینند
ز کرمئی دل آب و چشم و لمحظه * بجای آب
ز چشم پشدی روان آتش * کجا مجال قلم را بیان
چا یکش * چو هیچ وقف ندارد بنیستان آتش * خموش
طالب چون ضعفت نمیشی اهتکی * ضرور نیست
ورا بوده ترجمان آتش * از اینکه آب بلاغت قرین

آتش طبع * مرا نیست خیره منه بر سر زبان آتش *
ذکر دلیچ[1] و کارخانه جهازی * و همچنین بر نمائی مهندس کاردن
بعضی تماشاخانها جای نامدار اطراف لندن را دیدم
از انجمله است استرانمین[2] یعنی خانه که رفتار کواکب را
کرد آفتاب دوران نمایند و ذکرش آید بلده دلیچ
که کارخانهٔ جهازسازی در انجاست یکی از کرنامهای
آنکارخانه که با مهندس کاردن ربط و پیچ نام داشت
دران روز ضیافت عمده کرد و طعامهای الوان و حلویات
و میوه های خوب بمادا و در هر جزو آن کارخانه میبرده
میرمتوفی کنانید اما در پی هوس نمی لندن خود اکبر
بهمراه مهندس کاردن نادر مترکاردن میرفتم
زیرا کپتانوی پیر بسبب تعصب او در مذهب و خوی او
برفتار قدیم لندن از تماشای چنین جاها بلکه سماع
ساز و آواز ها اجتناب میکرد و یکرمتر مکفرسن
پسر کرنامکفرسن برادرزاده سرجان مکفرسن

(1) Dulwich. (2) Astronomy.

کور تر بنکاله او جوان تماشا بین تیکو او ضاع است
دور او ایل در خود بخود بدیدن من آمده ضیافت
نمود و باکثر تماشا خانهای و عجایب لندن را نمود نی
گذرد از انجمله است دور لین[1] بزرگترین پلی هوسها
دشت پال[2] و ویست منستر[3] ابی کلیسهای مشهور
نو پنورا[4] امان و غیره و دیگر لاز و نکارتی از اعاظم امرا
مردی قوی قوا کامل الخلقت متناسب الاعضاست
چنانچه حالا در عنفوان مالکی است چهل پنجساله و جوان
خشین نماید اکثر استخدامات شاهی عمده مامور شده در
آغاز شباب بایالتی کنری روس رفت خود شید
کلاه ملکه روس فریفته اسلوب بدن و راستی
قامت او گشته بطریق تماشا بینی بوی تملیم کردند ملتفتی
گورنر مدرس نماند و بگورنری بنگاله نامزد شد قبول
نکرده بولایت مراجعت از انجا بسفارت چین رفته
آثار نیز کمایینبغی بتقدیم رسانید در خانه لارد اسپنسر

(1) Drury Lane. (2) Saint Paul's. (3) Westminster Abbey.
(4) Panoramas.

بمن همسفره شده آشنا کشت وضیافت لایق نمود
بعضی اوقات بقاعده غریب نوازی بدیدن من قدم
رنجه مینمود و هر چند از ان حرکت او را معاف داشتیم
قبول نفرمود و یکروز او هم بخانه او رفتم
قریب بسه ساعت بعد از ظهر بود که او نیز شخص خانه
امد بسیار خوش شد چون خواهر لیدی آن بار نیز در خانه
نکاح او بود لیدی آن از کیپ بشرفارش من نمود
خطوط خانگی بیاورد تا بدیدن بروم تشریف آوردند
و مکرر ضیافت طعام نمود او لیدی از دوکس نیست
انچه بالا مذکور شد و تواضع است در ان ضیافتها بعمل
آوردند و در غایب تا نی با خواهر زن لیدی
ملاقات نمودم که از بانوان نامدار لندن است
بباغ او رفته چند روز در انجا قیام داشتم
بعد از انکه با یالت ایرلند منصوب شد بسیار
تحریص کرد که با من و دیگر یاران بایرلند بیاید یا ماه دو ماه
مهمان باشم من عذر خواستم در خانه او با من

(1) Portman Square.

مونتاگیو اشنا شدم بسیار کرم جوشید و در خانه پر تمند
اسکیر خود که در تمام لندن بخوبی معروف گویا تماشا
گاهیست ضیافت کرد این مسس مونتاگیو یازده فرزند
زائیده هنوز از بیست سال زیاده عمر او معلوم نمیشود
و مادر زنی دارد که سالی یکبرنوز خاکمرد و بان بخاری
لندن را که پسران دوازده ساله همیشه آلوده بدوده
دوده سیاه رنگ چون حبشی میباشند ضیافت میکند گویند طفلی
از دودمان او کم شده بود یکی از جماعت مذکور بدو برخورده
بخانه اش رسانید ازان بار بروز یافتن آن ضایع شده جشن
بعمل می آرد و ان پسران را که عدد شمان چهارده است بسیار مند
ضیافت میکند دیگر مستر هوپ او تاجری نامدار و شخصی
عالیشان است معاملات ملک و لندن بزور و سر میکرده
بانکه ورشکسته فرانس نصف سرمایه او برفت اما هنوز
سردار ترین تجار لندن است سابقه مستقیم او در بیان
روشنی خانه اش در چراغان عام لندن معلوم خواهد
شد لندنی ان بارنت بافنیز چیزی در باب من نوشته

(1) Portman Square.

بود لهذا در خانهٔ سر جوزف بنک خود را بمن شناسانید
و بدعوت بسیار عمده که از ان عمده تر کسی نکرده نموده
از اقسام شرابهای عالم آنقدر آورد که نام کسی بخاطر
نماند چاکر او در ساغرهای بلورین بعد از اهل مجلس بر طبق
طلائی نهاده اول پیش من می آورد و نام شراب میگفت
پس بمجلس دور میداد سوای ضیافت بارها در
مجلس هامی رفت که در بعضی پانصد نفران عمده در لباسهای
فاخره مغرق بجواهر در آنخانه امد و رفت میکردند
طلبداشته تماشای انمجالس بمن نمود و هموار ه بباز
دیدمن می آمد دیگر سر ولیام اوزلی او از سرداران
سپاه است شوق مفرط بتعلیم زبان فارسی دارد بی
استاد بخودی خود از کتب نحو و لغات فارسی که انگلیش
نوشته اند و تر جمه های ایشان آنقدر تحصیل کرده که
تاریخها و کتب معتبره فارسی را تر جمه میکند چون مردم
لندن باو اعتقاد زبان دانی فارسی دارند آن کتب
را خرید اری مینمایند اما در گفتگوی محاوره چندان

قدرت ندارد خبز مراث نیده بملاقات من آمد و بکرات
مرات دعوت چاشت نمود ولیدی اوزلی از زنان حسین
انگلستان است آن دوای دلپذیر و نمک وصباحت رخسار
دارد او را پسری است که سر دلیام اوزلی از
غایت شوق خود بفارسی حافظ نام او نهاده طفل
مطبوع است و بمناسبت نام بامن می جوشید و تا من
دران مجلس بودم پیش دیگر کس تمیز فت دیگر سر
چارلس روس بودن از امرای خورد و منظوران
پادشاه است در هندوستان بسیار بوده بفارسی
مناسبتی درست دارد من او را اول بار در بارگاه شاهی
دیدم که پادشاه بجهت ترجمانی طلب فرموده میان من
و خود جاداد بعد ازین بدیدن من آمد و بخانهٔ خود برده
مکرر ضیافت کرد و دختران صاحب سلیقه هنرمندش
بعد طعام بنواختن چنگ وارغنون اشتغال و مرا بسماع
آن فرحناک و خوشحال میکردند دیگر دا کتر کرشور
او را نخست در مجلس پگاشنه شد جوزف بنک دیدم چون

او هم بتقلید شخص موصوف شبهی در هفته بخانه خود مقرر
دارد التماس کرد که آنجا هم می آمده باشیم چند دفعه اتفاق
ملاقات مردی سودائی هوسناک است اما در رهنمائی
من بسیار مفید و بدو باعث معرفت من یکسان میگردید
چنانچه با مستر سمنث که در پدنتن هوس در بلدهٔ
پدنتن[1] ضیافت بسیار عمده کرد و دران صحبت بسبب
همسفری جمعی از ارباب حسن بسیار خوش گذشت
بسبب او معروف شدم و خود هم دو سه نوبت دعوت
نمود * ذکر مقابلهٔ مستر کر شود * روزی پسرش
که در دفتر دیوانی هند متعلقه مستر دنداس محرر
است و بدان سبب خود را از پدر عالی تر میداند
با ما همسفره بود رو بمن کرده گفت مردم هندوستان
بصفت قساوت قلب و بیرحمی موصوف میباشند گفتم
بعضی ایرانیان که اصل من از انهاست بدین صفت
بدنامند اما در حق هندیان اعتقاد مردم برخلاف آنست

(1) Paddington.

گفت ندیدی که اورنگ زیب باپدر و برادران چه کرد
و هم چنین پسران اورنگ زیب باهم چه کردند گفتم
امر سلاطین و شغل ملک علحده است حال عامه
خلق بران قیاس نتوان کرد اگر درین ملک قانون محرومی
شاهزادگان غیر ولیعهد از سلطان نمیبود احتمال اینقسم
امور بیشتر از انجا داشت گفت چه میگوئی از افعال دکنیان
یعنی رهزنان انملک که اموارهٔ در ترجمهٔ کاغذات
کلکته بنظر میرسد گفتم از رهزنان آینملک حدید تر
وصلب ترنیستند و براسپ شجاعت و غرور سوارتر نه اکبر
من حال انگلش را عموما برانها قیاس نوانم کرد تر انیز
خواهد رسید ولانه سخنی دیگر بی اصل که بنای آن صرف
بر مباحثه بود بر زبان آورد برای قطع مکابره گفتم قبول
کردم که این صفت دران ملک بسیار است زیرا که
در تو بمجرد سیر رشته محرری آنجا اثر نمود و سخن راست
از کیسه تجربه بیش از تو دارد نمیشنوی و مکابره

بیفایده با مهمان مینمائی حاضران بخنده افتادند وشروع
بملامت او نمودند یکرسر چارلس رچ از عقلا ودانشوران
نامزد انگلش مرد متمول است باغ بسیار عالی
در همپشیر[1] هفتاد کروهی لندن همسایگی مستر متنبین
دوست قدیم من وخانه مثل منزل امرا در لندن دارد
مستر متنبین را واسطه کرده با من ملاقات نمود ومکرر
ضیافت ومهربانی با حال من فرمود لیدی رچ زن او
از بانوان نامزد لندن واورا دو دختر حور پیکر است
که بجهت مشغله وخوشی خاطر من اکثر بنواختن
ساز وسرود نغمات ولکش اشتغال میورزیدند
واز آنجماعت که در انملک حسن خیز بحسن وجمال
انتخاب من شده این قصیده بهاریه لندن در وصف
آنهاست * لپولغه * ایدوست بخرام سوی حدایق *
که زد بصحرا خیمه شقایق * شد بهمنی نار چون نار
نمرود * ریحان وسنبل کلهای فایق * هر برف کوید

(1) Hampshire.

عه ماه برشاخ * اکنون شکوفه است بالعمل
طابق * بدزال زابرف زین ره چوبهمن * دیدش
بهاران در حبس لایق * بد ابراو از پیلان فوری *
نیسان سکندر کشت از بوارق * چمزه که دمکشش
پروانه شان بد * اکنون چومن هست بر شعر شایق *
قمری قرین شدبا سرو چالاک * غایب غراب است
چون بوم مارق * بابل وریحان چون عاشقی کو * یارس ببر
ورد مساز ووافق * راز تن آب گرکشت پنهان *
حاک از دلش بگرد بیرون حقایق * کوئی که برخواست
محشر زبستان * بین از شکوفه بران وثایق *
دامن ززر کرد پر از کل زرد * باغ از پس آن
افلاس ودانق * کل در چمن شد چمن روی غذرا *
زان چشم نرگس واهمحو وامق * عنبر چو مریم از
روح حامل * سوسن چو عیسی در عهد ناطق *
گوئی سپهر بست آن ستون زار * وزکل بروهست
صدزهره شارق * هم ارغوان بست لعل از برو

ووش * مانند داماد در روز ساچق * نی نی عروسی
است گلزار خوبان * جمعند جمله در یک سرادق *
گویندہ بلبل رقاص سرو است * ساقی است
نرگس جام از شقایق * وآن نوجوانان فاتر چو
مستان * از بسکه پیمود نرگس رحایق * درین
چنین وقت ای یار دلبند * جز از گل و مل بلسل عالایق *
منشین بسایه جز سایهٔ بید * منشان به پیشت جز یار
صادق * شد سایهٔ او زمردهانا * کانوعی غم زواست
تیره عدایق * امرود بر شاخ خوش هست چونانکه *
در گوش خوبان زیباعالایق * چون خد جانان شد
بوسه خرسیب * زین ره دهن کرد چون غنچه فستق *
خود پنجهٔ سروز د خنجر بید * از طمع یاقوت بر نار
فالق * یانامبه کرد تاثیر در سنگ * زان لعل
بشکست رنگین صنادق * اکنو توان دید در روشنیش *
اسرار آبی شب در مضایق * گفت انوری
پایش که تاک یاثور * در مایهٔ هست باشد موافق *

کز ثور مداشت صد خوشه پروین * باشاخ
این تاک بودی مطابق * کز رسم پان نیست
جز هند چون شد * لبهای انجیر همچون شقایق
* وز استرار[1] بری یا مابری[2] چون * کوهم بجز این
کاسه رازق * صدلوحش الله بران چری[3] کو *
در لطف وخوبیست بر جمله سابق * چون خوشه
بد بر زمردین شاخ * بینی کرن زارخشان و
شادق * گویا که گردد در اجر چسنت[5] * چشمش سپید
است چون چشم عاشق * یا منتظر هست اقدام
مس رنج * در باغ وبستان همچون زبالق * تاخاک
راهش سازد چو جانم * در چشم زینت محل الحدایق
* وان اهل کاشن خوبان صحرا * هم باویستند
در این موانق * ای تاج عالم وی جان طالب * برقع
برافکن زان شمس شارق * تانیک خوانانت
جان و دعارا * بکشند پیشت برسان ساچق * دیکر

(1) Strawberry. (2) Mulberry. (3) Cherry. (4) Currant.
(5) Chesnut.

مستر بروس او از عمداه زادکان لندن برادر لارد
الگین ایلچی استنبول است لیدی بروس مادر او
باتالیقی پرنس شارلت دختر شاهزاده ولیعهد قیام
دارد چون شاهزاده را بجز این دختر ولدی نیست
موافق قانون وارث آن ملک او بر تخت لندن نشستنی
است ازین جهت مردم لندن لیدی بروس را بنظر
تعظیم می بینند و احترام وافر منمایند چون مستر بروس
در هند بسیار مانده بزبان فارسی آشنا ست بعد
استماع درود بیواسطه بدیدن من آمد و پیوسته مهربانی
مبذول میداشت بعد چندی عزم هند براه استنبول
بشوق دیدن برادر نمود مرا تحریص میکرد که باتفاق
هم این سفر را بانجام رسانیم چون من هنوز از لندن
سیر نشده بودم عذر خواستم و وداع او نمودم دیگر
مارکوس تونز هند که قبل ازلارد کرنوالس بایالت
جزیره ایرلند قیام داشت مرد پیر جهاندیده است و بصفت
دین و دیانت موصوف زیرا که باوجود منصب و حکومت ای

بزرگ تمولی ندارد و اوقات را بمیانه روی میگذراند
دیکر کرنل نویان او از نوکران پادشاهی و بخدمات
حضور او مامور مردی بغایت عالی منش کشاده پیشانی
است باغی چون کلستان ارم هفتاد میلی لندن در
سر راه ایدن بره اسکات لند و خانه عمده وران دارد
در خانهٔ مسترجانسن که مخصوص دیدن من آمده بود و
ملاقات کرده همواره مهربانی مبذول میداشت و به
سیر تماشا خانها برده در استرضای من همت والا
نهمت خویش بسیار مصروف میساخت دیکر جنرل
مارکن او از اعاظم سرداران لشکر هند بوده و
هنکامیکه زمان شاه بلاهور رسیده و صد شرقی هند
داشت بریاست کل افواج که بجنگ شاه ابدالی
نامزد شده بودند اهتمام مینمود مردی راست و
درست بغایت کوچک دل مهربان است در لندن
خانه بسیار عالی و زندکانی لایق دارد و با مسس مارکن

مرزن خود که از زنان عالی منش لندن است بفراغ
وآزادی تمام بسر می برد مکرر مرا ضیافت کرد و باره
بازدید تشریف می آورد خدا یتعالی اورا دختری
حور لقا داده که در عقد مستر لشنتن برادرزادهٔ داکتر
کپنی است از غایت حسن چهره و اعتدال قامت
طعنه بر کاشتان ارم و طوبی میزند و از نهایت نزاکت
وصباحت حسن پری را معدوم و ظلمت لیل را چون
صبح روشن مینماید دران سی چهل کس که انتخاب
من شده اند اورا در صدر آنها توان نشانید و لندک
خویشش ازین قصیده خزانیه لندن که بنام او
مزین است توان فهمید * لیولغه * لکاه برف در
لندن وطن به * که باغ اندر بهار نسترن به * زمین
در چشم چون یک قبهٔ نور * هوا از فرش عنبر شش
ذوالیمنین به * جدا روی قف جمله از باور است *
ز روسیم کوه اجاوه کربه * بهر کنگر فروزان
چلچراغی * بهر شنج عقد از عقد پرن به * همیشه ترک

بوی وز شیر بار انست * غدیر آب را جوشش بتن به *
روان مردم بره هر سو بامغزش * ز کشتیها بدریا بوی
یمن به * کهی در کرد فرکه راست نازان * ز جولان
فرش صدره بفن به * چو شناور روان کشیده ابر آواز *
شاله دورشش از در عدن به * بزیر آن عروسی
جهان است * نثارش کل سیم از سمن به *
اگر تاراج دی نکذاشته کل * که بوده در خور آن
انجمن به * ز کوشش ارغوان هم جامه لعل * ربود
و نیمت حال نسترن به * ز دست یاسمین شد یاره
سیم * رخ آبی ز ریزد نمیمنحن به * نامیشه چشم
نرکس ور خمار است * که جام لاله بشکسته چو آینه *
چه غم زین کر بخاری اندرین عرش * هر و نق صدره
از صدر چمن به * بمجمر آب و تاب بهمنی نار * ز لالستان
فرو ردین ز من به * بس اهرمن مدیدی در
فرشته * فرشته بین بابس اهرمن به * چو کل کر چه

بت خوبست رویش * ولی حاشا که از منظور من به
) * وگرگل سخت نیکو بود در باغ * ولی از ان رخ مس مارکن
به * حضور آن نگاریا سمین بو * مکوای باغبان که یاسمن
به * کند هرکس بقدر همتش فکر * ترا سرو مرا آن سرو
بن به * کوار ادر مذاق هرکس آبی * بمن آن لعل وخضر
آب معین به * بگاه اینچنین خوش نیکبختی * که دارو ذیل
او باذیل دن به * کنار اتشین باغ نجاری * خورد آبی
زآب نار بن به * زدستش ساغری در رغم
طالب * گرفتن صدره از ملک ختن به * دیگر مستر
بدلف او از تجار و اعاظم مهاجنان لندن مردی صاحب
سلیقه است طبعی هوناک و فهمی نیز در خدمت
شاهزاده ولیعهد تقرب دارد در خانه مستر بلین بمن
سرخورده گرمجوشید پس بدیدن من آمده بخانهٔ خود
رهنما گردید بار اضیافت من نمود طعامهای بسیار لذیذ
آنقدر که دران ملک ممکن است در خانهٔ او خوردم
و بعضی تماشاخانها و خانه شاهزاده ولیعهد را تمام و کمال

از کباب خانه و سلاح خانه و ایوان زنش و مقام
باز بکاه پرنس شارلت دختر او بتوجه او دیدم زیرا که
شاهزاده خانه کوچ از انجا بر آمده خانه را برای سیر
ما خالی گذاشته بود و حکم داده که دو سه جا نفره
حاضری که حلویات و میوه و کبابهای سیر د بران میباشند
فرش مهیا دارند تا هر جا که دلپسند افتد در ان مقام
نشسته برای شغل خوردنی و شراب داشته باشیم
و یکر کرنل مکنزی او مد تهادر هند بود و هو بزبان فارسی
آشناست ازین جهت و ایطها انیکسخته ملاقات نمود
و تا وقتیکه ترک لندن کرده باسکات لندن رفت همواره
آمد و رفت و کر مجوبش میفرمود و مکرر دعوت طعام کرد و
چاشت های لذیذ داد دیکر مستر مکدانلد او پسر دوست
دلی وحبیب قدیم من کرنل مکدانلد است در صورت
و سیرت بلکه حرکات تمام به پدر ماناست در هند متولد
شده در عهد کودکی باسکاتلند آمد و در انجا تربیت خوب

یافته در فن طب و جراحی تحصیل کامل نمود بجهت
اتکمال و حصول تجربات در جزویات آن فن زیرخانهٔ
خود دوکان عطاری وا کرده ازان ممر سررشته
مداخلی که هر سال کارش بترقی و محتاج اعانت پذیر
نیست بدست آورده همواره بدیدن من آمده در هر چیز
مدد و معاون من بود و بارها ضیافت من نمود بلکه مرا
مخبر کرد که هرگاه بجای موعود نباشم بخانهٔ او آمده
طعام خورم هر دوائی که مطلوب من میشد از دواخانهٔ او
میگرفتم و هرکس از معرفان من که ربط بطبیبی در لندن
نداشت اورا باستعلاج پیش او میبردم زر قیمت
دوا و معالجه نمیگرفت علاوه از جهت قبول زر بجهت
اخراجات لندن همیشه اصرار داشت زیرا که گرنانک مکد
نالد هندوی دو هزار روپیه از هند برای انیکار باو فرستاده
بود که هرگاه حاجت افتد آنرا بمن برساند دیگر مستر
گرت تیا ناوشو هر خواهر گرنانک مکد انالد مردی مالدار
بسیار معرفه الحال است توسل شاهزاده ولی عهد دارد

وضروریات سرکار او را از قماش و جواهر وغیره
مهیا میسازد و مال مردم هم در خانهٔ او نیلام میشود چنانچه
تو بستی مرا در خانه خود ببردشش لکه روپیه قطعات تصویر
وز انجا موجود در روز دیگر وعده نیلام بود بعد دو روز که
بدانجا رفتم یک قطعه را نیافتم معلوم شد که همانروز
نیلام همه را امردم برده بودند بسبب استماع دوستی
کرنال مرا مهربانی وضیافت نمود اما چون کرستیانا زن
او بسیار خویشتن دار و پرغرور است صحبت
درنگرفت و ستر مکدانلد هم بهمین جهت همه را دیر
دیر می بیند دیگر مستر دوستی از شرفای عدالت
است در خانهٔ سر جوزف بنک آشنا شده بدیدن
من آمد و بخانه خود رهنمون شد در انجا قطعات تصویر
کار مصوران نامدار هند و ایران مال امرای عظیم الشان
هند که در فترات بتقریبات بدست انگلش را افتاده بفرنگ
آمده اند دیدم که طعنه زن تصاویر نامدار فرنگ بودند

* ذکر تصاویر هندوایرانی که در فرنگ دیده شد *

از آن جمله خمسهٔ نظامی بسیار خوش خط مصور بود مهر نواب شیر جنگ مرحوم بر پشت داشت و من آنرا در صحبت او دیده بودم که چون جان عزیز میداشت و گاهی از خود جدا نمیکرد دیگر شاهنامه هم از آن سرکار تصویر این هردو بقلم مصوران ایران بوده همچنین مثل این قطعات که در هند جنا بنظر میرسید در خانه ستر داشتن و دفتر فرنگ آیدن که ذکرشان گذشت و بعضی خانهای دیگر در زیر آینه تا بر دیوار مصلوب بسیار دیده عبرت برداشته شد * خاقانی *

گنجی و ترنج زر پر از دیوره زرین * بر نادشده یکسر از باد بشده یکسان * پرویز کنون کم شد زان کم شده کمتر کو * نعمان تره کو بر خوان زان کمتر کو بر خوان *

در کتاب خانهٔ بادشاه خود چندین کتاب مصور ایرانی و هندی بمن نمودند که یکی از ممالک شاه جهان نامه مشهور است که بحکم شاه جهان مصوران نامدار پایهٔ تخت از

نه در خدمت حاضر میماند نه صورت مجلسهای رزم و بزم
او که همه شبیه اند در این کتاب کشیده اند آن کتاب را
قدرت ولی بدست اصف الدوله افتاد همواره باخود
میداشت و سرجان شور کور بریکاله از و بالتماس
گرفته نذر پادشاه انگلستان کرد و یکر مستر دانیال مصور
که تصویر صحبت اصف الدوله را با مستر هشتن باشیه
تمام حاضرین کشیده است بدیدن من آمد و ضیافت طعام
چاشت کرد در خانهٔ او تصویر تاج محل و اکثر عمارت و مواضع
نامدار هندوستان لندنی را که کاهی باین بلاد نیامده
از احوالی اینجا ناواقف اند و گمان میکنند که در هند چیزی قابل
نام و اعتبار نیست باخود برده می نمود م مستر دانیال
خانه تصویر سیاه قلم را که ذکرش در محل خود آید بمن
مفصل نمود بلکه بخصوص من عمل کرد و یکر مستر اکرا و نیز
از مصوران این معروف مردی متمول متوطن سرکار
شاهزاده است بسیار اشتیاق ظاهر کرده بواسطه
مستر دانیال ملاقات و ضیافت عهده نمود می خواست

که پسر او پیش من تعلیم زبان فارسی کیرد و برای تواضع
زیاد لایق در عوض آن حاضر بود اما چون من از کثرت تعیش
و صحبت های اکابر لندن وقت نداشتم و آن پسر هم
لاابالی جنون طبیعت بود قبول نکردم بنابرین صحبت در
نگرفت دیگر مستر هرتمن آواز معاریف لندن است
خانه امیرانه در پرتمن اسکیر دارد همیشه دران مجلس
های روت میکند و در انجا نه یکی از فرانس را دیدم که
بونوپات پادشاه حال فرانس در خانه او پرورش
یافته معهذا از بیم او وطن را گذاشته در لندن میباشد
و همچنین پدر زن جنرل دوباین که از وزرای پادشاه
مقتول فرانس است و پادشاه گانند که از ملکهای
خویش آواره شده در لندن پناه گرفته اند با من
معرفت بهمرسانیده بودند و دیگر مستر استریچی از
اصحاب هند است مدتها در مدرس بشغل ترجمانی
قیام داشت فارسی را بلهجه ایرانیان که ساختگی
آن معلوم میشود میگوید بنابرین بیواسطه بدیدن من

آمدو مکرر دعوت من نمود دیگر سرایرز چمپر که مدتها
بزرگ ترین حکام عدالت کلکته بود بواسطه سرو یا
او زنی مشوق ملاقات ظاهر نمود اما چون اکنز
بیمار می ماند و شکسته شده مستعد سفر آخرت بود و
صحبت امتداد نیافت دیگر مستر و کریلن او نیز در چند
مدتها بوده و بعمل واری پرتیه بعضی اوقات اشتغال داشته
در انعصر زنی از شرفای انجا بدست او افتاده از و
اولاد بهمرسانیدند در حین معاودت بفرنگ زن مذکور
بمحبت اولاد ناهراهی او نکرد اشت وبدان ولایت رفت بعد استماع
ورود من بواسطه مستر جانسن شوق ملاقات ظاهر نمود
بدیدنش رفتم چون زن مذکور سفید رنگ و از بست
سال دران ملک است اورا در زبان و لباس و نشست
و برخاست و هر چیزی مثل بانوان فرنگ یافتم سه چهار
پسر خودرا که بعضی ازان نوزده ساله بودند بمن معروف
نمود که مطلقا فرقی میان آنها و جوانانیکه در انجا

زاده اند نمیشد بملاقات من بسیار شعف و خورسندی
نمود اما چون مستر و کریل شوهر جنون در سیر و اشت
حرکات او را نه پسندیده دیگر در انجا نرفتم و همچنین
است حال نور بیکم زنی که بهمراه جنرل دوباین بولایت
رفته که در لباس و زبان و هر چیز شبیه بزبان فرنگست
از ملاقات من بسیار اظهار خورسندی کرد و خطی
بوالده خود داد که باکهنو برسانم و التماس نمود که گاه گاه
او را دیده باشم از وقتیکه جنرل دوباین زن تمسر کرده
خانهٔ برای او گرفته در انجا جدا میماند و هزار پاتصد روپیه
سالیانه و پوشاک از دولی باید نور بیکم زاد دختری
و پسری حسین پانزده ساله و شانزده ساله از جنرل است
که در اسکولها به تحصیل مشغول میمانند و گاهی که باندن
می آیند باما در خود بسر می برند دیگر مستر هلزدن او در
وملبل استریت[1] خانه خوب و طبق شایق هر چیز
ناوساک دارد بنابرین بیواسطه ملاقات من نمود و مکرر

(1) Wimpole Street.

دعوت طعام نمود هرجا که مجلس تازه و آوازنامدار
ورود و ثنان او منعقد میشد مرا بدانجا رانمونی میکرد
و همواره در اثنای رضای من سعیهای جمیل بجای آورد
دیگر مستر دود بعد از مشهولان لندن است خانه بسیار
عالی و رنگ چمز ایسکیپر و زیور آن کارخانه از چینی
آلات آلمان و لندن چنانچه باید انتخوبی و عمده یکی دلو تمام
و شهر لیست اکابر با اوان شهر تمام بدانجا آمدورفت
و دارند و تجاریف بسیار مثال پیکرهای خوردکه در هر دو
دست جای شمع دارد و پیاله چاه و قهوه خوری و غیره
از این مکان بدست می آرند بواسطه مستر جانسن
با من ملاقات نمود و مکرر ضیافت کرد و مراتب دلجوی
بتقدیم میرسانید و وقتیکه عازم هند از راه خشکی بودم
او هم قصد مرا قوت کرد و بواسطه مستر جانسن مرا
بدین راضی ساخت که از بغداد عزم بصره بوا گذاشته
همراه او بملک ایران روم او اخراجات مرا خواهد
کشید و روز سایه آسا دنبال مرا نمیگذاشت تا اینکه

مسافری از معروفان او در رسیده صعوبت آن راه بدو
شرح داد از غایت تنعم و ناز پروری ترک اراده کرد
دیگر کرنال آسیرن او سابق در ههدو با پانتن خود متعینه
اله آباد بود پرگنه اریل از اسمعیل بیک عامل اله آباد
اجاره کرد و بدان سبب دست انداز ممالک بوندیله
شده طرفی از ملک آنها را مسخر نمود و در چندین
جنگ راجهای نامدار بوندیله را شکست داد کار بجای
رسانیده بود که تمام آنملک را مسخر ساز دستبر
هشتین صلاح در ان ندانسته عنایکری او نمود و حیدر
بیگ نایب وزیر قابو یافته او را از اریل عزل کرد
محمد هنرا کرنال خونین دل گشته بوطن برگشت حالا تمول
معقول دارد و باعی لطیف و زمینی در همسایگی دستر
هشتین خریده از غایت کشادگی دل همواره متردد
ورود مهمانان میباشد و گاهی بشهر لندن بدیدن پدر زن
خود که از سرداران لشکر بادشاهی و بخدمت حضور
مامور است می آید چون نام هرادل هند شنیده بود

بشعف تمام خندان بملاقات من آمد و مرا بخانه خود
برده باسعی آسبرن زنش ملاقات داد و مکرر ضیافت
عمده نمود و در مجالس های شب نشینی تازه سرود
میطلبید از اول صحبت تا آخر از غایت نشاط طبیعت
او آنقدر بفرح و سرور میگذشت که در بیان نگنجد اما
از بیان اوصاف مس اسبرن زبان ناطقه لال و این غزل
شاهد مقال است * لهو لغه * گرچه بلندم سپری شد و سن
هنوز * گویا که هست روز نخستین بمن هنوز * از
خوبیش ندیده شده عشری از عشار * نی سیرزانچه
دیده دل و چشم و تن هنوز * بازی چو حکمت است
چه خواهد بدن حکم * جز اینقدر ز کنهش ندانسته من
هنوز * طالب چه خبط هست که گردید جهان سطان * بس
نیست بهر سیر یک اگر بیشن هنوز * یا بهر وا کسان
که چون او هزار جا بیت * یا بهر دید روی مس اسبرن
هنوز * قامت بسان همت و همت چو قامتش * رو

ضد زلف وزلف ضد دهن هنوز * زآن واداوآن نمکین
نیمرنگ او * کوبم و یازنرگس پرناز وفن هنوز * یازان
حُرام خوش که سوید اصفت بدل * جاکیر هست
یاکه زلطف سخن هنوز * کوته سخن که انچه بگویم زیاده
من * کم دان بشرح خوبی آن سیمین هنوز * ویکر
مستر پول او از عقلای نامزد آنشهر واز ارباب علم
است در خانه مستر جانسن برخورده رغبت وافر بملاقات
من کرد وبدیدن من آمده مکرر ضیافت نمود تادر آن شهر
بودم سررشته مصادقت جاری داشت ویکر مستر جاج
سونتن او جوانی بسیار زکی طالب علم است شوق بسیار
بتحصیل علم فارسی دارد واز فهمیدن مضامین اشعار
فارسی بسیار فرحناک ومائل میشود بواسطه کتابان
رچدسن ملاقات من نموده است تدعا کرد که هر روز
ساعتی پیش من آمده مشغله نماید چون مرا وقتی الا بعد
هشت که از حاضری فراغ میکردم نبود وآنوقت خواب اعزه
انجا ست تعین کردم کاهی ناغه نمیکرد بلکه از غایت

شوق اکثر ناشناکرده ورو نشستمی آمد این معنی
در من اثر کرده صحبت و کرفت تا و قتیکه بهند متعین
شد از دل متوجه افادهٔ او بودم الحمد لله سعی من
منتج شده او را فایده عظیم داد و ترقی بسیار کرد اکر از
اشتادان جعلی آنهمه غلطهای لفظی و لهجه غیر صحیح
در ذهن او منتقش نشده بود بیشتر ازین مفید می افتاد
زیرا که وقت بسیار در تصحیح غلطهای سابق او ضایع
شد و رهنمائی من بقدر استعداد طرفین اثر نکرد اما
امیدوارم که بقیه آنها بمرور در هند درست کردد و یقین
دارم که کار او بجائی برسد که تا امکان کسی
جماعت انکلش نرسیده دیکر متر رمتن او نیز
جوانی نجیب فهیم زکی پدرش از متمولین تجار
شهر سنی ست بو اسطه متزو نمتن مالقات
وکاه کاه بشغل درس رغبت مینمود پدر او مکرر
مرا ضیافت نمود طعامهای لایق در ان خانه خوردم چون

او را حصه شراکت و بریکی از پلی هوسهای لندن
است رخصت نامه رفتن انخانه یکی دوتا همواره میفرستاد
چنانچه از کثرت تماشا بتنگ آمده اکثر آنها را پیشکش
یاران میکرد خود میکردم اما از دوستان قدیم هندیکی
مستر رچد جانسن است او در لندن بشغل مهاجنی
میکذارند و اعتبار لایق دران پیشه دارد مسس جانسن
زن او بانوی باعلم و فهم است همواره در استرضای شوهر
میکوشد بنابرین شب و روز مستر جانسن هفت ماه
در لندن و سه ماه در همپشه جوار مستر متاتج جعفراغ
بخوشی میکذراند بعد ورود زمای مرا در تحویل خود
گرفت برداشت خرچ از انخانه میکردم و صندوق اسباب
خود را بدانجا کذاشته در خانهای کرایه لی تشویش
میکذرانیدم در رهنمائی و باسباب فرح و دستورات آنملک
دریغ نمیفرمود طعامهای لذیذ در خانه او خوردم بلکه خانه
او را چون از خود می پنداشتم ارباب ساز موسیقی
هم بسیار در انجا دیده و شنیده شد از این جمله لیدی

همانست که از موسیقی دانان مسلم آنمملک شمرده میشود
ولحن داؤدی در مقابل صوت خود هیچ میداند سالها
در ملک اینالی و روم قدیم برای تحصیل موسیقی مانده
وزرهای وافر خرج آن کرده همواره استادی از استادان
آنمملک باخود داشته حالا قدرت او در ان فن بحدی
است که در یکمصرع تبدیل ده مقام میکند و در عین
خواندکی خنده و قهقهه کریه نالهٔ عتاب برهمان لحن و
وزن مقام که آنوقت در آنست مینماید بنوعیکه مطلقا فتوری و
قصوری در مقام رونمی دهد و خارج نمیشود و حیرت بر مستمعان
طاری میکرد اما باوجود این همه قدرت وخوبی آواز سرود
او از اثر خالیست و ده یک خوانندکی مسس انسترزه
که در جنب شاکردی او ندارد و لپذیر نیست استاد
او را نیز شنیدم بسیار خوشخوان وخوش آواز بود
بسهولیتی میخواند و تحریر میداد و تبدیل مقام میکرد که
بجز از مغنیان خواننده مشهور لکهنو از کسی ندیده ام

دیگر مستر متتن او اکثر باعیال و اطفال در
همیشه در باغی که نظیر گلستان ارم ساخته بفراغ
و تعیش بسر میبرد وحیناجریده بشهر لندن می آید
انچه لازم مهمان نوازی و سلوکیکه دوستان قدیم
را با دوستان میباشد نسبت بمن بوقوع آورد در هر
نوع امداد حتی از برای اخراجات لندن حاضر بود دیگر لارد
تسمث که در هندوستان بسر جان شور معروف
است وکورنر بنگاله بوده چون عهد ملاقات او به
نسبت دیگران تازگی داشت بعد استماع ورود بدیدن
من تشریف آورد و مهمان نوازی نمود و دیگر مستر ایوز
که سالها بوکالت لکهنو از جانب کمپنی قیام داشت
و میجر مارسک وکرنل دیوکه هریک در هند معروف من
بودند و بالفعل تمول و دستگاهی دارند اما بجز گرمجوشی وظاهر
داری سلوکی بعمل نه آوردند حالا وقت آنست که خامه
صدق ترجمان ازین وادی عنان برتافته بذکر خصوصیات
انگلستان ولندن پردازد و بواقعی دوستان و امرای شایان وکارها

پردازان ملک را در ضمن اوضاع و دستورات آن ملک ذکر نماید
چنانکه در بیان اوضاع انگلند و دستورات انگلش و قلعه‌هایکه
در ضمن آن مندرج است باید دانست که بعضی از آن
در مثنوی سرور افزا که نوکر نیز خامه جودت فن
و نتیجه جودت هوای لندن است و بعضی در ذکر ایرلند
و دیلن سابق مذکور شده بقیه مطالب در این مقام
شرح داده میشود زمین انگلند اکثر کوهستان و بعضی
جا مسطح خاک هر دو قسم با سنگ آمیخته است قابل
تولید هوام و گیاههای خورد که موجب عدم انبات زراعت
میشود نیست بنابرین باندک بسیار مستعد زراعت
میگردد و باران اگرچه کثرت دارد چون کاهی بشدت نمی بارد و
زمین هرگز متضجر نمیشود و در تخلخلیت او نقصان راه
نمی یابد لهذا اشجار ریشه باطراف دوانیده قوت
حلاوت زمین بسیار زیاده تر از زمین ساده کسب
تواند کرد و حبا فراط بار آرد و میوه آن نازک و شاداب

ولذیذ تر از جای دیگر میشود بسیاری از درختهای
کهنه سیب به بزرگی درخت آنجا دیده شد که بر ابر
برگ بار داشت اکثر در صحن عقب تر خانها طرف
کوچه که در طول شش هفت و در عرض دو سه
گز زیاده نیست آنهم مفروش بتخته های سنگ
است و آفتاب بسبب ارتفاع دیوارهای اطراف
حیاط دران می تابد یک تخته سنگ ازین دیوار عمارت
برداشته درخت انگور میکارند و شاخهای آن که بالا
می آید بتدریج بدیوار عمارت بچرم میخکوب و منضم
کرده بدین نمط بسیط مینمایند در موسم سردی
اگرچه یک برگ ندارد و زنهار و فعتا سبز شده آنقدر
بار می آرد که برای یک خاندان و تمام موسم کافی و
بعضی خوشه آن از سه آثار در وزن متجاوز میباشد
بنفشه و بسیاری از گلهای خودرو در میدان ها میروید
و باغها خود از انواع گل و ریاحین بستانی خاصه و مشترکه
هند و ایران مملو است که اگر ذکر آنها کرده شود

سبزی ور از کرد و و هر قسم گل متلون با الوان میباشد
خصوص نرگس و سوسن و ناقرمان و شب بو و لاله که
هزاره و غیره هزاره و هر یک از ان و ور است فید و
گلابی و زرد چند نوع از سرخ بنفش دیدم این تنوع
طبایع و سلیقه که در قوم انگلش یافته میشود که گویا
هر واحد ایشان بر طبیعت و سلیقه خاص مجبول است
اثر زمین انگلند است که در هر نباتات واضح تر مینماید
بالجمله این گلهای را بصنعتی که ذکر آن آید قبل از وقت
بهار آزند و در گلدانهای چینی و شیشه گذاشته از باغات
بدوکان گلفروشی نقل کرده بقیمت اعلی فروشند
لطافت دوکان گلفروش زیاده از حد بیان است
گاهی از انجا نگذشتم که ساعتی نه استادم درین دوکان
درختان میوه چون شفتالو و چری وغیره است که بصنعت
خورد قامت کرده اند پر بار میوه رسیده در گلدانها
گذاشته میباشد * حکایت * شنیدم که دو یهودی متمول

پادشاه را دعوت حاضری کردند اکثر میوه حاضری
بار این نوع در خان بود که در گلدانها بر سفره گذاشته
بودند پادشاه وملکه بدست خود آنها را چیده میل نمودند
اندرون حجره زنانهٔ بزرگان و برآمده خاطر ها ی ایشان
ازین گلها چند ماه رشک گلزار جنان میباشد بنابرین
رسم ساختن زیور زنانه و طرهٔ مردانه و داشتن
گلها در چنگیر چنانچه رسم مستحسن هندوستان است در اینجا
نیست * ذکر حیوانات * حیوانات این ملک خصوص
اسپ و گاو و بنگ بسیار قوی جثه پر دم میباشد شیر و
پنیر و مسکه و سایر حیوانی پر مایه و بامزه تر از دیگر ملکها
است قسمی از اسپ مخصوص بار کشی آن قدر
عظیم الجثه میشود که در ملک دیگر اعجوبه نماید این اسپ ها
اگرچه از حرکات سریع عاجز اند اما بار سنگین بقدر
شتری بردارند و روز و شب کار کنند و دمی از محنت
نیاسایند در عراده بار کشی و قاطر رانی غیر اینها رسم
گاو مطلقا نیست اما اسپان سواری اگرچه در صورت

چندان نیستند اما کثیر النشاط و وردم بسیار آرمنده اند
چنانچه یک کس سوار شده در انگلاپیرس مان بسته بهمراه
میرود آنقدر فرمان بردار ند که از خندق پنج شش کز
عرض و دیوار قد آدم عقب او بی تامل و تهیه کهولت
تمام بجهند * بیمان وستاف کنتریهوس (1) * هر طرف
از زمین انکلند صحرا یا کوه تمام مقسوم و مزروع است
تعیدانها چون سواد شهر پر از عمارات کنتریهوس ها
است اما آدم کم بنظر می آید بحدیکه گاهی تعجب رو
میدهد که این همه زمین را که شیار میکنند کنتریهوس
عبارت از خانه رشتاق مشرفا ست مشتمل بر باغ و
چون چراگاه میش و آهو ان و آب جاری نیز داشته
باشد انرا پزک (2) گویند باهر کنتریهوس مقداری
از زمین که غله زراعت آن کفاف صاحب کنتریهوس
کند میباشد بعضی هموار ه مسکون است زیرا که
صاحبان آن خانه در شهر ندارند و چون بشهر بر ای

(1) Country house. (2) Park.

ماری روند کرایه میدهند و بعضی در موسم تاب نان مشکوین
کردوزیرا که اهل شهرهای بزرگ چون قبایل عرب در این موسم
خانه کوچ در انها نقل کرده چهار پنج ماه بسر برند این حرکت
تقویت عظیم بروح وجسم ایشان دهد چه هوای این
خانه ها بحدی بسالمیست که چون بلندن مراجعت نمایند
زن و مرد نوجوان شده اند و آن اکتساب برای پنج شش
ماه توقف لندن کفایت کند * ذکر راه ها * راه ها تمام
مفروش بسنگ هموار و بسطح بر دره ها و در یاها پلهای
محکم بسته است چنانچه گذری را مطلق توقف رو
نمیدهد در هر پنج شش میل مسافر خانها است که حاضری
و چاشت و بستر خواب پاکیزه در انها مهیاست قریات
اکثر چون قرای هند سقف کاهی اما دیوار از خشت
و اهک و بخار بها دارد * در بیان شهر لندن * شهر
لندن بزرگتر از هر شهر فرنگ و هندوستان جاست که من
بران گذشته ام سه شهر بیکدیگر پیوسته است و ابنیهٔ
محیط آن را بیست و چهار میل میگویند اما آن قدر

باغات و شهرهای خورد و در ضیاع این سه شهر واقع شده
که از هر جانب نادره میلی آن بنظر میکانه اصل شهر نماید
با وجود این معمور بی کثرت عمارت الی الان آنقدر در و
معمول است که کسی یکخانه دو و نمیسازد بلکه بترتیب محله
می پردازد و بعد اتمام خانه خانه بمردم فروخته یکی برای خود نگاه
میدارد در حین توقف من زیاده برده محله در نواح شهر
شباشد که دایره بعضی کنم از یک میل نبود و چنان بشهر
ملحق شد که گمان کردم که از سالهای معمور بوده * ذکر
عمارات لذیذ * عمارات اکثر از خشت پخته و آهک و
بعضی از سنگ در آنرا در ضاع چنانچه در ذکر باغ گذشت
در خانهای بی شان شکوه یکسان در صورت جلو خانه
بجز خانهٔ امرای بزرگ معمول نیست چنانچه از کوچه
بدر خانه و از در بالاخانه داخل عمارت میشوند که بالای
ته خانه برای خورد و خواب نشیمن مرد ان مقرر است
بنابرین نشیمن زنان و خدام مدار دو بهمواره پرده نمیاند
چون کسی حاقه بر در زند چاکر خانه از طبقه چهارم فرود

آمده و روانی کند این اوضاع برای قلت طرح و چاکران و
جمعیت اهل خانه برگزیده اند مکان بستن اسپ کوچ در بین
خانها نیست بلکه اصطبلی طولانی پشت هر کوچه بقدر
طول آن معمول است که مشترک در بامه است اسپ و
کوچ اهل آن کوچه بکرایه دران میباشد و چون رسم
است که در هر دو سال از جانب بیرون این
عمارات را سفیدکاری مینمایند شهر همیشه تازه و نو
نماید چنانچه محلهای نوساخته با کهنه در نظر بیننده فرق
نکند گرچه با اکثر وسیع مفروش بسنگ مقسم سه
راه است خاکسار محافه و کشیدگان عراوه خورد که بزبان
انگلیش وهیل (1) برده نامند با مردم رفتار کنند و اسپ و
کوچ در راه میان راه وسطی محدب است تا آب باران
نایستد هر دو طرف آن در محال پیوستن گاه تحدیب براه
پیاده جوئی ساخته اند که در موسم گرما آب نهر دران کشاده
آب پاشی کوچه مینمایند و گاهی بار با صفا خوش

(1) Wheel barrow.

ساخت پیش کشاده مشتمل بر درستی های آینه دار طریق
چیدن اشیا در ان بحدی لایقه است که مزیدی بر ان
متصور نیست وقت شب آنقدر غلو در روشنی نمایند
که بیگانه چراغان جشن وسور گمان کند شوای
روشنی دو کاندیلان دو قطار قندیل که هر دو آحدان بر در
خانه مردم بر شاخی آهنی جزو عمارت نهاده است در
هر کوچه از تاثیر کار بادشاه روشن میشود در روشنی
آن از اول شب تا طلوع آفتاب میماند * دزنیان
اسکیدوپرک * یکی از اختراعات پسندیده این ملک
اسکیدوپرک است که بغایت رونق بشر میدهد
بیان پرک در شرح دبلن و مثنوی مفصل شده گویا
مرادف رمنه هندیست اما آن خاص جانوران وحشی
است اینجا کوسپند و میش مطبخ نیز دران میچرد و مرغزار
و آب جاری و باغ سمت آن باغ و عمارت نشیمن و بهر طرف
قطار درختان و خیابانها دارد اما انسکیدوپرک چوک
بمعنی نیست لکن چوک هندا ختصاص بازار دارد این برای

سیر و مشی است بعضی آنقدر بزرگست که بجانب
مربع آن دو هزار گز زیاده خواهد بود در اسکیر خورد و
چهار کوچه هر کوچه بیک سمت آن چون چار سوی پیوندد و
دو در کلان دو کوچه بهر طرف آن در وسط این مربع
جائی مدور جائی بیضوی جائی مثمن سنگل حصار یکه در پای
مقفل دارد از سیخهای آهن که حایل نظر نبوده باشد
کشیده اند درمیان آن محوطه بستان و خیابانهای دلکش
باشد هر کس که دران اسکیر خانه دارد کلید آن چمن نیز
با اوست صبح و شام باغبان و سایر عمله آن سنگل برای
گشتی بداخل میرود و صبحی پاکیزه بران خیابانها دست
میدهد اهل ساز حاضر شده برای قلیلی از جانب بیرون
ساز و نواز می کنند * بیان قهوه خانه ها و اشخانها *
قهوه خانه و اشخانها اگرچه بکثرت پرس در بازار معمول
نیست اما بهر اندک فاصله توان یافت بسیار باصفاتر
و حاجت روا تر از ملک فرانس است بالای قهوه خانها
منازل کرایه برای مسافرین معمول است بعض ازینها

خصوص لندن تورن[1] باوجود اشیاء و چاکران موقوف آنقدر
پر مایه است که اگر جماعتی متجاوز از پانصد کس که بزبان
انگلش کلب[2] گویند بخبر بعد چاشت کردن معتادیان آن
در انجا وارد شوند بعد یکساعت چاشتی که معمول آنجره
امرا بست خواهند یافت و گاهست که سی و چهل کلب که
در هر کلب از بیست تا چهل انجره بودند دریکوقت
چاشت کرده بجانهای خود رفتند و از حال یکدیگر بلکه از
ذهاب و ایاب هم نیز خبر نیافتند بار اول درین خانه با اندین[3]
کلب ما را ایذا خوردم از غریبان وجه طعام نمیگیرند
هر واحد کلب یک کنی آنقدر هشت روپیه هند باشد
میدهد * دربیان کلب * کلب از اختراعات اسندده
مفید است معنی آن گروه و جماعت که بهم نسبتی دارند
گم کسی است که خارج کلبی بوده باشد و بس یار است
که یک کس در چهار پنج کلب داخل است چه اکثر شرفای
انگلش بهم جنسی کار و کسب و علم وغیره منقسم شده اند

(1) London Taveron. (2) Club. (3) Indian Club.

و بی علاقه شرع و عرف باختیار خود برای کثرت الفت
و موانست املاک در سالک جمعیتی اختیار کرده در
چند مدت یکدفعه در آشخانه گرد آیند علاوه رفع صحبت
اعانت یکدیگر لازم شمارند و از شادی و غمی هم متاثر شوند
و اموری که موقوف بر جماعت و در خانها متعذر است
در اینجا بآسانی حاصل شود و غیر آن کلب کسی در ایشان
راه نیابد بنابرین خرج طعام آشخانه که برای ساکنین
متاهل زاید و دوباره است بخوشی متحمل شوند و
این رسم کلب در قمار خانها و تماشا خانها و هر حرفه عمومیت
دارد مثلا خانه ایست که شطرنج در آن بجهت جماعتی از ایشان در آن آمد و رفت دارند شخص
نو بی اجازت آنها داخل آنخانه نمی تواند شد هر واحد قلیلی
در سال بصاحب خانه برای آن آمد و رفت میدهد
برود یا نرود در آشخانها همان قیمت طعام بعضی اوقات
بجای سالیانه است چون در کلبی جمعیت بسیار بود
بنوبت جمعیت کنند مثلا اندین کلب چند هزار

اش افتدا مادر شهر لندن زیاده بر صد دکش جمع نمیشوند
از انجمله سی چهل نفر ثبوت در موسم زمستان هفته
یکبار در لندن تورن کرد آیندیکی از انجمله رئیس
وقاسم طعام است آخر آن مجلس برای هفته آینده
مقام خود یکی از حاضرین میسپارد و هر کس از حضار که
آمدن نمی خواهد بعوض او دیگری از ان دو صد کس می آید
وعلما و هنرمندان در زمستان بخانه یکی از خود ها که متمول
تر است شب هنگام کرد آیند و اختراعات خود ظاهر نمایند و در
اندیشه صناعت او بعرض حکم که بر انجمان منکشف شده
بایکدیگر رای زنند و غلط افکار و قصور صناعات را بصواب دید
یکدیگر کامل نمایند صاحب خانه قهوه و چای و شیرینهای
لطیف توضع کلب نماید مرا نیز چنانکه گذشت بحسن ظن
در این کلب ها داخل نموده بودند هر شب یکشنبه بخانه سر
جوزف بنک شب شنبه بخانه مستر هاچدسن حاضر می آمدم
دو سه ساعت دران صحبت بغایت خوش میگذشت

و همچنین مردمیکه شوق تعلیم موسیقی دارند جمعیت
کلب ایشان در خانه یکی از خود است شب دوشنبه
در خانه لیدی شارلت معمول داشتم و از سماع
سرود و سازهای روح افزا که سازندگان همه اعزه
بودند حظ وافر برمیداشتم * در بیان تماشاخانها *
تماشاخانهای لندن که برای گذران وقت مشغله نفس
موضوع است بعضی در مثنوی بعضی در ضمن
احوال دیگر بیان شده عام است و خصوصیت
بکسی ندارد و این انهمه در هر کوچه خانه نیست که پرنیوت (1)
سنیتر نامند که متعلق بکلب و جمعی خاص است هریک
در سال برای قوام آنخانه چیزی میدهد غیر از آن جماعت
یا کسی که اذن از ایشان داشته باشد در آنخانه راه
ندارد در اکثر اینها بازیکران و سازندگان مردان
و زنان کلب اند و هریک از ایشان چیزی از خوردنی
چون کبابهای سرد و شیرینی ها همراه آرد که چون مجموع
را چاکران ایشان بر سفره چینند چون سفره طعام

(1) Private Theatre.

شب ایشان کسر نامند نماید پس از فراغ بازی
بر ان منظره نشسته بایکدیگر بنشاط تمام آنطعام را صرف
نمایند و کثرت اختراع تماشا خانها در لندن آنقدر
است که در ماهی که از لندن برآمدم هفت خانه نو کشاده شد
* در میان خانه مسیو سیارات و اقمار * در یکی از پلی هوسهای
لندن که صاحب آن مشتهر و اکثر فیلسوف عارف بعلم هیئت
و نجوم است در موسم تابستان که پلی هوسها از کار
خود باز می ماند شب هنگام شغل استرانمی (۱) یعنی
رفتار نجوم سیاره و اقمار ایشان بدور شمس می نمایند
بنوعیکه رفتار منظومه هیئت اجتماعی در بتطور جلوه گر کردد
و وجه هر چیز و اختلاف رویتها مبرهن گردد و هم بزبان
بیان میکنند در سنجانه آن قدر حظ برداشتم که خارج
از بیان است ظاهری است بارتفاع بیست گز در وسط
آن جسم کره آفتاب منصوب است از شیشه که
اندرون آن چراغیست که اسیاو ارحرکتی میکنند

(۱) Astronomy.

ومرکز را نمیگذارد پس عطارد و زهره بعد آن ارض و قمر و
بدور آن و همراه او گردد آفتاب سایر است پس
مریخ و مشتری با چهار قمر و زحل با پنج و سیاره جاج
که نو پدید ارشده با هشت اقمارش در دور شمس
حرکت مینمایند حرکت مجموع از یک قسم است که بسبب
اختلاف مدارات مختلف مرئی میشود و چون مجموع این
کرویات جسم اند نه سطح وجه کسوف اقمار به حیلولت
جرم کرهٔ سیارات و صورت ظلهای مخروط و خسوف شمس
و شرقی و غربی غایب شدن زهره و مریخ مرئی میشود
که مطلقا اثر شک و شبهه در دل نمیماند تا وقتیکه ارض
یکدوره گرد شمس نماید چند دوره عطارد در زهره و دوازده
قمر در هر دوره از هلال بتدریج بدر شدن و باز بهلالیت
آمدن و محاق او بسبب پرتو شمس مرئی میگردد و بعد
دوازده دوره ارض یکدوره مشتری و همچنان از زحل
بهمان نسبتی که علم نجوم ایشان بر ان مخبر است بظهور
می آید اگر کسی روزانه رفته تماشای آن کارگاه نماید خواهد

بوید که آفتاب کره را بجانب شمال و جانب بیکدگر متعلق
و محرک بهم یک است و این اختلاف حرکات و کسوفها
و خسوف و هلالیت و بدریت جمله بسبب اختلاف مدارات کسر
و عوارضات است و مدار ارض گرد آفتاب محرف
بطور خاص است چه اگر مدور میشود در هر ماه قمری خسوف و
کسوف واقع گشتی نوبتی بحیلولت ارض میان شمس و قمر
و نوبتی بحیلولت قمر میانه شمس و ارض و همچنین
تفاوت صیف و شتا و سردی و گرمی هوا در مدار مدور ممکن نبود
* در بیان ماسکریده (1) * یعنی خانه که هر قسمی خورد یا صورتی
از مقوا بهر رشته بسته بر بالای او صانع چند انجار و ند
و متعینان زکای یکدگر و حدت آن کنند فایدهٔ دیگر کثرت
آزادیست برای قلیان و قت زیرا که چون کسی
برشناختن دیگر متیقن نیست قادر بهر گونه حرکت
هستند این رسم اگرچه در سایر فرنگ شایع
است اما چون انگلش باطراف عالم سیر کرده بر

(1) Masquerade.

اوضاع اکثر امم مطلع تر اند در لندن بکمال احتیاط وور ما سکرید
های ایشان ایرانی و هندی و عربی و ترکمان و هندو
و جوکی و شناسی و صدقسم دیگر توان یافت بعضی
آنقدر تقلید نمایند که در حرکات و زبان هم اثر آن ظاهر
شود و بهتر از همه اینست که شرفا بلباس اهل حرفه
چون حجام و گلفروش و نانبا وغیره آمده آنقدر تقلید
ایشان مینمایند که اصال از نقال ممتاز نمیکردد و مکالمات
و اختراعات لطیف کنند چنانچه شخصی بارخت ای
خواب در ان محفل حاضر شده زبان اعتراض بحضار
کشود و گفت [illegible]
که با وصف اینکه شب باخر و صبح قریب است
هنوز هنگامه برپا دارید و مرا که بکرایه در بالای اینخانه منزل
دارم تمام شب خفتن نداده اید حضار همه بخنده
در افتادند و اختراع او را درین باب پسندیدند زیرا که
قطع نظر از نویت و لطافت آن صورت از ده بیست روپیه
خرج که بجهت حصول برقع و جامه میشود باز داشت

دیگر خانهائیکه زن ومرد برای رقص در انجا جمع آیند درین
هر دو نوع بنام خوراکی بقدر یک کنی وادن میشود
اما در آخر زمستان بخانهٔ شرفا بکثرتی دعوت این
هر دو نوع شود که بعضی تماشائیان در شبی سه چهار
جا روند ✻ در بیان عمارات خیر مثل مدارس و دارالشفا
وغیره ✻ که اکثر مجموع را پبلک بلدنگ (1) گویند یعنی
عمارات متعلق بجمهور نه خاص کسی چون دارالشفا و
لنگر خانها و مدارس و کتاب خانها و محل پرورش
یتیمان و بیواران و وضع حمل زنان نادار و موضوع
زندگی [illegible] که دولت بحضرت اهل ملک
پیه باسباب نقصان اعضا ناکاره شده اند و کلیسا ها که
سنت پال و ویست منستر ابی از انجمله است اکثر
آن در مثنوی مفصل شرح شده و سایر انتفاع غیر
آن قدر است که اگر همه را قلم بند کنم این مختصر
متحمل آن نشود و در مدارس خود آنقدر غلو کرده اند

(1) Publick buildings.

که سوای مدرسه های داخل و خارج هر شهر دو شهر
بزرگ یکی آکسفرد دوم کیمبرج مخصوص مدرسه و
کتب خانه است که بجز طلبه علوم و پادران و ما یحتیاج
ایشان کس یا چیز دیگر در انها نیست بعضی اوقات
سی هزار طالب علم در هریک از این دو شهر جا و نفقه
یافته اند در اکسفرد عبور من افتاد در مدارس و کتبخانها
و عمارات زیچ را بنظر استیفا دیده شد چون خانه
سلاطین عمارات آن عالی سنگین درهای رنگین پنجرهای
از اسباب داخل و خارج و پائین باغها بود یکی از شیرفامی
مدرسه پادری وان تاس نام که (۱) انگلیسی و این سر فهرگرگ
پیک استاد علم تشریح بود لیابی معتبر دران علم بیادگار
داد و پادشاه لندن مدرسه که مدرس آن را پرشن
پرافسر نامند و سه هزار روپیه سالیانه معاش او مقرر
است بمن عنایت فرمود عجالتا عذر اراده معاودت
وطن خواسته وعده نمودم که اگر دفعه دیگر باندن آیم

(1) Persian professor.

دران مکان نشسته نشر علم فارسی خواهم نمود بالجمله
مجموع این عمارات بملک مملو از اسباب وعهدهٔ داران
برای زن و مرد علحده است مدار خرچ بعضی از حاصل
ملک که بابواب موسومه انکار تحصیل میشود و بعضی
باوقافی که متصدیان ملک بجهت حصول نام نیک برای
آن کرده اند و زریکه از کسب و کار بتنیان و سنگنه آنخانه
حاصل شود نیز از جمله مداخل است اما مدرسه ائیکه بزبان
انگلش اسکول نامند اینهمه داخل نیست بلکه اکثر متصل
شهر بانخانه علماست شاگردان بنام خرچ خوراکی و
پوشاک میدهند [illegible] چنانچه معاش
آنها کفاف امر است از آن میگذرد و ایشان جمیع
مایحتیاج شاگردان را مهیا کرده اوقات آنهارا تقسیم
نمایند و قاعده‌ای بیم و امید نهاده بنوعیکه شاگرد در
عرصه پنج شش سال از تحصیل ضروریات فراغ
مینماید و مهذب و شایسته میگردد گاهست که در اسکولی
پانصد شاگرد است مدرس بزرگ غیر از صاحب

آشخانه و ضابطه غیر از زن او و خدمه بجز دو سه زن و
مرد نیست اما کار ها موافق قانون منتظم و منتسق است
و همه چیز بر وقف خود مهیا کویا عالمی صغیر موجب بنای
اکثر خوبیهای ذاتی انکلش است * ذکر اوضاع خیرات
انکلنه ※ این خیرات نه دادن قلیلی بفقرا یا صلات
بمداخلان و شعرا و اقربا است زیرا که آنرا گناه دانند
و بجدی امساک در ان نمایند که اگر کسی دو میل
بهمراه کوچ دود دل ایشان ملایم نکرد و بلکه عبارت
از خیرات خانهای پرش[1] است یعنی یکخانه خیرات
در هر قطعه زمین ساخته اند که بنی نوعان قوت لابدی
از انجا می یابند و هر کس که در ان قطعه ساکن است
اگر بدانجا رفته ثابت نمایند که قدرت بر مکاسب یا بسببی
از اسباب مایه در باخته یا طاقت تحصیل قوت ندارد
همانده اهل آن خانه برای او قوت لابدی روزمره مقرر
مینمایند و سخن او رد نمیشود ابواب که برای این خیرات
از اغنیای آن قطعه تحصیل هم بواسطه یکی از ایشان

(1) Parish.

خرج میشود و جمع آن منه کرور روپیه هند است باوصف
این کدا در لندن بسیار است شنیده شد که بعضی
بدان قوت کم قناعت ناکرده بخانه های خیرات رجوع
نمیشوند و بعضی بجهت وجه شراب ولذات گدائی
میکنند گاهی مداخل خانهای بازی مثل اپره و پلی هوس
وغیره برای مایه دادن دو سه کس از اشراف مقرر
میشود که در یک شب آنهار اغنی می سازد و توجه
حکام بمنفعت عام خود آنقدر است که اگر کسی را نقشه
برای نفع عام بخاطر رسد و اثبات آن نماید همانده بی تامل
و وسواس [illegible] برای خرج آن بذمه میگیرد
ذکر بنکهوس (1) یعنی خانه مهاجنی آنقدر پر مایه است
که در تمام عالم مبسوط تر ازان نخواهد بود خانه ایست
عالی مشتمل بر صدها حجره و درشهر ستی که هر حجره آن
خاص دفتر و معاملات شهریت صاحب آنخانه نیز
چون کمپنی جماعت اند که در زمان قدیم مالهای خود را

(1) The Bank.

یکجا کرده باختیار چند کس از خود باشروع کار کردند
در لندن اگرچه در هر کوچه خانه مهاجنی است چنانچه
دوست من مسترجانسن ومتلتن در همین کار مشغول اند
اما همه آنها عیال این بنکهوس هستند رقعه آن در تمام
فرنگ بلکه کل عالم بدون نام مشخص کسی جاریست
وفی صدده پانزده زیاده داده میسخرند زیرا که از بنکهوس
بعوض زر سپید زر سرخ که در ولایت دیگر عزیز الوجود
است می یابند جمیع برداشت سلطانی واخراجات
ملک وضمان تکفل پرمانت ذمه اینخانه است گویند هیچ
وقت نیست که صد کرور زر در انجا موجود نباشد ومقدار
کل معاملات آنرا علام الغیوب دانند * ذکر اکسچینج *
یعنی خانه که تجار هر روز بدانجا جمع آیند و سه چهار
ساعت در این بکفتگو بایکدیگر بسر برده خرید فروش
ومعاوضه هرگونه بال نمایند وبر نرخ اشیا هر ملک واخبار
هر جا وقت حرکت جهازات تجارت هر شهر از خطوط
یکدیگر مطلع شده بنای کار خود را بران گذارند و

سایر نقعها که ازان خانه بتجار رسد بیان آنهم ازانها
خوب شود چه * ما نه خریم و نه فروشیم * آنها که خرند
میفروشند * پلها * پلها چه در راه ها و کوچه ها
کنار شهرها بسیار است آنجمله ذکر هر سه پل لندن
در مثنوی گذشته * ذکر پل عجیب * سوای آن
عمارت پلیست که در زیر شهر گرویزن شروع کرده اند
خرابیب تمام وارد چنانچه زیر زمین و زیای تمز را که به
بهنائی دریای کنگ است بنوعیکه آب دریا عجالتا بسبب
ثقل دران نریزد بشکل قوسی خالی کرده یکدهنه آن
مغاک بدان طرف و دهنه دیگر بدان طرف آب بر ساحل
برآورده اند پس دیوار مستحکم از سنگ و اهک هردو
جانب مغاک کشیده طاق زدند تا بمرور ایام هم ثقل
آب آن مغاک را خراب ننماید گذرگاه پل در روز
چون شب تاریک و قندیلهای روشن همواره آویزان
است ارتفاع سقف الز زمین راه روز زیاده بر بیست
گز و محدب است و عرض بقدر یکه چهار کوچ برابر

توانند راند و دریا بعمق هفتاد کز و جهازات هزار از
بالای آن میگذرد * ذکر فواید کاغذ اخبار * که خبر
تمام شهر های انگلند و سایر بلاد فرنگ و هند و نرخ
اشیا و حقایق هر چیز از جزوی و کلی حتی اخبار اپره
و پلی هوس تا که فلان روز فلان خواننده مشهور در انجا
کار خواهد کرد و فلان بازی بر روی کار خواهد آمد و ذهاب
و ایاب وشادی و مرگ کل اشراف ازان معلوم
شود فایدهٔ بزرگ آن اینکه هر کس پیشه و کار و مافی الضمیر
خود را بواسطهٔ آن شهرت عام میتواند داد شتی
محاصل و اکسال[1] برای خیرات یعنی اعانت چند کس از
شرفای نادار مقرر بود صاحب آن بواسطه دوستی پیغام بمن
فرستاد که اگر در شب موعود به تماشای آنخانه روم او مرا
بیخرچ زر راه خواهد داد چون بجهت ورود من باحوم تماشائیان
بسیار شده مداخل که برای خیرات معین است زیاده
خواهد گشت من شامل ثواب نیز خواهم شد بعد
قبول من اینمعنی را در کاغذ اخبار داخل کرده و زود

(1) Vauxhall.

مرا در شب موعود شهرت داد چون و اکسال د
شهر بره آنطرف دریا واقع و عبور من بدانطرف کم
شده بود مردم بشوق دیدن من بحدی ہجوم آوردند
که گاہی آنقدر کثرت در انجا شده بود و جا بر سایرین
تنگ گردید اما طبق حصول این کاغذ اینکه بزرگان
قبایل ماہواری بصاحب اخبار دہند مردم او ہر روزه
بدیشان میرسانند و دران اثنا ہم کاغذی بسه جہار
فلوس بہر کس که خواہد میفروشند و آنہا که قدرت
بر ادای این قایل ہم ندارند بقہوه خانہا که برای حاضری
یا طعام میروند کاغذ اخبار که برای مشغله مردم در انجا
متعدد افتاده میخوانند این کاغذ از وروود ملاقات من
بوزراو امرا و پادشاه ہمیشه خبر میداد و بلفظ پرشن[1]
پرنس یعنی شاہزاده ایران عبارت میکرد این
لقب بی آنکه من ادعا نمایم یا کسی اشاره بآن کند
به محض ہجوم عام آنقدر شہرت یافته بود که مرا عجز
پذیرفتن چاره نماند و اعدی نشان من و خانهٔ من بدون

(1) Persian Prince.

این لفظ نمی یافت اهل کتب هانیز از اراده یکدیگر
بواسطهٔ این کاغذ خبر میبابند و وزرا از کارهای که پسندیده
عوام نیست همچنین کاغذ تحذیر میشوند زیرا که جمع
مجهول الاسم آنمردم را بر مقابح افعال ایشان
تنبیه و از بلوای عام تخویف مینماید * ذکر طرق عوام انکلش
امرا و وزرا ایدان تنبیه نمایند * و این صابرای تنبیه وزرا
و سایر خاوئین دوراه دیگر هم هست یکی در تصویرات
مضحک که گرگتیور نامند بنای آن تمام بر رموز و ایماهای
مصوریت و جواب و سوال میانه جان بول که تصویر
عامه است و وزیر بلطایف عبارات مضحکه با آنکه تفضیح
وزیر بر مزو ایما دران کرده اند اما بنوعیکه اکثر اوقات هم
بیند بی اختیار بخنده در آید دوم در پلی هوس های در
اثنای نقل و بازی احد بر اقدرت بر منع این تنبیهات ثالث
اگر حق باشد یا ناحق نیست و همچنین برای نشر فواید
علمی منع و اعانت پادشاه و اکابر موثر نیست زیرا که
هر کس به چهاپه کتب علمی قادر است و بواسطه کاغذ

اخبار از علم و هنر خود بعامه خبر تواند داد هر کس کاجت
بدو دارد رجوع میشود و بمنع کسی منع نمیکرد و بلکه
در سباب عامه آنقدر آزادی یافته اند که چنانچه آید منظور
معیوب شده * ذکر اسباب ارام مسافران * در مثنوی
مفصل شرح شده خصوص آلت سفر یعنی میل
کوچ که بواسطه آن هزار میل راه در شش هفت
روز بسایه نشسته طی توان کرد اگرچه بعضی از انها
در بلاد فرانس وسایر برپ نیز معمول است اما
نه باین صفا و پاکی و سرعت و کار گذاری سابق بر این
مطایب بمیل کوچ که در سفر ایرلند مذکور شده نظر
بچیزی کوچ نشین و تحکم کوچ بان بوده بعد سفر
فرانس حسن آن کوچ و سفر ظاهر شد زیرا که بسیار
سبکرو و کم حرکت تر است و بوقت معین حاضری
و چاشت و شام ایستاده میشود اهل مسافر خانها که
بسیار پاکیزه و طعام آنها لذیز تر از فرانس است
از صدای نفیر و وقت معین از وصول کوچ خبردار

مشده همه چیز مهیا میدارند که بجز خوردن توفیقی رو
نمیدهد بنابرین مسافرت که موجب فواید علمی و تجربه ها
و صحت بدنی است در این ملک از امور متواتره
است مردم تفلیس برای مبادرت میه نمایند * ذکر نهرها *
که اسبهای ثقیله بر کشتی های خود از شهر بشهری بران
نقل و تحویل کنند وضع این نهرها چنانچه در ذکر باسن
شرح داده آمد بسبب در بند آن پل اگرچه برای آب
دادن زراعت هم بکار آید اما چون باران درین حدود
همیشه می بارد پیوسته مستعمل بکار اول است و موجب
ارزانی آن آشیا است زیرا که مزد مردم و خوراک
جانوران در انکلند آنقدر گران است که اگر جهاز بر
روی دریا و این نهرها و خشکی و چرخها و آلات که بعد
ازین ذکر شود بجهت حصول حرکات شدیده نبود
نرخ اشیا معلوم نیست که بچه حد میرسید چه انچه در ملکهای
دیگر بواسطه زور مردم و استعمال گاو و اسپ حاصل
می شود در اینجا دو ثلث آن بحرکت آب و باد و

بجاری خرچ مهیا کنند و یک ثلث که بجز اعانت
جانور و مردم ممکن نیست بمدد آنها گیرند * ذکر نرخ اشیای
ضروری کثیر الاستعمال لندن * با وصف این اشیا آنقدر
گران است که نرخ اجناسیکه ارزانی آن بر ذمه
وزرا لازم است در حال اعتدال بدین منوال
است نان خمیری دو اثاری فی عدد نیمروپیه گوشت
فی اثار نیمروپیه شراب جو که مستعمل بجای آب است
نیم اثار بدو آنه * بیان هت[1] هوس * که بمیوه و گل سبز بهای
خاصه گرم میدران پیدا کنند و میوه سرد نیز دران
بهتر و پیشتر از وقت حاصل شود بدانست من این
صنعت اگرچه مفید تر از دیگر صنایع نیست اما قابل نام
است زیرا که خرق طبیعت کرده عظمت این صنعت
بدین میتوان دانست که میوه چری و استرابری
که خاص انگلند و پیرپست اگر بالطاین هند بعوض
هر دانه صد هزار روپیه دهند ممکن الحصول نیست و

(1) A Hot house.

عوام انکلستان را میوه خاص هندمیسر اگرچه بسیار گران
است اما در سالی یکدو دفعه هرکسی را بتقریبات
بدست می آید طریق صنعت آن اینکه خانهٔ چون کهپر بل
یکرخه سازند که طرف پشت آن دیوار پخته و سه طرف
دیوار چوب و شیشه دارد و سقف نیز در شیشه و
چوب بندیست در زیر زمین آن سردابه ایست
که از کلخن و دود کش معبر آتش است آن آتش
زمین را گرم کند و تاب آفتاب هم باعانت شیشه ها
دو چند و سه چند افتد و چون برف و ژاله و هوا بسیار
سرد نیست درهای آن را وا کرده هوا بقدر ضرور
دران گذارند والا بندوارند بنابرین آفتاب از آفت
کثرت برد محفوظ ماند هوای گرم سیر پیدا کند و میوه
گرم سیر که دران کاشته اند ببار آید * ذکر کثرت تکمیل جهازات
* کثرت جهازات و تکمیل انصنعت که فواید آن بر همه
کس ظاهر و راس رئیس موجبات رونق انکلش بلکه باعث
دولت ایشان دراین ملک بدرجه ایست که بسبب

آن انگلیش را این قدرت بهمرسیده که بهر ملکی از ممالک عالم فوج توانند فرستاد و بکمان غالب فتح توانند کرد و اگر میسر نیاید بی ضرر کلی مراجعت توانند کرد برخلاف این همسایگان ایشان فرانس که امروز ذروقوت و شهامت و عدت در عالم منفرد ند بسبب حصار جهازات هیچ ضرر بانها نمی توانند رسانید اما حکمت ها و فلسفه که در ساخت جهاز و قوانین زیستن دران وبستن پرده ها و بدان سبب از باد مخالف کار مراد گرفتن و وضع نصب و انداختن توپها و غیره سایر امور ازین سیر خارج شده ز یاده از فهم من وحد بیان واین

* حکایت * مومی به مهارت ایشان دران صنعت است لارد تنمث نقل کرد که قریب بکپ طوفان شدید بر ما عارض شد برق و بر مستول وسطی جهاز زده شروع بسوختن نمود چنانچه پرده و چوبهای ریسمان های آن مستول تمام سوخته قریب بسقف جهاز رسید

کپتان و عمله مطلقا متعلق نشده بنوعی آتش را
خاموش کردند که سایر اجزای جهاز محفوظ ماند چون
زن و دختران من در پائین خانه جهاز مسکن داشتند
بنوعی بلی شور وغوغا آتش را فرونشانیدند
که کسی از مردم پائین از آتش زدگی خبر نیافت
هنگام شام که طوفان فرونشسته بود من با عیال بر سقف
جهاز آمدم مستول وسطی را مفقود واز آتش زدگی
خبر یافتم بالجمله جهازات عثمانی فرانس وسایر فرنگ
اگرچه بحسب ظاهر در نظر غیر شبیه بجهازات ایشان
نمایند اما در نظر انکلش زیاده بر کشتهای غله کشی بنکاله
وجود ندارند * ذکر قضایای انکلشن بلسلاطین شمالی
فرنگ * در اواخر این جنگ چهار پادشاه فرنگ
که یکی روس دوم پروسه سیوم دنمرک چهارم
اسویدن باشد از حکم رانی وزعمت رسانی جهازات
انکلش بنام اشیای متعلقه فرانس بجهازات ایشان
به تنگ آمده اتفاق نمودند وبدون اینکه اعانت فرانس

نمایند بقوت اتفاق قصد تنبیه جهازات انکلش نمودند
پس جهازات و اموال تجارت انکلش که دران ملکها بود ضبط
کرده سدا بواب اشیای ضروریه که از ان ملکها
تجار بانکلند می آوردند و موجب کار گذاری ایشان
میشد نمودند چون این خبر باندن رسید عموم خلایق
از غایت هیبت این خبر قطع امید از خوبی انجام خود ها
نمودند و لکن وزرا و حکام مطلقا متاثر نشده لارد نلسن را
با پنجاه جهاز خورد و کلان منوا ز بطرف دریای شمالی که
محال آن چهار ولایت است رخصت نمودند اذن
دادند که لارد مذکور بر سواحل آن ممالک گذشته
در غرق و اسیر جهازات و انچه از دست او برآید
در انتقام تقصیر نماید و لارد نلسن از دریای شمالی داخل
بحر بالتک[1] شده نخست بولایت دنمرک که سر راه
و در کار جهازی سرامد آن چهار بود رفت اهل دنمرک
جائی را که بحر بالتک را بین دنمرک و ناروی[2] بسیار

(1) The Baltic. (2) Norway.

تنگ است وهر دو طرف قلعه ها برای مدافعه استوار
مضبوط کرده مانع مرور لار و نلش شدند و از جهازات
سر وا که مملو از توپها کرده بهر دو طرف لنگر داشتند
و توپهای قلاع انقدر گلوله اندازی و اضرار که ممکن بود
برسانیدند اما لار و نلش قهر او جبرا از انجا گذشته به کوپن (1)
هیکن وارد المالک دنمرک رسید و جنگ عظیم با جهازات
ایشان کرد اگرچه زیاده بر شش هزار کس کشته شده
صدمات عظیم بر جهازات انگلش نیز رسیده قریب بالات
بودند اما دنمرک عاجز آمده طلب صلح نمود و حکومت
انگلش را بر روی دریا که فی الواقع قابل برداشت
سلاطین غیور نبود طوعا و کرها باو باز گذاشته اموال
جهازات ضبطیه انگلش را مسترد کرده پادشاه دیگر
بملاحظه دنمرک و مردن پادشاه روس که فجاتا رو داده
بود نیز صلح کردند از تباین قول و فعل خویش در یک
وقت بمضمون این بیت هیچ اندیشه و عار ننمودند *

تن زنده و خندهٔ دشمنان * به از کشته و گریهٔ دوستان *

(1) Copenhagen.

در حالت تحریر هشصد و سه جهاز جنگی حامل صد توپ
تا شانزده بحکم پادشاه انگلند در دریاها پرودایر است
و ملک انگلند با شیای جهازی آنقدر پرمایه است
که باندک فرصت همین قدر دیگر بروی کار میتوانند آورد
اما عدد جهازات تجارت را بجز دانای راز کس
نداند نوعی از جهاز تجارت جهاز ویلر[1] است که من
از کیپ حبش پا برلند بر ان آمدم کار این شکار ماهی
بزرگ است که ویل نامند و گرفتن روغن آن که روغن
چراغ هر دو جزیره از انست این جهازات شش هفت
تا ده توپ دارند و زندگی قریب بقانون جهازات
جنگی مینمایند اکثر مزاحمت جهازات طوایف فرنگ که
ذکر آن گذشت از اینها بوده نه جهازات پادشاهی
و جهازات فرانس بسیاری بدست اینها غنیمت
افتادند چنانچه ویلر مذکور نیز جهازی از فرانس
بدست آورده بجهل هزار روالر در کیپ فروخت وزر را

(1) Whaler.

درمیان یکدگر بقانونیکه در انگلش معمول است قسمت
کردند بباید دانست که جهاز مخالف خواه در جنگهای حاقه
جهازی و خواه متفرق هرجا که بدست افتد حق پادشاه
و امرا در ان و هیچ یک اشیای آن نیست بلکه
غنیمت اهل جهاز است که و یرا اسیر کرده اند اگرچه
نوکر پادشاه باشند زیرا که مواجب ایشان قابل
و تمام تکاپو برای این غنیمیت دارند نهایتش انیکه
اگر جهازی با توپهای ان قابل خدمت پادشاهان است
پادشا درحین فروش بنرخ بازار زر داده میخرد چنانچه
جهاز وکتیوریز[1] که من بران از لکان بقسطنطنیه آمدم جهاز
جنگی فرانس بوده در جنگ حاقه جهازات که او مزل
آن لارد دنکن بوده هفت سال قبل باسیری آمد
پادشاه از کتان انجهاز که از توابع لاردند کور
ومقابل وکتیوریز افتاده در جنگ اسیر کرده بود زر داده
خرید برای ساختن جهازات توپهای آن اگرچه
مواضع کثیره است اما دوشهر نامدار مخصوص آنست

(1) Victorieuse.

. که بجز ملاحان وکاریگران جهاز و اشیای متعلق ان
در انها چیز دیگر نیست و آنقدر آلات و عمارات برای
انواع کار جهازی در ان هردو تعمیر یافته که ذکر ان
طویل است یکی پرسمت[1] که ایضا لنگرگاه بزرگ
است دیگر ولیچ[2] وماسوای آن بزدهنه مصب نهرها
ودریاها بجهت برای مرمت جهازات حوض ها و بندها در
جاساخته اند که در بعضی جا چنانچه در ذکر نهر دبلن
گذشت دوره کل عمارت انقدر دو میل است وه پانزده
جهاز بیکدفعه در ان تواند آمد و انواع مرمت تواند
شد زیرا که مداخل و مخارج هر حوض جداست بنوعی
که از حوض وسط آب خالی کنند وحیاض اطراف
پر آب مانند عبور من بر ولیچ بسبب دعوت کرنال
پیچ که بزرگ کارخانه بود افتاد محل ساختن توپها و
سوراخ دهراوی کیرون آن که حرکت جمیع آنها از چرخی
بود که بجار آب انرا حرکت میداد موضع ریختن گلوله ها

(1) Portsmouth. (2) Woolwich.

جهاز بزرگی که در دست کارکران بود تمام بمن نمود
از توجه آن بزرگ سیر مستوفی و چاشتی در کمال
لذت و صفا بعمل آمد اگر آن آلات را بینی خواهی دانست
که از پیره زنان و اطفال هم ریختن و سوراخ و خراد
کردن تو پهای بزرگ می تواند آمد آنقدر ذخیره
تخته و میخ و پلاس و چوبهای مستول و سایر اسباب
جهاز سازی در محوط های بزرگ که بدون اذن کسی
دران راه ندارد ریخته است که اگر ده سال دیگر
جنگ با تمام سلاطین فرنگ میماند و از خارج مدد
نمیرسید بس بود با آنکه نصف مردم انکلند ملاح و
مطلع بر حقایق جهاز رانی اند برای افزایش
انجماعت معمول است که هر کس جهازی بدریا اندازد
پنج نفر از جوانان انکلش را تا پنج سال وظیفه داده در کشتی
خود نگاهدارد تا علم جهاز بتدریج بیاموزند * ذکر رویه
سپاه * دیگر از جمله کارهای انکلش آموختن قواعد

(1) A Review.

جنگ بسپاه و طرز های جنگ پیاده و شیلک توپ
و تفنگ ایشان است و این کارنامه در هنگام رویو یعنی
عرض سپاه هر ساله بخوبی معاین میشود و تبین آن
اینکه سپاه حاضره لندن هر سال در یکی از شهرهای
نواح تا بیست کروهی جمع آمده عرض هنرهای خود
وصفوف آرای پادشاه مینمایند بنظر بق که افواج
سوار و پیاده هریک جداگانه اول اقسام قواعد جنگ
و تبدیل صفوف بسرعت نموده انگاه شیلک
توپ و تفنگ می پردازند بعد فراغ ازانواع شیلک
با تمام سوار و پیاده یکجا حلقه بسته مستعد مجرای
پادشاه می ایستند پادشاه باخواص سواره از یکطرف
داخل آن حلقه شده سلام کیران دایره مینماید بعد ازان
شیلک تفنگ از یکجای حلقه شروع شده تا سر دیگر آن
تمام میشود بسرعتی که در نظر بیننده یک حواله آتش
نماید چون این شیلک چندوفعه تکرار یافت پادشاه
بمحل خود معاودت میکند آنحلقه شکسته گشته فوج فوج

بآراستگی تمام ساز نوازان از حضور امیر الامرا
می گذرند از بعد دو ساعت تا پنج که مجموع هفت
ساعت باشد این رویو امتداد می یابد انگاه هریک
بمحل خود برمی گردند در روز موعود اکثر سکنهٔ لندن
از زن و مرد بتماشای رویو آمده جمعیتی درست میدهد
که تخمین آن متصور نیست در یکی از رویوها که جمعیت
سپاه بیست و پنجهزار سوار و پیاده کنار شهر دنزه بود با
دوستی شفیق مستر کلیونام قصد تماشای آن کردم و یک
روز قبل از رویو از لندن برآمده اراده مبیت در آن
حوالی نمودم چون مردم قبل از مارسیده جاها را بکرایه
گرفته بودند یک حجره دو درخت خواب بزای
یک شب تا پنجاه روپیه راضی بودیم اما بدست
نیامد ناچار مستر کلیو بخانهٔ که از اقربای او در آن
نواحی صاحب اسکول بود رهبری کرد پهر شب
گذشته بجستن جستن از دیوارهای محوطه زراعت
بجمعیت تمام بدانجا رسیدیم چون طعام چاشت فوت

مشده بود و قدری طعام شب خورده قصد خواب کردیم
تا نقتا و کس از جوانان که پسر مستر برستو و مستر کاکریل
از انجمله بودند در ان اسکول درس میخواندند صاحب
خانه چهار کس از شاگردان را در دور خت خواب
خوابانیده جای آن دو را بماداد صبح ناشتا کرده سوار
اسپ بمعبر که رویو آمدیم زیاده از پنجاه هزار کوچ و لکها
تماشابین پیاده و سوار دو رشکر حلقه زده بودند دیر
یقف هر کوچ چهار پنج زن ایستاده تماشا میدیدند
آنقدر صورت حسین و رخت زیبا آنروز بنظر آمد که
عشر عشیر آن در لندن کاهی ندیده بودم پنج مرتبه سواره
طواف ان حلقه کرده شد و تماشائی که وصف آن خارج
از بیان است از کار سپاه بنظر در آمد بعد رفتن پادشاه
و اتمام شیلکها در جائیکه دوک یاک سپه سالار کل
ایستاده بود آمده ایستادیم دسته موسیقی نوازان خاص
سپه سالار مقابل آو ایستاده مینواختند چون دسته از
فوج برابر امیر الامرا میرسید شروع بنواختن موسیقی

خود میکرد انها خاموش میشدند چون میگذشت دیگر
باره بنواختن ساز خود اشتغال میورزیدند زبان از بیان
خوبی و ملایمت آن موسیقی لال است در تمام عمر
خود چنان صوتی دلکش نشنیده بودم از استماع ان
روح پیرهن پیرهن می بالید وساز و موسیقی های آپره
وپلی هوسهای لندن در مقابل آن چون موسیقی جانوران
وحشی محسوس میکردید تا اینکه فوج کذای چند دفعه
هنرک وآئین تمام از حضور دوست پاک گذشتند
وقت چاشت که در لندن هوا خوب بودم نیز گذشت
برکوچ تیز رو معاودت بشهر کردیم * دیگر * تماشای
اسپ دوانی در موسم زمستان در میدان شهر
نیو مارکت[1] که جمعیت خلق دران کمتر از زیونمیشود
چون نمونه ان در کلکته مشهود مردم شده بشرح
آن بپرداخت * ذکر اجیبه خانه شاهی * از عجایب
امکنه لندن اینست مردم چون تماشا کاهها مبلغی بخرج

(1) New market.

سیر آن می آرند من هم بمحض این دوستت شفیق
کرنال برا ثویت بدانجا رفتم نخست انواع جانوران
پادشاهی از شیر و ببر دیوز و پلنگ و میمونها و فیل و
جانوران غریب الخلقة کل عالم خصوص از ممالک افریقه
که نام ان نمیدانم و کاهی ندیده بودم تماشا کردم شد
بعد ازان باندرون رفته سیر تاج و عصا و سایر اشیای
مرصع شاهی وزوجه او که روز اول جلوس مستعمل است
کردم یکدانه زمرد و یک یاقوت که هر یک بده لکه روپیه
هندخریده شده در ان میان بود و انهای الماس وسایر
جواهر متمولی خود بسیار در انها منصوب بوده بجهت
احتیاط در ان حین در را مقفل کرده بودند باین همه
از حجاب محجبر آهنین می نمودند پس بجیا خانه رفتم
در صحن آن آنقدر توپ خورد و بزرک ریخته بود که صحنین
آن نتوان کرد از انجمله دو توپ بود که بیست و پنجگز طول
داشت پائین عمارت جیا خانه حجره بود ربع میل در طول
که از ساز وزبن ششصد هزار سوار و اسپ های توپخانه

وربسمانها و زنجیر عراده کشی توپها و غیره لوازم سپاه
پر بوده بالای ان ایوانی بود هفتصد قدم طولانی که اقسام
بند و قهها و نیزه و سنگین و شمشیرها بآئین شایسته بقطار
دران چیده بودند طعنه زن قطار سروها مینمود میگفتند
یکصد و بیست هزار بندوق سالداری و همین قدر طپانچه
و شمشیر و نیزه دران اطاق چیده است بیک
سمت آن حجره بود که اسلحه مجدده پادشاه لندن و
اسپ ایشان دران بود بدینطریق که شبیه پادشاه
و اسپ خاصه او از چوب ساخته جامه جنگ و سایر اسلحه بر او
و اسپ پوشانیده سواره ایستاده کرده اند اکر او فی المثل
زنده بودی و سلاح پوشیده سوار داخل آن حجره شدی
ناظر فرق نمیتوانست کرد که کدام یک از ان دو حی است
باهر سوار یک مثال خادم پیاده نیز ساخته اند معلوم
باد که این سلاح قدیم انگلش است و غرابت تمام در
ساخت وارد مثل زره از حلقه های آهنین نیست بلکه
بری مجموع بدن چون چار آئینه پارچها از آهن ساخته اند

هر پارچه موافق باعضای انسان برای پا شکل موزه
برای پنجه مثل دستانه صوتی منقسم چون گره انگشتان که
باو جود پوشیدن آن کار نوشتن و غیره توان کرد
برای دست و سر چون دستانه و کلاه خود برای بازو
و همشکل آن شانه دار برای چهره شبیه بآن که مقابل
لب و بینی سوراخ دارد و شنیده شد در زمان قدیم
سلاطین انگلش بعد گذاشتن رخت خواب تا رفتن
دران همواره این سلاح در بر میداشتند * ذکر چرخها
و آلات * که اکثر تکمیل صناعت وارزانی اشیای
انگلش بدانست و ایشان تتبع آن بحدی نمایند که اگر
بدست آمدن آلت متعذر باشد از اراده و مراد خود
بگذرند بخلاف فرانس که بی محابا اقدام بکارها بی آن
نمایند و از مشاقی که از نبودن اسباب عارض شود
متاثر نگردند اگرچه شرح انواع آن دراز و بدون
دیدن تصویر مجسم نقل آن بیفایده است اما ذکر بعضی

ازان نیز ناگزیر است یکی ازان چرخها آسیاست
که حرکت بیشتری از باد و بعضی به آب است و آنقدر
شیوع دارد که نام دست آسیا را بجز آسیای خورد
آهنی که برای سائیدن قهوه موضوع است کمی در
عمر خود نشنیده * دیگر * چرخ آهنگری که حرکت
آن بخار است فایده آن ساختن پارچه های بزرگ
چون ستونهای آهنین بهمت دست در طول و دو بغل
در قطر و تخته در ها و سینخ های قوی دراز که دیوار چمن
اسکیرها و گردشگاف صحن تخانها عموما ازان مغمول
است و خرادی تو پها و هر کار دیگر که بضرب دست
انسان ممکن نیست زیرا که از حرکت آنچرخ پنکهای
بزرگ بالای سندانها قوی بحرکت آید کار آدم آهن
بر آتش داشتن و زیر پتکها آوردن بجرانقال
و بس و آهنگران اگرچه کار ریزه هم ازان گیرند چون
آن بطور دیگر هم ممکن است من در حساب نمی آرم
* دیگر * چرخ ساختن سوزن است مینالی از

آهن دران چرخ اندازند چرخ آنرا باریک بشکل سوزن کرده از دهن خود بیرون می اندازد و مقراض نزدیک بدهنه منصوب است بحرکت همان چرخ قطع مینماید بدینصورت صد هزار سوزن در طرفة العین ساخته میشود طفلی که ذرا انجانب هست آن سوزنها را جمع کرده بکاریگری میدهد که سوراخ دران کند و او ایضا بآلتی که دارد در لحظهٔ آنها را سوراخ نموده بدیگری میدهد که سر آن تیز نماید بنابران سوزن آنقدر ارزان است که ده عدد به نیم فلوس فروشند * دیگر * چرخ ساختن صفحهای مس و آهن است که عموما دو شبر گز در عرض و دو گز در طول متعمول است ولیکن آنها قادرند که بهر بزرگی سازند زیرا که سقفهای مسطح لندن که در بعضی خانها برای شب نشینی گرما متعمول است دیدم که بسبب خوف درز کج کاری و ریختن آب در پائین خانه بیک صفحه سرب کرقه

بودند که بیست گز مربع بود و طریق آن اینست که خشتی
از آهن یا مس بوزن معین و ران چرخ اندازند
پتک و سندان انچرخ در وقت معین بطول عرض
معین رساند پس آن صفحه بیک جانب انچرخ
اندازند تا هموار و مسطح کند و داغهای پتک را زایل
نماید * دیگر * چرخ ریسیدن رشته های سوت است
که حرکت آهن اگر از آب و بعضی از بخار است هزاران
رشته بیکبار کی از آن آلت ریسیده میشود طفلی یا زنی
در انجا نشسته که تا از هر شعبه که پنبه تمام شود پنبه دیگر
در دهن آن اندازد و اگر تاری بشکند بهم پیوندد هم
بدین آلت انقدر رشته باریک ریسند که پارچه سفید
قرین ململ و خاصه دهاکه در لندن بجهت آید و ارزان
فروخته شود نهایتش اینکه رشته اش تاب بسیار دارد
چون ململ دهاکه ملایم نیست و بعد شوب چند خلل در قماش
و رونق آن پدید می آید دیگر چرخ تارکشی که بسبب آن
قدرت بکشیدن هر نوع تار باریک دارند چنانچه مشهور است

که شخصی از قراضه عیسی تاری کشید که طول آن از لندن تا ونزه بود که نوازده میل است * ۵ یکرد * چرخ ریسمان سازی بسبب آن قادر اند که یک قطعه ریسمان بطول هزار گز در اندک زمان سازند که در تاب اجزای آن و اتحاد بیکدیگر ناموافقت نشود * دیکرد * چرخ خانه پوتر[1] سازیست انگلش ان را مشین[2] خوانند زیرا که مشتمل بر چندین چرخها و حجره ها که هریک برای کاری موضوع است و چون ساعت وقت بینی بر کارخانه ایست اما پوتر شراب جورا کویند که شراب عوام این ملک و ارزانی ان چون نان از جمله ملزومات و خدمت وزرای انگلش است حرکت این خرج هم . بخار آب میکردد و در خانه عالی که مخصوص این کار ساخته شده و بعضی امکنه او برای ذخیره جو و بعضی برای بوداون این و بعضی برای خیسانیدن ذخیره کار است منصوب میباشد زیر خرج چاه آبیست که در ته آن صفحه آهن است و بخاری آتش

(1) Porter. (2) Machinery.

آنرا گرم مینماید بعد گرم شدن بخار آب ببالا صاعد
شده به پره چرخ رسیده آن را میگرداند پس بسقف
خورده بار دیگر آب شده بدان چاه میریزد بنابرین
آب چاه گاهی نقصان نپذیرفته حاجت بپر کردن نمیشود
بنکاینف جوانی مستر رابت کاسی نام که دوست من و
پدر او صاحب این کارخانه بود بدانجا رفتم و بکباب کوشت
گاو که بآتش بخاری آن بهتر از همه جا پخته و لذیذ میشود
چاشت کردم باوجود مدد چرخ گذائی پنجاه و دو کس
عمله هموار ه دران کار میکردند و بیان سایر امور جزئیه
ان متعذر است صاحب خانه بمن گفت که اگر اینچرخ
ببخار آب در گردش ناید بیست و پنج اسپ برای
حرکت آن می بایست و چون یکجانور بهر دم کار نمیتواند
کرد بیست و پنج دیگر برای نوبته بایستی داشت خرچ
خوراک این پنجاه اسپ و سائیس آنها بر قیمت پونر
که حالیابد و آنه نیم اثار است بایستی افزود عوام که
بدین نرخ نانشی اند کی متحمل و عهده برای آن

میتوانستند شد * دیگر * چرخ آلات ساختن کاغذ
که بمدد آن از هر چیز کاغذ سازند و صفحه انرا بدرست
کنر مربع بهن توانند نمود و در زمان اقامت من از کاه
خشک جو کاغذی نفیس که تاب و تحمل آن دو برابر کاغذ
معمولی بود اختراع کردند * دیگر * چرخهائیکه آب
دجله بسبب آن مرتفع شده بر زمین ریزد و نهر و حوضی
جاری کرده و کاهی بمسجدی چنان مرتفع ریزند که شعبه آن
بر سقف عمارات جاری شود تا مردم طبقه سیوم و
چهارم عمارات برای آب احتیاج بپائین آمدن نداشته
باشند چنانچه آب نهر لندن که در هر کوچه و زقاق
سرب جاریست و شعبه از آن بهر خانه میرسد و در
بعضی خانهها طبقه سیوم و چهارم آب از شیر دهان
یافته میشود و از همین چرخ و همین نوع منبع است که
کنار دریا عمارت کرده اند * دیگر * چرخ پمپ[1] که بر
چاه سر پوشیده نصب کنند و آهنی بر سر تونی و شیر دهانی

(1)-A Pump.

دران منصوب است بحرکت آن آهن چرخ بحرکت
آمده آب بالا آرد و از شیر دهان بظرف ریخته از دلو و
ریسمان و محنت هر دم مستغنی سازد بنابرین دران
ملک کسی از نام آن و واقف نیست * دیگ * چرخهای
غله کوبی که دنگهارا بحرکت آرد و روغن کشی که آلت
آنرا بدور در آورد و امثال آن که از بخار یا آب دایر
شود و آنقدر است که شرح آن موجب تطویل
زیرا که مردم این ملک از حرکات عبثی با انتظاری آنقدر
ملول و کاره اند که در مطبخها بجهت کرد انیدن
سیخ کباب و کوبیدن گندم و برنج و قیمه پیاز و گوشت
چرخی منصوب است که حرکت آن اکثر چون ساعت
نفیر میباشد * بیان کارخانه چاپه خری * و آن
مستعمل برای کتب و تصویر از صنعت های مفیده
است فایده چهاپه کتاب نشر علم است که عامت غائی
علما و مصنفین میباشد و تصحیف نشدن آن بسبب عدم
شعور کاتبان حمار صفت و طریق آن صنعت بسبب

وجود آن در کلکته بمردم ظاهر است اما طریق چهارم
تصویرات اینکه اول صفحهٔ بقلم می نگارند اگر آن
پسندیده آمد و رغبت عام بران شد پس صفحه ساده
از برنج برابر ان حاصل کنند و از قلم آهن بران نقشهای
سهل که بجز مصور کسی نتواند فهمید مطابق صفحه اول
کشند انگاه تیزاب بران نقشها ریزند آن تیزاب بجسم
برنج غور کرده نقشها را پدید ارساز د چون بر بعضی
یکدفعه و بر بعضی دو سه چهار دفعه عمل تیزاب کنند
بنابرین تفاوت عمق در نقشها و بسبب آن صورت
جامه و لباس و ظل و چین جامه و انچه که بر تصویرات
سیاه قلم ایشان مرئی میشود ظاهر گردد و برای اثر نکردن
تیزآب در موضعی که نمی خواهند روغنی که مخصوص این
کار است مالند آن روغن تیزاب را در آن موضع دخل
ندهد چو آن صفحه بدین طریق مرتب شد هزار نقش
از و بقانونیکه نقش صفحه کتاب کنند گیرند این تصویر

سیاه قلم است چون خواهند که آن سیاه قلم شبیه بکار
قلم شود ثانی الحال بر ان جا بجا رنگ امیزی کنند
این کار اطفال و شاگردان ایشان است که مطابق
رنگ صفحه قلم جا بجا رنگ کنند بدین روش صفحه کار قلم که
سی چهل گنی قیمت آن بوده صفحه چهار پنج را بیک گنی
گاه بنصف گنی فروشند * بیان اقسام و اشیای تحفه
انگلند * که نتیجه دست و پنجه قابل و فکر صایب
کارگران و آلات و ماشین های مذکور است چه هر شئ
که حیرت افزای ناظر است چون بکارخانه آن مردی
خواهی دانست که هر کس از عهده آن بر می تواند آمد
زیرا که انچه تعلق بکثرت محنت و زور داشت بسبب
حرکت چرخها از کار یگر برداشته شده و انچه به تیزی
نظر بسبب عینک ها و انچه مشوش خاطر بنابر تنوع
کار و آلات بوده بتقسیم آن در کارگران و گذاشتن
صنعت واحد بیک کس بر طرف گردیده مثلا سوزن
شنیده شد که از آغاز تا اتمام زیاده بر ده دست میکردد

و همچنین ساعت کبر حزو آن تعلق بکارگری دارد
بکی آن اجزا را از مردم متفرق خریده ترکیب میدهد
ومیفروشد چه اگر استعمال زور و حافظه و فکر و دوختن
نظر و نشویش خاطر در صناعت اشیا با استعمال دست
و پنجه شریک شدی آشیا باین کمال و خوبی نمیشدی
بالجمله از آشیای نامدار این ملک کاراهن و چوب
وچرم است که بر تمام فرنگ بلکه کل عالم تفوق دارد
دیگر ساعت واثواب اطلس وسایر اقسام ابریشمین
ورنگرنزی اگرچه خام وناپایدار است و ظروف شیشه
و بندوق و تصویر بانات ودوکان بندوق فروشی که انواع
پستول و شمشیر هم نیز در ان است وچاقو ومقراض
سازی حیرت افزای ناظران است قسمی از چقماق
بندوق تازه اختراع شده که اگر بندوق یک هفته در
ته آب ماند ببارود پیاله نم نخواهد رسید بلکه میتوان
در زیر آب بندوق را سر داد بدوکان نانتن که در

لکهنو نام حاصل کرده رفته تماشا کردم فرو مایه تر از
همه است وچندان نام ندارد * ذکر چراغان جشن
وسور * از محسنات انگاشن وضع چراغان ایشان
است در جشن های عام ومولود پادشاه و بلکه وشاهزاده
ولیعهد اگرچه در هند بسیار زیاده تر ازان دیده بودم
چنانچه در کتخدائی وزیر علی در میدان عیش باغ
حصاری بدور پنج میل معه برجهای وسیع دبنگلهابران
از چوب بانس بارتفاع بیست گز کشیده بودند همه
محل چراغان بود وبیست هزار مزدور عمله آن بودند
اماچون از سلیقه مستقیم وصفا واختراعات خالی وعامیانه
بود درمقابل این چراغان هیچ در نظر ننمود وز چراغان
اینملک بملاحظه باد ونکرار حرکت ورعایت لطافت
فتیله چراغ را در قمقمه های بلورین الماس تراش
میگذارند وآن قمقمه ها را بر میخهائی که روزانه بر دیوار
وپیشانی خانها ودکاکین کوبیده وانواع اشکال مختلفه
از کوبیدن میخها برآورده اند آویزند بنابر چنکه قمقمه ها

ساده و رنگین با نواع رنگها است تصویر انسان مع
صورت لباس و شکل تاج و نام پادشاه و ملکه از انها
ترکیب می یابد و سوای آن انچه خواهند از هیئت
درختان مثمر و عبارات ازان قسمه پدید از شود
وچون دیوار خانها و دکاکین بقطار و خط مستقیم واقع
شده و روشنی حد خانه و دوکان هرکس بذمه صاحب
آن است نه از سرکار حاکم و هرکس بنابر اظهار
حسن سلیقه خود و تحسین عام در ان باب سعی
مبذول داشته اختراعهای تازه رنگ بر نگ بحکم
اختلاف مزاج و سلیقه بر روی کار می آرد بنابرین
این چراغان انقدر لطیف و سرورافزا میشود که بیان
آن از قدرت قلم افزون است * حکایت لطیف *
مجملی از لطف عبارات آن اینکه در چراغان جشن
صلح بر یکی از خانها گذشتم که صاحب آن از کرانی
نرخ اشیا دلتنگ بوده و گمان ارزانی بعد صلح نموده

صورت ظرف پوتر و کردهٔ نان از قمقمه ها بر در خانه
بر آورده و این عبارت هم بخط و زبان انگلش هم از
قمقمه ها در تخت هر دو ظاهر ساخته که نان پوتر میکوید که
من از قیمت و برخ خود افتاده نی یعنی نازل شده نی ام
پوتر جواب میدهد که و همچنان من لطف و حسن
این چراغان در اسکیر با تمام مربع و چندین کوچه با چراغان
در یک نظر مرئیست ده چند بنظر می آید و در شب چراغان
کثرت خلایق از راجل و کوچ سوار انقدر میشود که
در کوچه های عمده چون بان استریت (1) و سنت جمز (2)
استریت که خانه بادشاه دران است و پلمل (3) محل
اقامت و لیعهد و اکسفرد (4) رود و غیره در یک ساعت زیاده
از یکتیر پرتاب راه نتوان رفت و برای ضعفا خود
خوف جان است چه طرا قاطر اق ث لیک پستول
و بندوق که مردم بتقاریق در کوچه سر میدهند و هنگامه
آتش بازی خصوص بر در خانه بزرگان علاوه صد مات

(1) Bond street. (2) St. James's street. (3) Pall Mall.
(4) Oxford road.

ناهجوم است اگر کسی از پادر افتاد و مجال بر خاستن
محال و پامال شدن یقین *حکایت *در شب سیوم
چراغان صلح خانه مستر آتو وکیل فرانس را که از دو ماه
قبل تهیهٔ آن میکرد و بقدر پانزده هزار زر هند خرچ آن
شده بود و چراغان شد من از خوف ناهجوم شب و دو پهر
روز بدیدن آن رفتم که لطایف نقوش آنرا اگر چه
روشن نیست بنظر امعان در آرم از کثرت تماشا
بیان و غوغای ناهجوم بخانه اور سیدن نتوانستم زیرا که
متاثر ان ساعت قضیه بمیان آمده بود و آن اینکه
مستر آتو از نخته کاری و طاب نامداری در بعضی
عبارت انچراغان لفظ نیو معنین بطریق ابهام نوشته بود
پیش آمد کنکرد یعنی صلح و دستی و الفت و معنی دیگر
اینکه صلح بعد فتح بعضی از سپاهیان عام انگلش که بتماشا
آمده بودند جمعیت جاهلیت اراده شکست چراغان
او نمودند و او بیرون آمده آنها را تسکین میداد و که کنکرد
بمعنی فتح اختلاف حرکت اعراب باین لفظ دارد اما

(1) Peace and Concord.

انهانامی گشتند تا و تبدیل آن بالفظ امنتی(1) کردکه همان
یک معنی دارد و بنابرین دو پهر شب گذشته
بگمان اینکه کثرت تماشابینان کم شده باشد قصد تماشای
انجرا غان که یکجانب پرتمن(2) اسکیر که وسیع ترین
اسکیرهای لندن است نمودم از هر جانب که اراده
کردم از کثرت کوچها تا یکمیل دور ان اسکیر راه
گذار مسدود یافتم بالاخره از راه اکسفرروود بهی پرک
استریت که یکجانب شهر واقع شده رفتم و از انجا
کوچه اختیار کردم که منتهی باسکیر مذکور میشد ودر
انکوچه انطرف را کرفتم که عبور از کوچه برای
آمدن باسکیر ضرور نشود چون قریب بختم کوچه
که باسکیر برمی کشت رسیدم از تصادم روندکان
بآیندکان و قرب اسپهای کوچ خوف جان یافتم
ونقصان پارچه و اعضارا که درحساب میکرفت زنان که
داخل آن ناچوم شده بودند کریبان و رختها پاره واز
هر یک اعانت جو بودند لکن کسی بفریاد نمی توانست

(1) Amity. (2) Portman square.

رسیدا کثری زیور و کلاه و غیره اسباب زینت در باختند
بمشاهده این حالت اراده عود کردم انرا نیز همخان خطر
ناک یافتم لهذا از اراده عود در گذاشته قصد عبور از
خم کوچه نمودم و سیخهای آهنین را که دو و شکاف
ته خانه ها چون دیوار معمول این شهر است سابق
ذکر وضع آن مکرر گذشته مضبوط کرفته در حین قابو
فرصت اندک اندک بطرف مقصد مایل میشدم بنا بر
قوت جسمانی و حکمت مذکور در مدت دو ساعت از
خم کوچه گذشته بصحن اسکیر و محال فراغ رسیدم
بعد تماشای مستوفی تا صبح در یک سمت آن اسکیر
اقامت کرده منتظر واشدن راه ماندم زیرا که صحن اسکیر
و صحن کوچها که با سکیر داخل می شدند همه پر از کوچ بود از یک
سمت اسکیر بسمت دیگر با عبور از کوچه کردن محال
بود کوچ نشینان انچه داخل اسکیر شده مقابل
اشخانه افتاده بودند تماشای توانستند کرد ما بقی محروم و تمام
شب تا پهر روز بر آمده سواره ایستاده ماندند چه کوچهای

پیش راه پیش بسته بودند و باشد رضا میخواستند که
تماشا نکرده برگردند از کثرت کوچهای عقب میسر
نیامده بالجمله چون در چراغان مستر آتو کثرت نقوش
ورنگ بقاعده کلیه فراتس که از سادگی بغایت
دور ند بسیار مرعی شده بود با این همه محنت که در تماشای
آن کشیدم پسند نیفتاد و چراغان کوندش (۲) اسکیر
خصوص خانه مستر هوپ کر ذکرش گذشت و چون
مستر آتو بخوشی صلح مبالغه در روشنی نموده مشتمل
بر سادگی اوضاع و اختراعات لطیف به نتیجه مطلقه
مستقیم بود و اول شب بقراغ تماشای آن کرده بودم
بغایت خوبتر در نظر آمد * ذکر اوقات انکلش * اوقات
انکلش منقسم است بدینطریق که اوساط الناس
بعد از شست اول روز از رخت خواب بر میخیزند یک
ساعت و نیم در شستن رو و پوشیدن لباس و
آرایش موکذشته بدفتره حاضری آیند تا یازده بران
نند از یازده تا پنج آخر روز که شش ساعت

(۲) Caven dish square.

میشود در مشاغل کار و حرفت تا خواه در خانه یا بیرون
بحرکت گذرانند انگاه بر دسر (۲) یعنی سفرهٔ چاشت آمده
دو ساعت با زنان و یکساعت دیگر فقط در صحبت
مردان بمسرت و انبساط صرف کنند بعد هشت باز
بصحبت زنان و مجالس شب نشینی آیند و بعضی که تنها
اند دو ساعت بر سفره مانده بمشی و تماشا باز آیند
تا بیکی از پلی هوس رفته تا یازده که یکساعت به نصف
شب باقی است در انجا سر برند پس بخانه آمده
مقارن دوازده بخانه خواب روند و تا نگه موعود
بعد ورود به مجالس شب نشینی یکساعت در خوردن
چای گذرانیده مشغول ساز و سرود که در مجالس
زنان اکثر یست شوند و الا بسفره قمار بازی روند چون از
بعد نه تا یازده زمان زیاده از دو ساعت نیست افراط در قمار
نتوانند کرد و احدی غیر وقت مذکور آنهم در هفته
یکدو نوبت مدانکار نبرد از دو انچه ببرند در کیسه علحده

(۱) Dinner.

انداز ند و هر کنزا زان بخرچ نمارند چون بیازند
ازهمان ادانمایند والادر سلک قمار بازان که معیو بند
مسلوک خواهند کردید بعد یازده بر سفره طعام
شب که سپر (۱) نامند نشینند و قدری کباب سرد و بعضی
حلویات و شراب که ماحضر آن است خورده قریب
دوازده بجامه خواب روند * بیان وضع طعام انکلش *
طعام انکلش بسیار ساده با مزه موافق سابقه مستقیم
در سفره پی هم در طعام چاشت است اول نان
وشوربا و ماهی و اقسام مطبوخات کوشت و کباب و طعام
برنج است ودوم کباب مرغ وسایر پرندها با حلویات لطیف
معتدل شیرینی چاشنی و از سیوم انواع فواکه تر و خشک
با این همه کثرت اطعمه افراط در خوردن معمول نیست
وکاهی شکم پر نخورند بنا برین چهار مرتبه بعضی را پنج
نوبت در شانه روز بخور را کی حاجت افتد سه وقت
معلوم شد یعنی ناشتا چاشت نصف شب چهارم قابلی
مابین حاضری و چاشت است که تفن (۲) نامند سنجم مابین

(۱) Supper. (۲) Tiffin.

چاشت وطعام شب نان ومسکه اسپیت بهمراه چای *
ذکر اوقات خواب وبیداری انکلش * بعد از هشت اول روز
تا نصف شب که شانزده ساعت میشود هرگز میل
باستراحت نکنند و ماند کمی که عارض شود قبل چیز خوردن
بروشستن و تبدیل رخت تازه و شغل سفره
طعام و بعد چیز خوردن باستماع ساز و سرود در صحبت
زنان یا بشغل پای هوسها و غیره وقع نمایند تا برین
کاهلی روز که وقت کار است پیرامون ایشان نگردد
وشب بغفلت تمام خواب راحت کنند اما طبقه اعلی
یکساعت بعد اوساط شروع بهمین کارها و یکساعت
بعضی دو ساعت بعد نصف شب تمام کنند و ادنی
یکساعت قبل اوساط آغاز بکارهای مذکوره نموده دوساعت
قبل ایشان بخواب روند انانکه در موسم تابستان
چنانچه گذشت شروع از هشت نمایند در زمستان
که ظلمت لیل مانع است از نه آغاز کنند * در بیان لیل

* ونها را انکلند زیرا که در وسط زمستان بعد هشت
آفتاب طلوع و بعد سه غروب می کند روز بامین ها هفت
ساعت است و سفیدی صبح و شام دو ساعت
اگر آنرا بروز بیفزایند نه ساعت روز باقی پانزده
ساعت ظلمت لیل میباشد برخلاف تابستان که در
وسط بعد پنج طلوع و بعد ده غروب میشود و در پنج وقت
دو نیم ساعت سفیدی صبح و یک و نیم ساعت سفیدی
شام است و ظلمت لیل زیاده بر سه ساعت نیست
و طریق تنزل و ترقی بدیسمنوال که از بیست یکم ماه
دسمبر که وسط زمستان ایشان است شب شروع
بکاستن کرده تمام جوزای که آغاز سال است و فبروری
تا بیست یکم ماه مارچ شب و روز برابر میشود یعنی
از هفده پنج ساعت کاسته دوازده ساعت باقی
میماند پس از بیست یکم مارچ شب از اصل هم کم
شده تمام ماه اپریل و می تا بیست یکم جون پنج ساعت
کاسته هفت باقی میماند اینوقت حد درازی روز است

که هفده ساعت بوده باشد پس از بیست یکم جون
روز شروع بکاستن کرده تمام ماه جولائی واگست
تا بیست یکم ستمبر روز و شب برابر میشود از بیست
یکم ستمبر روز از اصل کم شده تمام ماه اکتوبر و نومبر
تا بیست یکم دسمبر آینده پنج ساعت کاسته هفت
ساعت میماند اینوقت حد درازی شب است اما
در سر حد شمالی انگلند درازی روز دشت تا هجده
ساعت میرسد و در وسط تابستان چند دورهٔ فلکی
مطلقا لیل نیست یا آفتاب است یا حالت صبح و شام
هر کسی از بین طبقات ثابت در یکوقت بهمان کار مشغول
است که اشباه او دارند فواید این تقسیم بسیار است
یکی اینکه مردم در حصول مقاصد خطا نمیکنند و حرکات
دوباره نمیشود و خادمان و استمرار داران از وقت
کار ها آگاه بوده سرانجام آن بهتر توانند کرد و مخدومان
کار زیاده بجمعیت حواس و استیفای لذات متعدد

توانند نمود * ذکر تقسیم کار مردان و زنان * طعام
پختن و آتش در بخاری افروختن و خانه رفتن و نشستن
و فرش و رختخواب و آنچه تعلق بحجره خواب دارد
در سبد کردن و محافظت دوکانها و فروش آشیا
و امثال آن که از زنان هم ممکن بود مخصوص ایشان
داشته اند و آنچه تعلق بحرکات و زور و رای و فکر
داشت و زنان از این عاجز بودند مخصوص مردان
کرده چه اگر بر خلاف این بودی محال یا دشوار شدی
و اگر غیر معین خلط داشتندی و اگر زنان را چون مردان بیکار
بگذاردند بیکاری برای نفوس ایشان لازم آمدی
فایده دیگر اینکه خریداران بجهت تماشای حسن
و جمال و استماع لطایف اقوال ایشان هجوم می آرند
چنانچه من بحال خود قیاس میکنم که از دوکان حلوای
گوشه نیومن استریت که با کسفرد و می پیوندد یکی
از دختران شیرین شمایل خادمهٔ آن بود گاهی
بگذشتم که قلیلی بجهت همزبانی او بخریدم فایده دیگر

مشغول شدن نفوس زنانه بکار و معطل نگشتن
از فکر فساد رنج و آزن شوهر آن بیاد آنست *
بیان قاعده غیرتگیری زنان * باید دانست که در ممالک
اسکاتش سوای این اشتغال نفوس زنان بقدر تاکه
معلوم شد قواعد دیگر وضع کرده اند که باوجود احتیاط
زنان ایشان بمردان و عدم حجاب غیرتگیر ایشان
از بدکاریست و آن اینکه آمدن مردان غیر محرم
بصحبت زنان بوقت طعام و شب نشینی که محفل پر
است ممنوع است و رفتن زن بخانه مرد غیر متاهل
ممنوع و بیرون رفتن زن از خانه مشروط برفاقت
شوهر یا یکی از اقربای پدر یا شوهر یا خدمتکار اعتمادی
شوهر است و بیرون رفتن زن بعد شام خصوص
خواب بیرون رخت خواب شوهر اگرچه خانه پدر و
مادر بوده باشد مطلق غیر مرسوم بنابرین مجال و وقت
فرصت برای اندیشه باطل غیر از بستر و چون حمایت

بدتر و اقوام بحسب دست تور از زنان قطع میشود و در
شرع ایشان نوشته است که اگر زن بر مخالفت مزاج
شوهر کار کند او را در حجره کرده هفت روز حبس توانند نمود
و بجز بیکه خوف نشوز و عصیان و اعتراض بر شوهر توانند نمود
لهذا این نزاع و جدالهای و رنجهای خیلی نیز جرات نتوانند
کرد و اگر بعیب بدکاری زنان ظاهر شود بقتل میرسانند
زنان اشراف من بعد از شش سال و شوهر بحکم این شرع
جمیع اطفال و زر و زیور او باز گرفته از خانه بدر
میکند زنانیکه ملاحظه عزت و خاندان ندارند بنابر
خوف این صدمات بزرگ مبادرت بفعل بد نتوانند
کرد و با این همه اگر زنی بحکم نفس غیر عفیف و قلت
حزم شوهر و بدراه کردن جوانی خسیس متمول که آمد
و رفت بدانخانه داشته باشد مبادرت آن فعل کرده
چون هر دو مفسد متادب باداب و در غایت خوف
از بدنامی اند بنوعی بایکدیگر برمیخورند و در سلوک
تخلق ضبط هوا و هوس مینمایند که اثری از آن ظاهر

نمیشود و موجب عار شوهر نمیگردد و چون زنان انگلش
پرزرو اموال شوهر بلکه بر اموال خاصهٔ خود که قبل از
نکاح باختیار شوهر میرود و بر اطفال و منزل رئیس
نیست نقصان مال و ویرانی خانه و قلت التفات در
پرورش اطفال که زنان هند در تمامشان لازم دارند
نیز متصور نیست از بین بیان واضح شد که انگلش باوجود
دادن ازادی ظاهری و کمال تملق و چاپلوسی بچندین راه
دیگر که بر زنان گران تمام میشود بدانائی ایشان را مقید
کرده اند و مسلمانان باوجود وضع رسم پرده که نوعی از
قید و محرص بفتنه و فساد است از راه نادانی رخصت
و مجال فساد بدیشان داده که اختیار برزرو چه گر زنانه
و اطفال و رفتن بخانهٔ پدر و اقربا بلکه زنان دوستدار
و یک یک هفته روز و شب در انجا بسر بردن از انجمله
است احسن مآل * هر چه کبیر و عاقل عادت شود *
کفر کبیر و کامل ملت شود * ذکر سلوک و کاندار ان

بخرید * اهل حرفت شریف در لباس و تربیت
و دانائی مطلقا تفاوت به اعزه ندارند و چنان همواره
ملایم میباشند که هرچند خرید از برد و بدل و تکرار سخن
رنجانده از جاد رنیایند * حکایت * شنیده شد که
شخصی عمدا بجهت امتحان ایشان بدوکان بزازی
رفته اظهار خرید بانات کرد و یک ساعت کامل در رد
و بدل قماش و تقبیح قیمت بدوکاندار سخن کرده بالاخره که
چند بسته بزرگ برای او وا کرده بسته بود قماش طاقه بست
و قیمت نمی کرده روپیه معین کرد و بعد این قضایا که
دوکاندار خرید پنج شش گز اقلا اوی گمان داشت یک
شالنگ که از ثلث روپیه هستد اندک زیاده است
برآورده بدست او داد که اینقدر مبالغ را ازین بانات
بده و دوکاندار شالنگ از و گرفته بر گوشهٔ طاقه
بانات نهاده بقدر سطح شالنگ مدور بمقراض بریده
بدو داد و هرگز از جادر نیامد و ایضا اعتنا و برخرید ارنمایند
* حکایت * بدوکان نقره فروشی رفتم دو ساعت

وقیمت پنجاه روپیه بها کردم پس نشان خانه خود
بوی داده گفتم که اگر تا فردا دو پهر مبلغ را بمن
دوستدار ان خود بفرستی ما بخریم بوقت مذکور
خواهم رسانید باو جواب شنیدم من بی نان قبول نکرد
روز دیگر بوقت معهود بازنگاه کردم دوستی من نهی از خرید
آن کرده بود و از متروک او شرم کرده زر نرسانیدم
و دو کاندار ان آدمی اگر چه اکثر کاهل و در حین
قابو بی ایمانند اما نهایت فرمان بردار اشتهار ابروقت
مستمر غیر مستمر بخانه خریدار رسانند و از نیکی و بدی وقت
و قلت مقدار هیچ عذر نمیدان تیار ند و دو هفته چهار
هفته تقاضای زر نکنند بنابرین حینا از دغابازان نقصان
کشند * حکایت * زنی او باش در محله که من بودم
فرود آمد در عرصه چهار هفته بقدر پانصد روپیه
بر داشت بر قسم از دوکاندار ان آن نواحی و صاحب
خانه گرده بدزدفت با اینکه عمل کبیر الوقوع است منع

کرایه نشین از قرار نستوانند کرد اما بعد قرار اگر
پس بدهد و بر نیاید بحاکم عرض کرده قید نمایند و اگر قرضدار
مفلس است در حبس خرچ خوری او کیرند *
حکایت * در اپربار کلی اهتریت در خانه که کرایه بودم
زنی بیچاره شیرین زبان خراج اجاره داران بود بقدر
دوصد کنی باقی اجاره دو خانه و بیست کنی از اسمراد
داران من نان پاو مسکه فروش و دوکان چای و قند
برداشته کریخت چون آنها را قبل از وقت ازمعامله او
تحذیر کرده بودم ازمن هیچ نیافتند و بعد دو ماه که ظاهر
شد بسبب اینکه مفلس بود کسی بحاکم نبرد *
ذکر ملتوراتی از اوضاع انکلش که متضمن فراغ
وجهانی و مشتمل بر حکمتهای معنویست جماعت انکلش
را ابنی وقوع تقصیری از غضب حکام و اکابر
خود خوف آبرو یا مال نیست چه جای جان و حکام و اکابر
را بر ایشان هیچگونه دست رس نه و اشراف
برخلاف هند در کوچه ها هر وقت سیر توانند کرد و

بدو کان نارفته بتحقیق تاریخ اشیا او خرید آن توانند
پرداخت و کتاب یا چیزی سبک که در رومال گنجد برداشته
بخانه توانند آورد و بخانه زنان او باش رفته شب توانند
خوابید و دست زن یا یار خود گرفته با مسلمانی کنان بسیر باغ
توانند رفت و معایب سلاطین و وزرا بزبان و تصویر
و کتاب علی رؤس الاشهاد بیان توانند نمود منکه در
تمام عمر بنکو چه مشی نکرده و بدو کانی نرفته بودم تا بخانهٔ زنان
چه رسد از یافتن این آزادی آنقدر سبک دوش شدم
که گویا هزار من بار از روح من برداشتند و مقید بودم اکنون
رهائی یافتم و بعضا هر کاریکه موجب اضرار کسی یا شکستن
قانونی نشود مبادرت بران توانند کرد نه اینکه هر کس
هر کار که خواسته باشد تواند کرد زیرا که اتفاق طبایع
بر پا داشتن قوانین شرعی عرفی و غیرت ناموس بزرگی
بدرجه ایست که اگر دانند شخصی بعیب جزوی مثل
خوردن طعام در راسخانه او انبی با آنها اقدام نموده

با دیگر باره با او نشینند تا بعیوب کلی چه رسد و مصران
خلق و شکنندگان قوانین را خود بعد و قوع تقصیر
لحظه و لمحه اثبات نیست و اگر قضات دو سه روز بجهت
غور در قضیه دیری در حکم نمایند خلق زبان طعن و لعن
بر ایشان میکشانید زیرا که از سه جهت عداوت
او در دل مردم پیدا میشود یکی از جهت وقوع تقصیر
دوم از جهت عار هم قومی و سوم بسبب رهنمائی
او سادگان و غافلان را بشکستن قانون که مظنون
مذلت کل است فی الوقع * هر که گستاخی کند در راه
دوست * ره زن مردان شد و نامرد اوست *
زیرا که عموم انگلش خصوص اکابر ایشان رونق کار
خود را که درین زمان بغایت است نتیجه قوانین مرعیه
خود میدانند و در تجاوز ازان اگرچه در امور جزوی
بلکه مبرهن بر بهتری آنچیز و از سابق بوده باشد چون
بیدلرزان و چنان هراسانند که گفتی بر زوال سلطنت
و ملت بوده باشد بنابرین وزرا در اجرای احکام

بدیلها با آنکه بر آن خط بشری آن دو پرتو ملکوت بتقریر
عقلا ثابت شده است بیکبارگی و بی محابا پیش نروند
بلکه بتدریج بعد ملاحظه اطراف و جوانب اندک اندک
قدم در آن گذارند چه میسر شد که در آغاز فعل ثانی
از اول بهتر نماید و در آخر نه یا آنکه اگر برای یکچیز و بهتر
از اول بوده باشد زا چون سلسله عالم کون و فساد
بیکدیگر پیوسته است برای امر کلی دیگر اثر بد نخشد اما
رسم سویت کوچک یا بزرگ در چند محل و بحسب
ظاهر است زیرا که آرام زندگی اعالی را با ادنی
هیچ نسبت نیست بلکه بسیار نازلتر از نسبتی است
که میانهٔ آن دو طایفه در هند است و رعایت ادب
ظاهری بر ذمه چاکران و عدم اختیار ایشان در گذشتن
چاکری تا وقت معین آنقدر است که غلامان هند را
بمقابلهٔ آن سلاطین توان شمرد محل نخستین در پوشاک
و وضع و قطع آن زیرا که عظامی اگر چه لباس

بسیار تجمتی می پوشند اما همه ساده و از دور مساوی
با عوام است دوم در کوچه و راهها که عوام بی ملاحظه
پس و پیشی از بزرگان راه روند بلکه دانسته نه
ببزرگان زنند بزرگ را مجال عتاب با او نیست *
حکایت * شنیدم که شاهزاده ولیعهد از بی ادبی در
اثنای مشق تنه خورده بضرب چوب دستی که داشت
او را تادیب فرمود آشخص به محکمه رفته وکیل شاهزاده
را چند هزار روپیه جرمانه دهم چیزی بخصم دادن افتاد
بنابرین عوام درین موضع بر شرفا غلبه نمایند و آنرا
انتقام قدرت و مزیت که شرفا را بر ایشان ثابت
است دانند ازین مردم اکثر من هم آزار یافتم یا آنکه
حقیقت این زیادتی بر همه کس ظاهر است چاره آن
هیچ متصور نیست زیرا که عقلای انگلش این معنی را
موجب تولید شجاعت در نفس عوام که اجزای قوت
کل اند میدانند و بزرگان خدمتگار و چوبدار همراه
نگرفته چون غربا شامل جمع راه روند * ۵ دم *

ذر مکالمات و مکاتبات که خطاب خادمان و طریق
نام گرفتن ایشان مر صاحبان را همان است که
صاحبان را بایشان * حکایت * روزی مستر
هشتین بدیدن من تشریف آورد از اتفاقات
خانهٔ من همانذم درخانه را بروغن سیاه رنگ کرده
رشته باریک بر حلقه دربسته بود وخود هنوز بیرون
در در جمع کردن اسباب رنگ بود مستر هشتین ازان
امر غافل مانده بطور معروف حلقه بر در زد و تمام دست
و دستانه قیمتی خود سیاه کرد بنابرین اورا مخاطب
ساخته باعتراض گفت که چرا اذ تا زکی رنگ مرا خبر
نکردی او هم بدرشتی تمام جواب داد تو چرا وجه بستن
این رشته بخاطر نیاوردی مستر هشتین از راه انصاف
خندان شده پیش من آمد و ماجرا را بیان کرد *
چهارم * درسواری که احدی باسوار یا کوچ پیاده
راه نرود بلکه عقب کوچ نشیند یا سوار اسپ عقب

صاحب آید * پنجم * در رخت خواب زیرا که رخت
خواب بزرگان اگرچه نفیس است امابزمین خوابیدن
خادمان واحدی معمول نیست * ششم * در محکمهٔ
عدالت اگر بزرگ وکیل نداشته باشد دوربی هوس
وسایر تماشاخانها * هفتم * در تنبیه ضرب زیرا که هیچ
صاحبی خادم خودرا هرچند تقصیر بزرگ کرده باشد
نمیتواند زده مگر که بحاکم رجوع نماید * دربیان خانهٔ مشت
جنگی ایشان * این رسم متضمن حفظ آبرو و کشیدن
انتقام از ظالم ورفع غبار ذلی است اعزه به شمشیر
و پستول در حضور شهود و عدول وعدم وغاوحیل
خدائی وبمشت قبضه که مطابقه بکشتی و گریبان گیری
نمیرسد واز بین عمل چون شمشیر بازی یکرنگ هند
مشتمل برعلم وحکمت است بمنزلهٔ سپر است برای حفظ
اضرار ودرعوام خودانقدر عموم دارد که کمتر کسی است که
بمشت و قبضه او قوی وماهر بمشت جنگی نباشد چون

میشنده بمقابل بیاید غالب حرکتی نمی کنید و اگر از
غضب قصد افتاده کند تماشا بینان منع او نمایند و شدت
این جنگ بحدیست که گاهی یکی از دو می میرد یا ماشکستن
بینی و دندانها و کور گشتن چشم و پائین افتادن گوشت
رخسار خود و همیشه است زیاده از صد نوبت دیدم
در زمانی دو کس تمام رخت و چهره خود خونین کرده
بلبلهای بریده و دندان افتاده بجاهای خود رفتند *
بیان اوضاع تربیت اولاد انکلش و معاش ایشان با عیال
بدانسبب علم‌ها و ادب و متانت مزاج و کثرت آبرو
و بردباری و زحمت کشی که موجب شجاعت است
در پسران و علم رقص و سرود و مجالس و ارضی
و ظرافت و شوخی در دختران تولید یابد و الفت و موافقت
روز بروز دو تزاید و نفاق در کاستن میباشد اول رسم
عقد واحد و بودن اولاد از یکبطن دو مندادن مادر و پدر
یکی بضرب دیگری از پا افتاد تا افتاده برخیزد و مستعد

منزیلتی یک را بدیگر و پنهان داشتن افراط محبت
اگر باپکی بوده باشد سیوم سلوک بیگانه واربا اقربای
بعید بنابرین گاهی که سلوک با آنها بعمل آید چون
بر خلاف دستور است ممنون شوند برخلاف اقارب
سامانان که بسبب اعانت جزوی دایمی خودرا حصه
دار میدانند وزیاده واجب متوقع چون بعمل نیاید همیشه
آزرده ومنافق باشند چهارم بودن ایشان باموارد خندان رو
بشاش بحال زیرا که کلید کارخانجات عمده در
دست شوهر و جزوی دردست زن می باشد و
کنیزان و اطفال را قدرت بلکه امید تصرف
دران نیست بنابرین قضایا و ناخوشی کم رو میدهد
واگر خطائی رو دهد گرفت وگیر زیاده برانمایند
بلکه تدارک برای آینده کنند که دیگر رو ندهد اولاد
ناطفلند و رپوشاک وخوراک ایشان سوای
محافظت حرو برو و اعانت بچا بکی و چشتی فلسفه های
دیگر بکار رفته که استوای قامت وحسن اعضا جشد

* ذکر لباس اطفال و غذای ایشان * از انجمله کوشش
بندیست که وقت خواب بر کوشش بندند بنابرین
کجی کوشش که در دیگر تاکاهنا عام است واینجا مطلقا
نیست وچیزی چون سینه بند بسیار سبک از
بندهای چرم نری یا ابریشمین که بندآن دور دوش
و بغلها چاپا وار از طرف پشت گذشته بر کمر
حلقه شود و بسبب آن کمر باریک وشانه بلند
و قامت کشیده وراست بالا آید واین بندآنقدر
زیبانست که دختران تا چهارده سالگی برجامهٔ
بالا بندند وطعام اطفال بسیار سبک وساده ومقدار
معین وشامل سفره نیست واز اکثر میوه وشیرینی ها
تا دوازده سالگی ممنوعند وچون کنیزان خانه را بر
ذله طعام وهم طعام تازه دست رس نیست چه اوضاع
قاب های طعام ایشان بطوریست که دست خوردن
آن ظاهر میشود نتوانند که چیزی از راه شفقت

باطفال خود ندهند بنابرین خوراکی دیگر مزاحمه لذشت
ندارند لاجرم صحیح و تندرست باشند و چون هر صبح
و شام پیاده یا سوار کوچ برای خوردن هوای تازه
بمرکب یا مشی گاهها میروند قوت و افزونی نشاط طبع
بهمرسانند و از ارادهای ایشان اگرچه محتمل بر
خطری اندک هم بوده باشد باز ندارند زیرا که
حریص زر برانکار شود و از کثرت منع دل شکسته
گشته نشاط طبع او زایل گردد و در صورت آزادی بعد
ملاحظه خطر خود بخود باز آید و دیگر پیرامون آن نگردد
* حکایت * پسر لیدی انفرد که جوان بیست ساله
است از شهر موطن خود بلندن آمده بود بدیدنش
رفتم لیدی انفرد خبر مرا شنیده قبل از دخول ایوان
شیمن بمن ملاقات کرد و گفت که این پسر را از
کودکی بمعارضه اغوا جاجی و رنگرون همرسیده از ان
بار الی الان ما بروی او نیاورده ایم تو هم از این باب
سوالی نکنی و بروی او نیاری کرد دل شکسته خواهد شد

بنابرین رسم زدن و سقط گفتن اطفال مطلقا نیست
در کمال عزت و احترام پرورش کنند و اگر تقصیری
مرتکب شوند برخت خواب فرستاده در را از بیرون
بند نمایند لهذا اطفال ایشان آنقدر معقول باشند
که چهار پنج ساله بیشک متین و دانا تر از پانزده ساله
ملک ناست از کثرت حرمت کرد منهیات هرگز نکردد
و اگر حیانا باقتضای طفلی شوخی نمایند بتحریف مذکور
زود ازان برگردد و طاسها و مهره ناکه نقش حروف تهجی
بر انست و کتابهای خورد مصور بشکل حیوانات
مشتمل بر جواب و سوال آنها بیکدکر که اطفال
را خنده اند ازد و بالطبع مرغب بتعلیم باشد آلات
بازی ایشان مقرر است بنابرین پیش از رفتن
بمکتب خط و سواد ضروری آشنا شوند پس پسران
را برای تکمیل به مکتب که اسکول نامند فرستند و
دختران در خانه تربیت یابند بدینطریق که خط و سواد

ایشان را خود بخود چنانچه گذشت بحد رسیده تکمیل
آن بتعلیم مادر و برادران حاصل شود اما برای آموختن
رقص و سرود چندی استاد نوکر کنند بعد اطلاع
بر اصول آن فن تکمیل خویش در مجلسهای شب نشینی
از هم‌سالان و دیگر زنان وارده که بجهت مشغله بسرود
و رقص می پردازند نمایند و ظرافت و شوخی طبع
از خواندن کتب افسانه‌ها مثل بر لطایف مقال که
مخصوص اینکار تصنیف شده‌اند پدید آید اما پسران
چون در مکتب از ناز برداری مادر بین معذور و کاری
بجز تعلیم و ریاضت و گوی بازی و منشی ندارند و صاحبان
اسکول قلیل الرحم و سخت گیر ایشان را خوراکی زیاده
از واجب ندهند از قانونهای تحریص و تخویف و تقسیم
اوقات که برای سهولت کار تعلیم و تعلم اختراع کرده‌اند
مطلقا تجاوز جایز ندارند و در سالی بیش از یکدو نوبت
هر مرتبه برای هفته بخانه مادر بین نگذارند خلاصی خود بزودی
از اسکول خواسته و راندک وقت که متوسط آن شش

سبال بوده باشد از علوم ضروریه فراغ حاصل نمایند و تاب
تحمل بر جفاها و صبر بر بلایا در ایشان پیدا شوه و چون
در کودکی بخانه ابوین پس در اسکول خود را کب
زیاده از واجب نیافته اند اعصابی ایشان اکثر متناسب
ولاغر بالا آید * بیان اوضاع ریاست انگلش و اقتدار
پادشاه ایشان * کرا این پرسش باهم محسابت و تر ما
وارنده باهم حکمتهاست مشتمل هر چهار جزو اینست
مشترک در پادشاه و امرا و رعایا نیست منحصر تعین شخص
و جزو اعظم آن پادشاه است که اختیار تمام در امور
مستمره دارد و حتی گفته گاه آن مفتی بقتل را میتواند
بخشید * حکایت * در ایام توقف من عزل مستر
پیت که وزیر اعظم و از هفده سال ریشه استقلال
در امر سلطنت دوانیده بود بنابر مصالح ملکی ضرور
و پادشاه عازم آن شد با آنکه پنج وزیر بزرگ دیگر از وزرا
نیز اظهار استعفا و رواج کار سلطنت بدون مسمر

پیشت محال وانمودند و بودن شدت جنگ با دشمنی
قوی چنگ چون فرانسس وعود کردن مرض گنهه
جنون اودران نزدیکی وچندماه صاحب فراش ماندن
در یکروز همه را عزل کرد و بسبب شدت
بیماری منصوبان اقتدار نیافته دوماه کارها همه مذبذب
وملتوی بود معهذا کار ملک از سابق منتظم تر مانده خللی
بظهور نیامد ما سوای آموزمستیمره این پادشاه را
اختیار هر نوع کار غیر مستیمره و خلافت قانون نیز
هست زیراکه سپاه تمام نوکر او هستند و جزاو
دیگر پیرا نمیدانند وغیر او کسی در تمام ملک یراق
بند معین خود ندارد نهایتش اینکه اکبر اودر امور مرجوعه
بپرلمنت مشوره نکند ویا مخالفت صوابدید آنها علی الظاهر
ایشان نماید موافق رای عام و عاجز آمدن او
آخر کار آسنت اما پادشاه وقت کنگ جارج دام ملکه
انقدر مذوب ومهذب باخلاق است که بالطبع راغب
بشر نیست بلکه تمام اوقات او مصروف نیکخواهی خلق

و تحریص ایشان بر کشت و کار علوم و هنر است
و ازامور نفسانی صدهزار مرحله دور بذات خود کشت
کار زراعت مینماید و بمدرسه نارفته است تفسار حال طلبه
علوم میکند عمده دلیل بر محاسن او اینکه قوت عزل
قضات را از خود سلب نمود و بیم و امید ایشان
را از ارکان سلطنت دور کرد تا در اجرای احکام حق
از کسی پروا نکنند بنابرین چهل و دو سال است که بر تخت
دولت بارام تمام تمکن دارد کوچک و کلان اینملک
از جان هوا خواه اویند و در شادی و غمی او متاثر چون
مجملی از محاسن او در مثنوی ذکر شده در اینجا زبان
قلم را معاف داشت * مثنوی لهو لغه * شاهی که
ز فرط عقل و تمکین * کارش بکمال از هر آئین *
لیک از جهتی که هست مدحش * نتوان بکشود لب
بشرحش * مدحش نه پسند از سخن دان *
در خلق زید یکی چو ایشان * هم مرد سخن از ان گریزد *

* تا عجز نه آب او بریزد * دربار گاه فلک اشتباه
او که محقر ترین قصرهای لندن است وزوجهٔ او کوئن
شارلت بار احاضر آمدم هر مرتبه هرد و بزرگ بکساعت
همزبانی فرمودند با آنکه هر مرتبه ترجمان داشتم ترجمان
را از کار معاف داشته زبان شکسته انگلش من اختیار
نمودند چون بسیار آهسته و ملایم میگویند سوال خود را
بیک یا دو دفعه مرا فهمانیده جواب آن از من بخاطر اورد
ودر این اثنا سوالات حکیمانه ومخاطبات فرزانه که حاوی
یک کتاب سخن تواند بود نمودند حین رخصت دو هزار
روپیه بی طلب من وضرورت خرچ راه داده بمجمع
وکیلان خویش که در اثنای راه من بودند فرمان
سفارش بنیان عنایت فرمود * ذکر اوضاع
بارملکه انکلند * پادشاه انکلند چه بسا دلکی بمردم بر میخورد
امروز بار ملکه شوکتی عجیب و تماشا ز رق برقی غریب
مشهود ناظرین میکرد دزیرا که صدها زن امرا بلباس
زرناری ومروارید دوزی مغرق بزیورهای انواع جواهر

هی آیند و دایره از چوب بید علی الرسم قدیم نیزر خته
از کمر آویزند که دامن کون ایشان که بسیار
دراز و فراخ است فرو ریزند بعضی از نقدر مبالغه
در عظم آن دایره کنند که بدشواری داخل در ایوانها
توانند شد و مردان هم دران روز لباس زرد وزی
بوضع قدیم کشاده بهن و دراز دارند و بجز این وضع
کسی بدربار نکه نتواند رفت * جزو ثانی * این
ریاست ولیعهد که نخستین فرزند پادشاه است میباشد
واورا در ثنای شاهزادگی پرنس اف ویلز یعنی
شاهزاده ویلز خوانند دویلز چنانچه گذشت یکی از سه
قسمت جزیره انگلند است و در حیات پدر دخل در امور
سلطنت ندارد واگر قبل از پدر رو گذرد نخستین
پسر او واگر پسر نداشته باشد دختر او واگر هیچ ازو
نماند برادر ثانی او یعنی پسر دوم پادشاه که اکبر امیر
الامرا و حکمران کل سپاه میباشد پادشاه میشود و بنابرین

اسم نزاع برادران بر سلطنت وکشت وخون خلایق
ازین ملک موقوف است غیر محق دعوی سلطنت
نمیتواند کرد * ذکر محامد شاهزاده * بالجمله
این پرنس اف ویلز بسیار نیکو اخلاق محبوب
شیرین سخن لطیف طبع است وخانهٔ او در محله پلمال از
عجایب خانهای لندن است دو سه مرتبه بتقریب
دیدن پرنس وسیر ورود من بدان خانه اتفاق افتاد ایوانهای
نشیمن که طلای بسیار در ان صرف کرده بودند
چندان خوش نیامد اما در جملهٔ زمینی انخانه
بسیار پسندیده بود از ان جمله در ان ایوانیست
محبوب بچین موسوم چینی روم[1] آنقدر تحایف
چین در آنخانه گذاشته است که چشم خیره میشود
یا در ان خانه آئینه های بزرگ که بعضی بطول ده ذرع
بودند و چهل چراغها که صد شمع میگرفت و ساعتی
بصورت زن حبشی که از حرکت چشم او وقت معلوم

(1) Chinese Room.

میشد و دیگر تحایف بسیار دیدم * جزو سیوم * که
دخل تمام در کار ملک و ریاست دارد مجلس وزراست
و ایشان در عدد نه چنانچه آید هر یک بکاری مستقل
است غیر او را در ان دخل نیست اما بجهت اطلاع
بر کارها یک در دفتر دیگر نویسندگان و حصه دارد
* نخستین * ایشان وزیر خزانه است که سابق مستر
پیت بود و در ینولا بمستر ادتن که مردی وارسته نیکو نهاد
است و ثانی مستر پیت از دوستان او بوده تعلق
دارد این وزیر اعظم وزراست زیرا که تحصیل
مال از افراد پرلمنت و خرج آن را بمصارف مختلفه
بعهدهٔ اوست بنابرین در مجلس پرلمنت که کارها
در انجا استقرار میگیرد بوکالت پادشاه و امرا
می نشیند چون از افراد پرلمنت [illegible] امور ذاتی خود ها
بیم و امید از بارگاه سلطانی میباشد لاجرم وزیر را
کسی را بعطای خطاب بزرگی و کسی را بعطای منصبی
در ولایت خود و کسی را بعطای خدمت و مال شریک

رای خود میکند چون اجرای امور در پرلمنت مشروط
بر کثرت قایلان بر ما نعانست بدین حیله خود را از شر
مدعیان خود یعنی وزیر امیدوار منصب که درین
زمان مستر فاکس و دوک نافک است و متوسلان
او از افراد پرلمنت که هم نشینمن دران مجلس وخدمت
اظهار عیوب و زیر منصوب دارند محافظت مینماید و
چون پادشاه و امرا بدون فتوای پرلمنت برکاری
اقدام نمی نمایند بر احکام پادشاهی نیز که مخالف صوابدید
او باشد بهانه عدم رضای پرلمنت غلبه تواند کرد و
همچنین عزل و نصب امرا بدان بهانه تواند نمود در
حقیقت سلطان باستقلال اوست و مستر پیت
بسبب کثرت زکاوعلم همت بر این مدارج دست
یافته بود باز آنکه پرلمنت برهنمائی دوستان
یعنی سر ولیم الفرد و سر چارلس ثالبت و سر جان
مکفرسن گورنر معزول بنگاله و مستر جانستن جنشی
لکهنؤ که از افراد پرلمنت اند رفتم و اوضاع ایشان

را بنظر امعان دیدم چون خیال طوطی بنظر آمدند که
نطق آنها از شخصی است که در پس آئینه میباشد و نطق
اینها از مستر پیت بود در انوقت اگر اوضاع پرلمنت
چون مضحکه بر رعایا و فریب عوام بنظر آمد اما اوقات
دیگر که وزیر آنقدر استقلال ندارد و پرلمنت را
قوت حاصل و وضع آن مشتمل بر فواید کثیره است
از انجمله یکی تحصیل مال سلطانی بسهولت دوم
صیانت اهلکاران از خطاب سوم نظر در امور پادشاه
و وزرا و کائنات آمور * حکایت * چنانچه در طول
بیماری پادشاه که ذکر آن گذشت ورو بکاری جنگ
های شدید با اکثر طوایف فرنگ عقلای انگلش
نشستن ولی عهد را باستقلال گزیدن جماعتی له
ولیعهد یکی از انها بلشد تا صحت پادشاه بر انکی اجرای
کار سلطنت ضرور میدانستند و ریناب احدی را
بجز پرلمنت غور کردن میسر نیامد زیرا که شاهزادگان

وامرا مبادرت برین فکر نمیتوانستند چه آنرا مشتمل
بر بیوفائی میدانستند پرنمیشد بعد تامل وافی نظر
بر خوبیهای پادشاه کرده حکم نمود که امرا اجرای کار
عهده خود تا ممکن نمایند بعد ظهور عدم امکان فکری
دران باب کرده خواهد شد * دوم * وزیریکه
جواب و سوال ایلچیان و امور خارج انکاند از
ممالک فرنگ بدو تعلق دارد و در بنولالار دپلم است
درجهٔ این وزیر نازلتر از وزیر خزانه و بزرگتر از دیگر
انست میباشد مراد خدمت این بزرگ اخلاص کلی
و او را لطف و عنایت تمام بحال من بهمرسیده
بود که چند قدم پیشتر از خواهش من بر حصول مراد من
میدوید بارها دعوت طعام کرد و هر مرتبه آنقدر تواضع
واکرام میفرمود که زبان از شکر آن عاجز است
مردی بلند بالا کشاده پیشانی خندان رو متناسب
الاعضاست بحدیه بمجرد رویت محبت او در دل
ناظر قرار می گیرد و خوبیهای باطنی هماندم. مجملا بر و ظاهر

میشود * حکایت * چنانچه پنج سال قبل ازین
به روز بار لارد ویلزلی کورنر بنگاله حاضر آمدم تصویر
لارد پلم که دران ایام از وزرای ایرلند بود بهند آورده
ورا یوان بار گذاشته بودند بمجرد دیدن آن صورت
محبتی در دل من جنبید عظمت او بی اختیار در دل من
اثر نمود درین اثنا میجرد یوس و بعضی از مصاحبان
کورنر قبل ازو بدان مجلس آمده میکوشیدند لارد
در تمشت ایلچیگری انگلش بحضور پاشاده ایران
وزمان شاه بعهدهٔ من مقرر کرده میخواست که مرا
ازانگلند باخطوط و تحایف بکابل روانه نماید از قسطنطنیه
که مقصد من است ترک بصره و بمبئی کرده از راه بحر
اسود بخوارزم و خراسان رفته بکابل سر برارم
عذر طول مدت سفر و دیدن اطفال نخست بمیان آورده
وعده کردم که بعد وصول بوطن باندک زمان عازم آن
بفرخواهم شد خط سفارش بنام لارد ویلزلی نوشته

داد و در ان و رنج کرد که اعانت من در جبر نقصانی که
از و سنت جهاد بتقریب دوستی انگلیش کشیده ام
نماید و بایلچی گری کابل که بعهده من مقرر گشته روانه کند
مجملی از احوال در کنتران کمپنی که ذکرشان اکثر آمده
نمودن لایق بنیاق این مقام مینماید * ذکر در کنتران
کمپنی * معنی کمپنی از سابق بر همه کس معلوم است
که جماعتی کثیر از تجار سابق اکنون اینها کند که در آغاز
کار هر یک قدری زر خود در تجارت هند داده بودند
بعد جمع آمدن زر مقرر کار تجارت باختیار چند کس از
خود داده قسمت منافع بر همه کس قرار دادند پس در
غنایم فتوحات و محاصل ملک هند نیز که باتفاق رود او
همه شریک شدند چون بعضی از شرکا حصه
خود بدیگران میفروشند و برخی بی گذاشتن وارث
می میرند و سایر تصاریف زمان تغیر و تبدیل در
اوضاع کمپنی اکثر رو میدهد و جماعت نو بروی کار
می آیند اما در حال آن چند کس مختار کار که در کنتران

عبارت از ایشان و عدد آنها بیست و چهار است آنقدر
تغیر یکبارگی رو نمیدهد و از بیست و چهار عدد کم
نمیشود زیرا که قاعده چنین قرار یافته که مدت عمر آن
کارپرداز کمتر پایدار نماند و بی وقوع و اثبات قصوری عظیم
عزل نگردد بعد واقعه مرگ او شخصی هم از جماعت کمپنی
بشورای حاضرهٔ لندن از انها قرار می یابد بنابرین
کمپنی یعنی جماعت را بجز یافتن حصهٔ منفعت که آنهم
از مدت دوازده سال چون چهل لک سالیانه پیشکش
بادشاه بعذر کثرت اخراجات هند موقوف است
و بغیر شورای تعین در کثر مدخلی در کار نیست
بلکه اکثری از انها انقدر فرو پایه اند که بمالقات
نواب خویش یعنی در کلکته رسیدن نتوانند
از جمله این بیست و چهار یکی را چیرمن (۱) یعنی کرسی
نشین گویند این چیرمن صدر نشین یکسال رئیس بیست
و چهار دیگر و بعد از کار یکسال آخر لحاظ بلامه اوست
دیگر آنرا بجز میشود بر دادن دخلی نه آغاز سال

(۱) Chairman.

دوم منصب چیرمنی بمشورت بیعت و چهار بر دیگری
قرار می یابد پیشتری ازین بیعت و چهار بسبب عدم
قابلیت تمام عمر بدان منصب نرسیده اند و بعضی
بسبب کثرت لیاقت شش هفت وقعه بدانکار
پرداخته و یکدو کس چنانند که تا چهار پنج سال متواتر
آنکار بر ایشان قرار می یافته بالجمله حاضرین این بیعت
و چهار هر روز غیر یک شنبه که در نصارا چون جمعه
ماست در اندیه هوس که عمارتی عالی شاهانه مخصوص
اجلاس و رکنران و دفاتر ایشان و محافظت اموال
تجارت در شهرستی ساخته شده و دایره دیوار
بیرونی آن بقدر یک میل است جمع آیند و در سرانجام
خوایج نواب خویش یعنی گورنران هند و غور در
کارهای ایشان رای زده امری قرار دهند روز دیگر
آن امر را بحضور لارد در تمث ظاهر کرده اجازت اجرای
آن خواهند اگر او امضا کرد آن امر جاری میشود و
الا موقوف چون در رکنران همه از جنس تجار رعایای

انگلستان اند وقع و عظمت ایشان در نظر لارد ورزلی
که از امرای پادشاهیست نیست بنابرین مدار کارهای
هندوستان همه بر دوست اوست و این امرا از چند سال
جدید بعد وضوح مقاصد نایبان کمپنی در هند بغرض
نفسانی و خوف بدنام کردن ایشان قوم انگلش را
در ولایات اطراف متحیز بر لمنت و حکم پادشاه
برای خنا یکری آنها قرار یافته معهذا نایبان کمپنی
بقوت اهلکاری و بهانه عدم فرصت در طلب رخصت
برکارهای مخالف پسند پرلمنت اقدام مینمایند چون
آن خبر بلندن میرسد انکار بلیغ بر ایشان میکنند
و شوری دران امر کرده گاهی رد میکنند و رحین
توقف من بر نصب لارد کلیب گورنر مدرس
محروم الارث را بصوبداری کرناتک و دخل دو
عملدارنی جزوی انمنک کردن و همچنین بر تصرف لارد
ویلزلی در ممالک اوده بخلاف عهدسابق پرلمنت
و امرا آنکار کرده دران باب مشورت دارند تا برچه

قرار یابد بالجمله در آغاز ورود من در کنتران بگمان اینکه
من فرستاده یکی از امرای هند برای نالش نواب
آیشیانم از من متوهم شدند اما چون برخلاف آن بوضوح
پیوست بمروت و محبت پیش آمدند و اکابر ایشان که
بمنصب چیرمنی میرسند رسم اکرام و تواضع مهمانی
مکرر بعمل آورند از ان جمله است مترا نکاشین که
بغایت مرد ساده کامل العقل نیکو صفات است و دیگر
مستر دیود اسکات و دیگر مستر دوبن و دیگر مستر متکاف
و دیگر مستر شنتن و دیگر مستر چارلس کرانت و باهجده
دیگر مرا تعارف بهم نرسید اما موضعیکه لارد دو تمث
دران دیوان میکند انرا انڈیه برد (۱) کو بند خانهٔ عالی
مشتمل بر متصدیان و دفاتر بسیار است سر دفتری
که جمله به مستر میوک نام مردی دانا کثیر الحرمت خندان
رو وسیع الخلق مقرر است محبت مفرط بمن داشت
بارها بدن من آمد و بخانه خود که در اسلون استریت
بیرون شهر موضع خوش هوا ست برده ضیافتها

(۱) India Board.

نمود همیشره زاد او مستر منیج که حالا در سیالان بخدمتی
مامور است چند ماه پیش من آمده تحصیل زبان
فارسی میکرد جوان خوش رو خوش خو چون حال
خود نیکو نهاد است * هشتم * وزیر ارباب عدالت که بمنزله
قاضی القضات است اگرچه رسم عزل قضات چنانچه
گذشت موقوف شده اما ناظر کارها میباشد چون ارباب
عدالت قدرت بر قتل احدی ندارند فتوای قتل
کشتیگان نوشته بوساطت او از نظر پادشاه میگذرانند
اگر پادشاه معاف کرد مختار است والا نشان امضای
حکم قضات که اکثریست مینماید نام این وزیر لارد[1] و
چنساله و مرا جز صورت هیچ تعارف باو نیست * نهم *
وزیر شریعت عیسوی و کشیشان ملک که بانگلش
بشپ[2] نامند باید دانست که شریعت عیسوی انگلش را
دخل در امور سیاست و معیشت خلق نمیباشد بلکه
مخصوص این چند کار است اول امامت گرجها بروز

(1) Lord Chancellor. (2) Bishop.

یکشنبه وخطابت دوم عقد بستن وطلاق زنان سیوم دفن
مردگان چهارم نام نهادن وتنصر کردن اطفال چه بعقیده
ایشان اطفال بی مذهب زایند تا عمل تنصر نشود
نصرانی نشوند بعوض این کارها هم حصه از حاصل
زراعت واغنام ملک برای ایشان مقرر است بدین
طریق که زمین انگلند منقسم بر قطعات خورد شده
واحد آن را پرش (1) گویند در هر پرش برای کارهای
مذکوره یک کرجه ویک امام آنست که کلرج (2) من
خوانند این کلرج من آن ده یک حاصل زراعت و
اغنام وغیره جهات را از رعایای آن قطعه تحصیل کرده
به بشپ خود میرساند و وظیفه از وی یابد چند
کلرج من متعلق بیک بشپ میباشند وعزل ونصب
ایشان باختیار بشپ است بشپ ها دوازده اند
که ریاست آنها بو زیر مذکور که بد اکثر مورموسوم
و مرا باو تعارفی نیست تعلق دارد هر گاه یکی از بشپ

(1) Parish. (2) Clergyman.

ها می میرد پادشاه بمشورت وزیر مسطور یکی از کلرج من
های مشخص را بجای او معین میکنند * ذکر بشپ *
ها * از بشپ های مذکوره بشپ اف لندف مردی
زکی الطبع مایل بفلسفه است وبمن محبت بهم رسانیده
اکثر مباحثات ومقاولات بمیان می آورد * حکایت لطیفی *
روزی از ذکر محمد ص در انجیل ووصیت عیسی ع باطاعت
او ومرامت خود را بدو سخن گفتم عجالتا انکار این
خبر کرده جواب منقح را بهفته آینده حواله نمود روز
موعود اقرار خبر کرد واینجیل قدیم بزبان کریک
و ان موضع که این ذکر بعینه چون مضمون آیه کریمه
ورا انجا مندرج بود برآورده بمن نمود گفتم چون انجیل
از کتب سماوی عیسی ع مقبول شماست چرا
اطاعت امر او نمیکنید گفت گمان کنیم که این الفاظ از
الحاق قیصری از قیاصره روم است که بعد شیوع اسلام
مایل آن مذهب شده بود گفتم اول الحاق دراین
این کتب که نقل آن در پیش هر کس میباشد محال است

وثانیا چه خواهی گفت در اخبار کتب تواریخ جانبین
که مقوی قدامت خبر مذکور و عدم الحاق آنست
و آن اینکه در حیات محمد ص چون با نصاری گفتگو بمیان
می آمد و محمد ص میگفت من آن احمد موعودام که عیسی ع
بشما وصیت اطاعت من کرده نصاری انکار اصل
خبر نمیکردند بلکه میگفتند تو آن شخص موعود نیستی
و باوجود او را از منتظر انیم اگر این الفاظ عبارت
قدیم نبودی بایستی جواب دهند که ما چنین وصیت
از عیسی ع نداریم خندید و جواب درست نداد دیگر
بشب افتاد گفت نهایت اکرام من نمود و مهمانی عمده
کرد چنانچه هر کس از اکابر انگلش که بزبان فارسی
اطلاع و در آنوقت در لندن بود بجهت همزبانی من
در آن ضیافت طلب داشت چون در لندن قحطی بود
در اثنای همزبانی بمن گفت که تا هزار کس عجزه از خوان من
طعام نخورند من دست بطعام نمیرسانم علوشان
و کثرت مداخل بشب ها از اینجا میتوان دانست بالجمله

این دو وزیر آخر اگرچه در تعظم و اجلال ظاهری ده
مقابل دیگر وزرا بلکه مقدم بر شاهزادگانند اما در امور ملکی
و مشورت آن چند ان دخل ندارند و هفت وزیر
دیگر هر روز بخدمت حاضر شده عرض کارهای متعلقه
خود مینمایند و احکام بدستخط او رسانیده نقشه کارهای
آینده بمشورت پادشاه درست کرده بوزیر خزانه
میدهند که بمجلس پرلمنت برده بعد مطارحه رخصت
حاصل مینماید حالا پاره از پرلمنت که *جزو* چهارم این
ریاست و اقوای آنست بیان کرده میشود اهل
آنرا عمدة الرعایا نامند عدد ایشان زیاده بر سیصد
و پنجاه است همه مردم دانشمند متین مغز دارند
زیرا که اهل هر قریه و شهر انکابند در جاهای خود جمع
شده بهمان رویه کثرت قابلین برما تعین یکی از
خود را برای مدت هفت سال بوکالت اختیار
و تعین دار الملک مینمایند آن وکیل هفت ماه زمستان

که مجلس پرلمنت در لندن است و در پرلمنت هوس که
خانهٔ عالی مخصوص اینکار در میدان وسیع الفضای
شهر ساخته شده حاضر آمده ناظر کارها می ماند اول
کار ایشان آنست که نقشه خرچ آن سال را که بواسطه
وزرا درست شده می بیند اگر پسندیده است بهمان
وضع والا بعد حک و اصلاح متساوی بر گردن رعایا
می اندازند صلح و جنگ و جمله کارهای جدید موقوف بر
پسند و امضای این فرقه است هرچه بخاطر پادشاه
و امرا یا سایر عقلای انگلش درصوابدید ملک و اهل
آن رسد در پرلمنت ظاهر میشمایند اگر پرلمنت پسندید زر
اخراجات آن برذمه میگیرد بعد ازان اختیار پادشاه و امرا
بران کار است و بواسطهٔ ایشان تمام میشود اما پرلمنت
جمع و خرچ آن را می بیند اگر فضولی دران یا در جمع
و خرچ سالیانه بنظر رسد در زد واجب الادای
آینده یا زیافت مینماید و وقتیکه کارهای عمده رو بکار نیست
در ارزانی نرخ آشیا و ساختن قانون های جزوی

برای معاش اهل ملک وشهر مفید است سخن
گویند قوانین ریاست ملک وشکری و تجارت و
عدالت وهر چیز یکه در انکاش است تمام ساخته رای
همین پرلمنت است حتی حدود کهنه کاران هم تعلق
بشریعت و احکام سماوی ندارد بنابرین باقتضای
طبایع وقت و حال وتجربه قضات احکام وحدود برگردانند
وشدید تر و سهل تر سازند * ذکر هوس لارد *
یکطرف آنخانه خانه ایست برای مجلس امراکه هوس
لارد نامند روز تفرقه پرلمنت از لندن پادشاه
بکوکبه حشمت تمام معه امرا وایلچیان اطراف وشاهزادگان
در لباس احتشام بدانخانه میخرامد وجمعیتی عظیم
از اعزه شهر وزنان امراکه اذن گرفته آمده اند
رو میدهد منهم برنانمائی مسترد برت که ذکرش گذشت
نوبتی بدانخانه رفتم و باعانت دوک کلاستر برادر
پادشاه نشیمنی متصل کرسی سلطانی یافته سخنان
پادشاه وعظمای پرلمنت تمام مشنیدم وحظی تمام

از تماشای عظمت و ابهت آن مجلس برداشتم
شاه بر کرسی فراخ تخت نیاز بر چتر قرار داشت
بر دست راست کرسی ولیعهد بود و بس طرف
دست چپ کرسی سایر شاهزادگان ملفوف به مخمل
زر دوز در یک خط بقطار گذاشته بودند متصلان نشیمن
شاهزادگان تخته دراز چون سکو ملفوف بیاناث
برای نشیمن اقربای دور پادشاه و اعظم زنان تا
آخر ایوان موضوع کرده بودند طرف دست راست
پائین تر از کرسی ولیعهد شاهزادگان فرنگ و وکلای
سلاطین ایستاده شمشیر پادشاه بدست
لارد اسپنسر وکلاه آزادی او در دست ارل ونچلسی
بود و این دو کس بطرف پیش شاه نزدیکتر از ائمه قیام
داشتند و لارد پتر گودیه بارل این عم مس بارل که ذکرش
گذشت بانتظام کار دیوانخانه اهتمام می نمود دیگر امرا
بطرف بشپ کرسی و پادریان و قضات و ارباب پرلمنت
بطرف پایش باندک فاصله اجتماع داشتند بعد مراجعت

پادشاه بسبب تماشائیان و کوچها در حین خروج خانه
وجلو خانه و کوچهای متصل آن آنقدر توقف رو داد که
وقت طعام چاشت که بابزرگی موعود بوم گذشت و از
انتظار میزبان خجالت کشیدم * ذکر دو تن ها * دیگر
از اعظم انگلند اگرچه دخلی در امور ریاست ندارند
دو کهاوار لهای قدیم این ملکند هریکی از نامبردگان رئیس
شهری و ملکی است و بدان منصوب است ضیاع و
عقار و املاک بسیار دران ولایت دارد که درمیان اولاد
حصه نمیشود بلکه به پسر بزرگ یا برادر خود رسیده
قوت و عظمت آن بر یکجای بحال میماند مداخل بعضی
از دو کهاش نیده شد که بقدر وظیفه پادشاه است
وبسبب قدامت خاندان قبایل و عشایر بسیار که فوجی
بزرگ از ایشان ساخته تواند شد و برا میبا شد بنابر
فضیلت سخاوت که درین جماعت اکثریست اهل
آن ملک تماما عیال و فرمان بردار او میباشند لهذا

« از پیشگاه سلطنت خدمات عمدهٔ ملک و سرداری
سپاه بدین جماعت مفوض نمیشود زیرا که اگر قوت
خارجی بآن قوتیکه دارند ضم شود بهوس ملک اراده
بغی و عناد نمایند چنانچه شش سال قبل ازین برادر
دوک اف لنستر یکی از دوک های ایرلند بر پادشاه خروج
کرد و اکثر اهل آن جزیره باو یار شده فتنه عظیم برپا
کردند نزدیک بود که ایرلند ولایت صدها سالهٔ پادشاه
انگلند از دست رفته ثابت قوت انگلش شکسته کردد
اما در آخر بعد قتل و قتال بسیار و مدد طالع و اصابت
رای و شجاعت لارد لیفتنانت خارجی مذکور بدست
افتاده در حبس مرد و اهل بلوا بگوشه ها خزیدند
باینجماعه از جمله دوک ها دوک بد فد جوانی حسین
کشیده قامت خوش اندام و در طوایف خلق نیکنام
و با من معروف و مهربان بود که سه ماه قبل از حرکت
من مرده برادرش قایم مقام شد دیگر دوک اف
شمبلس اوّل و اثرین دوک است خوبی باغ

او یعنی سیمین هوش در مثنوی درج است بتقریب
مس بارل که ذکر خیرش گذشت و وچش نشمبلن زن
دوک ازبنی اعمام اوست بخانه و باغ دوک مسطور رفتم
از راه خست و دنایت تواضع لایق نه نمود و غرض او ازان
دعوت صرف نمودن زیب و زینت خانهٔ خود که
در من و زن کاهی نداشت بود و یکر دوک اف دونشر
که شوهر خواهر لارد اسپنسر است شرح دعوت
عام هر ساله وچس و دونشر زن او در چزنک هوس شرفای
لندن را که ده میلی آن شهر است در مثنوی اندراج یافته
جلالت شان او ازان میتوان دانست دولت عمده
دیگر او اینکه او را دختریست لیدی جاجینه نام،
که حسن قامت و رخسار او طعنه بر بتان چگل و اداء
میزند و حلاوت گفتارش در گوش جان کار اعجیوان
میکند * لیو لغه * تا دوک فلک ز کن بکردش افتاد
* تا این دو چس ز مین بزادن اب تاد * در خانه هیچ

دوک واز هیچ دچس * والله که دختری چو جا جینه.
بزاد * از حکایات عجیبه اینکه چون من در مجلس
دعوت مذکور وارد شدم دچس دو نشر از راه
غریب نوازی لیدی الزبس فاستر را که از اعاظم
بانوان ودوست دچس موصوف است بمهمانداری
من تعیین نمود لهذا لیدی موصوف بقانون زنان
لندن دست در حلقهٔ دست چپ من انداخته در سیر
گل وریاحین و عمارات باغ وساز و سرود ورقص
از اول تا آخر جشن را همبر من بود تا اینکه بر سفرهٔ
حاضری روآوردیم اتفاقاً مقارن ماشاهزاده ولیعهد
از طرف دیگر بدان ایوان قصد کرده معاً بر در رسید
من بپاس ادب خود را پس کشیده شاهزاده
را تقدیم دخول دخود او م ولیدی الزبس فاستر
بضرورت با من استاد شاهزاده بسبب جلالت
شان لیدی موصوف پس رفته مرا اشاره بر تقدیم
کرد من متحیر درماندم لیدی دست مرا گرفته باندرون

برو گفت چون دست من در دست تست شاهزاده
بر تو تقدیم نخواهد کرد ادب قبول امر اوست وبدین
جهت مرا بر سفرهٔ طعام که موافق قانون انگلش حق
شاهزاده است تقدیم دست داد چون آن روز
موعد اپره خانه ساز و رقص در لندن بود پایان
مجلس وچس دونشر تحریص تماشائی اینخانه کرد
و تکت یعنی رخصت نامه حجره خود که ملک در انجا
دارد بمن داد عذر خواستم و گفتم تا رسیدن باندن
و نقش راست کردن بیگاه خواهد شد دوک کلاستر
برادر پادشاه که همسفره ما بود فرمود عذر قبول نیست
من هم بدان مکان خواهم آمد باید که خواه نخواه بیائی
لیدی الزبس قانتر ولیدی هاردی زن برادرش
ولیدی جاجینه گفتند ما نیز بساعت هشت در ان
مکان خواهم رسید اگر تا آنوقت نیامدی از تو جریمانه
خواهم گرفت بنابرین بعد ورود بخانه بزودی تبدیل
رخت کرده باپره رفتیم دوک کلاستر قبل از من در انجا

تشریف آورده منتظر بانوان موصوف بود دوساعت
بامن بسر برد چون دیر کردند غصه شده بیرون رفت
قریب باختتام آمده نصف شب آمدند من بموجب
فرمان دوک باز خواست خلف میعاد و دیر آمدن کردم
عذر نامقبول سهلی که خاصه ارباب حسن خصوصا زنان
انگاشن است بر زبان آوردند و گفتند که ما بسبب
اژدهام کوچه راه خروج از دروازه باغ چنرک نیافتیم
مرا مضمون این غزل بخاطر رسیده بدیهتا نظم
کردم و ترجمه آن برایشان خواندم بسبب لطافت
معنی مشهور و دران شهر افسانه گردید * بهولغه *
گرچه وفا ندید کس گاه ز وعده های تو * لیک نمیتوان
رهید فریب لعل سخن سرای تو * هرکه نهی بخواه
کن عذر مخواه از پیشی * من همگین کنم بطوع طاعت
خود فدای تو * در صف حشر هم در آروی کشاده
بی نقاب * زان بد عابدل شود دعوی کشتهای تو *
در دلم تیغ رآمدست روی خوشت چو دیده اند * بس

بود این مکس عشق دادن خونبهای تو * حق چو به بیندت
تیر اشاید اگر طلب کند * از دل ریش داوری
خنجر جان ربای تو * صحبت تو چو کردمی روی ز ماسوا
بی نیاز * دیر بیامدی از ان عذر خوش از برای تو *
منت سیر باغ عدن طالب تو نمیکند * در نظرش
اگر بود پیکر دلربای تو * دیگر دوک مالبره صاحب
بایتم پرک که صفت آن سابق گذشت ودر بعضی اشعار
من نیز مضبوط است و دوک پرتاند و دوک نافک
ودوک گاردن ودوک رچمند از ان جمله اند که مرا
معرفتی بحال ایشان نشده اما دوکهای تو بعرصه
آمده تمام از خاندان پادشاه اند زیرا که او بجز اقربا
این منصب بکسی تجویز نمیکند یکی از ایشان دوک
گلاستر موصوف برادر پادشاه و دوک یاک امیر الامرا
ودوک کلارن ودوک اغشطس پسران پادشاه اند
ایشان بسبب نوبت منصب بجز جلالت شاهزادگی
عظمت دیگر ندارند بارها با ایشان چاشت کردم و

بتماشای اپرہ و پلی هوس رفتم مردم بسیار با اخلاق
و متواضع اند بر سفرهٔ طعام اعزه بتقریب دعوت
حاضر می آیند و دران مجلس چون سایر یاران بساز
زدن و سرود گفتن و بذله سنجی و ندیمی اشتغال
میورزند * ذکر محامده وک کلاستر و سایر
شاهزادگان * دوک اف کلاستر خود آنقدر ظریف
و خوش طبع است که بازنان حاضره سفره بتعشق
من ظرافت می نمود و حرکات آنهارا بیکدگر که اتفاقی
بود حمل بر غیرت و حسد دوستی من میکرد و بدین
سبب اهل مجلس را بخنده می آورد * ذکر لارد میر[1] *
دیگر از جمله حکام لندن لارد میر است که حکومت او
خصوصیت بستی که یکی از شهرهای ثلث لندن سکنای
تجار متمولین است دارد با آنکه شهر پادشاهی از
مکجانب بستی پیوسته است حکم پادشاه مطلقا
دران نیست بلکه اگر پادشاه یا شاهزادگان بتقریبی

(1) Lord Mayor.

درستی وارد شده بالارد میر در یکخانه جمع شوند
در نشیمن اجلاس و مور دبر سفره طعام بر او تقدیم
نمایند و ملکه ها در محافل رقص بر لیدی میر بست
زن او بیشی نگیرند این لارد میر هر سال تبدیل میشود
ویکی از الدرمن[1] قایم مقام او می شود بدینطریق که
از جماعت اشراف سکنه ستی که مجموع موسوم
اند به فریمن[2] بقدر دو سه هزار کس از قدیم منتخب
شده اند انهارا لوری من[3] و بیست چهار کس از
لوریهارا الدرمن خوانند معنی اولین مرد از اوست
مراد اینکه از علاقه شهرهای دیگر لندن آزاد است
و خاص ستی است چه علاقه داران شهر دیگر را
درستی سکنی ندهند و معنی لوری اهل حل و عقد
والدرمن مرادف اقاسقال پارئیس است چون
این معلوم شد گوئیم که شهر ستی را بیست و چهار
حصه کرده اند در هر حصه فری و لوریها و یک الدرمن

(1) Aldermen. (2) Freemen. (3) Liverymen.

سقامت میدار وکار او این است که هرگاه نزاع
وقضیه دران حصه زود هد بوضع پنج های ملک هند
واستصواب بعض لوریها آنرا فیصل دهد واگر
مدعیین تسلی نشوند بحضور لارد میر فرستند هرزودرجه
اول منصب الدرمنی برای تمام عمراست بعد مردن
الدرمن لوریهای آن حصه جمع آمده بعد شوری یکی
از خود را بالدرمنی بردارند یکی از اکابر فلزیها
بجای آن لوری قایم میشود اما صورت نصب لارد
میر این ست که جمیع لوریهای حاضر ستی در کمن
هال که موضع ملاقات لارد میر باغره ستی است در هر سر
سال جمع آیند ونام دو کس از الدرمن ها را اختیار
نموده متفرق میشوند پس هر بیشت چهار الدرمن
فراهم آمده از ان دو یکی را بمنصب لارد میری تعین
نمایند او حکم ران ستی وبمنزله بادشاه ایشان
گردانند است برچار بالش حکومت ستی تکیه میزند

(1) Common Hall.

وور غایت نفاذ حکم هر روز بمحکمه عدالت نشسته بفیصله
مهمات می پردازد واورا دوا هلکار است بمنزله کوتوال
که شریف[1] نامند بواسطه انها اخذ وبند وضبطی اموال
مقصرین میکند وانتظام کوچه وخانه وسایر امور شهری
نیز بدیشان است اهالی ستی بتقلید مردم لندن
روز مولود این لارد میروزن اوشهر خود را چراغان
نمایند لارد میر وسط روز بکوکبه وآرایش تمام باسوار
وپیاده وکوچ سوار بسیار سوار میشود وحین مراجعت
بهمان زینت وحشمت بر کشتی سوار شده از
راه دریا بخانه بسیار وسیع که گلت هال[2] گویند ومخصوص
مجلسهای جشن ساخته شده بر میگردد وپس بر سفره
طعام که قریب پنجهزار کس از زن ومرد اخره ستی
صنف بصنف بر میزها نشسته اند میرود وبا امرای
پادشاهی واخره لندن بر سفره خاص خود می نشیند
* ذکر جشن سالیانه لارد میر * در سال ورود لندن لارد میر

(1) Sheriff. (2) Guild Hall.

کم که نوبت ریاست او بود در روز مذکور دعوت من
کرد بوقتیکه از سواری برگشته بود بدانخانه وارد شدم
بمجرد ورودمن نوعی از موسیقی نواخته اهل مجلس را انتباه
نمودند وقریب پنجاه نفر چوبداران نیزه بردار
لارد میردورمن فراهم آمده بعزت تمام بحجرهٔ او که
باامرای پادشاهی نشیمن داشت رهبری کردند لیدی
میرست که چون ملکه با لباس زرتاری سنگین دربرکرده
برای احدی دران روز تواضع نمیکند بجهت
رعایت غریبی برای من برخواست ولارد میردست
مرا گرفته بر سفرهٔ طعام که دریک سمت ایوان
مسطور دو سه زینه مرتفع تر از سایر ایوان بود
برد وبجهت مخاطبات و خبرگیری طعام مرا درطرف
مقابل خود نشانید وخود بر دست راست
لیدی میرست که در صدر وسط میز طرف عرض
نشسته بود قرار گرفت متصل باو لارد چنسلر بعد او
میر بزرگ پادشاه پس لارد اسپنسر انگاه لارد

نامن و دیگر امرای موعود تا متصل من نشستند و
طرف چپ لیدی میرست دختر ش مس کم انگاه
لارد میر معزول و زنش پس بعضی الدر من ها و
قضات بزرگ نشیمن یافتند انواع نعم از مطبوخ
حلاوی و فواکه انچه در مخیله بنی آدم گنجد بر ان سفره
بسلیقه چیده بودند که مزیدی بر ان متصور نیست
در عمر خود چنین سفره پر زینت مملو از ظروف نقره
گلکاری در گلکدانهای طلا ندیده بودم اهل میزهای پایین
باقصی بغایت اظهار سرور و انبساط میکردند
چنانچه نوبتی برای سلامتی لارد میر و زن او و نوبتی برای
پادشاه انگلند و ملکه و نوبتی برای سلامتی لارد نلسن
که از فتح جنگ ابوکیر بر ساحل رود نیل مصر حق
بر قوم ثابت کرده است و نوبتی برای سلامتی من شمپاین
خوردند چون هر مرتبه این پنجهزار کس بیکدفعه پیاله
را پر کرده ایستاده میشدند و اسم شاهنشاه گلهن را

گرفته کاسه سر میکشیدند غلغله عظیم در ان ایوان
دست داده مضمون شعر خواجه حافظ بوضوح می پیوست

* بیا تا دست افشانیم و می در ساغر اندازیم *
فلک را سقف بشکافیم طرح نو در اندازیم *

چون محال نشیمن ما از بعضی بسیار دور و جمیع شایق
دیدن این صحبت بودند در پایان سفره درخواست
نمودند که از یک سمت تا بر بالای صفه آمده بعد طواف
مجلس بهمان راه پائین روند لارد میر بعد استجازه
من رخصت داد صفت صف زن و مرد از دور ما
گذشتند چون بلارد نلشن یا من میرسیدند با آن یک
بسبب اثبات حق و با من بسبب حسن ظن بزرگی
سر فرو می آوردند و زنان قامت را خم کرده رسمی
که بمنزله سلام ایشان است بعمل می آوردند دو
ساعت کامل هنگامه طواف گرم بود آخر مجلس شمشیریکه
قبضهٔ او بجواهر مرصع بود تواضع لارد نلشن کرده در
مدح او سخنان گفتند لارد نلشن شمشیر مذکور بکمر

بسته وسط مجلس آمده بایستاد وخطبه خواند که اعادی
دین و دولت شمارا بدین شمشیر مخذول و منکوب
خواهم ساخت بعد ازان او و سایر امرای شاهی
رخصت شده بر آمدند من هم از لارد میر اذن خواستم
قبول نکرد و دست مرا گرفته بایوانی بزرگ دیگر
که یک ساعت قبل ازان لیدی میرست در انجا
رفته اجتماع زنان برای رقص شده بود آورد وقریب
بپانصد زن نامدار که بعضی ازان طعنه بر حس
حوران ابکار میزدند پر زینه پایهای چوبین که چون
زینه های تالاب هند بمدراج دوران ایوان ساخته
بودند نشسته بودند صورتی چند خصوص یک زن
امریکائی دران مجلس دیده شد که تمام عمر چون آن
ندیده بودم بعد اندک وقت برقص و پایکوبی در آمده
هنگامه نشاط گرم نمودند زیاده از ده پانزده مرد دران
صحبت نبود چون آنها از رقص مانده میشدند بیرون

رفته از مجلس بیرون عوض آنها می آمدند تا طلوع
آفتاب آن مجلس امتداد یافت انگاه بخانه مراجعت
کردم آنشب یکی از چند شب و روز کثیر السرور
است که در لندن بر من گذشته زیرا که علاوه این
همه اسباب سرور چهره قمر سیمای مس کم در
پیش نظر بود و به مضمون این غزل راقم چون
بدر منیر در لروه اختران هر دم جلوه تازه مینمود
* لمؤلفه * لطف کن ای محب من بر می وار غنون
مرا * کان همه پیش میکند شور شر جنون مرا *
هیچ طبیب چاره گر کشت بر و یقین مگر * خنده زخم
دل مخر بی سببی درون مرا * هیچ ز نقش لند نی
می نخلد چنان بدل * حسن بتانش کرده لیک بی
خرد و زبون مرا * هر یک ازان نقوشش اگرچه پیش ز سحر
سامریست * بارخ خوب مس کمشش یاد شد
وفسون مرا * همچو مه چهارده زان شب تیره لباس *
در صف اختران کند جلوه ر ناموس مرا * آن لب

لعل شکرین در که نوشخند ناز * ز آب حیات وعمر
او هست بسی فزون مرا * چشم سهیش هر دمی زان
نمکین صبح رنگ * ریخت نمک بزخم دل جان قگند
بخون مرا * جوی شراب شیر و قصر ما بخوشی
گذاشتیم * الهمه زاهد انرا میر رخش کنون مرا *
چون نهلد بهیچ وجه جان تو طالب این بتان * پس
تو بگو شود بهند رجعت جسم چون مرا * این
مس کم از خوبان نامدار لندن است خصوصا
لب ودندان و نوشخند او که از حسن بهتر مدت العمر ندیده ام
* لطیفه * شبی دریکی از مجالس ماسکرید[1] که برقع
بر رو پوشیده دران روند پیش من آمد و خواست
مرا فریب دهد چون بسبب حرارت هوا برقع مذکور
نیمه و لب و دندان نمایان بود در اول نگاه شناختم
و گفتم تصدیع نباید کشید که کفی فریب نخواهد خورد
و غلط نخواهد کرد زیرا که در لندن دیگری این لب و

(1) Masquerade.

دندان ندارد و حاضران بحمدیدند و از یک بدیگر نقل
وآن سخن را نقل مجالس گردند * ذکر فضایل انکلش *
حالا قدری از فضایل در زایل انکلش و انکلند
بر حسب وعده که بایدی اسپنسر کرده ام
نگاشته میشود وهمچنان آنرا نوعی ازادای حق نوازش
که درین سفر از ایشان دیده ام میدانم زیرا که
اگر در دیدمن خطا نباشدو چاره پذیر است تدارک
آن کنند واز مخاطره بر آیند * قطعه * دوست آن
باشد که عیب ترا * همچو آیینه رو برو گوید * نه که
چون شانه با هزار زبان * پشت سر زنده موبمو
گوید * نخست به تفصیل فضایل ایشان می پردازد
یلی ازان کثرت آبرو وعزت نفس خصوص
در اکابر که نتیجه پرورش ایشان در عهد
صبا و نفرت عام بعدم آنست واین صفت بدرجه
رسیده که اهل چنین باکثرت عیال واسباب
فراغ بمجرد اندگ ظن بی هرمتی بی تامل از سیجان

برمیخیزند و از کثرت تهکر و حمی امری از علایق دنیای
دنی را مانع راه نمی شمرند تا مواضع حصول نام و شجاعان
چه رسد * دوم * صفت قدر شناسی و باندک
کمالی احترام کردن فایدهٔ این صفت نیک اول
در خود ایشان اثر کرده چه موجب عظم یک در نظر
دیگر که موجب تولید ابرو و اعتبار قوم است گشته
بخلاف این در ملک های دیگر با وجود اثبات کمال
بخیال باطل اینکه مثل این دیگران هم هستند اعتبار ندهند
و چون بدین عذر نالایق عظم یک از نظر دیگر
برخاست بیگانگان هم تعظیم نکنند و موجب دلشکستگی
اهل هنر گردد و قلت آبرو و حقارت نفس در قوم
پیدا شود * سیوم * خوف ایشان از شکستن قانون
و ایستاده ماندن هر کس بر حد خویش و هوس
بالاتر الا تالی مرتبهٔ خویش نکردن فایده آن پایداری
قوت ملت و دولت و اتفاق جماعت است که عمده فواید

مدنیست تا این خصلت در قومی هست از درجه خود
هرگز نازل نشوند فایده ثانی ارام نفس است
اکتفا و قناعت در طلب هوا ها و لذات بانچه دست رسن
یا قریب الوصول است چه مردمیکی در هوا های بعیده
کوشند اگرچه بعض بعد شدت سلوک بمراد
رسند اما اکثر محروم مانند * چهارم * رغبت عقلای
ایشان بر فواید عام و تنفر از مضرات عام که در حقیقت
موجب فایده ذاتی هر کس هم در مال است و در عکس
آن بحبز ظن غلط و کوته اندیشی امری نیست * پنجم *
کثرت اقبال ایشان طرز جدید را بر کهنه این
صنعت اگرچه قدری نقصان ظاهری صاحب خود را
میرساند زیرا که در تجدید اسباب قدیم که کار گذاری
میتوانست کرد بقسم نو خرج فضول میشود اما موجب
انتفاع اهل حرفه که اجزای قومند میگردد و خانه آن
شخص را در نظرها تازه و مقبل مینماید لهذا تجدید
اوضاع و لباس و اسباب خانه و سایر ضروریات

در لندن بدرجهٔ مرسوم است کہ اشیای مستعمله
نسبان بلکہ موسم گذشتہ در آینده بیکار میشود
ودر داشتن واستعمال کردن آن نکبت لازم می آید
اما بجهت تخفیف هر خرچ وقات حاجت بمزد و چاکر
عقلای ایشان همیشه در فکر و اختراعند * ذکر آلتی
غریب * در زمان توقف من بسبب کرانی زغال
وهیمه شخصی اختراع و یکدانی کرد که اگر پارچه
کاغذی در جوف آن سوزانند گرمی آنقدر پایدار
ماند که گوشت و یک پخته شود از کثرت این نوع
تسهیلات در اوضاع خانه سازی و چرخهای مطبخ
و طاقهها و صندوقهای ذخایر و تعیین اوقات برای کارها
بحدی تسهیل امور شده که در خانهٔ که پانزده نفر چاکر
زن و مرد در هندوستان نیست در اینجا یک زن
و یک مرد کافیست * ششم * میل ایشان بالطبع
بآلات و واسطه سهولت کار ها و یا قوت ایشان چاره

وند بیرون رهرو وقت وحال * هفتم * شیادگی مزاج و سابقه ایشان که اثر آن در هر صناعت این ملک خصوصا در نگاهها و زیور و پوشاک و اسباب خانه ظاهر است و بدانست من در بیان سر آمدگان عالمند و بجز بعضی ارباب سابقه ایرانی کسی را بدیشان نسبت نیست * هشتم * متانت مزاج و مغز داری ایشان که حصه اندان بهر نیک و بد و شریف و کمینه رسیده و نتیجه آن میان ایشان باستحکام و دوام آشتیا و صناعات و استمرار امور خاصه دوستی شده * نهم * عدم کاهلی ایشان در سلوک خصوص در تحصیل مال و عزت و بعضی در علم و هنر نیز هر چند که در نظر غیر بکمال رسیده باشد * مفهوم لفظ کمال بزعم انگلش * زیرا که در زعم ایشان لفظ کمال و رسیدن بحد برای انسان بطریق مجاز و نسبت بما قبل است نه بحقیقت چه گویند که هرگاه انسان از درجه حشی و وحشی مردم خوار خود را

بمرور و تدریج بمرتبه نیوتن(۱) فیلسوف رساند میتواند
بود که در زمان آینده آن قدر تکمیل خود کند که نیوتن
نسبت بدو چون حبشی مذکور بوده باشد امروز
به نسبت نیوتن باوصف این عزم در اثنای طی مدارج
پستی به بلندی که بنفرت و اتفاق معمول است آن قدر
صبر نمایند که هیچ گونه خلاف بزرگتر ظاهر نشود * دهم *
کشاده بودن سفره ایشان بر دوستان چون کشاده
بودن روی ایشان در ان وقت و رسم کثرت
دعوت و نه پسندیدن تنهاخوری * خورده همان به
که به تنها خورند * خاک بران خورده که تنها خورند *
این صفات جمیله در سنوات قبل پیش تر و قوی تر
در ایشان بوده که جمله دستورات مستحسنه انکلند
که ذکر کرده آمد و این قوت رونق زمان حال نتیجه
آنست * ذکور زایل انکلش * اما از رزایل انکلش
جمله عدم اعتقاد ملت و معاد و میل ایشان بطرف

(۱) Newton.

فلسفه است که اثر آن در کمینه های ملک که عدم دیانت
بوده باشد زیاده از دیگر ملکها در هر وقت یافته میشود و
با آنکه از مخالف قانون ترس تمام دارند همین که قابو
بمال کسی بوجهی یافتند در گذر نمی نمایند و ناموارده
درین فکر اند که بوجهی اخذ و جر از متمولین نمایند
بنابرین در خانه شر فابسته میماند و بجز معروف بکسی
معامله و سخن نکنند درین زمان که قوت در ریاست
و شریعت و کثرت حرمت در بزرگان است چندان
ضرر اینمعنی ظاهر نمیشود و اما بتدریج که در عوام
تزاید شود و رفته رفته در ارکان حکومت اثر کند
موهم اثرهای بد است * دوم * غرور ایشان بسبب
ملاحظه قوت و موافقت بخت از پنجاه سال متواتر
بدین سبب حادثه های نزدیک را بعید بینند و در
تدارک آن اهمال نمایند نظیر آن اینکه خلایق لندن
که بسبب گرانی شرح اشیا و کثرت احداث تکس[1] ها

(1) Taxes.

ابواب نالشی و تعریب بلوا می باشد حکام
اگرچه پی بدان برده خبردار می مانند و چون چوق سپاه
بطریق عسسی شب گشته هرجا خبر جمعیتی می یابند بتکاپوی
آن می دوند اما بتدارک اصل نمی نمایند چه بعضی آنرا اجمالا بر
زیاده طلبی خاصه عوام است می نمایند و بعضی تدارک
آنرا غیر ممکن میدانند لکن بنای این همه بر غرور است
که بتدارک اندک قصور می نمایند بروقت وقوع
حادثه چون پادشاه مقبول فرانس مستعد بر نقل
بپاریس خواهند شد و سوء سلوک خواهد داد اثر این
رزیلت در هر واحد ایشان کم و بیش یافته میشود
اما بر طریق قوی حالان نه بوضع مغروران غافل هند
و ایران * سیوم * کثرت محبت ایشان بزر و امور
دنیویست اگرچه این صفت در ملک ایشان چندان
مضر نیست زیرا که موجب قدردانی اموال و کثرت
حفظ آن میشود و چون بسبب امنیت و دیگر قوانین
آفت کمتر بدان میرسد اکثر بکار صاحب خود می آید

آما چون موجب بسیاری از صفات ذمیمه که بخل وعدم
ازادی ذکر انجا نمی از ان جمله است هم می کردد
و رحالت ضعف اثر های بد خواهد رسانید بخلاف
آن سخاوت اگرچه فریب باصراف وتبذیر هم
بوده باشد صاحب خود را اثر نیک میرساند خصوص در
وقت ضعف مضمون این ابیات راقم که برای تفهیم یکی
از ایشان کراز تفصیل حفظ مال هرخرچ اتفاق بمن مباحثه
می کردانشا شده مقوی این دعوی بلکه برهان است
* لهولغه * نه آرزو بودم چون دکرحریفان کنج
* زعشق اوست مرابس بدل فراوان کنج *
دوره بود بغالکسب کنج ترک مراد * زترک کام
مرا بد بود بد امان کنج چو چاره نیست زدرد سرو
زمنت بعض * چون سایلان چه ازین کرکه شد
چو هامان کنج * چه فرق هست میان کدا و دولت
مند * چو آن دو روز پی نان و این پی آن کنج *
شد است صندل هر درد سر چو ترک هوا * خراب

وزد هوا کی کند بسامان گنج * دوره بود زبی ضبط
مال ای غافل * خزینه پر بود و یا کرخان یاران گنج *
گنجست رنج نگهبانی و خطر دارد * ولی رضای دل
دوست بی نگهبان گنج * چو ضبط مال بیکره طریق
عاقل نیست * ز عقل و از هنر من بس است
در خان گنج * چو منت است در اقبال هرچه جز
دشنام * خوش است آن نکته کرد آیدم باحسان
گنج * کدای گنج بدیوان ماند ار دبار * ازین
نهم نه جز از حسن که بدیوان گنج * زحسن روی
قدمس کراند ایطالب * وکرتر است بکپ
حبش فراوان گنج * مس کراند نام و ختر از
ولند بزان کیپ است که در حسن و جمال در انشهر
مدنظر بود و من دعوای محبت او میکردم * چهار م *
کثرت طالب ارام و فراغ دوستی است اما نسبت
بصاحب دولتان و قوی حالان نه بنسبت بنگبتان

هند و روم این صفت بد سوای باز داشتن صاحب
خود از تکمیل علوم و زحمت کشی تا کدورت اشنای هر کار
ضرور است موجب ضیق وقت و صرف حصول مراد
دوستان که قاطع مهر و محبت است نیز میگردد چنانچه
در لندن کاهیکه مرا حاجت ترجمانی با مدار و دوستی
در امور خانگی میشد آمد و مست راضی بود که تمام معامله را
که مثلا صد روپیه بوده در ان ناحق و حاجت من بدو از جهت
سخن گفتن و ترجمه آن بود بر گردن خود بگیرد و از
جیب خود بدهد تا از صرف اندک وقت و ترجمانی
و تالفی آنقدر اثر کراهت بر شره او ظاهر میشد
که از ات تمانت باز می آمدم بخلاف فرانس در
پرس که باصاحبان هتل ذره وجه کرایه و طعام من لفتگو
کرده انچه آنها زیاده طلبی کرده بودند باز یافت مینمودند
اگر خوب غور نمائی خواهی دانست انکاش وقت
استعداد در الزام اصحاب معاش و نان خود بالسره بریده اند
و هیچ دقیقه در اوقات شب برای آرام نگذاشته زیرا که

روز و شب ایشان منقسم است بدو قسم یکی وقت
کار و کسب معیشت دوم فراغ و صحبت در وقت اول
سایل از خجالت اینکه اگر وقت او را بشغل خود
صرف کند قاصر در معاش او زود خواهد داد و در ثانی
بشرم اینکه وقت مازنی و اختلاط و خبر گیری اهل صحبت
است اظهار مدعا نخواهد کرد و اگر منفعل شده
اظهار نماید اطناب ورزان نمیتواند نمود و اگر مطلقا
منفعل نشود او را از انابت دور داشته مرتبه
دیگر در خانه راه نخواهند داد زیرا که در ایشان بسته
می ماند و جواب دربان که صاحب در خانه نیست
اکثریت * حکایت * یکی از اعاظم زنان لندن
که صحبت رقص در خانه داشت رقعه بمن فرستاد
مضمون اینکه فلان روز من در خانه هستم و بس من
از مضمون رقعه هیچ نفهمیده آنرا بدوستی فرستادم او
گفت ترا طلب بدعوت کرده شاید که مجلس رقص

دارد من وجه آنعبارت را سوال کردم جواب
داد چون جواب کسانیکه بی طلب بملاقات میروند
اکثر این است که در خانه نیست این رسم قرار یافته
که چون بر خصت آمدن دهند گویند و نویسند که من در
خانه هستم هر کس از مرخصین از این عبارت آن مدعا
می فهمد و اگر در وقت موعود در رو نیاید خواهد دید
بالجمله روایت این صفت بحدیست که قوم فرانس
به مجرد ملاحظه این صفت در ایشان و عکس آن زحمت
کشی و وسعت وقت در میان خود با امید وار غلبه
بر ایشان میباشند و اینمعنی اکثر از قول فعل فرانس
تراوش کرده * پنجم * زود رنجی و نزاکت طبع
وبدانسبب عدم برداشت ایشان حرکت یا سخن
مخالف مزاج از دیگری اگرچه با بیگانگان نقصان ندارد
و موجب آرام نفست ولیکن چون در تمدن چاره نیست
از حصول رضای دوستان یا عذر خواستن بوجهی
لایق از ایشان و صحبت استماع سخن پست و بلند

از یاران کردن چون این رزیلیت بلکه هر خصلت
بد که ملکه کشت از بیگانگان بیاران میرسد موجب
قطع بسلسله اتحاد میگردد و رفته رفته از افراد اقوام
و اهل حکومت رسیده موجب زوال دولت میشود و
نهایتش آنکه اثر او در عقلا دیر تر ظاهر شود در تولید این
رزیلیت فراخ طلبی زاکه سابق گذشته دخل تمام است
* سبحانی * بی عیش و طرب دمی جو برناردوست *
ناچار زهر غمی بیازارد دوست * گر بر رخ خویش
غمی آید چه عجب * غم نیز چو من روی نکو دارد
دوست * ششم * کثرت صرف اوقات ایشان
بخواب و رخت پوشیدن و موی ساختن و حجامت
ریش وغیره زیرا که رخوت ایشان بسبب رعایت
زیبائی و چسپانی مشتمل بر تعدد قطعات است
چنانچه از کفش تا کلاه از بیست و پنج پارچه کمتر نیست
و بنابر اینکه گاه رفتن رخت خواب همه را کنند و صبح

پوشند و چاشتگاه تبدیل نمایند در چهار مرتبه کندن
و پوشیدن و خدمت موی سر و ریش تراشی
دو ساعت صرف میشود و یکساعت اقل در حاضری و سیم
ساعت در چاشت و سه ساعت در صحبت زنانه و
سماع ساز و سرود یا قمار و نه ساعت در خواب میگذرد و
بنابرین شش ساعت برای کار زیاده نماند و قت
بزرگان خود زیاده از چهار برای کار نیست اما عذر
کثرت برد برای تعدد قطعات مقبول نیست زیرا که
اگر از زیبائی میگذشتند تعدد قطعات را با وجود حفظ
بردار نیست بده رسانیدن می توانستند و التزام
کندن رخت گاه خواب و تبدیل چاشتگاه و سترون
موی ریش هر روزه و رسم موی سر خود تمام لزوم
مالایلزم است * هفتم * کثرت حاجات و علایق ایشان
باسباب زندگانی بقصد لذات لزوم مالایلزم مهامثل
حفظ اسباب چای و قهوه بسبب استمرار آن و کثرت
ظروف و ادوات مطبخ بسبب تنوع طعامها و شیرینیها

برسفره و ضرورت مرغ خانه بجهت پرورش مرغ
و بط و کبوتر و غیره بنابر معمول خوردن انواع لحوم
و حاجت بشراب خانه بسبب معمول تنوع شرابات
برسفره و ضرورت اقسام کرسیها و میز و غیره اسباب
چوبین بسبب نه نشستن ایشان بر زمین و ذخیره
پوشاک وغیره که ایشان زندگی بغیر آن محال میدانند
و از مضمون این بیت غافل اند * ترک باطل کیر
بمبدل ورنه اسباب معاش * انچه ما در کار داریم
اکثری در کار نیست * نقصان عمده این خصلت تضیع
اوقات شریف در خرید و تبدیل و نصب اشیای
خسیسه در مواضع خویش است و چون انتظام
آنها بدون توجه بذات خود وعلاقه طبع بجزویات ممکن
نیست موجب عدم آزادی خاطر میکردد اما نشستن
بر کرسی اگرچه مستوجب و ملایم رخوت چابک و حفظ
مرد است لیکن ایشان میتوانند که حجره های خود

را مشتمل بر صفه های اطراف کرسی دار و صفه در
وسط بجای میز سازند و یا فکر دیگر پسندیده تر در این
نمایند که حاجت کرسی و میز خارج نشود و اما گذاشتن از
کثرت خوراکی و لحوم و اشربه و غیره لزوم های بالا یلزم
که مخالف عقل و هر شرع و مولد بیمار بهاست خود از
فکر کرسی و میز آسان تر بلکه واجب بود اگر تاریخ
فتوحات عرب و ترک را بنظر غور به بینند خواهند
دانست که موجب آن این دو چیز بود بلی وقت حاجت
ایشان باب غیر ضروری و بدان جهت چالاکی
حرکات و ازادی طبع و وسعت اوقات در کسب علم
و هنر حاصل آمدن دوم قلت اخراجات زیرا که انچه ملکداران
دیگر را بجهت حفظ ملک و گذران خود لازمی بایست
این دو جماعت را نصف آن بس بود لهذا بهر ملک
که رسیدند نصف خراج معمولی از گردن رعایا
برداشتند بنابرین خلایق ایشان را از حکام قدیمه
خود بهتر دانسته بدو دستی بکدل شدند و رعایای

اطراف ان بلاد این معنی را بخاطر آورده طالب
ایشان شدند و همین نوع اندک اندک هر روز پیش رفته
اکثر عالم در تحت حکم ایشان قرار یافت و آن
کثرت شجاعت و اتفاق قوم و استکمال اسلحه ایشان
که تیزه و تیر بود و باشد و خوبی اسپها اگرچه مدد
بر فتوحات بود اما مقتضی این همه کثرت فتح در اندک
وقت نبود * حکایت * امیر المومنین علی رض
از او جویدست روزه نان بیکبار می پخت و از ترس
اینکه احبا بر وی عیال نیالایند سر بمهر نگاه داشته بتدریج
میخورد چون افطار بآخر رسید نان تازه نمودند فرمود
که اگر بدان عادت نمایم در حصول آن قدری از اوقات
هر روزه صرف خواهد شد و ضیق در اوقات من که منقسم
در عبادت و فکر کار معاش و معاد امت ایست
روا نخواهد داشت * حکایت * امیر تیمور بعد فتح
ممالک ایران و قتیکه عازم معاودت بسمرقند شد

سردار ان صاحب وجود در آذربایجان گذاشته
وصیت بمحافظت ملک مینمود فرمود که دشمنان ملک
تمام دفع شده اند الا سلطان احمد جلایر و امیر
میرا یوسف ترکمان که بولایات عثمانی پناه برده اند سلطان
احمد اگرچه پادشاه و پادشه زاده است اما چون
تاجیک مشرب است یعنی چون مردم قدیم ایران
خود ساز و تن پرست است حاجت بکثرت اسباب
و اخراجات دارد مرا از و جانبی در دل نیست
اما قرا یوسف که مرد سپاهی پادشه سلکروح زحمت
کش است باید که همواره از و خبردار و هوشیار
باشید آخر بمقتضای دور اندیشی امیر صاحب
فرمان بظهور آمد زیرا که بعد فوت او هر دو کس
بآذربایجان در آمده کار سلطان احمد بهلاک
منجر گشت و امیر قرا یوسف بسبب صفات مذکوره
و غفلت چغتائی که بمقتضای کثرت نعمت رو داده بود
بنوعی بالا گرفت که در اندک وقت تمام ایران را

بتصرف خویش در آورد ※ هشتم * خطای ایشان
در برشناختن حد علوم و زبان غیر یعنی بمجرد دانستن
چند لفظ خود را از بان دان هر زبان و بدانستن چند
مسئله صاحب العلم میدانند و کتابها در ان تالیف
کرده بطریق چهاپه نشر آن مزخرفات مینمایند این معنی
مرا بگواهی فرانسس و کریک که تحصیل زبان آنها در
انگلش مروج است معلوم شده واز تصرفات و تحصیلی
که در فارسی میکنند بیقین پیوسته و سایر قوم اکثری
بحسن ظن که از صفات ایشان است و اجنبیت
از ان زبان ایشان را در ین دعوی صادق دانسته
آن کتب را میخرند و بعضی از عقلا که بر نقص او
عارفند تخطیهٔ ایشان نمیکنند چه توهم کنند که علم ناقص
بهتر از جهل مطلق است و بدین نمط آهسته آهسته بکمال
خواهد رسید اما خطای این اندیشه بدین ظاهر میشود
که آری علم ناقص به از جهل مطلق و لیکن استعداد تکمیل

دارد اما اینجا چنین نیست و این سخن در زین مقام
راست نمی آید زیرا که کتب ایشان پاره از علم صحیح
نیست بلکه تصحیف و مسخ پاره آن علم است و عبارت
دیگر بار می آرد که بعد جاگیر شدن آن مسوخ
بذهن قابلیت و استعداد پذیرائی علم صحیح نمیماند
و لیل این مقال تاثیر گرامر مستر ولیم جونس است
آن بزرگ ملکی صفات آن کتاب را بگمان فائده عام قبل
از تحصیل علم فارسی در هند از روی امثال آن
کتب نوشته بود بعد تحصیل علم بسبب عدم وجود
کتابی در نحو فارسی و اشتغال به تحصیل السنه
هندیه توفیق تصحیح آن نیافت هر کس که اول آنرا
خوانده پیش من می آمد هر چند تفهیم و کوشش در
تعلیم او کردم فائده نداد بخلاف آن اشارات
من بمرد م ساده مفید افتاد و بقدر فرصت زبان
ملیحه صحیحه از فارسی فرا گرفتند و اقسام این نوع
کتب در لندن آنقدر فراهم آمده اند که کتب حقه

نزد یک است که بعد اندک زمان غیر ممیز مانند
* فهم * رزیانت خود غرضی و قابو کری که بسبب
آن در امید نفع خود اگر چه ضرر بیار بدیگری برسد
اندیشه نمایند درحین غرض خود زیاده از ضرور
فروتن و ناموار باشند بعد حصول مطلب چون
رعایت آن سلوک ممکن نیست بضرورت بیگانه
شوند و اگر بعضی بنابر دور اندیشی چنین نکنند از
خساره و نقصان که بشخصی ثانی در امد او ایشان رسیده
و وعده های که کرده اند خود بر رونیارند اما بعضی بسبب
اینکه بی معامله معلوم نمی شود در اخفای آن میکوشند در
لندن مرا بجز از صاحبان خانه کرایه از دیگر کس معلوم نشد اما
در هند اند معامله کرنیل بانی و مستر متلتن و جانسن
و واکتر بلین بر من واضح شده بود که درحین غرض
ایشان هر چند عذر نقصان خود آوردم قبول نکرده
بوعده های لطیف مرا بمهمات داشتند چون اغراض

ایشان خاصل شده بود بمجا زبرسبک کناره کرده
مرا بدست روزگار و دشمنان واگذاشتند ماموا
تجربه من در ریشه ایشمعنی آنقدر بر ملاست که محتاج
توجیه و تردد خاطر کسی نیست ✻ حکایت ✻
گویند چون لارد هرت کورنر مدرس در عهد خود
خواست که در جزویات عمل آن ممالک دخل نماید
وران باب از لارد شمیت یعنی سر جان شور استجازه
خواست او منع و عذر نوشت که اگرچه موافق
بصلاح وقت است اما مخالف عهد کمپنی بار ئیسان
ملک است لارد هرت در جواب نوشت که اگر
در بی پرده کی افعال کمپنی و قابو گری او دقیقه باقی
مانده سخن شما صواب والا چنانچه بر من واضح خلایق
ظاهر است کذاشتن از قابو می وقت خطا است
* دهم * کریختن دختران ایشان با یاران وخفت
شدن زنان باشوهر قبل از مزاوجت و قلت عصمت
زنان و مردان ایشان در شهوات ایشمعنی بسبب

کثرت آزادی زنان و وفور خبر اباحت خانهاد و احش
لندن بیم است شنیده شد که شصت هزار زن فاحشه
درمربن پرش (۱) که نصف کمتر ویست منستریک
شهر لندن است سکونت دارند و هیچ کوچه
نیست که چند خانه ازینها در ان نبوده باشد پرویز
استریت یعنی کوچه بهشت وین استریت یعنی
کوچه ملت و ماوست کورت یعنی صحن سرای
عصمت و سنت جمز استریت و سنت مانتز لین
وسنت پال استریت که هریک بنامی از شخص مقدس
از حواریان عیسی ع منسوب وشارلت استریت وکوین
ان استریت منسوب بملکه هاو نیومن استریت سفلک استریت
ولندن استریت تچفلد استریت وغیره صدها کوچه خصوص
اطراف اپره وپلی هوس ها خود هم مخصوص ایشان است
و مردان را منزل کرایه دران ندهند * یازدهم *
قلت غور ایشان در محاسن رسوم وشرع دیگران وهر چیز

(۱) Marybone Parish.

خود را بی عیب و صواب دانستن اگرچه در حقیقت بر خلاف
آن بوده باشد دلیل این سخن آنکه * حکایت * شخصی
از رفقای جهاز و کتوریر میبجر بریس و مستر بارکوان
نام بر رسم بازار خوابیدن من ضحک و خنده میکرد
و فراغ بر هنه خوابیدن خود بمن خاطرنشان مینمود
گفتم آرام بنا بر عادت در هردو یکسان اما فراغ در
رسم من است نه شما زیرا که دل من از جهت عریانی
فارغ میباشد و از شما در تشویش و تصدیع کندن
و پوشیدن علاوه آن گفت اگر حسب اتفاق کشف
عورت من بشود چرا موجب شرم و تشویش من
بوده باشد این سخن او محض برای رد جواب بود
وحال آنکه هر صبح حال تشویش او بمقتضای غیرت
طبیعی بچشم خود میدیدم گفتم چه جواب میدهی این
را که اگر انا محاطر فی الجهاز رو و هذه من مهیاتی رفتن باکشتی
خورد و بشر طیات امید و از رسیدن بساحل
ناستم و شما نپوشیدن از ابر ممکن است که فرصت از

بدست وهی گفت چنین حادثه که فرضت ازار پوشیدن
بایشان در نجهاز نمیرسد و بر فرض آن من محابا نکرده
بلکه در کشتی خورد و خواهم نشست و هیچ شرم بمن
نسبت نخواهد داشت متانت این جوابها بر عاقل
ظاهر علی رسلم انکلیش است که از نطق باز نمی ماند
اگرچه ناحق بوده باشد * ذکر بعضی اجوبه من بانکلیش *
بمن در لندن پی باین معنی برده در جواب سایلین
بحسن رسوم خود بسیار بایشان نمی نمودم زیرا که
خیالات مرتسخه دل ایشان هرگز الفت دل بدر نمی شود
لهذا حسن امر جدید قایم مقام آن گردد بلکه مقابله بمثل
آن که در ایشان مرسوم است میکردم فی الحال
ساکت می شدند مثل آنکه چون خنده بر بعضی اعمال
غیر مرسوم اسلامی چون حج و طواف کعبه اکراه وجه
آن را استفسار شدند گفتم همان وجه که شما در باب
تنصر کردن اطفال دارید و گمان میکنید که تا اطفال بگرجه

پیش کارج من نروند نصرانی نمیشوند یکی برسم
خوردن مسلمانان طعام را بدست اظهار تنفر دو تعرض
بمن می نمود گفتم قطع نظر از فایده آنکه طعام گرم خورده
می شود و گوشت لذیذ از نزدیک استخوانها نصیب
میگردد آخر دست مردآدمی برای کار خود ناپاک تر
از پاهای شاگرد نانبای شما نخواهد بود که حسب المعمول
ما نان را بدان عجین میکنند و ازین نوع هزار آن
جواب مسکت و درین قسم مباحثه محاوره یافتم که ذکر
آن موجب تطویلست باتجمله اکثر این رزایل در ایشان
جدید العهد اند بسبب کثرت نعمت و تواتر دولت
پیدا شده و اثر بدی خود الی الان در ایشان نکرده
و بدو سبب درین زودی هم نمی تواند ضرر رساند
یکی بنا بر قوت ایشان چه در افراد و چه در
سلطنت زیرا که چون طبع و جسم قویست اگر
زهر خوری اثر نکند و طبیعت از راه عرق دفع نماید
بخلاف حالت ضعف که بقول مشهور فالوده دندان

می شکنند و یکدیگر بسبب خالی نبودن مردم اطراف
وجوانب ازین رزایل نلکه بودن اینها بیشتر از ایشان
در انها * قطعه * حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف
* ازدوزخیان پرس که اعراف بهشت است *
از نالش ودلتنگی عوام انکلیس چنان معلوم میشد که
اکبر در اثنای جنگ قانونی برای امنیت و آرام
زندگی خلایق وارزانی اشیا در ملک فرانس گذاشته
میشد مقصود ایشان بی جنگ و خاره خود بخود
بحصول می پیوست اکثر انکلیس نقل بفرانس
میکردند ودر بقیه نزاعی که موجب ضعف و ذهن انکلیس
بود پدید ار میگشت بالجمله انکلیس اعتراف برین رزایل
نمایند و اگر کسی بعضی ازین را ثابت کند
بمقابله امم موجوده چون نکبتیان هندو بیخبران مغرور
دولت عثمانی رزیلت خود را قلیل وانمایند
و اگر کسی ذکر قدمای عرب وترک وایران کند انکار

اخبار کرده گویند که انسان کاهی از کشاکش هوا و هوس نفس خالی نبوده وحال هر قومی و حکومتی که شما کلی صفت نقل می کنید همچنین بوده از رزیلتی که کمتر از همسایگان یا بهیئت اجتماعی کمتر از هیئت اجتماعی امم اطراف بوده باشد چه خوف است و چرا رزیلت باید بامید سستی این رای بر عاقل فطن ظاهر است زیرا که آتش بالطبع سوزاننده است اگر چه در زمستان یا اثر بای بارد دیرتر اثر کند همچنان اثر رزایل بصاحب آن البته رسیدنی است اگر چه بعوارض مذکور دیرتر ظاهر شود اگر همسایه ارزل است و ضرر نمیتواند رسانید اما تفرقه و نزاع و اتفاق در میان خود که آرد از ضرر همسایه است خود غیر ممکن نیست * دسوم * از رسوم بد لندن عمده ترکثرت اخراجات ولزوم مالا یلزم است که اکثر این فصول و فقط بجهت حظ نفس است قدری از کثرت خوارک و پوشاک و شراب و زینت خانه و تجدید اوضاع در هر اندک

وحمت علی الرواج که ایشان فشن[1] گویند از بیان سابق
معلوم شده سوای ان نگهداشتن کوچ واسپ
و خدمتکاران زاید از حاجت که در خانه بزرگان
برای زن و شوهر جدا جدا رسم است و صرف
زر بسیار در تماشاها و جشن تا یعنی بال وروت[2]
و مانکیرید تا که گاهی خرچ یک شب هفت هشت
هزار روپیه میشود آنقدر است که شخصیکه پنجاه هزار
روپیه مداخل در سال دارد همه آنرا بدین اخراجات
قسمت کرده اگر احیانا صد روپیه در مد دیگی از اقربا
او را ضرور شود چون جایداد و گنجایش آن ندارد
برو کرانی میکند واین خرچها هر روزه در ترقی است نتیجه
این رسم بد که بقول حکما کمر راس وام خطیاتست بسیار
است از انجمله یکی بی دیانتی است زیرا که مداخل مکاسب
حلال برای فصول کافی نمیباشد ناچار قطع طریق و
دزدی و بد معاملگی و قلت انفعال از شرور و اضرار

(1) Fashion. (2) Balls and Routs.

شایع و رسم شود ✻ حکایت ✻ شخص غیر
معروف از شهرفادر سفری از نواح لندن رو بیک
کوچ من بود از نرخ اشیا در هند مستفسر شد بیان
کردم گفت ارزانی نرخ اشیا اگرچه در نظر اول
خوشنما ست اما موجب صعوبت حصول زر است و
قلت مداخل موجب امساک در خرچ گفتم این
قیاس بحسب تجربه صحیح نیست زیرا که هندوستان
باوجود افراط ارزانی در سهولیت حصول معاش بلکه
تمول ضرب المثل است و کفایت در خرچ بدنیست
زود موجب تمول میشود ذهن نشین او نشد چون
برای چاشت فرود آمدیم شرابهای گران خود
اکثار در شرب نمود و بسبب نامسفرگی تحریص من
هم کرد و بملاحظه کفایت از خوردن آنها ابا کردم وقت
حساب جمیع خرچ سفره معه شراب بارا دو حصه کرده نصف
حواله برمن نمود و ازان بمان نیحساب هیچ منفعل
نشدم من از رد آن شرم داشته بعوض سه شلنگ

وبجهت طعام دور و زمتواتر هفت میدادم * دیگر * اینکه آخر
کار چنین امر بامرا و اهل حکومت رسیده رشوت خوری
که مایهٔ تضییع کار ملک است و خرچ محاصل ملک در
غیر موقع چون زینت عمارات و روشنی و آتشبازی
وغیره و امساک در ضروریات که ضبط ملک از شر
مخالف کند چون خرچ سپاه و توپخانه و مرمت قلاع
پدیدار خواهی آمد آنزمان بضرورت چون مردم ایتالی
دهند ملک را به مخالف نماید سپرد اگر کتب تواریخ
را بنظر تامل به بینند خواهند دانست که دولت در هیچ
قوم کم و برنگردانیده مگر بعد پدید آمدن خرچ فضول
در ایشان * دیگر * بهم رسیدن بغض و عداوت در یکدیگر
بسبب حسد مشاهده بعضی بعض را و ران تعیش و خود
را در تعب چنانچه باعث فتنه فرانس و خروج اصاغر بر
اکابر همین معنی بوده * دیگر قابلیت تحمل رحمت بسبب
تنعم در کثرت خرچ لازم است دوم کرانی نرخ اشیا بحدیکه

بعضی از اهالی دیهات برخرید نان وگوشت دست رس
ندارند و خوراک ایشان منحصر به پتیه است
بیوم کثرت احداث تکس[1] یعنی ابواب مجملی ازان
اینکه خراج زمین انکاشند و محصول اموال تجارت برای
هر چیزی مبلغی معین است تغیر و تبدیل دران
معمول نیست و آن بقدر لذران شاه و سپاه و اخراجات
محافظت ملک در آوان صایح است چون برای مصارف
جنگها یا فواید عامه زاید ازان ضرور شود و پرلمنت رخصت
قرض کردن آن وجه بوزراء دهد ایشان آن مبلغ را
از زرداران که بامید سود سالیانه و اعتماد قول
و قرار بر کار شاهی که از صدها سال استقرار
و استحکام دارد با آنکه میدانند که غیر سود سالیانه
پا فروش تمسک بخسارت آن زر را کاهی و پس
نخواهند یافت بطوع و رغبت راضی و مهیای دادن
هستند میستانند و همان زمان ابواب بقدر ادای سود

(1) Taxes.

مالیاته آن زر بر یکی از اشیا یا اهل حرفه معین
می نمایند اهل حرفه بنام ابواب نرخ آنحرفت یا شئی را
زیاده از انچه ایشان را در سرکار دادن شود
می افزایند وخلایق که بسبب ضرورت از خریدان شی
چاره ندارند بنرخ گران میخرند وبدین صورت آن
ابواب بر گردن خلق افتاده تحصیل میشود وحکمتیکه
برای سنویت وغنی وفقر درین مرعی میدارند این است
که احداث تکلف ها برخوان و پوتر و کوشت وزغال که
مستعمل عوام وفقرا نیز هست کمتر میشود وبر اشیای
خاصهٔ اغنیا مثل شراب وسایر خوراکی لذیذه
وظروف نقره و نگاهداشتن چاکر و سگ واسپ
و کوچ واندا ختن آرد میده بر سر بیشتر بنابرین کم
قدر زنان از این اشیا درگذشته از ادای
این ابواب فراغ دارند واهل دول که ادای آن را گران
نمیشمارند استعمال آن اشیا مینمایند * ذکر وضع
تحصیل خراجه را بگلند * اما ابوابی که عام بر هر کس

است چون بر شخص و ذات معمول نیست نیز
رعایت سویت دارد و مثال ابواب ده یک نیز خرچ
و مصارف هر کس که اکثر مطابق مداخل میباشد بنابرین
غنی که ده هزار در سال صرف مینماید هزار و فقیر
که صد خرچ دارد ده میدهد با وصف این چون انسان
بر ضروریات معاش فقط قناعت نمیتواند کرد
غربا از نیافتن اشیای که در بازارها بکثرت
و در خانهٔ اغنیا مستعمل است دریاب میباشند
و متوسطین که در نگاهداشتن چاکر و اسپ وغیره
امور مالایلزم بحسب رواج و محافظت عزت ناگزیرند
در زیر بار آن تکسس ها درمانده اند اثر بد این عمل و
وی دیگر که گذشت بحدی روی بنظر می آید که اگر
تدارک نشود منجر بفتنهٔ عظیم خواهد گشت که حقیقت
بعد آن معلوم نیست البته آنشعاب قوت انگلش و
زوال این رونق خواهد شد اینمعنی اگرچه بر اکثر
دور مینان ایشان نیز ظاهر است اما چون بتدریج

مقدار قرض بجائی رسیده که ادای آن از مخیله بشری
بیرون است تدارک پذیر نمیدانند اما بخاطر من میرسد
که اگر قرض داران را به مجلس پرلمنت خوانده
بدلایل معقول و آهستگی فتنه که بسبب گرانی نرخ
اشیا که موجب آن سنگینی تکس های جاید اد سود
ایشانست خاطر نشان نمایند و بفهمانند که چون پس
از وقوع فتنه تمام رهای قرض سوخت خواهد شد
بلکه نگاهداشتن اموال مقبوضه و عرض آبرو دشوار
خواهد گردید بهتر آنکه از بعض قرض های خود بطوع
و رغبت بگذرند بدین طریق آنکه قرض او کهنه است
و سود بسیار از ان برداشته از نصف وجدید
آن الاربع واوساط از ثلث از خود در گذرند و بر سود
سالیانه زر باقی قناعت نمایند اغلب که قرض داران
بر مآل کار نظر کرده بخوشی و رضامندی قبول این معنی
کنند و خللی در اعتبار رونداده بقدر نصف تکس از

اسباب ضرر و ریشه کردن عامه سبا قطع شود و اندک
رفاه در حال خلایق پدید آمده مطمئنه و فساد رفع
گردد چندان شکست بقرض ندارد این نیز روا خواهد
داد چه همه اهل دولتمند و ما سوای این قرض نامه
دیگر در دست دارند و چون اخراجات جنگ
موقوف شده کفایت در زواید اخراجات بقدر
ممکن کرده هر دو وجه را در ادای این قرض مقرر دارند
و بدین صورت شاید در بیست سی سال ادا کرده
بکلی مرفه الحال گردند ✻ چهارم * اوضاع عدالت
لندن بلکه ازکش است زیرا که مشتمل بر قضیه
و مغلطه بسیار و خم و پیچ بیشمار و اکثر تنبیه بمال
بلکه سبب تحصیل آنست بنابرین غیر از قضات که وجه
معاش ایشان از بیت المال و بسبب کثرت عزت و آبرو
اند پیشه تمام از بد نامی دارند وجه معاش جمیع اهل
مجلس از مال مدعی و مدعی علیه است که بهر بهانه از انها
میستانند بنابرین رشوت خور بیرحم و غاباز میباشند

و بسبب کثرت خود با و وضع نوشتن زبان بندی
شهادات و تعلیم گفتار و رفتار با هان دعوی را ی
قضات را هم بطرف ناحق میکردانند و انچه انکلش
از قوانین عدالت خود میدانند که بسبب آن قضات
را از حکم حق چاره و گزیر نیست و کسی نمیتواند که
دخل و زان بناحق کند زیرا که قضات اختیار فتوی
ندارند بلکه آن بدست جوریست[1] و جوری جماعتی
از شرفای سکنه شهر اند که بنوبت در محکمه حاضر
میآیند و از آمدن خود و قضایا بیخبر اند و سازش
بمدعیان نمیتوانند کرد این مخص سخن و بسبب عادت
ایشان بدان قوانین و غفلت از رسوم عدالت
میکرانند است * بیان اوضاع عدالت انکلش *
مکرر در الذیلی[2] محکمه عدالت بزرگ لندن حاضر آمدم
و وضع معامله قضات باجوری بنظر امعان مشاهده کردم
نخست در حجره قاضی بمرتبه از جوری بزرگتر است

(1) Jury. (2) Old Bailey.

که اگر قاضی اراده ناحق کند جوری از هیبت شخصیت
ظاهری او مجال خلاف ندارد ثانیا چون زبان بندی
مدعیین وشهادهم قبل از جوری حضور قاضی شده
بیان قضایا وزبان بند بهادر هنمائی حکم بجوری هم
برعهده قاضی است وجوری بجز انچه از قاضی شنیده
از پس وپیش قضیه هیچ آگهی ندارد وصوابدید او باقاضی
یک شدن ضرور نست واگر بعضی از جوری
از هیبت قاضی محابا نکرده بسبب ذکای فطری باوجود عدم
آگهی اطراف بی بحق برده خلاف رای او اندیشد
قاضی دوباره سه باره تقریر آن قضیه به بیانهای مختلفه
مینماید وآنهارا در مغالطه تواند انداخت واگر
اینهم مفید نیفتاد بطول مدت اجلاس تعذر پر میتواند
کرد زیرا که قضات وسایر عمله عدالت در بالاخانه
محکمه بر سفره طعام امیرانه که از سرکار پادشاه
برای ایشان معمول است بنوعیکه محکمه نه شکند
بنوبت حبالا رفته بخوردن طعام و شراب وفراغ

دو ساعت و م خود را راست میسازند بخلاف
آئین جوری تا اندیشهٔ درست دران قضیه
ننمایند از موضعی تنگ که دور او محضر آنین و در
مقتل محاذی نشیمن قاضی در پشتی موضوعست بیرون
کردن نمیتوانند و اگر این تعذیر هم ایشان را دلتنگ
نکرد قاضی القضیه را بروز دیگر که نوبت جوری دیر
است میتواند انداخت ازین بیان معلوم شد که
اختیاری فتوی حقیقتا بقاضی است و وضع جوری محض
برای مغالطهٔ عوام قضات اگرچه کثیرالحرمت و خداترسند
و اگر از مگر فقها و وکلا معصوم مانند آخر کار حکم راست
کنند اما از طول مدت قضایا و اخراجات کثیر بر
مدعین و جریانه ابرای هر امری جزوی کثیر الصدور
از جنس انسان و تصدیع یافتن شاهد در اثنای ادای
شهادت بسبب امتحانات معمولهٔ قاضی به بیانهای
مختلفه و گرفته شدن او و مدعین بخلل تقریر اگرچه

مهو یا عجز بیان فقط بوده باشد و غایهٔ اشرار
قانون و آن بر نیکان ساده غافل که از نتایج قوانین
این عدالت است هیچ چاره و گذیر نیست و خدا
ترسی قاضی و اگر نامه عمله هم فرضا چون اور است
بکردار باشند هیچ مفید نه نظیر این انچه بر من در
لندن تجربه شده آنکه * حکایت * قبای خود بخیاطی
برای دوختن دادم اجرت آن بحضور و شاهد و خط
اقرار نامه اوده شلنگ مقرر شد بعد دوخت
بیست شلنگ خواست ده دادم برای باقی عذر
آوردم گفت بعدالت رجوع خواهم کرد و ترا ده
شلنگ باقی باخسارت دادن خواهد شد چون
اقرار نامه او و شاهد داشتم پروای تخویف او
نکردم آن ملعون بعدالت رفته حکم نامهٔ احضار من
برای جواب که سمن[1] گویند حاصل کرد اما خود
نگاهداشته بمن نرسانید و بعد چندی باز بعدالت

(1) Summons.

رفته قسم خورد که حکمنامه رسانیدم و مدعی و مدعی علیه
حاضر نشد بنابرین حکمی قطعی که بعد ازین جواب از
مدعی علیه نمینشنوند حاصل کرده بمن رسانید که من
به مجرد ورود حکم نامه آن زر را معه شش شلنگ دیگر
بابت خرچ رسانم بدوستی از ارباب عدالت دران باب
مشورت کردم و گفتم که او حکم اول بمن نرسانیده و حکم
ثانی بسبب غلط نمائی حاصل کرده و گفت اکنون ازدادن
زر فورا گریز نیست اما بعد ادای دعوی برسانیدن
حکم اول و کرفتن زر بناحق توان کرد من قضیه کری
را نه پسندیده زر حکمنامه که ناحق بود ادا کرده مجبر به
برداشتم بعد ازین هر کسیکه زری بناحق از من میخواست
من اعتماد بر اسناد خود نکرده بنصف یا ثلث صلح میکردم
زیرا که بطلان اسناد من ایشان را اجیلی که درمیانه
من کاهی نگذشته بآسانی میسر بود ایشان نیز بر
نصف زر ناحق اکتفا کرده دردسر خود از رفت و آمد
عدالت و صلح کم میکردند مشورت دوستان من

از عقلای انگلش درین قضایا از ترس کثرت
اخراجات عدالت وحیل بی ایمانان هم مطابق همین
بوده اما نتایج اینعدالت در کلکته بحدی ظاهر و واضح
است که کار از پرده پوشی مغالط در گذشته ماهی
نیست که چند خانه ویران نشود و صدها مفسدان اشرار
یومیه غیر وکلای انگلش بسبب قانون دانی عدالت و پناه
فقها بوضع امراد وخرج هزارها زندگی مینمایند و مددکار
عمله عدالت و دلال قضایا هستند بعضی از انها مال
از تجار خریده به تبدیل نام جایا بگذرانیدن شاهد
دروغ و سایر مغلطه های زبانی وجه قیمت را پامال
میسازند و بعضی بمجرد تخویف بردن عدالت زر
از مردم میتانند و اگر آن شخص نترسید بعدالت
رفته قسم میخورند که من پنجاه هزار روپیه از فلان
طلب دارم و او در صدد فرار است بنابرین حکم حبس
که بعد تلافی فرصت لحظه نیست وانرا وارن[1] خوانند

(1) Warrant.

حاصل کرده او را بخانه عدالت میبرند اگر او همان
روز ضامنیکه دو چند آن معامله اعتبار ظاهری داشته
باشد او خلاص شده بروقت نوبت خود برای
جواب مدعی حاضر میشود و اگر نیم ساعت دیرتر رسید
هزار روپیه جرمانه میدهد و چون اهل عدالت زبان
او نمی فهمند باید که وکیل بگیرد و بجهت نوشتن زبان
بندی و هر امر جزوی هر دو مبلغها زر خرج نماید و اجرت وکیل
بطریق نیز روپیه و در ماهه نیست بلکه بر فقرات مکالمات نسبت
او از برای نفع خود طول در مکالمات میدهد پس از
ماهها و سالها که مبلغی بقدر دعوی خرج عدالت
نموده اگر عمله بر رای قاضی غلبه نکرده و حکم حق کرده
دعوی مدعی باطل و حکم دادن زر خرج هر دو سوی
بمدعی میشود چون او از ادای آن عاجز است محبوس
میکرده طرفه تر اینکه بسبب ظهور افلاس او مدعی
علیه زا خبر معاش ضروری او در حبس گرفتن یا از
زر خرج در گذشته او را خلاص کردن لازم می آید.

این معامله در صورت دادن مدعی علیه ضامنی بود و اگر
بسبب سنگینی معامله چنانچه اکثر بست کسی ضامن او نشد
روز دوم از خانه عدالت به محبس میبرد و مستحفظان
زندانخانه از توقع کلی دارند اگر بعمل نیامد با آنکه محبس
عمارت عالی حصار مرتفع از اطراف دارد شب در
جاهای تنگ و تاریک بی هوا او را نگه میدارند
بسیاری را دیدم و شنیدم که قبل از پرسش معامله
مردند و اگر زنده ماند بعد ماه ها در روز نوبت او
بعدالت می آرند تا جواب مدعی دهد بسیار شده که بعد
ماندن آنشخص شش ماه در محبس روز نوبت قضیه
از مدعی اثر نیافتند و معلوم شد که بسبب اینکه سندی
وحقی نداشته و دعوی محض برای رنج رسانی بوده
روپوش شده است بعد ظهور اینمعنی محبوس
را عذر خواسته خلاص کردند و برشهاد خود کار
آنقدر تنگ گشته که رسم ادای شهادت از آن ملک
برخواسته است هر چند شخص از ندادن شهادت

متاثر است اما ضرور میگوید که من خبر ندارم
زیرا که از یک ماه راه برای ادای شهادت
میطلبند و شش ماه یکسال تا فراغ قضیه نگاه میدارند
آنشخص از کار خود معطل مانده زیر بار خرج آمد
ورفت میشود و چون بحضور قاضی میرود سه ساعت
و چهار او را ایستاده داشته برای مغلطه او سوالات
مشتمل بر سفسطه مینمایند و اگر او در سخنی لغزید
تکذیب او کرده حد شهادت دروغ بر و جاری میکنند
* حکایت * مشهور است که زنی زبان آور به محکمه
رفته شهادت داد که فلان امر در حضور من واقع
شده قاضی پرسید که وقوع آن در کدام مکان بود
گفت در خانه او باز پرسید کدام محل خانه گفت طرف
بر آمده دالان انگاه بتعلیم مدعی پرسید که بر آمده چند
ستون داشت زن در محل لفظ نمیدانم و ملاحظه نکرد م که در
چنین موقع بجهت حفظ لغزش رسم شده بغرور زبان آوری
خود بقیاس گفت چهار ستون و در حقیقت پنج بود

قاضی بروگرفت کرده میخواست تکذیب او نماید زن
فی الحال گفت حضرت قاضی سالها شد که در بین
بالاخانه حکمرانی میکند و هر روز بدینجا می آید بمن بگوید که
چند زینه دارد قاضی که کاهی بدین خیال نیفتاده بود درماند
زن گفت اگر من که زیاده از یکدو نوبت بدآنخانه
نرفته ام در تعداد دستونها خطا کرده باشم دور از
کار نیست بالجمله امثال این حیل شرعی که برای
هریک وجهی موجه دارند و در حقیقت ظلم در پرده
است درین عدالت آنقدر است که اگر قلیلی
از ان نوشته آید کتاب بزرگ مرتب کردد و سماعت
آن ملالت آرد بنابرین اکر رسم تحصیل مال از
عدالت که در انتظار مدت و کشاکش مذکور بخلایق
میرساند بجز حرامخوارن وکلا و عمامهٔ عدالت نفع
چندان باهل ریاست وحکومت ندارد موقوف نمایند
بهتر است و برای معاش وکلا و عمامه اکرد ربیت
المال کنجایش نیست تکسی برعامهٔ خلایق چون سایز

ابواب معموله ملک جاری نمایند تا قضایای خلق مثل
قضیات قدیم اسلام بیخرج فیصله یافته باشد و تشدد
و احکام مثل قید شخص بلا فرصت و داون مالضامن
و جرمانه کثیر برای نرسیدن بروقت وطول مدت
در فیصله قضایا و غیره که اکثران برای تحصیل مال است
موقوف نمایند این عدالت از معایب پاک خواهد
گشت و خلق مامون و فرحناک اما آنکسانیکه تعذر
آنها بمال پسندیده عقل و شرع است من ازان
منع نمی نمایم که ترک آن موجب خساره بیت المال
است بالجمله هرمرتبه که در الدبیلی وارد شدم لارد
کروس لارد چمبرومستر روزولار دالدرمن که ازو
کهن سال تری در لندن نیست وقضات آنخانه
بودند اکرام من کرده در محل مناسب نزدیک خود
نشانیدند و بدون چاشت بیرون نرفتند اوند
از جمله رسوم لطیفه آنفرقه اینکه بعد فراغ طعام

هر کس بکلاب رومال خود تر کرده دست وروازان
پاک میکند * پنجم * تحصیل زر بر پلها وراسته است
که موجب باز ماندن مردم اندک زمان از مقصد برای ادای
آن وخورده کردن زر یا برداشتن تنکهای سیاه باخود
وهمزبانی شرفا به ارازل ودران معامله است شنیع
این عمل درلندن بدرجهٔ رسیده که مشتمل بر ننگ
وعار گشته مثل اینکه از زایرین سنت پال که مسجد
وخانه خداست برای نمودن هر موضع آن چند فلوس
جدا جدا گیرند مجموع دوشنه شانزده میگیرند وزر مغشوش
قلب در خورده میدهند وهمچنین گاه نمودن قلعه
بادشاهی واسباب جواهر او در قلعه لندن دو نزه چون
اپره وپلی هوس ازرهای معین است که بر سر هر
حجره جدا جدا میستانند بهتر اینکه ازین نوع خراج
درگذرند ودرمقابل خرج سنر پلها ودهنه راسته ها که
بهانه مرمت است ابوابی سالیانه بر مردم نمایند
که موجب آزار خلایق نگردد * ششم * کثرت آتش

زدگی لندن بسبب زیادتی استعمال چوب در عمارات
مجملی از رسم عمارت انگلیش این است که هر چهار
در جه خانه با سقفها که بالائی از کهپره سنگی صندوقی
و پائینی همه از تخته مسطح است اول از چوب
ایستاده میکنند چنانچه اگر بجای دیوار با تخته بندی
کنند آنخانه مکمل و مهیا برای سکونت خواهد شد
اما ایشان بنا بر طلب دیر پائی در جائیکه بار سقف ها
بر ان افتاده ثانی الحال دیوار باریک از خشت
و گچ میکشند و بجهت محافظت برو و نم از طرف
نشیمن بر ان دیوار تخته بندی مینمایند و چوبها همه
رنگین روغنی و در هر حجره بخاریست بنا برین
در احیان غفلت یا عداوت خدام خانه آتش میگیرد
و تا تمام نسوزد بلکه چهار پنج دیگررا از حوالی نسوزاند
خاموش نمیشود * ذکر وضع خاموش کردن آتش
و کثرت آتش زدگی * بجهت خاموش کردن

آتش قاعده مقرر است که آنچه از زر و ماندهٔ برآن
باید داد و آن اینکه متمولین هر پرشن (۱) یعنی قطعه
از شهر مشتمل بر چند محله آتشی که آب از لب آن
بنجاه گز ارتفاع میتواند رسانید و هر غرده معصوب
ساخته عمارت معتبر کرده و سرشتونیش آتش تدکنی
نصب نمایند نوکر کرده میباید داد و کوشش برآنوار
میباید نمود بحیره آتش اگر شش خانه آن غرارده
روز و شب تا بسته از هر طرف میدوند و متی الفور
شعبهٔ نهر را که نشان محل آن بر دیوار هر کوچه نوشته
آخت کشاده از آن بآلت آب بر آتش میریزند
گاهی آتش آنچنان تیز میشود که حمله چهار نوز
خاموش نمیشود و بعد اطفای آتش کدخانه مرمت پذیر
نیست و آلتها از سر نو باید ساخت و اسباب اکثر
سوخته و بعضی شکسته و بعضی گم شده بعد آتش
فرقه که اول رسیده اند صد روپیه و ثانی نصف

(1) Patish.

و ثالث و رابع و غیر ذلک آن باید داد و خواهد و نحو آن
آن خارہ را بعد خارہ آتش زدگی قبول باید
نمود یا آنکہ کثرت این آتش زدگی بحدیست کہ گاہی
بہ چہار روز پی ہم آتش در یکی از محلات شہر
میکردند از کوب حساب این زخمہ کہ بہ تبدیل
اوضاع خانہ سازی ممکن است نمیکنند * هفتم *
وضع رخت خواب ایشان است زیرا کہ طرف زیر
دوشک توشک آنقدر تلم تلمول است کہ شخص
در آن فرو میرود اگرچہ یکطاعت اول در نشست
زمستان خفت آینده است اما آخر موجب ضیق
نفس و درد کمر و رنج در اکثیش پہلو بہ پہلوئی میشود
و بالاپوش اثاث چہار عدد یکجا در متصل بہ بدن و کلیم
تلم سہ میان و یک چادر تفید و دیگر بالا میباشد ہر
چہار لحد را از سہ طرف بزیر توشک کردہ از
جانب نکیہ وا میگذارند تا شخص از آن راہ چون
خرس بسوراخ در رخت خواب میرود بعد اندرون

زنان چون رختخانه‌ای از طرف بسبب خرطی لباسهای و وا
در اشتن رخ و کرفته نمیشود و هم بسبب شخصیدن آن
بالا پوشهای بسیار شخص در رختخواب اکمتر
کرم میشود و علت بزرگ اینکه خاطر آسوده باید زود و
حرکات بهوشیاری باید کرد و الا آن چهار عدد که بیکدکر
علاقه ندارد و جدا جدا شده آنقدر آزار طبع میدهد که
خواب بصد مرحله میکریزد من دو برابر عادت خود
در اسلامبول از هیچ چیز رنج نکشیدم مگر آزین رختخواب
و کثرت رختها با آنکه چندان تغییر در رختهای خود
نداده بودم و هر دو سه روز لوبتی بدل میکردم در
حین تبدیل نیم ساعت میکذشت و سرما میخوردم
و بالای ما سوای مراتب مذکوره این رختخواب
موجب مرکب هزاران کس شده زیرا که چون ایشان
برهنه میخوابند اکر چادر تو شک یا چادر زیر بالا پوش
نم که اکثریت داشته باشد آن نم را بدن ایشان
بجذب کشیده تب محرق مهلک عارض میشود و چه مناسب

اهمیت این ابیات مثنوی روحی در حکایت وقوفی
* ابیات * که چه هر سایه جان میباختند * و زکلیمی
ستایشان میساختند * و آن درخشان سایه دار و
میوه ور * می ندیدند از غشاوه بر بصر * زیرا که
این جماعت در ضلع توشکان در خشم خوابیده شده و بلا بصمت
و چسپانی لحافهای استرلمان رنگ کرده بشهاب
آن ملک را بر أی العین دیده اند به تبدیل این
وضع نزدیک را بدو تو هم باطل نمی نمایند یکی اینکه
آنجا در هر زود زود بدل میشود و لحاف تا فصل آینده همانند
گمان کنند که حرکت بدن بدان کرفته موجب تولید بیماریها
خواهد گشت دیگر رفع تصدیع ساختن لحاف هر سال
و نمیدانند که تصدیع ساختن آن در سالی یکبار
زیاده از شستن چادر را نکواره و تصدیع بهم چسپانیدن
آنها و ساختن رخت خواب هر روزه نخواهد بود
* هشتم * رسم نگاهداشتن خدمتکاران آن نوجوان
حسین خوش طرز خوش لباس خود آرا در خانها

خصوص برای نشستن عقب کوچ زنان وخدمت
ایشان بروقت بسفره طعام و بوقت مشی تماشای
آنها چون حسن خصوص در لباس پاکیزه وذات
صاحب سلیقه بالطبع محرک عشق است وعشق را
تمیز شاه و گدا و رعایت ننگ و ناموس نه چگونه
از فساد این عمل ایمن توانند بود حالا مجملی از احوال
این جنگ گویم گر صلح آن بار ها گذشت و در عهد
ورود من بلندن واقع نبوده بیان کرده اتمام این مقاله
و شروع در ذکر واردات سفر معاودت خواهم کرد

* بیان جنگ وصلح انگلش با فرانس * چون سلسله عالم
کون وفساد بیاید گر پیوسته است قبل از شروع
احوال جنگ شرح سلطنت های فرنگ و تقسیم
زمین آن گربرب نامند ضرور است بنابرین باید دانست
که در طرف شمالی قطعه از ممر انشعاب بحر بالتک(1)
انواع قیانوس(2) غربی تا آخر چهار سلطنت واقع

(1) Baltic. (2) The Ocean.

است روس پروشه و تمرک اسپانیا این
چهار اکثر با یکدگر متفق و پیرو پادشاه روس اند و در
زمین طرف جنوبی که از گوشهٔ غربی آن بحر روم
از اوقیانوس منشعب شده بمشرق رفته ایضا چهار
امپین پرتگال روم قدیم سویسرلاند در وسط
هردو نیز چهار فرانس جرمن یعنی الیمان پولاند
هالند و طرف غربی این قطعه جزیرهٔ انگلند و ایرلند
است سوای اینها در زمین روم قدیم و جرمن
وه دوازده تقسیم خورد دیگر است که چندان قوت
ندارند و چون رسم تصرف ملک یکدگر در یورپ
نبوده آنجماعت در جوار اقوبا بطور خود زندگی مینمودند
طول و عرض و اوضاع ریاست و بعضی خصوصیات
این ملک را در رسالهٔ لب التواریخ تصنیف حقیر
بروایت مستراسکات اندراج یافته از جملهٔ
سلاطین این ملکها سلطان روس و اسپین و فرانس

و جرمن و انگلند بحسب ملک و سپاه برتر و بکرار
مزیت دارند چون این حقیقت معلوم شد گوئیم که
از جملهٔ این پنج غیر انگلش که وضع ریاست و حکم
رانی او بمشورت رعایا و امرا متحمل است چهار دیگر
سلطنت استقلال دارند چنون در صورت استقلال
سلطنت اگر پادشاه هوشیار نیست حیف بر عامه
میرود در سنهٔ ۱۷۸۹ عیسوی سیزده سال قبل ازین
که مطابق سنه ۱۲۰۴ هجری بود اهل فرانس از
تعدی پادشاه خود دلتنگ شده اندیشه شروع بنالش نمودند
مقصود ایشان اینکه نقشهٔ ریاست بطور انگلش
در املاک جاری شود پادشاه وا مرا دفعةً توقف کرده
توقعی بر آن نالش نمی نهادند تا اینکه رعایای فرانس
بعد دو سالهٔ عجز نالی در هر سمت جمعیت کرده
دست بعضی از حکام را از تصرف در ملک کوتاه ساختند
پادشاه و امرای غافل این زمان از خواب غفلت بیدار شده
در فکر رسای ایشان شدند و کسان فرستاده بجهت

رشوه نقشهٔ ریاست ایشان را نوا و ارا لباک
طلبیدند اهالی بلوا بسبب قوت اجتماع پا از خواهش
سابق بالاتر گذاشته در خواست رپبلیک (۱) نمودند
و آن اینکه پادشاه محض باشد و امرا و سپهرداران این
سپاه هر مناصب خود قایم باشند اما بی اشارهٔ اجماعی
کثیر چون پرلیمنت که هر سال اعضای او تجدید یابد
عزل و نصب نشوند آقدام بکاری نتوانند کرد
و جاگیرات و مشاهرات شاهزادگان و امرا تمام بحق وقف
میکردند کسی بجز از مخدومت که در اعانت اهالی ملک و
انتظام آن نماید چیزی نمی یابد پادشاه سر از قبول آن
پیچیده بجیش و تهیهٔ اهالی فرمان داد و آنها بمدافعه
پیش آمده جمعی کثیر بقتل رسیدند پس سایر
رعایای ملک فرانس یکجا شده بکلی اظهار بغی نمودند
امرا با آنکه قوت مدافعه داشتند از غایت وسواس
و آرام طلبی خود را از مهلکه بر کنار کشیده قبل از وقت

(۱) Republic.

باعیال و اموال باطراف خصوص انکلند پراکنده شدند و پادشاه حصاری شده اکثر افواج باهل بلوا پیوست بنابرین کار آنها قوی گردید و پادشاه باز وجه در شروع سنه ۱۷۹۲ کشته گشته پسر او اسیر کردند * سر شب سر قتل و تاراج داشت * سحر که نه تن سر نه سر تاج داشت * بیک گردش چرخ نیلوفری * نه نادر بجا ماند نه نادری * پس انقلاب عظیمی در فرانس رو داده اقویا ضعیف و ضعفا قوی گردیدند و عامه بقانون ری پبلک اهل شوری از خود معین کرده سردار ان فوج را بمحافظت سرحدات تعین کردند درین وقت بونوپات که اکنون پادشاه با استقلال در تمام فرنک نامدارست کرنیال کشته شامل افواج سرحدروم قدیم متعین گردید معلوم باد که این بونوپات از قوم فرانس نیست بلکه مردم جزیرهٔ کاسکه[1] از جزایر متعلقه روم

(1) Corsica.

قدیم است اهل آن بقطع طریق و دزدی اشتهار
دارند در اوایل کار ارادهٔ تعلق و نوکری انکلش کرد چون
میسر نشد در جرکه سپاه فرانس منخرط گردید در ین
فتنه بمرد طالع و قوت شجاعت و اصابت رأی رسید
بدانجا که رسید بالجمله چون رعایای انکلند و اسپین و
جرمن بمضمون اینکه * مصدع * آلو جو با آلو نکرد رنک
برآرد در جاهای خود کوشش برآوازه مال فرانس و
راغب بفتنه و مستعد بلوا بودند و بعضی از اقربای
پادشاه مقتول بولایت انکلند آمده مستدعی مدد
شدند عقلاء انکلش بمصلحت اینکه اهل ملک را بکاری
مشغول کرده از فکر اهویهٔ باطله بازدارند و اگر
تواند شد تسخیر ملک فرانس بهانهٔ مدد وارث
بادشاه مقتول نمایند آخر همان سال که پادشاه ایشان
بقتل رسیده بود افواج بزرگ بسرداری دوک یاک پسر
دوم پادشاه که امیر الامرا و سالار کل افواج است
بدان ملک تعین نمودند سایر سلاطین فرنک

استحمان این رای کرده اسپین و هالند و جرمن
شریک جنگ شدند و بقیه وعدهٔ شرکت عنقریب
داده پادشاه پروشه طالب مبلغی بجهت استعداد
سپاه از انگلش کرد و بدان بهانه پنجاه پاشصت
لکه گرفته خلف میعاد بعمل آورد بلکه رای پادشاه
روس را هم برگردانیده دران فرصت که فرانس
و انگلش بهم مشغول بودند باتفاق سلطان روس
ملک پولاند را که ملکی وسیع چهارده حصه و هر حصه
امیری فرمان روا بود مسخر کرد این اول تصرفی بود
که از زبردست در ملک زیردست بخلاف رسم قدیم
پیرپ بعمل آمد و آن ملک بآهنوه(1) ملک قدیم کنگ
جاج پادشاه انگلند که در ملک جرمن بود سه حصه شده
وحصهٔ پادشاه پروشه وحصهٔ پادشاه جرمن وحصهٔ پادشاه
روس گرفت ✻ ذکر هنوه ملک قدیم پادشاه انگلند واز
دست رفتن آن ✻ معلوم باد که پدر چهارم کنگ جاج امیر

(1) Hanover.

و فرمان روای هنوه صاحب بیشت هزار فوج بود
دران ولایت بر تخت می نشست وسکه بر زر میزد
بلکه خود را از متوسلان پادشاه جرمن میدانست
فی الحال بسبب قرابت بپادشاهی انگلند رسید
بنابرین ضبط هنوه ولایت خود به دستور قدیم میکرد
درینولا که آن ملک از دست رفت ادعا وقوت
استرداد داشت اما چون پرلمنت واهل انگلند بجهت
ضبط هنوه همواره تصدیع میکشیدند وزیر بار خرج
می آمدند تجویز استرداد نکردند و پادشاه انگلند را
تلخکام وجرمن را مقضی لمرام گذاشتند اما افواج
انگلش که به تنبیه فتنه انگیزان فرانس متعین شده بود
بر جهازات وارد خور فرانس شده بندر تولنک را
فتح کردند واز راه ولایت هالند بوسط ولایت فرانس
در آمده بعضی ملکها را برای پسر پادشاه مقتول که
در قید فرانس بود ضبط نمودند چون هنگامهٔ قتل وعزل

(1) To lon.

در افراد رعیٔ پبلک فرانس هر روزه بر پا بود و فوج
فوج هواخواهان پادشاه مقتول بدیشان پیوسته
همواره پیش میرفتند و امید وار فتح دار الملک بودند
درین اثنا بافوج جهای بزرگ فرانس جنگها رو داده
غلبه فرانس وقتل جماعه کثیر از انکلش بظهور رسید
لهذا به بندر مطبوروبیولصل خود را کشیده و زصدد
تلافی بود نکه جماعت اسپین وهالند بتخویف وتهدید
فرانس از انکلش برگشته مجال اقامت تولنک
بریشان تنگ گردید بنابرین شانزده جهاز بزرگ
فرانس که در ان بندر بدست آورده بودند سوخته
ونه رابهمراه گرفته باندن برگشتند بعد این واقعه رعیٔ
پبلک فرانس ملک هالند را بهانهٔ محافظت ضبط کرده
کمر بمدافعه جرمن وروس بلکه تمام فرنگ بربستند
پادشاه زادهٔ محبوس را از جا بجا نقل نموده بنوعیکه
خبر او الی الان بهیچ کسی معلوم نیست بزاویه عدم
فرستادند درین جنگها بونوپارت نام بزرگ حاصل

گردہ باعانت وزیر مشیر بارانام جنرل افواج
سرحدروم و بفتح آنولایت وسویسرلاند مامور گردید
و بقوت سرپنجهٔ شجاعت و اصابت رای آنمکها
را که مشتمل بر صعوبت مسالک و قلاع متحصنه است
درحینیکه کوهها و طرق از برف مسدود بود مفتوح گردانید
و شکستهای فاحش بقوم همایون سنکین جرمس داده بعد
تصرف بعضی از بلاد بدانها صلح کرد پس از مزین واقعه
کارکنان ری پبلک فرانس را که قوت جهاز خود
از انکلش کمتر میدیدند و بدان جهت فرستادن فوج
بر انکلند مناسب نمیدانستند برای کسر شوکت خصم
بخاطر رسید که نخست قوت اورا از اطراف و جوانب
بشکنند انگاه قصد انگلند کنند چون اصل و بیخ است نمایند
بدین خیال باطل که بمراتب مشکل تر از قصد بیخ
بود فوجی بمدد طاغیان جزیرهٔ ایرلند که بر پادشاه
چندین صد سالهٔ خود بنا بر دعاوی نفسانیهٔ خود
نه هوا خواهی فرانس خروج کرده بودند

فرستادند بونو پات را باچهل و پنجاه هزار فوج
و توپخانهٔ بزرگ از راه دریا بفتح ولایت مصر نامزد
کردند که بعد فتح مصر راهی بولایت هند پیدا کرده
بدانجا رود وولایت دکهن و بنگاله را بمدد تیپو سلطان
ازانها کرفته شکست عظیم بداری جماعت رساند
اما انکلش که بر قوت جهازی خود اعتماد واشته میدانستند
که رفتن بونو پات بهند و فتح ولایات مملوکه اطراف
ایشان بدون قوت جهازی از فرانس متعذر است
مطلق رازین قصد محابا نکرده از جاور نیامدند و اول
اخراج فرانس از جزیرهٔ ایرلند انکاه رفع طغیان
مردم آن ولایت نمودند پس از اطمینان فساد و خانکی بنای
زدو خورد با فرانس و حلیفان بردریا کذاشتند
و در چند جنک حلقه جهازی که نامدار تر آن شش
است بر فرانس غالب آمدهٔ نقش آن خیال باطل
از صفحهٔ دل آنها محو ساختند بلکه کار بجائی رسید که
بقیهٔ السیف جهازات فرانس از پناه قلعها بستمی

حرکت نمیتوانستند کرد وجهازات انگلش دران
ما من سرآنها حمله برده حیناکار از پیش می بردند و آن
غلبهٔ فرانس که در خشکی هر ساله زیاده بود
بمدد و مدد بجهازات ایشان نمیرسانید * ذکر
جنگ جهازات انگلش بفرانس * نخستین آن جنگها در
بحر انگلش متصل ملک فرانس بسرداری لارد هوفی
وسط سنه ۱۷۹۴ عیسوی بود بیست وشش جهاز جنگی
از فرانس وبیست وپنج از انگلش بودند کشش
جهاز بزرگ فرانس اسیر و یک غرق کشته تتمه بحال
تباه گریختند دوم نزدیک ساحل اسپین با جهازات
ایشان بسرداری لارد سنتونسنت فی آغاز سنه ۱۷۹۶
با آنکه عدد جهازات مخالف بیست وهفت و از انگلش
چهارده بود چهار جهاز بزرگ اسپین گرفتار کشته تتمه
بقلاع خود پناه بردند سیوم بسرداری لارد دنکن در بحر
شمالی نزدیک ملک هالند با ایشان فی آخر سنه ۱۷۹۸

عدد جهازات انگلش درین جنگ بیست و چهار عدد
مخالف بیست و شش بود بعد جنگ صعب نه گرفتار
شده تتمه گریختند چهارم بسردار می لارد نلشن در ساحل
رود نیل مصرفی وسط سنه ۱۷۹۹ با جهاز آتیکه بونوپات
رامعه افواج بدان ولایت برده بود عدد جهازات انگلش
سیزده و از مخالف هفده بود نه گرفتار گشت و سه
سوخته و یک غرق گشت مجملی ازین جنگ اینکه
وقتیکه ری پبلک فرانس استعداد جهازات و
فوج بونوپات میدیدند انگلش آن معنی را حمل بر
عزیمت انگلند یا ملک هند کرده برای سد راه و
مقابلهٔ آنها بدقت و پنج جهاز در جبل الطارق در
هر دو صورت معبر آنها بود مهیا کردند سردار کل آنها
که بلغت انگلش ادمرل گویند لارد نلشن نت
مذکور بود چون خبر رفتن آن جهازات برخلاف
مظنون بطرف شرقی بحر روم بسمع ادمرل رسید
لارد نلشن تالی خود را با سیزده جهاز متعاقب آنها

بطرف اسکندریه بکمان غالب فرستاد وخود بادوازده
جهاز در مقابل بیست چهار جهاز اسپین که در ان
حوالی ومنتظر ومستعد کارزار بودند استاد جهازات
اسپین با وجود قلت عدد جهازات انکلش جرات
حمله بزاد مرل نیافته جنگی بمیان نیامد اما لارد نلسن
یک هفته قبل از فرانس باسکندریه رسیده چون
اثری از انها ندید بطرف دیگر دوید در اثنای مردد خبر ورود
فرانس باسکندریه تحقیق یافته مراجعت کرد
چون جهازات فرانس پهنای خورا بوکیر را تمام گرفته
لنگر کرده توپخانهٔ آنطرف هم بایطرف آورده مستعد
جنگ مخالف ایستاده بودند لارد نلسن در مقابله
بطریق متعارف یعنی مقابل هر جهاز مخالف جهازی
از خود لنگر کردن ضرر دانست زیراکه دران مدت
که جهاز روان را مقابل جهاز لنگر دار آورده لنگر کنند
خرب شدید از توپخانهٔ جهاز مستعد بدان میرسد

واو را بعد ازین صدمه طاقت مقاومت نمی ماند بنا برین
به تجربه سرداری و کاردانی که خاصهٔ سروران انگلش
است همان زمان امری بخاطر او رسید که جمیع افکار
اندیشیدهٔ فرانسس باطل گشته چنان فتحی نامدار
بظهور رسید و آن اینکه شش جهاز خودرا از راهیکه
مابین قلعهٔ ابو کیز و جهازات فرانس بسیار تنگ
و خوف نشستن جهاز بر زمین بود بطرف عقب
جهازات فرانس فرستاد و بآنها مواضعه نمود که بعضی
از جهازات آیشان را ازا نطرف درزیر شلیک
گیرند و او ازین طرف برهمان جهازات حمله خواهد کرد
بعد شکست آنها باتفاق قصد بعض دیگر خواهند
نمود و همچنین بخوبت کار همه بآخر خواهند رسانید
از جمله شش جهاز مذکوره یکی برخشکی بند شده
هدف گلولهٔ قلعگیان گردید و پنج دیگر به مدد باد تند
فرار کرد هنگام آن زمان برای تکبت فرانس بوزیدن
آمده بود از صدمات گلولهٔ قلعه محفوظ گذشته بدستور

مقرر از دو طرف بلکه چهار یک زا درمیان گرفته
بسویت ایشان را تباه و هلاک کردند و فرانس که گذشتن
جهازات انگلش ازان تنگنا از محاذی صدمات قلعه
و آمدن آنها بطرف عقب تصور نکرده توپخانهٔ خود طرف
یک طرف کشیده بگویند از مدافعه دو طرف عاجز آمد
ند و چون انگلیس داشتند و یکدیگر نتوانستند نمود بتابرین
چنانچه گذشت هدف گلولهٔ خصم از هر طرف گردیدند
* سعدی * بشمشیری یکی از صد توان کشت * برائی
لشکری را لشکری باید گشت * آغاز شام شروع جنگ گشته بود
پهر شب گذشته بعد سوختن جهاز بزرگتر که خاصهٔ ادمرل
آنها بود باختتام رسید نقشهٔ این جنگ در پنوراما(۶)
که یکی از نماشاخانهای لندنست دیده ام از
بول رسوتیز نشان میدادو پنجم بر واری سر
جمز سمرس با فرانس واسپین فی وسطه ۱۸۰۱
درین جنگ نه جهاز فرانس و پنج از انگلش بود دو جهاز

(۶) Panoramas.

مخالف سوخته ویک اسیر شد ششم ایضا بسردار
لارد نلشن زیر کوپن یکن دار الملک و نمرک در بحر
بالتک فی سنه ۱۸۰۱ هفده جهاز مخالف سوخته
و غرق شد شرح این جنگ سابق شده و همچنین
درین امتحانات چند ملک از فرانس و حلیفان
او بدست انگلش افتاد * ذکر فتوحات انگلش در
خشکی بر فرانس ** ازانجمله یکی کیپ حبش است که
جماعت هالند در ان قیام داشتند اکر قوت جهازی
فرانس بدانجا نمیرسید سد ابواب مدد انگلش
بقوم ایشان در هند میشد بنابرین پنج هزار کس
از فوج انگلش بسرداری جنرل دندانس که ذکرش
و نیز شرح احوال کیپ کذشت به تسخیر آن مامور
شده در سنه ۱۷۹۵ اورا لزلی که یکی از شهرهای
جنوبی کیپ است از جهاز ازت فرود آمدند با آنکه
مردار هالند شش هزار فوج و قلاع مستحکمه مهیا
داشت از خبر تقسیم سرب و باروت بقصد حمله در فوج

انکلش دلباخته صلح نمود و شهر و قلاع بدیشان سپرد
دیگر مالته از جماعه فرانس که ذکر آن در محال خواهد
آید دیگر منارکه[1] از اسپین دیگر ملک بزرگ سورنم[2]
نام در زمین امریکا و دیگر مارتنیک[3] جزیره از امریکا هردو
از دست فرانس دیگر جزیره مشهور هندستان
از هالند گویند دو کرور روپیه ذخیره از عقاقیر از مال
هالند بدست انکلش درین فتح افتاد دیگر ملک
سرنگ پتن در دکن. مجملی ازان اینکه چون بونوپارت
فتح مصر کرده دران استقرار گرفت و میانه او
و تیپو سلطان باطنا مواضعه مکاتبه و مظنون بود که
اگر بونوپارت بممالک هند راه یابد برهنمایی او داد
تیپو سلطان کاری از پیش برد انکلش بسبب اینکه
صلح بوی داشتند پیغام فرستادند که فلان و فلان ملک
از تو اجل وقلاع خود را بما واگذارد تا اطمینان
حاصل آید بعد فراغ جنگ و صلح بافزائش باد مستدد

(1) Minorca. (2) Surinam. (3) Martinique.

خواهند کرد والا میان ایشان واو منجر بجنگ وقضایا
خواهد کردید تیپو سلطان که از قوت ولایت
انکلش بیخبر وبسبب چند جنگ که میانه او وانکلش
سابق رو داده انکلش در ان جنگها با تفاقات پیش
رفت نیافته بودند مغرور ربوذ مدار انکرده بجنگ
پیش آمد و پرانهمونی قاید او یار بخلاف جنگهای
سابق بقهر میکرد وز مقابل چنین دشمنان قوی
چنگ که تسخیر قلاع فلک را بحکمت امید دارند
در چار دیوار حصار سرنگ پتن طرح مقابله انداخت
انکلش در اندک زمان بضرب توپ راه مداخل
در حصار کرده از هر طرف حمله آور شدند و کار حصار
قریب بانفتاح رسید تیپو سلطان بحکم غیرت وشجاعت
وبودن عیال و اطفال و اموال در قلعه از سرار و
کناره کنونی که صلاح وقت بود عار کرده بذات خود
بدفع جماعتی که بر سر دروازه بزرگ مردم اورا
فریب بعجز رسانیده بودند رو آورد در ان اثنا

سه زخم گلولهٔ تفنگ بر سینه خورده در حین مراجعت
بقلعه میان دروازه از پا درآمد لاشش بسیار بالای
او افتاده بعد فتح حصار گشته شدن او متحقق شد و
انکلش بتعاقب گریختگان داخل قلعه شده قریب
هفت هزار کس از مردم کاری قلعه را از پا درآوردند
و قلعه باتمامی توپخانه و ذخایر و اموال و عیال و اولاد
تیپو سلطان بدست ایشان افتاد و چنان فتحی
نامدار که مدت سه چهار ماه از آغاز حرکت افواج
تا اتمام نکشیده بود روداد * چو تیره شود مرد را روزگار *
همه آن کند کش نیاید بکار * نقشه این جنگ هم در یکی
از تماشا خانهای لندن بشرح و بسط تمام دیده شده
دیگر ملک مصر و شرح آن اینکه چون بونوپات
باسکندریه فرود آمد در یکروز فتح آن کرده بقاهره
مغربه رو آورد اهالی دارالملک بزرداری ممالیک و
ترکمان زیاده از چند صد هزار که اکثری چون اهالی

غوغا بجز چوب و سنگ حربه نداشتند در بر ابر آن
فوج جهان آشوب آمده هدف تیر کلوله توپ و تفنگ
و خایب و خاسر بقاهره برگشتند چون تحصن و نگاهداشتن
قاهره از قدرت ایشان بیرون بود بعضی از ممالیک
بفرانس پیوسته و بعضی دیگر با ترکمانان بقسطنطنیه
فرار نمودند و قاهره مقر به با اکثر بلاد مصر بدست
بونوپات افتاده بونوپات بسبب شکست جهازات
دراپوگیر که گذشت و قصد بدست آوردن زمام
ریاست فرانس که باطنا داشت جست جوی طریق
نمود که فی الحقیقه خیال محض و محال بود نگذرده برای
دفع الوقت به تسخیر شام بشهر عکه[1] که از مواضع حصین
پاشاه نشین است روانهاد جذار پاشا و قلمکیان
از خوف افواج قیامت مهیب او را بالطبع حیران
سرگردان بودند * ذکر مدافعه سر سدنی اثبت فرانس
را در عکه * سر سدنی اثمث کپتان جهازی از

(1) Acre.

جهاز ات انکاش که در آن وقت باد و جهاز دیگر در
بحر روم و آن نواحی تردد داشت تمکین توقف
جزایر پاشا کرد و با فوجی قلیل از سپاه جهازی
بقلعه دز آمد و مرد م جزایر پاشا را بقانونیکه
خشایان مدافع بود در محلات مناسب نشانید و
جهاز ات خود را هم در مواضع لایق که توپهای
آنها مشرف بر فوج بو توپات کشت لنگر کرد بو توپات
که در هر معرکه مظفر کشته در شجاعت و اصابت رای
منفرد بود با آنکه یازده توپ بر آن حصار جمله بر دو
بعضی از انها قریب بسنجهزار اکس باکشتن داده کاری
از پیش نبرد و بالاخره دست از پیش قدمی باز کشیده
بمصر معاودت نمود نقشه این جنگ هم که یادا دهول
محشر میدا د صورت پاشا و سردار ان لشکر طرفین بقانونیت بقدیمه
این نقشها تمام قدیمیه بود در یکی از خانهای
لندن دیده ام بنوعیکه گوئی آن معرکه در لندن است

وحرج از حاضرین آن و ناظر آنم * ذکر اسباب رسیدن
بونوپات بسلطنت * با لجباه بری پنلک خبر انس
برنا می الضمیر بونوپات پی برده از اعانت او بمرو
وصلاح کار هم بسبب سیر جهاز ات انگلش در بحر روم
صعب او دست کشیدند درین اثنا پادشاه روس
و دیگر سلاطین شمالی بوعده امداد پاولسطاه جرمن
را به شکست عهد فرانس تحریص کرده فوج جهای
او خود را بحد جنگ فرانس کردند و سلاطین
سوم قدیم نیز اظهار ناخرسندی کرده تشویشی
بهمی پنلک فرانس و مخالفت در ایشان بروز اوطایفه
از انها به بونوپات پیغام فرستادند اگر خود را از مصر
بیشتر بیرون نرساند ایشان امر ریاست بروی
مقرار خواهند داد بنابرین بونوپات موتونامی از
سپهسالاران سپاه نامی خود را بسرداری فوج مصر
تعین کرده در جهازی تیز سیر و باده بیست کس از
خواص نشسته روانه شد و از جهازات انگلش

بسلامت گذشته بپرسس رسید جماعت ری پبلک
از ورود او حسابی نگرفته روز دیگر در خانهٔ حکومت
بطور مقرر بی پراق و محافظ جمع آمدند و بونوپات
بایستاد پس مسلح از رفقای خود باشارهٔ دوسان
بدان خانه برفته همه را مقید و بی اختیار کردانید و کار
کنان نو در ری پبلک از دوستان خود مقرر کرد خود را اول
آنها که فرست کنسل (۱) نامند قرار داد چون جامهٔ سپاه
هوا خواه او بودند استقلال یافته بدفع فوج های جرمن
و روس و روم قدیم رو آورد و در اندک وقت همه را تادیب
بلیغ کرده بعد استرداد ممالک مفتوحه از جرمن و روم
قدیم و صلح مضبوط بروس و بدار الملک پرس مراجعت
کرد بعد چندی فرست کنسلی روم قدیم را هم ضمیمهٔ
کار اول خود نموده پس از زمانی آمر دو کار را برای تمام
عمر از ری پبلک بنام خود قرار داد روز بروز بر اختیار
ری پبلک قصور و قوت و شوکت خود تزاید مینماید

(۱) First Consul.

وقتیکه بمرسیل[1] بودم چنانچه آید صورت خودرا
سکه بر زر نمود اما اسم سلطنت الی الان بر
خود نگرفته همچنان فرست کنسلش می نامند یعنی
شخص اول ری پبلک بالجمله بعد برآمدن بونوپات
از مصر یوسف پاشا وزیر اعظم عثمانی با افواج
کثیره باسترداد مصر رفته چند جنگ با مونو و سایر
سرداران فرانس کرد اما هر مرتبه بحال تباه شکسته
شده با قبیح ترین وجهی برگشت در بعضی ازان
جنگها پنجاه هزار فوج ترکمان از هزار کس فرانس
شکست فاحش یافتند و بعدم قوت و طاقت خود ها
بر بجمیع مردم فرنگ که بسبب دستورات قدیم اسلامی
که در حین قوت عثمانی وضعف فرنگ قانون شده
والی الان همچنان مروجست از ایشان خونین
دل و در صدد تلافی هستند پی برده کردند بنابرین
پادشاه جرمن و فرانس را هم چون سلطان
روس که از قدیم بسبب جوار خیال رانج داشت

(1) Marseilles.

آرزوی ملک ایشان و زوال بهمرسیده بالجمله بعد
اثبات عجزتر کمانان و فتح مالته امرای انگلش سر راپ
ابرکرمبی برادر بزرگ جنرل ابرکرمبی فاتح جنگ
روهیله هند را جنرلی پانزده هزار کس از فوج مقرر
کرده بفتح مصر و اخراج فرانس از انولایت معین
کردند و فوجی هم از سپاه بمبئی و مدرس نامزد
کومک او نمودند که از راه بحر قلزم بسویس (۱) و مصر
درایند جنرل مسطور قبل از وصول فوج هند بمصر
فرود آمده در حملهٔ اول قلعه ابوکیر را از فرانس
گرفت و چندین جنگ نامدار با مو نو کرده ایشان
را عاجز و زبون کرد و در یکی از ان جنگها با آنکه جنرل مسطور
کشته گشته چهار هزار کس از فوج انگلش بقتل رسیده
بود و پانصد خاصه توپات که در تمام جنگها با وی رفیق و نیر
روی ترکش افواج مصر مسمی به قالب و غیر مغلوب بود
تمام و کمال با چند هزار کس دیگر کشته گشته بقیه السیف

(۱) Suez.

بقلعهٔ اسکندریه متخصص شدند درین ایام وزیر عثمانی
قابو یافته باز بمالک مصر و قاهرهٔ مغربیه آمد و جمعی از فوج
انکلش بد و پیوسته محاصره قاهره را پیش نهاد عزیمت
کرد چون نزاعی در سر دار این فرانس بهم رسیده
امید کومک از فرانس نبود صلاح در مصالحه
دیدند و قاهره را بوزیر اعظم سپرده از هر جانب
مصر بولایت خود رو آوردند چنین قرار یافت که
قلعهٔ اسکندریه تا حین استحکام صلح در دست
انکلش ماند چنانچه الی الان جماعتی از افواج هند که
بعد فتح بمصر رسیده بودند در انجا هستند بعد برفتن
مالته و مصر بونو پات در باطن راغب بمصالحه کشت
اما در ظاهر اظهار جلادت کرده افواج کثیر بشهر کلس[1]
که مقابل رو ساحل انکلش واقع است فرستاد
واجتماع کشتی های گن بوت[2] که مخصوص بردن وفرود اوردن
افواج بساحل میباشد فرمان داد از ان طرف لارد
کرنوالس معه فوجهای بزرک بدوور[3] آمده لارد ناشن

(1) Calais. (2) Gun Boats. (3) Dover.

را بقصد اسیر و غرق کن بوت های فرانس که جمع
آمده بودند فرستاد لارد ناشن بنابر اینکه کشتی ها بیکدگر
زنجیره بند بودند اگرچه دست کلی نیافت اما ببعض
آنها نقصانی رسانید و مرتبهٔ دیگر قصد استیصال
آنها بکلی کرده آمد فرانس چون میدانستند که لارد
ناشن دیگر باره خواهد آمد فوجی کثیر در کشتی ها بکمین
گذاشته مردم او را بالا آمدن دادند پس دست کشش
وکوشش بضرب شمشیر و خنجر که در استعمال آن ماهر و چنانچه
شنیده شده فوجها جرمن و روس را اکثر جدال منهکمه
اند برآورده قرب هفتصد کس از قوم انکلش
را بکشتند و لارد ناشن بی نیل مقصود بساحل خود برگشت

* ذکر وقوع صلح فیما بین انکلش و فرانس * بعد
ازین هر دو طایفه یکی برای فرصت افزایش قوت
و ریاضی دیگر بجهت تلافی خاطر ملک که رغبت کلی
بصلح بامیدارزانی اشیاء داشت قدم بنای کرک آشتی

بهزار مساحت آن زررا باورد کردم روز دوم در
عرصهٔ دوسه ساعت از بحر یکه مابین انکلند و فرانس
است عبور کرده در شهر کلیس[1] بر ساحل فرانس
مقام کردیم نصف شب بسواری کوچ سنگین کم
دلجان[2] نامند و چون عرابه های کادی هندی ثقیل الحرکت
می باشد در عرصهٔ دو روز و سه شب روز شنبه ۱۲
ماه مذکور وارد پرس شدیم * ذکر اوضاع زمین
فرانس و دار الملک پرس و رسوم و عادات اهل آن * تمام
آن ولایت قابل الزراعت پرمیوه هجوم درخت و مردم
ایست زمین آن اکثر مسطح هموار بعضی جاکوهستان
هردو سبز وخرم پر از آبهای جاری در هر اندک فاصله
قرا وشهرهای معمور موضوع است چنانچه درین باب
لندن را شباهتی بآن نه شکل جانوران و روئیدگی وغیره
ایضاً مخالف اندن وموافق بایران وهند وسایر ملکهای
عالم است اسپ در شباهت بعینه چون اسپهای

(1) Calais. (2) Diligence.

ایران و عرب دیده شد که ظاهرشان بهتر از اسپهای
انگلند است اما شنیدم که توانائی اسپ های انگلش
ندارند گاو نا بعینه چون هند حقیر جثه و زسم عراده بار کشی
بگاوان از اینجا شروع شد سگ آنقدر حسین
وخوردبنظر آمد که بعضی گوسفند تر از گربه و در بغل زنان
در حین مشی میشود راههاهمه عریض مفروش
بسنگ هر دو طرف قطار درختان موزون سایه دار
بسیار امن برمعبرها پلان مرتب شهرها اکثر با حصار و قلاع
تا وقتیکه ببلاد روم قدیم در آمدم در هر ملک فرانس
زیر سایهٔ درختان میرفتم اما اوضاع رستاق و باقیمت
فرانس بغایت ناپسندیده و مطلقا نسبت بشهرهای
خود ندارد لباس مقال زنان آن قدر نا ملایم است
که دیدن آن وحشت و نفرت می آرد ولباس دیهاتیان
هند مقابل آن لباس اهل بهشت مینماید مانیز خانهها
بحدی کثیف که بعد عبور دریا تا پرس ضبط خود از
رفتن مکان ضرور نمودم اما چون اوضاع مکان ضروری

کنفرانس شتند ولارد کرنوالس برای اتمام صلح بمالک
فرانس رفته دو سه ماه در مباحثات گذشت بالاخره
بدین شروط که ممالک مسخره فرانس از روم قدیم
و جرمن و سویسرلند و هالند وغیره بدرو باقی ماند و از مسخره
انگلش جزیره سیلان بایشان و ماخذه کیپ را بهولندیز
و مصر را بسلطان عثمانی و مالته وغیره را بصاحبان آنها
باز گذارند صلح منعقد گردیده در ذیقعده سنه ۱۲۱۶
هجری جنگ باختام و چنانچه سابقه گذشت جشن
و چراغان آن تا سه شب متواتر در لندن و پرس
بظهور رسید و منکه از مدتی در صدد معاودت بوطن
از راه ملک فرانس بودم قابوی وقت یافته چنانچه
گذشت * آغاز سفر معاودت * بعد دو سال و
پنج ماه پانزده روز توقف در لندن دهم ماه صفر سنه
۱۲۱۷ هجری وداع دوستان کرده روانه شهر پرس
شدم مقصود آنکه بعد سیر دار الممالک و بعضی بلاد
فرانس به ویانه[1] دار الممالک جرمن و وسط ملک

(1) Vienna.

لشکریان[1] متعلقه جرمن گذشته تمام راه تا قسطنطنیه
بخشکی روم آخر آن روز که در حقیقت آخر لذت طعام
و شراب و صفای زندگی نیز بود بشهر دوا[2] افتاد میلی
لندن ورود افتاد اهل دوا با آنکه انگلش هستند اکثر ازان
زبان بیگانه اند و طبخ طعام و سایر امورشان بر طریق
فرانس است و اکثر و غالبا ز صاحب مسافرخانه
سه چهار برابر لندن کرایه وزر طعام گرفت و راهداران
گماشته لندن که با قتضای سرحد کسب خلق سکایت کرده
اند بی حجت و دلیل زری از من نستاندند منکه بزبان فرانس
آشنا نبودم در کار خود در ماندم از اتفاقات مترنیان
نام مردی از انگریزان امریکا که بغایت نیکو خصال
خدمت گذار در کوچ شریک و بجهت استخلاص
جهاز خود که یک سال قبل بدست فرانس اسیر
شده عازم پرس بود بر عجز من پی برده تمام راه
ترجمان و متکفل خرج من شد در شهر پرس

(1) Hungary. (2) Dover.

مسافر از کوچ فراوان آید صد کس و فعتا دور او را
میگیرند چون از میان آنها جسته در آشخانه آید
بعضی در انجام آیند و از یک لقمهٔ نان هم رو نمیگردانند
و سکان بزرگ آشخانه زیاده از گداهای مطور
متقاضی میباشند در بعضی قهوه خانها پرسیدم
که نجاست آنسکان جا بجا افتاده و مردم بکشیدن تماکوی
بد بوی که در بنکاله چورت کویند مشغول و قهوه خانه
پر از دود و متعفن است * ذکر شهر پرس و عمارات
نامه از آن * اکنون مجملی از احوال پرس
بیان کرده میشود شهر پرس بغایت بزرگ عالیشان
بحدیکه بملاحظهٔ اوضاع بیرونی آن شهر لندن را
با آنهمه عظمت و خوبی بحساب نتوان گرفت در خانها
مرتفع عمارات هم عالی سنگین کمتر از هفت طبقه نه و
بعضی جا تا یازده هم دیده شد در وسط شهر دریای شیرینی
که سین (۱) نامند جاریست و این سین در بعضی
مواضع شهر منشعب شده و جزیره ها بهم رسیده

(۱) Seine.

آن جزیره‌ها هم معمور و چون هر دو شهر بزرگ کنار این
آب از سنگ رخام بند مستحکم بسته اند از جزیره
بجزیره و از هر جزیره بشهرها راه است زیرا که
بهر اندک فاصله پلی مرتفع عریض عمارت کرده اند
مجموع ازین در صدو شصت خواهد بود دو سه از انها
در بزرگی و خوبش اسلو بی قریب بدپلهای لندنند
حمامها بخلاف لندن درین شهر بسیار و رسم رفتن هر روزه
در گرما از جمله اختراعات متجمنهٔ فرانس وضع حمام
بر کشتی است * ذکر کشتی های حمام و کاذری * تبین
اینکه کشتی های بزرگ خوش ساخت مشتمل بر ده
دوازده حجره وسیع بقطار در دریا بالنگر ایستاده
است و در هر حجره حوضی مسی که دو شیر دهان یکی
از منبع آب گرم و دیگری سرد دران میریزد منصوب
و منبع این حوضها بر سقف کشتی ساخته که آب ببب
پلمپ[1] یعنی آلتیکه آب را به بالا رفع مینماید از دریا دران

(1) Pump.

پرسش هم قریب بدان یافتم بضرورت اختیار کردم
طعام و شراب دیهات هم بهمین نسبت و عدم لذت
طعام در پرس و سایر بلاد روم هم عمومیت دارد
زیرا که مطبوخات ایشان تکلف بسیار دارد و بسبب
کثرت مصالح و سبزیها لذت گوشت مفهوم نمیشود
انچه از اقسام کبابهاست آنقدر بر آتش میدارند که
خونابهٔ لطیف آن بتحلیل رفته خشکی بر و غالب
میشود و در اقسام جوشیده ها آنقدر آب میریزند
و آتش تیز میکنند که لذت گوشت تا بحار بدر رفته
ریشه ریشه جدا می شود اما طبخ نمی کردد و سایر
گوشت را قبل از طبخ بسیار میشویند بخلاف لندن
که گوشت را زیاده از یک مرتبه نمی شویند و چون
آتش ایشان از زغال سنگ بسیار تیز است
بیرون گوشت زود پخته شده آب اندرون گوشت
خشک نمیشود و مصالح بجز پیاز درست آنهم در بعضی
معمول نیست و در اقسام جوشیده آب کم انداخته

بآتش ملایم می پزند و بخار دیگ می بندند بنا علی
هذا از سفره که زیاده از سی قسم طعام و نهایت تکلف
برای من بکار رفته بود کمتر نه بر میخواستم و اگر
چنانچه ای بآب جوشانده در روغن زیت بزای حفظ
انداخته تحفه سویسر لاند یا کوشت خشکده نمک سود
ملک اسکات لند که تازه در آب جوشانیده می خورند
بر میخوردم نعمتی عظیم تصور میکردم زیرا که لذت
و بوی کوشت در آنها بود در مدت دو ماه سفر بلاد
فرانس زیاده از پنج شش نوبت طعام سیر بالذت
بخوردن نیامد و همچنین حلویات ایشان شیرینی
بسیار دارد و لطافت طبخ نه وا وضاع دوکان حلوائی
خود آن مقدار ناپسندیده است که دیدن آن مکره
است تا بر غبت خریدن چه رسد کمرت کدا او شوخی
ایشان خصوص در فقرا و رستاق بحدیست که دست
مردم را میگیرند و ایستاده کرده سوال مینمایند چون

رهنمود و محرک این پنپ موج دریا بی اعانت کسی
انسان بنابرین دوازده کس بیک دفعه بخرج اندک
درین کشتی غسل توانند کرد برای مرد و زن علیحده
است دو هردو قسم چاکران مرد و زن هستند مرد برای
گرم کردن آب و شستن حجره ها و زنان برای ساختن
جامه خواب که غسیل بعد غسل دران میرود اکثر آنها
جوان حسین و خوش لباس با غسیل ساز کار هستند
از ساحل تا این کشتی جسری بعرض تخته که هر دو
طرف دستگیره دار بسته اند بآسانی باو توان رسید
و در بعضی حجره های این کشتی منفذیکه از زینه پایهای
آن بدریا رفته بآب دریا توان غسل کرد نیز دارد
و طرف مکان سطحی دارد که میز طعام بران فرش
کنند و پس از آب بازی بران نشسته طعام خورند بلکه
در اثناء طعام خوردن مکرر بآب فرو روند و همچنین
کاذری ایشان بر کشتی ها معمول است که مخصوص کار
کاذری ساخته شده بسهولت تمام آن کار ذران شود

لهذا پارچه سفید چون بندر پرسن شوند بخلاف
لندن که کاذری در خانها نمایند و پارچه سفید نپوشند
گردد در هر طرف شهر دو سه ازین کشتیها ایستاده
که یک ازان مستعف برای کارکندی گریست آلات
آن کار و بخار می آتش عمله دران مهیاست بالجمله
انچه ذکر کرده شد بملاحظهٔ اوضاع بیرونی پرسن
بود اما اوضاع اندرونی آن مطلقا شبیهی بلندن بلکه
هیچ شهر خوب ندارد و آرام زندگی دران مقصود
نه پرا که لذت زندگی بر خوبی اوضاع سه چیز کلیست
مقدم همه منزل است مشتمل بر صفا و فراغ و خلوت
که تحسین مرا و مردم است احوال منازل پرسن
از بیان آینده معلوم شود بعد از حصول نشیمن
مردم بفکر طعام و شراب و لذت آن می افتند حقیقت
لذت اطعمه پرسن گذشت سیوم قوانین بجهت
سهولت حصول مراد است درین باب شهر پرسن

اعالی ب که مثال لندن باشد برای سکنه اما برای غریب
و مسافر هرگز چون لندن معین و کار روانه اما عمارات اگرچه
از طرف بیرون بسیار عالیست اما از جانب اندرون همه
عامیانه دریچه های ایوان کاغذ است اگرچه اکثر مذهب
و مزین میباشد اما مخالف سلیقه مستقیم از سنا دکی
دور در یک خانه که مشتمل بر یک در و یک صحن
سرا بیست و در آن برای پنجاه شصت کس زن و
مرد شریف و کمینه توی هم در هفت هشت طبقه
منزل مقرر است بنابرین کثافت و شور و غوغا
لازم آنست و رسم آویختن زنک در حجره ها نیست
زیرا که چاکران خانه بنابر کثرت سکنه بجز آب خوردن
در وقت دستن روزی یکدفعه غیر معین در حین فرصت
در حجره گذارند و همان زمان جامه خواب هم در صحت
نمایند مرتبه دیگر حاضر نمیشوند بنابرین بزکرایه دار
لازم است که چاکری برای خدمت خود با اجرت یک
کمتی روزانه نگاهدارد و یا از بهر خدمت تصدیع کشیده

و اوضاع بخاری آنقدر چرک و ناپاکیست که از دیدن
آن نفرت حاصل آید بخلاف لندن که در یک خانه بجز
منزل دوسه کس نیست و غوغا و کثافت ازین جهت
نه و اگر پنجاه دفعه روزی زنگ بجنبانی خادم خانه
جواب میدهد و بخاری خوش آینده تر از چمن پرگل
و کلدانهاست و روشنی شب اگرچه در پرس معمول
است اما بسیار اندک که فقط برای راه رفتن شخص
تیز بین کافی باشد زیرا که دوکانداران چندان روشنی
نمی نمایند و دوکانها هم بسبب عدم کثرت آینه ها و کم رفتن
چرک قابل روشنی نیست بیت المال یک قندیل
بزرگ در وسط کوچه بعد فاصله بعید روشن میکنند
بر بسامها آویخته است و سر بسامها به سقف
خانهای مردم بسته زوزانه دیدن آن ریسمانها مکروه
است و بالا دوم آن قدر روشنی هم معمول نیست
و ایضا کوچه های پرس تقسیم برای پیاده و سوار
ندارد و اکثر تنگ مفروش بسنگهای ناهموار است

تمام بین آنهمه وسعت و شهرت و شوکتی
شبیه که در لندن بود از عجایب روزگار است عجیب
تر اینکه در لندن هر کسی از کرانی شرح اشیا مالشی
و راوی از زانی پرسش بود و گیتن نمیدهد و پرسش
بلکه سایر بلاد فرانسه و روم هرقدر که عبور کردم شرح
اشیاء ضروری را کران تر از لندن یافتم بالجمله
از جمله امکنه و لطایف پرس یکی بلوار است و آن راسته
ایست وسیع با فضا و درختان و رشته قدیم بر طریق
لندن منقسم بر سه راه وسطی بقدر بیست و پنج
گز عرض برای کوچ و اسپ او طرفین برای پیاده هردو
کنار راه پیاده درختهای موزون برای سایه نشانده اند
چنانچه چهار قطار بیکتا کی در نظر مرئی میشود
و هریک ازان دو بعرض هفت هشت و ذرع لمسطح
و هموار است یکی سمت این راسته در زیر درختان
دوکانهای میوه فروشی و آبداری و بزازی و تصوری

(۱) Boulevards.

وغیره بقطار خوشنما کرباشیار امرغب خاطر خریدار
علی بیتا میرزا کسترا نیده اند صبح و شام اهل شهر از
زن و مرد برای خرید اشیای که از دکاکین شهر
ارزان تر است در آنجا راست میکنند امی آیند و جمعیتی
چون سیرگاه پلیس دارد و میگویند دوم پلی زویال و آن قول
ازین مفسده خانه نیز از پادشاه بوده و درین ولا سیرگاه
عام است چندین درد ارد و یک صحن مربع طولانی که بقدر
دو صد گز در عرض و پانصد در طول خواهد بود و درمیان
صحن خیابانها و درختان میوه دار و گلها و سبزه است
و در پهلو و در صحن دالانهای مرتفع است پیش کشاده
بعرض سه گز که بر ستونهای مرتفع ایستاده یکدیگر
دالانها متصل بدیوار بیرونی عمارت دکاکین عالی
مملو از اشیای نفیسه کل عالم بهترین تمام چیده خصوصا
دوکان چینی و ساعت و میوه فروشی که بسیار برونق
تر از لندن است معلوم باد چینی فرانس در طلاکاری

(۱) Palais Royal.

بروفقاب بی در تمام فرنگ مانند ایشان دیده نشده و دیگر
که مردود بر مثال آئینه و تصویر بر طاقهای خانه می چسپند
و از نهایت تحفگی بجز برای مهمان عزیز استعمال نمی نمایند
زیاده بر بیست و پنج قهوه خانه عالی مرتفع پیش کشاده
درین محوطه واقع است که صبح تا شام جمع نوین و مرد
در انجا میشود خصوص یکی از ان که در وسط یکسمت
موضوع شده و بر آمده مدور بطرف باغ دارد و هزاران
هزار زن و مرد روزانه در دالانهای مذکور زیر سایه و
شام در خیابانهای باغ مشی مینمایند و پس از حصول
یار بامنشین در بر آمده این قهوه خانه آمده شراب
و بیخ و غیره می خورند بیخ بچه های پرس چون ایران
و هند بهتر از ملک انگلند میشود و ایضا این پلی زویال
بجهت حصول مقصود تماشا بینان بهترین مواضع
پرسیل است زیرا که قطع نظر از انها که در مشی اند
هزاران زن چنین دلبر با دران نواحی خانه و منزل
دارند بالای دوکانها که سابق شاه نشین و بجهت

اجلاس سلاطین بود در پنو لا بستر خوابها و محل
عیش است تماشا بینان مبلغی داده با یار خود در انجا
نوشند و کامرانی نمایند سیوم تیلوری یعنی جلوخان
عمارت پادشاهی و پائین باغ و جلوخان پائین باغ آنست
باآنکه در عمارات و آن باغ بونوپات می نشینند این مواضع
سیر گاه عام است جلوخان اول آنقدر وسیع است
که پنجهزار سوار در ان توانند ایستاد طرف
شهر دیوار آن از سیخ های آهن است و دو دریکه
بزبان هندی پهاتک گویند و ارد هر دو طرف
هر در ستونی مربع سنگین موضوع بر هر ستون هیکلی
ازین بریخ تمام قد که از کارنامهای قدیم فرنگ حیرت
افزای ناظر انست و بونوپات از ممالک روم
قدیم غنیمت آورده منصوبست بعد طی این جلوخانه
داخل پائین خانه عمارت شاهی شده به پائین باغ
که بسمتی به تیلری است میروند و از هر طرف شهر

(1) Tuilleries.

هم بهدان مکان را راههای متعدد است این پائین باغ
موضع ایست مربع طولانی مساحت اطراف آن بقدر
دو میل خواهد بود مشتمل بر نهرها و حوضهای فوارهدار
و درختان موزون و اقسام گل و ریاحین و خیابانها
است صورتهای سنگین کار استادان قدیم در خیابانها
بر ستونها نصب کرده اند * ذکر کثرت قهوه خانهای
خوبی و دوکان میوه فروشی و آبداری * چندین خیام
قهوه خانه و میوه خانه و شربتخانه پر از یخ و شراب
و انواع شربتها درین باغ ایستاده است مردم
بعد مشی در انجا شسته قهوه و میوه مسخورند و این معنی
در پرس کثرت دارد و هیچ کوچه نیست که قهوه
خانهای متعدد در ان نبوده باشد و دوکان میوه فروشی
و شربت داری سوای انچه در قطار واقع شده در راسته
های وسیع پیش روی دوکانهای اضافی زیر سایبانهای
پارچه بر کرسی و میز عاریتا می چینند چون از در این
پائین باغ که مقابل عمارت شاه نشین است بیرون روند

جلوخانیست مربع بی احاطهٔ دیوار بسیار وسیع و گشاد
طرف مقابل این جلوخان سیرکاییست که بزبان انگلیس
پرک و بهندی رمنه گویند مشتمل بر درختان و آبهای
جاری و سبزه و جانوران و خیابانها و در این پرک
بقدر دو میل خواهد بود حصار آن از خندق است
طرف یمین این جلوخان بهترین عمارات شهر بقطار
است طرف چپ آن دریای سین و چند پل سنگین
و عمارات شهر آن طرف دریا در مد نظر در صحن این
جلوخان چندین خیمه شب بازی و رقص و سرود ایستاده
است و سازنده ها اکثر در نواختن موسیقی می باشند
و معرکه گیران سه جا و چهار جا معرکه برپا کرده مردم بدور آن
هجوم میسنایند انواع میوه و شربت ها در زیر سایبانهای
خیمه جا بجا چیده برای مشتری آخر روز بدانست من
بهتر از همه جاهاست * ذکر تصویر خانه فرانس * چهارم
لوور(۱) است یعنی عمارتی که تصویرات در انجا چیده اند

(۱) Louvre.

ایضاً تماشاگاه عام بی خرج است در حجره های پائین
این عمارات که هر یک وسیع روشن مزین از اسباب
خارج است پیکرهای سنگین بر مواضع مناسب بر
ستونها منصوب بند چون ببالاخانه روند یک حجرهٔ بزرگ
مربع است که هر جانب آن صد گز خواهد بود و دور
ارتفاع پنجاه و وسط سقف برای روشنی کشاده و
به شیشها گرفته چون از ان بالاتر روند داخل حجره
شوند طنبی دستور که در عرض سی گز و در طول بقدر
نیم میل راه خواهد بود بر دیوارهای این طنبی و حجرهٔ
وسیع سابق تمام قطعات تصاویر منصوب است
که همه را در خانهٔ طلائی خوردها از پر شیشه و بزرگها را
در همان خانه فقط درج کرده اند غرض این تصویرات
از شمار افزون است و بیان صنعت و لطافت آن از
قدرت قلم بیرون و این بیان اندکی بران رهنمون
صنعت تصویر و ساختن پیکرهای سنگین در زمان
قدیم در کل فرنگ خصوص روم بسیار کامتر از زمان

حال بوده بعد فقدان قوت رومیان و گذشتن قیاصرهٔ
روم که باعث نشر هر علمی بودند این تصویرات در
عمارات پوب خلیفه عیسوی و سایر سلاطین روم
قدیم محفوظ و مضبوط بودند و مصوران این حال بجهت
دیدن و کرده برده متن آن از هزاران میل راه
آمده علم حاصل مینمودند بونوپارت هر شهریکه فتح
کرد از تصویرات نامدار آنجا بزده و انتخاب کرده
بشهر پرس نقل نموده در اینخانه که ایضا از سابق
مجموعه تصاویر بود بلیقه و ترتیب چید بعضی قطع تا
هفتاد گز طول و سی گز عرض بعضی مشتمل بر کرورها
تصویر و نقش در ان حجره دیده شد بالجمله انچه از
قسم تصویر در لندن و ملک ایرلند دیده شده بود بعد
مشاهدهٔ این مکان از قبیل بازی طفلان در نظر نمود
این چهار موضع پرس که پی هم ذکر شد بی نظیر و در
کل عالم مثل آن نیست سوای اینها تماشاگاه های لطیف
دران شهر آن قدر است که در هر کوچه که سیر نمائی

و هر طرف که روی مردم را مشغول بسیر و بازی یا
مجمع رقصی خواهی یافت یکی از ان تیولی باغیست پر از
درختان موزون و خیابانها و انهار دیگر فراسکاتی و
توتونی این هر دو محال سیر چراغان شب و آتشبازی
است مردم بعد مشی فرقه فرقه زن و مرد در عمارت
وصفهٔ آن بر میزها نشسته اقسام حلویات و یخ و شراب
و چای و قهوه می خورند و صحبت دارند چندین فسز(1)
مکوریه که تماشای اقسام فواره و صنعت های آب و تمثال
روح حی و میت مردم نامدار در ان نمایند بسیار دیدم که
پیکری در کفن از دو میل راه نمودار و بسرعت
ارواح بطرف ما بتدریج آمد انگاه کفن او ریخته شده و هیئت
او ممیز شد آنقدر بطرف ما مایل گردید که زنان مجلس
دانامه کرده بی اختیار بگریه و زاری در آمدند پس
بهمان نوع برگشته بتدریج از نظر زایل گردید و گاهی
نیک دفعه از بالا نازل شده بطریق پرتو و سایه

(1) Phantasmagoria.

نمود و ارو ممیز گشته و فعتا بالا رفت و روقت نمود
ارواح بالای سقف عمارت آوازهای شدید مثل
شدت باران و رعد و برق محسوس شود و چراغهای
در پائین خانه تمام از نظر گم کنند بهیئت مجموعی تماشای
آنخانه حیرت افزا است و دیگر کتابخانه بزرگ که لکهها
کتاب از هر علم بترتیب و انتظام در انست هرکس که
خواهد در ان رفته میخواند و نقل میکرد و دیگر سپرده پلی هوس
واپره اما خانهای شبب بازی و نمودن ادواب فروسیت
و محل رقص زنان آنقدر است که اگر ذکر کرده شود دراز
کرد و در بعضی از ین پلی هوسها رفتم سازندگان
و رقاصان فرانس را چابکتر و در سرود و ساز و هر کار
اپره ماهر تر از انگلش یافتیم * ذکر محاسن فرانس *
بیان اخلاق فرانس اهل پرس بلکه عموم فرانس
بغایت شیرین زبان و هموار و متواضع هستند چنانچه
در جواب مخاطب و سایل لفظ بلی و نه را بی

لفظ تعظیمی که مرادف صاحب فارسی است
استعمال نمایند بلکه آنرا جزو لفظ نوآری دانند
و درنشان دادن راه بغریب دلالت او بضروریات
اجابت بطوع کنند و آنرا از لوازم و واجبات موجب رضای
حق شمارند بخلاف انکایش از نازک مزاجی و زود
رنجی بغایت دور اندیشان را هر وقت توان دید و
مطلب و غرض را تکرار و تفصیل توان گفت با
بعض آنها بسبب دل تنگی سفر و قلت آرام منزل
و طعام که دران ولایات لاحق حال من بسبب اختلاف
سابقه بود مخاطبات عنیقه بمیان آمد نرنجیدند و بخندان
روئی بشاشی وجه آن معنی که موجب رنج من بود
بیان کرده تسلی دادند و کثیر النشاط و دیر ملول از
کارها اند چنانچه بعد فراغ طعام کمی در خانه ننشینند و
تا نصف شب در سیر کاه ها بسیر برند اکثر مواضع سیر
ایشان بی خرج و قوام آن از زر پست که از نفع
فروش شراب و قهوه و یخ حاصل کردد و بعضی

چون اپره و پلی هوس با بخرج اندک بقدر ربع
خرج لندن میسر آید و بسیار زحمت کش میباشند
زیرا که در کوی بازیها و امثال آن آنقدر محنت و
تحمل کرمی و سردی و آفتاب از ایشان دیده شد
که غیر آنها در وقت ضرورت هم نتوانند کرد * ذکر
مقابیح فرانسس * اما مبادرت بکارها بی آلات و استکمال
ادوات نمایند و از تکرار حرکات بهم فایده متاثر نشوند و
در پی چاره و تدبیر نیفتند در انگلند دستور است که
چون کسی بقهوه خانه برای حاضری رود نان مسکه و اسباب
چای و کارد و غیره ضروریات در طبقی خورد نهاده
یکبارگی پیش او می برند و غیر متعارفی چون تخم
مرغ و میوه بعد از انکه او بخواهد زیرا که از تجربه
دانسته اند که اگر یکی از اشیای ضروریه را نبرند
او خواهد خواست و ایشان را حرکت دوباری که از آن
بسیار نفور ند کرون خواهد شد لیکن مردم قهوه خانه

فراش باوجود تجربهٔ هر روزه قهوه و قند و نار را
که ستمار نمی میدانند در پنج دفعه حضر میکنند و کارد
و مشقاب و نمک و مسکه و غیره را تا نطابی نیارند
و بعد طلب در دو سه دفعه * حکایت * ولاک من
در پرس چون برای کار می آمد طبق مسی کرسنگین
برای ترکردن صابون و کهنه کلان چون توبرهٔ اسپ
می آورد و آن طبق را زیر کلو گرفته صابون بنوعی
براو میمالید که کلو و سینه و بینی مراو انگشتان و دست
خود را تمام می آلوده روزی بوی گفتم که تو در انگلند
رفتهٔ گفت آری گفتم وضع دلاکان آنجا را دیده که بجز
قوتی چو بین که صابون و برش در انست و یکدو
تیغ چیزی بر نمیدارند و صد کس را بهمان برش
صابون برو مالیده حجامت کنند که عضوی از اعضای
ایشان و آن شخص آلوده نمی شود گفت آری آن
نتیجهٔ برش و قوتیست و من نیز آنها را در خانه
دارم و آینده ترا بهمان حجامت خواهم کرد لیکن این

وضع پسندیدهٔ فرانس است من بر تبدیل آن
قدرت ندارم * حکایت دیگر * در مرسیل حجرهٔ
که فرود آمده بودم متصل بآن طنبیٔ بود که بر وقت
مقرر هر روز بیست و پنج سی نفر از مرد و زن
اعزهٔ آن شهر وارد آن آنخانه طعام در آن میخورند
در آن وقت چاکران خانه بسبب کاهلی و کثرت
آمد و رفت در حجره را فراز کرده بی بند جفت
میگذاشتند بنابرین آن دراز بار حرکت یافته طراق
طراق شدید بنوعیکه بر من در حجرهٔ خود نشستن دشوار میشد
میکرد بارها چاکران را تحذیر کردم فایده نداد روزی به تنگ آمده
بمیان ایشان رفتم و گفتم صاحبان اگر شما ازین
فریاد ضعیف هردم متاثر نمی شوید چطور حسی دارید
واگر می شوید چرا چارهٔ آن نمی نمائید بعضی ازان
تازی تعجب و حمل بر نزاکت طبع من کردند و بعضی
گفتند متاثر می شویم اما چکنیم گفتم چرا بچاکران نمیگوید

که هر مرتبه در آمد و رفت در راه بندند بایکی از شما
برخواسته کرسی پشت در بگذارد تا در وا مانده از
حرکت باد بچوب نخورد و صدا ننماید بعد از بن
همچنان میکردند و مرا و خود را از استماع آن آواز
کریهه رهائی دادند بعد ملاحظه این خصال اختیار یکه
از فرانس بر وایات انگلش در دل من پیدا شده
بود و از چالاکی و شجاعت و کثرت عدد و وسعت ملک
ایشان بر انگلش خوف داشتم بالکلیه از دل بدر رفت
چه از جماعت کثیر اگر فرضا شجاعتر باشند چون
بند بیکار نکنند و در خیال چاره نیفتند چه خوف بان
جماعت است که در هر وقت و حال چاره کار توانند
یافت بلکه محل حیرت نیست که باوجود این صنعات
کدام چیز کار قوم فرانس را بدین رونق رسانیده
بالجمله مردان فرانس حسین تر از انگلش و رخت
ایشان چابکتر و چربان و زیباتر از رخت ایشان
است اکثر حلقه طلائی زیبا در گوش دارند * ذکر

مثل بیع زنان فرانس * اما زنان ایشان اگرچه
کشیده قامت پر گوشت کرده اندام تر از انگلش هستند
اما مطابق نسبت بحسن و خوبی زنان انگلش ندارند
بلکه بسبب عدم سادگی و شرم دختری و زینت
و خرام و رفتار در نظر کمتر جلوه می نمایند وضع موی سر ایشان
چون زنان قحبه کمینه هند از هر طرف زلفهای مجعد
آویخته و رنگها و زیور مختار ایشان بسیار شوخ است
نیز رو پر گو جلد گفتار شدید الصوت حاضر جواب اند
مکر گون[1] ایشان آن قدر بطرف بالا مایل و چنین
دار است که از طرف پشت گو زنماید و از جانب
پیش بسبب همان چنین قبه پستان دو نیمه شده نیمه
طرف بالا او تمام نمایان و نیمه پائین در زیر گون آمده
گرویت آن بدین سبب از نمود افتاده بانکه طبع
من از مشاهدهٔ حسن بسیار متاثر میشود و در ان
زود ی شغل تماشا بینی لندن از دست رفته دل

(1) Gown.

خواهان شغلی جدید بود در پلی رویال روزانه و شبانه با هزاران دو چار میشدم اما مطلقا متاثر نشد و کسی از ایشان در نظر جلوه نکرد * ذکره وستان پرس در مدت اقامت پرس باکه با چند ملاقات اشنا دیگی از انها سر الچه امپی است که قاضی القضاة کلکته بود دو نند کمار بحکم او کشته شد با مومی الیه از لندن تعارف بود در ینولا با لیدی امپی ومس امپی که غزل آینده اندکی مومی بر حسن و جمال اوست با میدحصول زر پکه در فرنسه فرانسس باخته است در پرس قیام داشت دو مرتبه دعوت چاشت ولوازم محبت مرعی فرمود * لهو لعبه * صافی بیار جامی ازان روح بخش راح * که پر زمی بباغ شده لاله راقداح * بگذر ز فکر غم که همای بلط از بهشت * پیکیست بسته نامه آزادی از جناح * خون قنینه کن بقدح که شود بشرع * خونت مباح گر نکنی خون او مباح * یاجوج غم چو این طرف سد تو به ماند * گر بشکنیم تا برود بهر ما فلاح * سنت نکاح خاصه بیکران

مو کده * بکری نه به زبنت عنیب از پی نکاح * بیمار
عشق را چو دوا به زباده نبیذ * بر نیت دوا
بخورش لیس من جناح * درکش زسر جوان شوی
ای همسکین کراو * دارد نشان مس امپی علی الجناح *
ایکه کشیده از مژه ها ناز خویش * سماک وش
بالشکر زهد و ورع رماح * شد نیمحواب نرگس
جادو فریب او * غارتگر صلاح خود ارچه است
باصلاح * ذکر بهار باغ ارم باد جودروش * نبود روا مکر
که بود از پی مزاح * زیراکه در جهان بجز از بوم شوم
کس * و بجور طالبا نگزیده است بر صباح * دیگر
مستر مری که وکیل انگلش در پرس است و من
خط سفارش از لارد پلم بنام او داشتم اگر چه
دستک راه حاصل کرده بمن داد چون کشمیریان در
تواضع ظاهری و خوشامد زبانی تقصیر نکرد اما بسبب
بی دردی پرسش حال و تدارک بی آرامی که در

پرسش از جانب منزل و خورا لی داشتم نامرد چه
بسیار می ماند سلوک او در امداد ضروری من برعایت
خطلار و پلم بحال مازندرانیان * حکایت * که از
غایت کاهلی و آرام طلبی بنماز جمعه و مسجد حاضر نمیشدند
محتسب مواخذه کرد بهانه کردند که ما مردم فرومایه ایم
اگر پیشهٔ خود را گذاشته نماز رویم عیال ما بی شام
مانند محتسب این معنی را بقابوس بن او شمیکر که
پادشاه رحیم عدالت گستر بود عرض کرد بسیار
متاثر شده افسوس خورد که این جماعت بسبب
قلت اطلاعت از ثواب نماز جمعه محروم میمانند و
بدیوانیان حکم فرمود که فیلی جمعگی برای آنها مقرر
کنند از ان باز بناچاری بنماز حاضر میشدند اما وضو
نمی کردند محتسب پی بدان برده باز دیگر مواخذه
نمود که اکنون که وظیفه می یابید و بنماز حاضر میشوید چرا
وضو نمی سازید جواب دادند که انچه برای ما مقرر
شده از برای نماز است اگر پادشاه میخواهد که وضو

کنیم چیز دیگر برای آن مقرر نماید دیگر از جمله مدد های
مستر مری اینکه مرا از راه بر من و انگری تحذیر
نمود و دلالت بمسیل کرد بنا برین راه بیست یکروز
که کرنیل ها کرت انگلستان بدان راه بقسطنطنیه بحضور
من رسید و در چهار ماه و هفت روز طی کردم زیرا که
در هفت موضع تا قسطنطنیه بجهت حصول مرکب
کشتی هر جا دو هفته انتظار کردن شد و یکر مستر اکلوی
اکثر چاشت با او میکردم و از لطف گفتار مسس
اکلوی که بانوی شیرین خند پسندیده گرد ارا ست
حظ میبردم لازمه امداد بعمل آورد و پوشیز (1) که قسمی از
کوچ (2) میشود برای من کرایه کرده تا سوار شدن و
براه افتادن مشایعت کرد دیگر کرنیل دمل که شرح
خوبیهای او در ذیل مرقوم گذشت از اتفاقات اینکه
بعد چهار سال در پرس شخصی ملاقات شد که
بزبان فارسی تکلم در بیست مستوانست کرد خبر مرا

(1) Post Chaise. (2) Coach.

مشاهده بدیدن آمدو دعوت طعام نمود و در لباس
ترکمانان عثمانی موسوم بفیز نگلن نام نصرانیان می بود
چون وجه آنرا پرسیدم آهسته گفت که اسم اصلی من
سید محمد است مردم ایران بالفعل ساکن استنبول ام
و اکثر بلاد عالم را سیاحت کرده ام و بیازده زبان
حرف میتوانم زد چون در قسطنطنیه از احوال او
تفحص کردم معلوم شد که از بومیان آنشهر از قوم
کریک است دیگر مشیر لنگلی و مشیر شیز وغیره
از قوم فرانس طالب علمان فارسی و عربی رئیسان
کتابخانه بزرگ پرس تا حین اقامت من هر روزه
آمدو رفت میکردند و سه چهار غزل مرا ترجمه کرده
بجهت شمول فایده داخل کاغذ اخبار نمودند این
جماعت اگرچه عبارت فارسی باشکال می فهمند اما
چون باشعار فرانس ماهر و به نحو و لغت عرب اندک
آشنا اند مدو من در ترجمه غزلهای مسطوره زیاده
از فارسی دانان انگلش اثر کرد و بمطلب و لطف

آنغز لهاپلی برزوند دیکر جنرل دوباپرن که سپه سالار
مهاجمی سپند ایه در دلی بود جنرل مسطور بار بار در
لندن و دو دفعه در پرس دعوت چاشت و لوازم
محبت مبذول داشت دیکر مستر گراند که رفیق
جهاز از کلکته تا کیپ بود بالجمله با آنکه بونو پات مشیر
را بر ترجمان خود را فرستاده مستدعی ملاقات
بروز بار مقرری خود شده بود و ایضا مستر تلران
وزیر اعظم متواتر کسان فرستاده اظهار شوق
مینمود بسبب بی آرامی های مذکوره زیاده از چهار ده
روز متحمل توقف نشده و ازان بزرگان عذر
عدم اقامت خواسته پنجشنبه غرهٔ ربیع الاول روانه لیئن[1]
بعزم مرسیلس شدم سه گنی کرایه پوشیز از پرس
بلیئن مقرر شد و پنج و نیم گنی از لندن تا پرس
کرایهٔ کوچ داده بودم پنجم ماه مذکور اتفاق ورود
بلیئن افتاد از صبح تا ثلث شب راه میرفتم و نصف شب

(1) Lyons.

در مسافرخانه فرود آمده خواب میکردیم و زین پنجروزه
تصدیع بسیار کشیدم زیرا که قطع نظر از ازار سنگینی
پوشیز یک زن و دو مرد زبان اندرون و یک زن
رومی بطرف بیرون که شریک راه بودند بسیار خم و خود
پرست و هیچیک آنها و اهل مسافرخانه آشنا زبان انگلش
اشنا نبود تشیمن خوب در پوشیز برای خود اکزیدند چون
من بقانون انگلش در خواهست تبدیل مکان نمودم قبول
نکردند روز سیوم زن فرانس از تشیمن خود مانده
شده استدعای تبدیل نمود بنا بر پاداش قبول ننمودم
و همچنین بسبب زبان دانی منزل خوب برای خود گرفته
بود بمن می گذاشتند زن رومی دران باب گاهی امداد من میکرد
و من هم باشارات میفهمانیدم که اگر منزل خوب بمن
نمیدهند من در کوچ خواهم خوابید و گرایه جا بشما
نخواهم داد بنا برین آخرکار جای پاکیزه بمن میدادند
* ذکر لین * بالجمله لین شهر بزرگ نامدار
است در وسط شهر دریای شیرین بر مثال نهر

جاریست هر دو طرف آن بند بسته اند و پلهای چوبین
و سنگین جابجا بران تعمیر کرده و دو طرف بر لب
بند بازار استه وسیع مفروش بسنگ با قطار درختان
موزون بر سمت دیگر شهر دریای دیگر است که دو
پهنائی دو مقابل اول و آب بسیار تند و از بیرون
شهر این هر دو بهم می پیوندد عمارات همه سنگی مرتفع
و درهای عالیشان با ایوان و موضع نشیمن خدم و دربان
است * ذکر وضع دیوار کلی آنجا * جانب شهر
نو دیوار عمارات اکثر کلی و اختراع پسندیده و در انظار
بنظر آمد و آن اینکه کل را بسیار نرم کنند و قالبی از
تخته ها بقدر ارتفاع یک لخته دیوار که بهندی رده
گویند سازند پس قالب مطور را بر لخته
روز گذشته گذاشته کلهای نرم و ران پر کنند چون
خشک شود تخته های قالب را از هر طرف بردارند
و همچنین عمل کنند تا دیوار تمام شود و گنجهای دیوار

بخشت خام از رشته معماری سازند بنا برین
دیوار کلی راست صاف چون دیوار خشتی بالا
آید پس از تمام درزهای گچه رسکه بعد خشک شدن
بهم رسیده باهک وکچ کیرند و جانب اندرون و بیرون
آن کچ کاری کنند بسبب پیوستن کچکاری بکچ درزها
سالها قیام نماید و درصفا و هر چیز چون دیوار خشتی
شود و زود تر از دیوار کلی هند با تمام رسد
کار رنگریزی هم درین شهر بسیار خوب کنند دستار
خود را برای رنگ دادم رنگ بادانجانی بسیار خوب
باجرت یک ونیم شاهنگ در یکروز آنقدر استوار
کرده که دو سه ماه در کرمای سخت تغیر ننمود
و حال آنکه در لندن چهار شاهنگ میکرفتند ما وجود
هوای سرد زیاده از چند روز استقامت نمیکرد
اقسام میوه درین شهر بافراط و ارزانست خصوص
چیری یعنی کیلاس که سه چهار بر ابر لندن بزرگ
و بسیار ابدار ولطیف تر ازجاییست که من بران گذشته ام

آمار پشه و شب کز ورسم مسحرلی ازین شهری شروع
بمالاحظه شد * ذکر ورود بخانه جنرل مارتی * از اتفاقات
نادر اینکه جائیکه فرود گاه من هستل و میلان نام مشرف
بر مربعی بزرگ بود در کوشهٔ آن مربع خانهٔ بود
که جنرل مارتین ساکن لکهنو دران زائیده مسکن
بمشیره زادهٔ او الی الان است و جنرل مذکور برای
ساختن مدرسهٔ درحوالی آن وصیت کرده دوستی
میرابد انجا برد چون از صاحبان خانه کسی در انوقت
نبود سیر خانه کرده مراجعت نمودم سه روز در آن
شهر بسیار خوش گذشت * ذکر سفر مرسیل بر
کشتی در دریای شیرین * چون از شدت سفر پوشیز
تحیر به بر داشته بودم از لئین سفر بر دریای شیرین
مذکور که موسوم به لرون (۱) است اختیار کردم و یک کنی
داده روز چهارشنبه هفتم ماه مذکور بر کشتی سوار
شدم زیاده از بیست و پنج نفر از اکابر و شرفای

(i) La Rhone.

فرانس از زن و مرد نیز درون کشتی بودند کشتی
مسطور اگرچه بوضع بجیره ها سقف دار بود لیکن
در زیر سقف بسته های مال پر کرده بودند و مردم
بر سقف زیر آفتاب قیام داشتند و آفتاب بحدی گرم بود
که از آفتاب قیامت نشان میداد و دران سه روز
نشان ابری نیز ظاهر نشد لهذا اکابر چون موش در
زیر سایه صندوقها میخزیدند و بعضی لباده و لحاف
بر روی خود کرفته از کرمی آفتاب به کرمی پنبه و پشم
پناه می بردند من با آنکه آفتاب کیری داشتم آنقدر
تصدیع کشیدم که سفر پوشیز چون کلکشت کلذار ارم
در نظر آمد و جمیع پوست رو و دست افتاده آنقدر
سپیدی رنگ که در لندن حاصل کرده بودم زایل
شد این کشتی بسبب تندی آب آنقدر تند میرفت
که روزی هفتاد و هشتاد میل راه طی میکردید و وقت دوپهر
بآشخانه فرود آمده چاشت میکردیم و شب در
مسافرخانهٔ خواب * ذکر پلی مشهور در تهام فرنگ *

نصف روز دیگر از زیر پلی که گذشتیم موسوم به
پون[1] دسان اسپری که در تمام فرنگ نامدار از بناهای
قدیم است سپه سالار قیصر روم بعد فتح ملک فرانس
بحکم او تعمیر کرده با آنکه قرب دو هزار سال از عمر او
گذشته چنان می نماید که امروز از دست بنا بر آمده
بیست و دو چشمهٔ وسیع و هشت خورد دارد خصوص
یک چشمه او آنقدر فراخ است که بدان فراخی
الی الان طاقی دیده نشده دریا درین محل بسیار عریض
تر و تند تر از دریای لندن و ایضا پل مذکور عالیشان
تر از ان پلهاست پشت پل چون سایر پلها محدب
نیست بلکه قریب بمسطح است از جملهٔ لطایف غیبی
که درین کشتی اتفاق افتاد یکی معروف شدن بجوانی
آزاد مردانه است موسوم به مشیر بار نواین
جوان کپتان توپخانهٔ همشیره زاده کورنر مرسیلست
که بعضی اوقات بوزارت فرانس نیز قیام داشته

(1) Le pont de Saint Esprit.

بزبان انگلیش آشنا و . بمیع صفات حسنه آراسته
مدد کار غریبانست درین سه روز مترجم من
در هر جا بود و منزل و طعام خوب اول برای من میگرفت
و نمیگذاشت که کسی بر من تغلب نماید دیگر ملاحظه
اوضاع زن و مرد پست که بر یکدیگر عاشق و در غایت
حیا و آداب بودند درین سه روز نه این بخبر معشوق
خود کسی را در نظر و دل آورد و نه آن بجز عاشق خود
بکس حرف زد یا التفات نمود همواره متصل هم نشسته
در گوش یکدیگر راز میگفتند و هر دم بوضعی تازه
مراتب ناز و نیاز بجلوه ابراز میدادند گاهی مرد چشم
بیگانگان را غافل دانسته طلب بوسهٔ از یار خود مینمود
زن گاهی خلوت دانسته بنوعیکه اگر کسی بیند مرسیل
انتظار نمایم او جهاز یکه بیکبارگی بقسطنطنیه رساند برای
من بگیرد و را نعرصه از غایت دلتنگی و ناراستی کردار
عمله او که برای پیدا کردن جهاز و امداد من مامور
بودند مخاطبات عنیفه بدان بزرگ کردم همه را تحمل

فرمود دیگر از محسنان من دران شهر کورنر مرسیلت
که بسبب همان جوان پسندیده کردار یعنی مستر بارنو
معرفت باو بهم رسید اسم آن بزرگ مشیر دلکروا
مرد بلند بالا خوش اندام معمر ملکی صفات است
و نهایت بزرگ منش مودب با اخلاق پسری دارد
موسوم به انری دلکروا در سن پانزده سالگی
در غایت حسن و جمال و حیا و ادب با آنکه بالا گذشت
مردان فرانس اکثر حسین اند در تمام آن ملک جوانی
بدین شیرینی بشمایل بنظر نیامده بود هنوز بمشغلهٔ
درس خصوص تحصیل زبان انگلش مشغولی دارد
هر روز بدیدن من می آمد و مرا بسیر باغات و امکنهٔ
لطیفهٔ مرسیل رهنمون میشد و همچنین مادر این جوان
کدبانوی صاحب اخلاق است تمام زن و مرد مرسیل
محبت زن و شوهر و پسر را بجان خریدار و بدل
خواه ایشان هستند چون دران ایام صورت

توپات را تو برزر سکه زده بودند و در مرسیل
شب بها چراغان و روز ها گورنر و جنرل و سایر روسای
سپاه بگرجها رفته سماع ساز و سرود خاصه آنجا
میکردند و جمعیتی عظیم از زن و مرد برای تماشا رو
می داد گورنر مذکور در نامه آنموضع مرا دعوت کرد و
دو شب که در خانهٔ خود جشن داشت طعام چاشت با او
میخوردم و بعد چاشت به مجلس رقص حاضر آمده تا
طلوع آفتاب در انجا می ماندم جمیع زنان نامدار مرسیل
در انجا جمع بودند بعد از انکه از رقص و پایکوبی ملال
حاصل میشد آخر شب بر سفرهٔ طعام که مملو از اقسام
نعم بود نشسته قدری بدان شغل کذرانیده پس باز
بر سر کار اول میرفتند منکه این نوع مسرت بعد
لندن بخود کمان نمیکردم بتوجه آمدو شد شفیق
بکرات و مرات اتفاق افتاد ولیکن حسن زنان مرسیل
چون پرس ندیم بر دل نخورد * ذکر حسن صورت ولباس
زنان مصر * بخلاف آن زنان مصری که درین شهر

بکثرت میباشند و وضع لباس ایشان بسیار پسند آمد
بحدیکه در حسن چشم و قامت کردی اندام میتوانم
گفت که سرامد عالم هستند در یکی از ان صحبت ها
بمستر آلدوارپی که بطریق طالب علمی از انگلند درین
ملکها وارد شده اتفاق ملاقات افتاد بقدر دوست
رس اعانت در کار من کرد و یکر جماعتی از انگریزان
امریکا که بخست با یکی از ایشان مستر تامس شوبرث
نام در یکی از اشخانها ملاقات شده بود او ذکر مرا
در ان جمع کرده همگین بدیدن من آمدند و روز دیگر
در هتل دفرنکلن که مخصوص جماعت امریکا در ان
شهر هست دعوت من بتکلف تمام نمودند بعد فراغ
دو کس از متمولین ایشان که روز دیگر از راه دریا
عازم ملک خود بودند مستدعی فسخ ارادهٔ پیش و
رجعت من بقصد امریکا شدند و متکفل اخراجات
من تا امریکا انگاه رسانیدن به بنگاله میکشتند عذر خواستم
پس از ساعت بسیار قبول کرده معاهده کرفتند

که اکمر ایشمر تبه شوق سیاحت یرپ شد و در جهاز
ایشان سوار شوم و نخست بامریکا فرود آیم اسماء
سایر آنجماعت این است مستر ولیم جالی کپتان
جونف آرن کپتان جان هنفرن مستر سمال ثی مستر
جوزف نی هنوز در مرسیل بودم که آن دوست یگانه
یعنی مشیر بار نوقا صد سفری کشته رخصت شد و من هم یکشنبه
۲۰ ربیع الاول سوار جهاز خورد فرانس شده جنوه[1] روانه شدم
آغاز سفر بحر روم و ملک ایتالي *معلوم باد که این سفر اول
اسفار من در بحر روم است بحر روم اعظم بحرهاست طول
آن دو هزار چهار صد میل و عرض جاهای اوسع که
اکثر یست تا شصد میل و در محال تنگ ترکه جبل
الطار باشد بیست و شش میل است و دو بحر دیگر
از و منشعب شده اند یکی موسوم بسحر ونیس[2] که طرف
شمال مابین ملک روم قدیم و الیمان رفته دیگر بحر
یونان که ایضا بجانب شمال بملک یونان میرود از

(1) Genoa. (2) Venice.

بحر یونان شعبه تنگ موسوم بسحر مرمور و بحر
قسطنطنیه رفته بسحر اسود پیوسته است و او را بسحر
روم اتصال داده ا بحر روم خود از اوقیانوس غربی
منشعب شده راست بطرف مشرق میرود نزدیک
حلب و سرحدات شام بند شده و در محل انشعاب
طرف شمالی گوشهٔ ملک اسپانیول است و طرف جنوبی
الشهر فض[1] از ممالک افریقه این بحر اکثر ممالک فرنگ
را گذشته مشترک در پرتگال اسپانیول سلاطین روم
فرانسس الیمان کریک آل عثمان است اما راه مداخل
و مخارج آن در دست انگلش است زیرا که قلعه بر
جبل الطار مذکور که بر دهنهٔ این بحر واقع شده در دست
ایشان است جهازات جنگی آنها در انجا می باشد
و جهاز مخالف باختفا از انجا نمیتواند گذشت بالجمله
چهار روز در ان جهاز زشت گذشت روز پنجم
پنجشنبه بیست و نهم ماه مذکور بجنوه رسیدم از جانب

(1) Fez.

خوراکی وران مدت تصدیع بسیار رو داد زیرا که
انچه ذله با من بود روز اول که بیمار بودم دزدیدند
روز دیگر قدری خوراکی از گوشت و نان داده
روز سیوم عذر خواستند تا وصول بجنوه خوراک ما
کلیچهٔ سوخته باسر که بسیار بد بود و پیاز بود معهذا
سه شانگ یومیه حساب کرد ✻ ذکر قانون حفاظ از
طاعون ✻ معلوم باد در جنوه و سایر بلاد روم قدیم
معمول است که مسافران را بی ملاحظه دستک صحت
اندرون شهر نمیگذارند و اگر کسی نداشته باشد
از خوف طاعون اورا بیرون شهر در خانهٔ که مخصوص
اینکار ساخته اند چهل روز نگه میدارند و اگر کسی قبول
حلم نکرده اراده دخول نماید بی توقف او را به تفنگ
میزنند بنابرین بعد ورود ما شخصی از اعزه بدیدن
دستک صحت و رنگ و روی مایان آمد اتفاقا او
بسیار لاغر اندام و زرد رنگ بود مردم جهاز را با چه
قوی حال و تازه رنگ تر از خود دیده خجالت کلی

کشید و بی ملاحظهٔ دستک اذن دخول داده بسرعت
تمام بر گشت بنابرین باهر دو وعدت امر بکائی مستتر
شوبرت و مستر جالی بشهر رفته در هتل رد لیُن[1]
فرود آمدیم * ذکر خوبی و صفای شهر جنوه و کثرت
میوه و نعم آن * شهر جنوه بسیار خوش وضع باصفا
و در مکانیت نهایت دلکش و فرح افزاست خوراو
مدور شکل از بحر منشعب شده و بهمان شکل شهر
تعمیر یافته بعد مکانیت شهر گوکه ذکر آن در ملک ایرلند
گذشته چنین شهری خوش مکان در پرتو دیده
نشده دور تا دور شهر حصار مستحکم که هم باجهازات وهم
با امواج سنگین مقاومت تواند کرد و دار وعمارات
همه سنگین مرتفع بعضی کوچه ها وسیع و اکثر تنگ
بحدیکه پرتو آفتاب کمتر بزمین می افتد و لیکن ازبسکه
هموار و خوش اسلوب ساخته اند هرگز اثری
از کل و لاد ران شهر ظاهر نمیشود و راجل در تاریکی

(1) Red Lion.

بفراغ و سرحت میگذرد اندرون عمارات آنقدر
تذهیب دیدم که الی الان مشاهده نشده بود اما از
سادگی دور و موافق بطبع من بود بخلاف آن بیرون
عمارات برنگهای ساده اکثر برنگ سنگ سماق سبز و سرخ
منقش آنقدر دلپذیر باست که بر تمام عالم تفوق دارد
* ذکر خوبی موسیقی و سازهای رومیان * درین شهر
اقسام سازهای نوکه پیش ازین ندیده بودم بنظر آمد
گاهی بروقت طعام آمده برای قلیلی مینواخت شبی
بر بستر خوابیده بودم نصف شب آواز ساز بیدار کرد
و آنقدر در دل اثر نمود که از بستر خواب برخواسته
بی اختیار قصد پائین رفتن نمودم چون دربسته بود
باز بحجره برگشته دیوانگی بران میداشت که ازدریچه
خود را پائین اندازم که سازنوازان گذشتند در
لندن میشنیدم که علم موسیقی در ملک روم قدیم سرامد
عالم است بلکه همین یک علم درایشان مانده ماصدق
آن بوضوح پیوست و انچه ازسازهای هند و ایران

و فرنگ دیده و شنیده بودم در مقابل ملایمت اینها
چون آواز آسیا مصدع گشت رسم تازه که درین مکان
دیده شد اینکه زنان فواحش از کثرت احتساب که
خاصهٔ رومیان است در کوچه ها راه نروند و مرکز
را کاهی خالی نگذارند * ذکر رسم دوم لالکی مردان
در جفتو * جوانان امرد لاله پیشه شب هنگام بهر کوچه
و رگشت اند بسا پرین برخورده بساجت دعوت
بخانهٔ زنها نمایند و اگر تماشابین یکی را نپسندد و
از انجا بجای دیگر برند اشخص با او بخانه های عالی
بر چندین طبقه بالای زینها میرود تمام شب یا هر قدر
که خواهد در انجا بسر برده صباح بمکان خود بر میگردد من
هم چند دفعه بهمراه دوستان امریکائی در انجا رفتم
لیکن مطلقا صحبت و صورت انها را نه پسندیده از
غایت کرمی مکان اقامت نتوانستم کرد * ذکر رسم
دوشوهر کردن زنان دوم * غریب تر آنکه زنان
اشراف نه بلاد روم بلکه بعضی ممالک فرانس هم

دوشوهر عالیه گفتند دوم را شوهر مشغله نفس
و از جهت گذران وقت و خوشی طبع نامند اوقات
شبانه روزی زن درمیان هردو منقسم است اگر شوهر
اصلی بازن مشغول بوده باشد و وقت دوم رسیده
دق باب نماید بیرون رود وزن را باو باز گذارد
اولاد و خانه تمام از شوهر اصلی او متکفل ضروریات
معاش زن دوم متحمل فرمایش ها و هوسهای
او میباشد شوهران مشغله نفس اکثر ناکتخدا و در
آغاز شباب لوند اما گاه است که مرد معمر ناکتخدا هم زن
دوم که نجانهٔ شوهر خود میباشد برای گذران وقت
داشته باشد بالجمله خربزه کرمه و سرده شفتالو
وزردآلو و امرود بلکه تمام اقسام میوه جنوه ممتاز بر سایر
ممالک فرنگ و میوه دران شهر بسیار ارزان
است * ذکر دوستان جنوه * روز دیگر بمنزل
دلستن که کنسل (1) امریکا دران شهر منظری عالیشان است

(1) Consul.

بواسطهٔ خط مشیر سعد بت بملاقات آقتاد او هم مثل
دوست خود جوانمرد عالی همت صاحب اخلاق کریمانه
است در مدت قلیل دو دفعه بدیدن من آمد و بمعدد آن
دعوت طعام کرد سفرهٔ پهن مشتمل بر انواع نعم الوان
و زبانی مرحبا گو بر واردان و مهمانان دارد و در همان زودی
جهاز تجار تی انکلش بدوکنی تانکان کرایه کرده رخصت
نمود و معاهده کرفت که از انکان بشهر فلارن(2) و از انجا
بدار الملک روم قدیم پس به نیپلش(3) انکاه بمالته(4) روم
و بسیار سماجت کرد که بی سیر آن بلاد از ان ملک بیرون نروم
زیرا که قابل سیر اند و خط سفارش برای اعزه سکنه
هر شهر بمن داد لیکن چون بعد وصول انکان از روایت
عزوم آن شهر ظاهر شد که سفر خشکی در این موسم
بد ان شهرها موجب تعب مهلک است و جهازی عازم
آنطرف نیست لهذا آن عزیمت در توقف افتاد
و چاره آنست از انکان بمالته رفتم در روز دوشنبه سیوم

(1) Leghorn. (2) Florence. (3) Naples. (4) Malta.

ربیع الثانی بایکی از ان دو دوست امریکائی
بعزیمت لکان ایضا در بحر روم سوار جهاز شدم
کپتان جهاز مستر رسبتن نام مرد با اخلاق بود حجره و فرش
خواب خود تمام بمن واگذاشت خوراکی خوب وافر
روزی دوسه دفعه مهیا میداشت چهارشنبه ٥ ماه مذکور
به لکان رسیدم و بعد نمودن دستک صحت حصول اجازت
بخانه که بکیسنی هتل نامند با مستر جالی فرود آمدم * ذکر
مقابیح لکان * لکان اگرچه محال تجارت بندر معروف مرجع
طوایف روم و عرب و فرنگ است اما شهریکه در حصار
واقع شده بسیار خوردو است بنوعیکه اگر در وسطه
استاده شوی هر چهار دروازه که مخرج شهر منحصر
در انست واول شام مسدود میشود توانی دید و حصار
در نهایت استحکام عمارات اگرچه عالی سنگین است
اما بسیار بدوضع و ساخت پر از پشه و کیک و شبکز
وشپش است باوجود آن حرارت هوا آنقدر کم یاب و بمزه
شبر دهن های چشمه آنقدر تنک وبدوضع اند که آب بعد

مکیدن شیر دهان قدری در ظرف که آنهم دهن تنگ مرسوم
است ریخته میشود بنابرین تمام روز وشب در حوالی
آن شیر دهن با کثرت خلق وزد وخورد فیما بین
میباشد چون آب سرد در خانه میسر نبود بحکم کثرت
حرارت هوا چند دفعه حوالی انشیر دهن بارفتم اما
آب تازه خوردن میسر نیامد از یک پهر روز باقی مانده
که استقامت در خانه محال بود بیرون میرفتم گاهی در سایه
دیوار او گاهی در قهوه خانها سحر گذرانیده در ظلمت
لیل با یوان کرجهٔ وسیع که یکسمت مربع وسط
شهر واقع است بر زمین نشسته تا پهر شب گذشته
اکتساب هوا مینمودم لعنت خدا برین شهر واهل
آن باد که با جود تمول آنقدر کمینه صفت ودغا باز ند که
بزرگی برای فلوسی شیوهٔ دغا مسلوک میدارد

بیت * شبی در کرجهٔ مسطور بطور معهود
نشسته بودم شخصی از عقب آمد دستار ململ کهنه

از شهر من برداشته قصد گریز کرد دران گرمی اتفاقاً
یک سرد ستار بدست من افتاد بقصد کرفتن
او برخواستم بقدر دو دست که دران شهر مالیت
دو سه فلوس نداشت ازان پاره کرده کریخت
چون این سخن بدوستان انگلش نقل کردم
تحذیر من از نشستن آنکرجه بلکه بیرون رفتن شب
مطلقا نمودند * ذکر کشتن و میان مردم را بدغا *
زیرا که دارن شهر و سایر روم قدیم مردم غریب را
بوقت قابو بنابر تعصب مذهب بدغامی کشند شب
هنگامه در اثنای راه رفتن کار و بشکم فرو کرده میگریزند
و بایکدیگر هم همین نوع معامله کنند و انتقام کشند از
خاصه این شهر تربوز است همه قسم آن از شهیدی
وزرد و سیاه تخم در نهایت خوبی و نزاکت میشود
چون درین چهار پنج سال نام آن میوه را نشنیده
بودم و هوا هم بغایت گرم بود زخوردن آن افراط
کردم تربوزهای خوب اله آباد و مین پوری هندرا

در مقابل آن وزیر نتوان نهاد * ذکر مقابح ارامنه[1]
و یهود لکان * تجار و اکثر معتبرین این شهر یهود و
ارمنی تمام بازاری صفت کمینه اخلاق یکی از دوستان
انکاش که مبالغه در دل مشغولی من داشت بخانه
ارمنی که در جلفا زاده بود برد تا بمن اشناشده
بهمزبانی مدد ی در ضروریات من کند چون داخل خانه
شدیم در حجره مشغول طعام خوردن بود باضطراب
پسر را بیرون فرستاد گفت که پدرمن بیمار است
وزبان فارسی فرا مرش کرده من در ینملک زاده ام
و هیچ آشنای بدان زبان ندارم ارمنی دیگر خواجه
نرفاعیل نام دیدم اگرچه انکار زبان دانی ننمود و بخانهٔ
من آمد و هر روز در قهوه خانه بر می خورد اما در هیچ کار
مدد نکرد بلکه درحین مشورت سنگ لاخ ها می نمود این
نرفاعیل کهن سال دنیا دیده هچند زبان اشنا است
زیرا که بعد گذاشتن جلفا به بندر سورت واز راه دکن

(1) Armenians.

به بنگاله آمد پس باکلکته و از انجا بملک روس رفته
و سیر سایر بلاد فرنگ کرده اکنون انتظار
مرگ در لکان میکشد * ذکوه وستان لکان * بالجمله
روز دوم و رود بمستر گرانت کنسل انگلش بو اسطه
خط مستر وستن ملاقات نمودم وعده نمود که جهاز منوار
پادشاهی از مالته بدین شهر آینده است ترا در انجا
خواهم داد روز دیگر ضیافت مناسب نمود و جمعی از
بزرگان بر ان سفره حاضر بودند و سه ساعت
بسیار خوش گذشت دیگر از محسنان من در ان شهر
مستر دار بی است از تجاران شهر از مدتی
انگلند را گذاشته در انجا ساکن است مرد با اخلاق
بسیار غریب دوست است بکار من بسیار امداد
نمود و برای مشغله بباغ خود شش میلی لکان برده
ضیافت معقول نمود و اکثر کافت مکاره لکان را بسختان
لطیف از دل من میزدود باو بیرکانی سخنان عنیف
بمیان آوردم شفاعت شتحمل و بردباری نمود بالاخره

مسمر گرانت بعد شانزده روز در دو جهاز منوار را
که وکتیو[1] ریز نام داشت از من پنهان و با کپتان آن
بهیچ تقریب من بمیان نیاورده دلالت بجهازی دیگر
که نوکر سرکار انگلش و تابع کپتان منوار مسطور
بهمراه او روانه مالته بود نمود بعد ازانکه خانه را گذاشته
باتهیه سفر کشتی خود کرایه کرده چند میل راه بریده
بر ان جهاز رفتم کپتان جهاز با آنکه در حضور مسٹر
گرانت مکفل برداشتن شده بود بی اجازت
کپتان منوار که کپتان رچد نام و در نمبر ۳۲ بربر[2]
استریت لندن خانه و مقام دارد برداشتن نتوانست
و برای طلب رخصت بر منوار مذکور رفته بزودی
برگشت و ظاهر نمود که کپتان رچد او را نهی بلیغ کرده
انگاه از جانب خود نصیحت نمود ✻ ذکر محامد کپتان
جان رچد کپتان وکتیوریز ✻ من خود بر جهاز مسطور
رفته با او سخن کنم شاید قبول کند بنابرین بمنوار

(1) Victoireuse. (2) No. 32, Berners Street.

مذکور رفته از کپتان رچد مستدعی دادن اجازت
شدم گفت من مضایقه ندارم اما ممکن است که
جهاز منوار دیگر مدین جهاز برخورد و او را حکم برفتن
ندهد آنزمان تو هم بناچاری باید که بلندن برگردی
بعد استماع این سخن گفتم که وکتیو ریز یقینا
بمالته میرود اگر زحمتی برای شما نبوده باشد مرا در بین
جهاز بردار از راه جوانمردی بردر ماندگی من رحم
کرده قبول نمود و گفت صندوق خود از ان جهاز بر
وکتیو ریز بیار واز چاشت من که مهیاست بخور تا من
از شهر برگردم من چون برای آوردن صندوق بران
جهاز رفتم کپتان آنجهاز آنقدر از بدخلقی و کج بازی
کپتان رچد که بی اصل بود بمن گفت که اندیشناک
شده باصندوق خود بشهر برگشتم واز سفر مایوس
شده دل برمکاره لکان چندی دیگر بستم اما کپتان
رچد بعد معاودت بر جهاز از برگشتن من بشهر بغضب
متاثر و ماندم بشهر برگشت بامستر داربی بخانه

من آمده مرا باصندوق بر جهاز برد و بعد چند یکه عالم
بر حالات من و نسبت تحقق دوستی با لکاش بهم
رسانید و ملاحظهٔ خطوط پادشاهی بنام وکیلان نمود خود و
آنقدر روابط دوستی استحکام یافت که چون برادران
غمخوار در دلداری من میکوشید و چنانچه از سیاق
آینده معلوم شود زیاده از خواهش من در اعانت
و حصول مرادات من میدوید و ساعتی از حال من
غافل نبود و بالجمله روز جمعه بیست و یکم ربیع الثانی از
لکان روانه مالته شدیم این سفر ایضا در بحر روم
بود در اثنای راه بجزیره کاسکه[1] مولد بونوپات عبور
افتاد پس بر جزیره سردینه[2] که ایضا بزرگ و پادشاه
نشین است و جزیره سیسلی[3] که بزرگتر ازان در بحر
روم جزیره نیست و تابع پادشاه نیناس محل نعمت
و معاش مالتیان است گذشته غره جمادی الاول
بمالته رسیدم * مالته جزیره ایست

(1) Corsica. (2) Sardinia. (3) Sicily.

معروف فیلسوفان نامدار که یکی از انها طالیس است
از انجا بر خواسته اند اگر چه حاصل اندک دارد
اما چون بعد از زمان عیسی ع سلاطین آنجا که بر گرانند[1]
ماستر ملقبند منصب خلافت آنجناب و با پوپ[2] انجا
واشتند اوقات و جاگیر از هر ولایت فرنگ می یافتند
مداخل ایشان بسیار بود گرانند ماستر اکثر آن زر را
در عمارت حصار شهر های مالته که سه عدد و رد و
جزیره متصل بهم است صرف مینمود تا اینکه در مدت
مدید حصار یکه طعنه بر نه حصار فلک زند بروی کار آمد
اگر چه هزار سال از عمر بعض آن گذشته آن چنان
نو می نماید که پنداری همین وقت از دست بنا بر آمده
و بعد ده هزار سال نیز همچنان خواهد بود * ذکر
استحکام قلعه مالته که در روی زمین نظیر آن نیست *
بیان استحکام و فلسفه که در و اصناع آن بخرج زر و
و صعوبت مسالک و قلت سکان از قدرت نطق

(1) Grand Master. (2) The Pope.

بیرون و تفهیم اذهان ازان متعذر تر است زیرا که
امثال این امور را شخص غایب که معاینه نکرده
بامثله و تشابیه میتواند فهمید و چون آن مفقود باشد
تفهم غیر ممکن بود مجملی ازینجا میتوان دانست که
انکاش که قابل استقامت هیچ حصاری بعد مهیا شدن
اسباب حصار کشائی نیستند و در تسخیر حصار مالته اظهار
عجز مینمایند و بدون اتمام غله و ذخیره فتح آنرا محال
میدانند چندین شعبه بحر و خور داخل آن دو جزیره که
موضع هر سه شهر است شده و درمیان بعضی شعبه ها
تپه کوهی برآمده است که بران حصاری بقدر حصار
کلکته ساخته اند اینقسم حصارها دور شهر پناه از بیست
افزود خواهند بود عرض دیوارها کمتر از پنجاه شصت
گز نیست و همچنان دور هر شهر حصاری که بهر اندک
فاصله برجهای عالی که هر یک بشکوه کوهی مینماید موضوع
شده دایره حصار کل ده میل خواهد بود و تماشای
آن حیرت افزای ناظرانست چنین قلعه مستحکم را

بونو پارت درحینی که از فرانس قاصد مصر بود در اثنای
راه بتدبیر سرداری و شجاعتی و خرج زر فتح کرد
و قدری فوج در آن گذاشته بمصر رفت بعد فتح لارد
نلسن و خرق و اسر جهازات فرانس در ساحل
مصر چون فرانس را قوت جهازی در بحر روم و امداد
قوم خود در مالته نمانده بود انگلش جهازات جنگی دور این
قلعه ایستاده کرده مانع ذخیره از سپسلی گردیدند
چون فرانس در این قلعه ایضا از مدت دو سال
در محاصره مالتیان بودند و ذخیره بایشان نمیرسید بعد نه
ماه محاصره انگلش غله ایشان باتمام رسیده قلعه را که مملو
از توپ و سایر اسباب حصاری بود بدست
انگلش داده بملک خود رفتند درین صلح قرار یافته که
مالته بمالتیان واگذاشته شود اما هنوز سرداران انگلش
با پنج شش هزار فوج در انجا قیام دارند * ذکر محاسن
انگلش مالته * سبب لکنه زبان که مردمی خوش اخلاق ملکی
صفات است گویند مالته است مالتیان از حسن

سلوک او با قصی الغایت راضی و همه از جان خواه
خواه او هستند جنرل و لتیز سردار فوج در هر چیز
نظیر کورنر است سر رچرد بکرتن ادمرل و حکمران
نزدیک شانزده جهاز جنگی است که از جمله آن
دهنه بحر روم تا حلب در تمام بحر روم سیر دارند و بر ملک شام
بسوا حال حکمرانی مینمایند مستر مکالی که مردی کهن
سال دنیا دیده سالهای دراز در ملک هند مانده به
نهایت کورنر و مستر و لکی مردی از اد فاسوف نهاد بکار
تجهیز جهازات قیام دارند تمام صحبت مرد آدمی و نوعی
بیکدگر دوست و متحد اند که چنین صحبت صافی بحز جمع
سرداران کیپ در عمر دیده نشده بالجمله بعد ورود
ثالثه کتان رچرد بخشکی رفته تقریب من بکورنر و ادمرل
وغیره کرد و کورنر شایق شده درخواست نمود
که آنروز با او طعام بخورم بنابرین بکتان رچرد بجهاز برگشته
مرا بهمراه خود بر مجلس طعام برد و تعلیم من نمود که

خطی که برای سفارش خود بنام وکیل دیپاچه دارم
چون آن راه اکنون موقوف شده آن را یکبارگی
واداشتم تا بعد اطلاع بر مضمون آن اعانت ترا
برخود لازم دانند و اغلب که مرا حکم دهند که ترا بقسطنطنیه
رسانم و تو از قصد یعنی نهایت که لازم جهاز است بومی
اینطرف است نجات یابی بنابرین خط مذکور را
باخود برده بکور نرداد مرل دادم نهایت تواضع و ایجاب
اعانت کرده چند ساعت بسیار خوش گذشت و خطی
مستوفی از اطعمه لذیذه که بوفور بر سفره حاضر بود
خصوص یخ و تربوز و نارنج که ممتاز ترازدیگر بلاد
فرنگ و رمالته میشود برداشته شد * ذکر وفور یخ
* میوه در مالته * بباید دانست که یخ در مالته و در
قبرس بکثرت حرارت عموم دارد و بسیار ارزان
باسبت آب و شربت و شراب و میوه ها ازان سرنمایند
از صبح تا نصف شب هر وقت و هر محل که خواسته باشی
آب و شربت یخ پرورده یخ بچه بدست می آید بالجمله

آخر مجلس جنرل برای روز دیگر و ادمرل برای بعد
آن و مستر مکالی برای روز سیوم و مستر ولکی برای
چهارم وعده کرفتند چون مسکه و چای اسباب حاضری
ورقهوه خانهای مالته نا یابست و همچنین آشخانه در ان
شهر معمول نیست لهذا اکور نر و جنرل مختار نمودند
که حاضری در یکی از ان دو جا میخورده باشم و آنقدر
درین باب خبردار ماندند که در مدت دو هفته اقامت من
حاجت بحاضری و چاشت در خانهٔ خود یکروز نیفتاد همواره
موعود بودم و در جائیکه موسوم به موتر هتل و در مالته ممتاز
است مکان استقامت برای من کرفته بار ها بدیدن من
آمدند بمشاهدهٔ این اختلاف میانه کردار اصحاب مالته
تو مستر مرا در پرس مضمون این بیت بخواجه حافظ
بخاطر میرسد * غلام پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ *
چرا که وعده تو کردی و بجا آورد * زیرا که من
خط و زیر مرقومه بفرمان پادشاه برای اعانت در

امثال این امور بنام او داشتم لیکن او بسبب بی وردی
و نا اهلی اکتفا بسچاپلوسی ظاهر کرده بنابرین که حکم
سلطانی علی الظاهر رد نکرده باشد دستک راه حاصل
کرده مرا براه انداخت بلکه بی تجو وسپاه فرستاد و
اصحاب مالته باآنکه خط اسمی آنها نداشتم بمقتضای
انسانیت وکرم جبلی خط وکیلی دیانه را بهانهٔ تلطف کرده
سلوکی که گذشت بعمل آوردند و نام نیک خود درین
کتاب یادگار گذاشتند * ع * هر چه کنی بخود کنی
گر همه نیک و بد کنی * بالجمله با آنهمه امتیاز مکان
سوتر هتل از کثرت گرمی و کیک و شبکز و پشه خصوص
قسم خورد و سفید رنگ آن که بنظر نمی آید بعضی شب
مطلق و بعضی شب زیاده از دو ساعت خواب نمی برد
کوچه هائی مالته اگرچه وسیع مسطحند اما آنقدر خوک
برو راه میروند و کثیف میکنند که بجز در یکدو کوچه و مربع
روبروی خانه پادشاه راه رفتن نفرت می آید گویند
یکی از حکام مالته نوشته مردمان از سر دادن خوکها

بکوچه منع کردن میخواست مالتیان بمقتضای کیاست
جبلی ارادهٔ خروج بر و کردند و را ثنای توقف من
یکی از اعیان مالتیان رسید شب هنگام تماشای چراغان
و آتش بازی خوب کرده شد * ذکر مجلس مالتیان *
روز دیگر همراه کونر به مجلس بزرگ مالتیان
که قایم مقام کرانه ماستر قرار یافته رفته طعام
خوردیم سفره طولانی مملو از انواع نعم بود و جمعی
کثیر از پریرخان مهوش تواام بر ان جا داشتند و ساز
های دلربا و نغمات عمده در کار و مجلس بسیار با
شکوه پر طرب بود بنیاد زبان مالتیان غریب است
و لقلقه و لهجه الفاظ مخصوصهٔ عرب چون صاد ضاد و طا
وغیره بعینه چون عرب اما آنقدر الفاظ رومی و کریک
و اطالی آن تو تحریفات کرده اند که زبانی علحده
بنظر می آید بعضی از مالتیان آن مجلس عربی فصیح
هم آشنا بودند و بمن بمزبانی نمودند و همچنان در
مرهیل و جنوه و لکان وغیره زبان عربی شیوع تمام

دارد بلکه زبان عوام عربیت گویند درحین توقف
سردار عرب در اندلس و عهد خلفای مروانی
این بلاد مفتوح اسلام شده بود بلکه بعضی از شهر
های این نواح بنا کرده عربست بالجمله چند سال
قبل ازین سلطان عثمانی فوجی بقصد تسخیر مالته
فرستاده بود چون حصار مالتیان آنزمان ناتمام بود
وشهر بتصرف مسلمانان درآمد ویک شهر در تصرف
مالتیان مانده مدافعه حمله ای ترکمان کماهو حقه نمودند
بنابرین مسلمانان از طول مدت محاصره و کثرت
قتیلان و استحکام آنحصار که در دست مالتیان بود
بتنگ آمده مقاتلان این روز ببلاد خود کشتند ازان
باز آنروز روز عید مالتیان قرار یافته بالجمله بعد دو هفته
صوابدیدگیرتان رچدورست آمده کورنر وادمرل
بمناسبت دوستی بکپتان رچد حکم دادند که مرابر
جهاز وکیتوریز باسمرنه[1] تا کونسل انکلش رساند

(1) Smyrna.

ازانجا او بقسطنطنیه که پنجبروز راه است رهبری
خواهد کرد بنابرین روز یکشنبه شانزدهم ماه جمادی الاول
بار دیگر برو کیتوز یز سوار شده روانه اسمیرنه
شدم * ذکر طوفان * روز چهارم مقارن شام طوفانی
شدید که یک مستول و بعضی چوبهای بادبان
جهاز شکست و اکثر ریسمانها گسیخت واقع شد چون
بحر روم تمام مشتمل بر جزیرهای خورد و سنگهای
خطرناک است و آن شب بسبب ابر و باران
بغایت تاریک بود زیاده برده جهاز در آن نواحی
بسنگ حادثه خورده بشکست که خبر آنها بتدریج در
قسطنطنیه و اسمیرنه شنیدم و ما را پس ازانکه دست ما
از کار رفته امید حیات قطع شده بود ظلمت ایمان
رفع شده نقش ها محسوس شدن گرفت مقارن
نصف روز باد شدید مخالف مذکور بدل بمراد
شده و در بقیه آنروز و تمام شب یکصد و پنجاه میل
راه پی سپر صبح روز شنبه بیست و دوم ماه مذکور بجزیرهٔ

میلو[1] که بخوبی لنگرگاه معروف است لنگر شد و زین سپس بر جزیرهٔ کندیه[2] وغیره که در کتب اسلامی بجزایر یونان شهرت دارد عبور افتاد و بجهت جبر نقصان آن طوفان ضرور تا یازده روز در میلو توقف دست داد و در ان ایام اکثر بشهرهای آن نواحی بسیر میسر شتم همه برقله های مرتفع واقع از قوم کریک معمور است مردم آن بلاد از تحیر ترکمانان و تواتر اهانت ایشان که بقانون اسلام برای قوت مسلمین و تذلیل کفار حربی در زین بلاد مستمر هست بضعف حالی و بی نشاطی عادت بلکه جبلت کرده اند چنانچه رعایای هند را مقابل ایشان شاه توان گفت وعلاوهٔ آن بسبب کاهلی و ترک محنت و ریاضت لاغر و بیمار صورت نمایند بحدیکه بمشاهدهٔ حال آنها مرا رقت دست داد و بالجمله روز سه شنبه جمادی الاخر را از انجا بر آمدیم و از مقابل زمین اثینه[3] که در کتب اسلامی به بلده الحکما معروف و مولد افلاطون

(1) Milo. (2) Candia. (3) Athens.

و دیناجنس کلبی و بسیاری از حکمای کبار بست
عبور کردیم عمارت کرجم مشهور آن نواحی که سقف
او ویران و ستونهای بسیار بلند از سنگ مرمر بغایت
سفید و رخشان ایستاده است بدوربین دیده شد
روز یکشنبه هشتم ماه باسمرنه رسیدیم بباید دانست
اثینه جزیره نیست بلکه قطعه از زمین یونان است
و رینو لاباناطولی و باد شاه عثمانی تعلق دارد
* ذکر اوضاع اسمرنه المعروف * اسمرنه
شهریست بزرگ خوش اوضاع محل سکونت مسلمان
و کمریک وتجار انها و مرجع اکثر شهرهای فرنگ
است مراد هرکس در بازار او توان یافت انگور
خوب بزه و انار و تربوز بکثرتی است که تودهای کوه
مثال از خرمن آنها حاصل میشود بعضی جزیره بزرگتر
از تربوز کلان اما همه سرده و انگور بسیار بزرگ دانه
وشاداب سفرجل یعنی به نیز که اصلی الان دیده نشده

بود و را نجا بنظر آمد * ذکر دوستان ا شهر نه * بالمجمله
کپتان رچدمرا بخانهٔ مستر ویری کنسل انگلش
فرود آورد شام همانروز با کپتان مذکور بسیر شهر
برآمده بودیم بعثمان آقای وانی ضابطه مال تجارت
اسکمرنه در خانه باغ او که بیرون شهر است ملاقات
اتفاق افتاد نهایت اکرام کرده قهوه و قلیان حاضر
کرد و بر طعام شام که مهیا داشت دعوت نمود چون
طعام خورده بودیم عذر خواستیم عذر کپتان
قبول نمود اما مرا شرکت او ضرور شد برای نام بمطعام
او شدم بعد فراغ وقت رخصت دعوت طعام
روز آینده کرد اجابت کرده بخانهٔ مستر ویری خواب
کردیم روز دیگر بوقت موعود کسان و سواری
او رسیده بباغ بردند طعام وضع مسلمانی بقاعدهٔ
ترکمانان که بسیار بامزه و برای من بعد چهار سال تازگی
داشت خوردم تا نصف شب انواع شربت یخ
پرورده و بخورد و قلیان تواضع کرده خط سفارش

بدوست خود ورقه قسطنطنیه که یکی از وزرای خود سلطان
عثمانیست داد التماس نمود که تا حین اقامت اسمیرنه خانه او فرود
آیم و طعام با او میخورده باشم من عذر دعوت مستر ویری
خواسته بر آمدم کشتی خورد خود را معه چند نفر رفقا
همراه کرده بخانه مستر ویری رسانید روز دیگر با مستر
ویری پس بخانه میسجر پریس یکی از شرفای انکلیس
چاشت کرده شد روز دیگر عثمان آقای موصوف بدیدن
من آمده مرا همراه خود برد و بهمان طعام بالذت چاشت
اتفاق افتاد تا نصف شب در انجا بودم حین وداع
چون روز دیگر عازم سفر بودم بیکی از نوکران
خود گفت که صد عدد خربزه و یکبار انگور و پنجاه گرده
نان دو دوکو بفند و یک کوساله علی الصباح برای زاد راه
من بر جهاز رسانند اما چون جهاز در تاریکی لنگر برداشت
آن اشیا بمانرسید و خود تا در خانه برای رخصت
مشایعت کرد و بعضی از مصاحبان او تا کشتی آمدند
و بعضی دیگر در کشتی نیز رفاقت کرد و بالجمله روز جمعه

سیزدهم ماه مذکور بار سیوم بتوجه کپتان رچد بر
جهاز وکیتوریز سوار شده روانه قسطنطنیه شدم
و سبب آن باوجود عدم اجازت اومرل محض
لطف ومحبت کپتان رچد بحال من بود که نخواست من
باز راه خشکی یادریا بر جهازات بومی که هر دو طریق
صعب و پر خطر است بقسطنطنیه روم حصول مامول
نبود و چونبهای جهاز را که دران طوفان شکست یافته
بود در قسطنطنیه بهانه ساخته روانه آن سمت شد
این سفر ما در بحر یونان بود در اثنای راه بر جزیره
متلین[1] که موطن اکثر فلاسفه گریکست عبور افتاد بساحل
رفته سیر شهر کردیم شهرهای این سمت خورد
و بزرگ بسبب بودن آنها در دامن کوه ها همه از
دور خوشنما عالیشان بنظر می آید ولیکن چون باندرون
روی مطابقانسبت بآن ندارد زیرا که بازارها چون
ازبست انگشت سقف پوشش از چوب عاریتی و تاریکست

(1) Mitylene.

و التر شاخ انگور هم بر این متعلق و کوچه با تنگ و
کثیف مفروش بسنگ ناهموار اسلوب بیرونی
عمارات مطلقا مرئی نمی شود و دل سایر منقبض
میگردد روز چهارشنبه هجدهم ماه مذکور بسبب عدم
موافقت باد بجزیره تنید[1] س لنگر کردیم در اثنای
سیر بحضرا قاحاکم شهر ملاقات افتاد و دعوت طعام کرد
چون اختیار روز دیگر بدست باد بود عذر خواستم
روز پنجشنبه باد قدری اعانت کرد و کرا از انجا حرکت
کرده متصل بدهنهٔ بحر مرمورہ که از بحر یونان منشعب
شده بقسطنطنیه میرود و بحر آسود می پیوندد رسیده
چون اندرون رفتن میسر نیامد لنگر کردیم زیرا که
کشش آب بدینطرف یعنی ریزش آب بمرمورہ
ببحر یونان سخت است که بدون باد شدید مراد داخل
شدن بدهنهٔ بحر مرمورہ محال است بقدر پنجاه
جهاز از امم مختلفه نیز در انجا لنگر داشتند بر بعضی

(1) Tenedos.

پنجاه روز انتظار گذشته بود ✻ بیان حال زمین سواحل
بحر محدود ✻ باید دانست که این بحر فارق است
میانه زمین فرنگ و عجم که انگریزان یرپ و اشیا
گویند سمت غربی و شمالی دهنهٔ این بحر تعلق
بفرنگ دارد و سمت شرقی و جنوبی آن بلاد
کبریک قوم اسکندر ماقدونی مشهور بروم که
لهراسپ جانشین کیخسرو پسر سالاری رهام بن گودرز
که اعراب بخت النصر نامند آن را فتح و خونریزی
بسیار و ران کرده بود و داراب بن بهمن بر سر
همان بانیلقوس محاربات داشت و دارای بن
داراب سر بر دعوی آن گذاشت و میان قیاصرهٔ
روم و اشکانیان و ساسانیان بر سر آن پیوسته
نزاع و جدل بوده اگرچه شرح این وقعات در
کتب اسلامی بسبب فقدان وقایع قبل از اسلام
درج نیست چنانچه فردوسی گوید ✻ بیت ✻
ز اشکانیان هیچ نشنیده ام ✻ نه در نامهٔ خسروان

دیده‌ام ✻ اما در کتاب معتبر کریک که دو هزار سال
قبل نوشته و با انگریزی ترجمه شده درین ایام در
نظر بود آنرا قایع بسبب معاملات و محاربات فیمابین
قیاصره و سلاطین عجم مفصل مضبوط است و سلطان
عثمانی را بسبب حکم رانی برین دو زمین یعنی
یرپ و اشیا و این دو بحر یعنی بحر یونان و بحر
اسود بلقب سلطان البرین و خاقان البحرین
خوانند بالجمله نزدیک بدهنه بر ساحل بحر یونان
موضعی است که طرای[1] نامند موطن اومیرس
فیلسوف و شاعر مشهور است که در فرنگ هومر
خوانند و دیوان او امام اسکندر بود بر کنار دریا
مقبره سلاطین نامدار ممدوح اومیرس که در جنگ
بایکدگر کشته شده اند بشکل تلهای بلند واقع است
روز جمعه بیستم باعانت باد مراد داخل دهنه شده بعد
طی چند میل راه که باد کم شده حریف زور کشش

(۱) Troy.

آب نبود نزدیک موضعی که بداردنیل(۱) موسوم است
لنگر کردیم بحر مرموره در اینجا بغایت تنگ شده
هر دو طرف معبر قلعه های مستحکم که مملو از توپهای
کلان و سایر آلات مدافعه است تعمیر کرده اند که
اگر جهاز مخالف باعانت باد مراد شدید گذشتن
خواهد هدف گلولهای آنقلاع گردد بنابرین این دار
دنیل شهرت و نام یافته والا شهریت چندان ندارد
و همچنین آنطرف قسطنطنیه محال پیوستن بحر مرموره
به بحر اسود بغایت تنگ و کشش آب بدان طرف
و قلاع مستحکمه زیاده ازین طرفست و این اتفاق
اگرچه برای گذری بسیار بد و موجب انتظار است اما
بزعم عثمانیان برای قسطنطنیه موجب اعتصام و پناه از
آفات دریائی گشته زیرا که جهازات مخالف بدشواری توانند
گذشت اما گمان من برخلاف این است چه کثرت خلق
در قسطنطنیه و عظمت سلطان عثمانی بجائی رسیده که اگر
بنای اعتصام بر تحصن فقط قرار کرده یکهفته ضبط قسطنطنیه

(۱) Dardanelles.

نمیتوانند پرداخت بالجمله از جمعه بیستم ماه مذکور
تا جمعه چهارم ماه رجب چهارده روز بسبب علت
مذکور در غایت دلتنگی در دار دنیال گذشت ووجه
تسمیهٔ او یعنی بودن او در دبرای نیل مراد بوضوح
پیوست روز شنبه پنجم ماه مذکور باد مراد تند بوزیدن
آمده از انموضع که گذار جهاز محال معلوم میشد در
طرفة العین عبور کرده روز دوشنبه هفتم بقسطنطنیه
رسیدیم در ان چند روز قرب صد جهاز در دار دنیال
جمع شده بودند چون نامه بیکدفعه براه افتادند وروی
بحر را تمام گرفته بودند سیر عجبی که قبل ازین مثال
آن در هیچ سفر ندیده بودم اتفاق افتاد روز دیگرش
در قلاته[1] که یکی از شهرهای ثلث قسطنطنیه است
وایلچیان سلاطین فرنگ دران منزل دارند بستجویز
لاردالکن ایلچی انگریز خانه کرایه کرده از جهاز فرود آمدم
کپتان رچد موصوف طریقه احترام ومهمان نوازی

(1) Galata.

دعوی داشته حین فرود آمدن شیا یک توپ کرده خبر ورود مرا
بدین روشن باصاغر و اکابر قسطنطنیه برسانید چون
خانه مذکور بس ار صاف و پاک و در لطافت و نزاهت
برا کثر خانهای آن شهر ممتاز بود و سه چهار
دختر شیرین شمایل دلفریب نصرانیه دران بودند
که حاضری و طعام مرا مهیا کرده همه اوقات بشوخی و لطافت
خدمت میکردند یکماه بخوشی تمام گذشت عمده ترین
اسباب فرح و سرور من صحبت لاردولیدی الکن
بود * ذکر محامد لاردولیدی الکن * بحمدکی خاندان
و مرثیهٔ امارت موصوف است جمیع وکیلان انکریز از
آغاز زمین قسطنطنیه تا بغداد و بصره اطاعت او می نمایند
خلق فراوان در دین بشاش و خندان دارد ولیدی الکن
نهایت شیرین حرکات خوش اخلاق خندان رو
است از علوم حدت فهم و ذکا هم نصیب وافر دارد این
غزل من بر کمال حسن و جمال او گواه * لبو لغه *
او می یا پری و خود یا مه ای صنم * هر چه بگویم فزون

هفت بجنبد تو کنم * کی و خورمه را بود زلف
وفدراشت * هفت پریرا اگر بارم ووحش ست صنم
کرده ازاعجاز حسن روی نکویش چنین * روز
وشب از زلف و خد جمع بسی ضد بهم * مند
خان ای عجب جاشی شده است * ذرخشن روی
آو بین ژوه زنگی علم * لعل وی ازخنده است مریم
آبستنی * چونکه بزاید شود خود بخدائی علم * این
بیت هومی بطاعون است که در قسطنطنیه در انوقت
شیوع داشت * بیت * بر د خصو رشن بذل
خوف تو طاعون همه * خواه برو یا بمان مرد نمی
اکنون نیم * حرجهٔ لدن بد ندرو به بهی طا لبا *
لبدی الکن بردم کرد ولی تازه دم * حالا مجملی از
اوضاع شهر استنبول نگاشته می شود * ذکر
اوضاع استنبول والد عثمان * بباید دانست که قسطنطنیه
سه شهر متصل هم است واقع برخور بحر مذکور یعنی

مرموره بزرگتر را که مخصوص سکنی سلطان و امرا و
توابع و لواحق ایشان و سایر طوایف اسلام است استنبول
گویند دیگر که مقابل استنبول آنطرف خور واقع شده
مسمی است بقلاته از استنبول بقلاته راهست اگر پیچ
وخم آن را تحمل نمایند بعدطی شش هفت فرسخ از راه
خشکی توان رسید سکنهٔ این شهر نصرانی اند و ما به
الامتیاز درخت سرو است یعنی که مسلمانان
بر در خانه یا مقام خویش درخت سرو می کارند و
نصارا را از این عمل ممنوع تا در اول نظر فرق
از خانه نصرانی و مسلمان حاصل آید سیوم آنطرف
مرموره در زمین اشیا موسوم باسکودار که بی عبور
بحر از استنبول وصول بدان محال و صورت موضع
هر سه شهر بدینطریق است که از این نقشه بوضوح
می پیوندد یک طرف این هر سه شهر ها بطوریکه
معلوم شد بحر است و طرف دیگر کوه چنانچه اگر
بطرف درازی این شهر ها راه روی از جمیع کوچه ها

تمام مسطح خواهی یافت و اگر بجانب عرض بشتابی
زمین کوچه ها از پستی مایل به بلندی یابی تا بقلهٔ کوه
نرسی مد نظر و موضع این شهر از جانب دریا بحدی
عالیشان و دلپذیر است که اگر بر کشتی در وسط خور
ایستاده شده تماشا کنی خواهی گفت که در تمام عالم
مثل این شهری دیگر نخواهد بود اما چون باندرون
شهر روی آنقدر دل چسپ نیست هوای استنبول
اکثر اوقات بسیار سرد و در زمستان برف
و بارندگی بکثرت میشود با آنکه در خانهای عمده
بخاری موضوع نیست اما جماعت عثمانی از ملاحظهٔ
شبیه بآتش پرستان روزانه مطلق آتش نفروزند
خوشا بحال که آتش قلیل کنند در حین نماز مغرب
و عشا سینی بزرگی که منبع حرارت بلکه روپت آتش
کنند در برابر بخاری گذارند و بعیوض آن بر رخت
ها آفرینند که ایشان را سنگین بار و بیکار کرده و در

تابستان کیک و شبکز و پشه و فور دارد و طاعون
کم یا زیاد دایما در ان شهر میباشد و همچنین در
مصر و حلب و بغداد و هر شهر بزرگ عثمانی این
افت اشتمال دارد در بیان کثرت خلایق و وسعت و
درازی این شهرها زبان قلم عاجز است زیرا که
باغات و ضیاع و روستاق این هر سه شهر هر دو
طرف بر سواحل بحر مرمره واقع شده و درازی
آن تا دهنهٔ بحر اسود کشیده بنوعیکه اگر از دهنهٔ بحر اسود
بر راه دریا قصد استنبول نمائی هر دو طرف بحر
مرمره را بقدر سی میل راه معمور و متصل واحد
شهر خواهی یافت و اگر کسی براه خشکی درازی این
شهرها را ناظر نماید البته تا سه روز در شهر راه رفتن
خواهد شد ✻ ذکر کشتیهای استنبول و رسم تردد بران ه و شهد
های ثلث ✻ لهذا هر گاه خلایق آنجا هر گاه از شهری بشهر
دیگر رفتن خواهند بر کشتیهای خورد سرکشاده خوش ساخت
که اکثر مذهب نقاشی کرده سوزنی با محملی مردان مفرد شی

است تردد نمایند زیاده از صد هزار از بن نوع کشتی ها
که بر بعضی سه ملاح و بر بعضی دو میباشد تمام اوقات
در تردد هستند این کشتیها مدد بسیار بحالایق و مترددین
میرسانند کنار دریا مواضعی که از این کشتیها فرود
آیند اسپ های زین کرده برای کرایه مهیاست
که اگر پیاده رفتن نخواهی قلیلی بکرایه اسپ داده
بمقصد خود روی و باز گردی کوچها و شوارع این بلاد
اگرچه سنگ فرش است اما بسیار ناهموار
و به نسبت کثرت خلق و عظمت شهر کم عرض و تنگ
است در باران آنقدر گل میشود که رفتار متعذر
میگردد و در بعضی مواضع آب و گل تا زانو می ایستد
قهوه خانه و ملاک خانها از شما را فزونند بحدیکه
بهر طرف که چند قدم راه روی قهوه خانه و خانه سر
تراشی خواهی یافت چون جماعت عثمانی و عرب
پر گو و بخاپوت اند فکر مطلقا عادت ندارند تمام اوقات

بیداری ایشان صرف کپ و اختلاط میشود و این قهوه خانها
بمنزله دیوانخانه ایشان است که بعد سیر برداشتن
از خواب و ناشتا کردن آمده در قهوه خانه می نشینند
و یکپ زدن اشتغال میورزند و گفتگوی این
مردو جماعت بآواز بلند میباشد و اکرده کس نزدیک
هم نشسته اند ناهمه سخن میگویند لهذا مجالس عوام این
جماعت چون مجمع حیوانات پر غوغاست و غیر ایشان
که عادت بسرعت فهم و ربط او از ندارند بجز آزار
هیچ بهره ازان صحبت بر نمی دارد این قهوه خانها
تمام کثیف و تیره بجز قهوه تلخ و شلغب یعنی خوض
چیزی دیگر در انها بهم نمیرسد و اشخانها خود بخدی
بعبتذل اند که بهیچ وجه لایق رفتن اشراف نیست
مگر در قلانه دوسه اشخانه فرنساوی و انگلیزی است
که طعام خوب در انها بهم میرسد و میتوان در انها رفت
جایم هم وفور دارد اما همه کثیف و تاریک مشترک
در زن و مرد که صبح تا چهار روز بر آمده مردار و

تا ظهر زنان آمد و رفت در انها دارند از اوضاع خوب
مخصوص استنبول اکه قابل پسند عقل است یکی
وضع کشتیهای مذکور و اسپهای کرایه است که
گذشت دوم سقاخانه له در هر چند قدم راه آب
انبار پست که آب او بچشمه پیوسته است و شیردان
و حوضی بطرف بیرون و اطراف دومشربه از مس که
بزنجیر آهنین در دیوار مضبوط است قریب شیردان
آویخته بر هکذری که بسبب پستی و بلندی کوچها اکثر
تشنه میشود و چون بدانجا رسد آب سرد گوارا از
شیردان بطرف ریخته می خورد سیوم صنف صنف
بودن بازاریان و صد دو صد دوکان از یک صنف
در یک بازار و یکبازار نشستن در اینصورت شی مطلوبه را
بزودی باندک جستجوی انتخاب و حاصل توان کرد از
اجناس لطیفه و متاع مخصوص استنبول چیزی
هیچز کدوکه اقاقیم دسمور که بوفور وارزانست در بازار

با منظر نیامد پوشاک بزرگان ایشان گران قیمت
تر از پوشاک کل عالم اکثر آن از اجناس فرنگ
است که بانات واطلس و خارا بوده باشد و اجناس
هند که شال و پارچهٔ سفید و چهیت و اجناس ایران
که شال یزد و کرمان و زربفت و کمخا بها ست
وشلوار این جماعت از بانات کنده پاچه تنگ
بحدی فراخ میباشد که دامن دو سه عبای زیرین
اندران گنجانند و کسیکه بدان شلوار عادت
ندارد اگر بپوشد از جای خود حرکت بد شواری
کند و کلاه بسیار بلند که قادوق خوانند از بانات بر سر
گذارند از شش هفت آثار کمتر نمیباشد
و چهار پنج عبای عربی فراخ کبالای اکثر بانات و پائین
آن کرکست مجموع رخت ایشان بار خری میشود
بنابرین بزرگان ایشان تا مقدور خود را از حرکات که
موجب صحت و چالاکی و اکتساب هوا و فرح طبیعت
است معاف میدارند و در قطع راه استنبول که در دیوانخانه

پاشا پان جهان میشدم و زمستان چهار جا چهار پنج روز
توقف رو داد در ان اوقات دیدم که ایشان از
حجرات حرم که راه آن بمحل نشیمن و دیوانخانه وا میشود
برامده بایوان می آمدند و تا نصف شب در انجا
نشسته با نوبهان سوداخ حرم درون میرفتند دران
مدت رو صحن و دیوانخانه را نمیدیدند تا به بیرون در
و نشهر چه رسد به ذکر کثرت شتب کشی آل عثمان را *
و در تمام مدت بیداری شب از دست ایشان
رها نمیشود و عوام الناس خود بخود بدان
معتاد اند که فرقه چپز که از تیز روی و سواری اسپ
ناچار رند شتب را همو راه چون نیزه بدست دارد
بسنگ و چقماق و پارچه کهنه در بغل در عین رکوب و یرتمه
و چارتاک روی اسپ کهنه ها را با شش سنگ افروخته
شتب میسازد پس شتب از راه میکند رو اکر
بسیار کار ضرور رو دهد شتب را در غلاف چرمین که
بزیر کمان کشش کمان جزو زین است برای اندک وقت

میکند او را از نیجا بست این قول شاه را که
در حین تحریص جنگ عثمانیان بفوج خود میگفت که ازین
جماعت نترس و باک نداشته باشید زیرا که ما فعه دشمن و
کارزار از دست میباشد و آنان را زیاده از دو دست
نیست این جماعت یکدست قادوق و یکدست و یکر
شلوار خود را احتیاط باید بکند و دست سیوم از
برای شب میخواهند که میسر نیست پس بکدام
دست کارزار خواهند کرد معلوم باد که این قادوق
کلاهیست مخصوص بزرگان و متوسلان ایشان

* ذکر تنوع کلاه در عثمانی *

اما اقسام کلاه در عثمانی زیاده از حد شمار است چه
بنای امتیاز طبقات امم در ایشان بر کلاه است
و دستار سبز کلاه مخصوص سادات لیکن هر یک
قسم کلاه در بزرگی و سنگینی کم از قادوق نیست
بلکه بعضی دو سه برابر آن با انجمله کثرت عیش
و آرام و تجمل در پوشاک و سوار و فورش

روزنان و اطعمه بحدی در استنبول عادت شده که
از امرا و اکابر بادانی و اصاغر رسیده محاصل ملک
از کارهای واجب باز داشته بامثال این امور صرف
میکنند چون آن هم کفایت نمیکند برشوت خوری و
کارسازی میل مینمایند این امر شنیع بحدی شایع
است که عیب آن از نظرها برخواسته کسی بی آن
دم بر نمی آرد و از کسی بدون دادن زر هیچ نوع سخن
گوش نمی کند کارخانهای سلطانی مثل توپخانه
و یام خانه و دفاتر و افواج همه مختل و معطل و اهل کاران
بنابر اغراض نفسانی عیوب کارخانها را از امرا
و وزرا پوشیده میدارند و کارخانها را محض برای
کسب منافع خود برپا داشته تا هر جا که ممکن است
خورد و برد مینمایند این امر بنابر ملاحظه کارخانه یام که ایشان
منزلخانه گویند برمن سبب سفر خشکی که از استنبول
به بغداد آمدم بخوبی واضح و ظاهر شد صورت اینست که در هر

فرسخ یکخانه موضوع است که قهوه چی و منزلچی
وارد و کجبائی که طویلهٔ اسپ های یام بدست او ست
مجموع اینها و سائیسان اسپ و نعلبندها نوکر سلطانند
ور زمان قدیم چنین معهود بود که منزلچی منزلخانه
را صاف و پاک مخصوص چپرها نگاه میداشت و چپر
دران استراحت میتوانست کرد بلکه اکثر امرا
بطریق چپری آمد و رفت میکردند و آن منزلخانه قابل نزول
ایشان بوده و اگر چپر توقف نمیکرد کجبا به مجرد ورود
او اسپ تازه دم حاضر میساخت تازین بستن اسپ
قهوه چی قهوه منزلچی طعامی لایق بچپر میخورانند
در حین وداع آن چپر چند پارهٔ به قهوه چی و غیره
خدمتگذاران بخوشی خود انعام میداد و اسپ
بدل کرده پیش میرفت برای اخراجات مذکوره
و خرید اسپها بعوض اسپهائیکه پیر یا ساقط شوند
سی هزار فروش یا هبانه از سرکار سلطان بهر یام خانه
میرسید حالا آن منزلخانه چون قهوه خانها محل نشیمن

عربای بشهر که در خانهٔ خود بخارزی آتش ندارند
شده قلیلی ماهواری به منزلچی میدهند و آمده در حوالی
آتش می نشیند و بعضی در همان جا می خوابند لهذا
منزلخانهٔ کیف و پر از شپش و کیک و هزار نجاست
میباشد بحدیکه بعضی روزها با آنکه بیست و چهار
فرسخ راه که صد میل بوده باشد بر اسب طی
کرده بعد تمام روز و شب بهر شب بمنزلخانه رسیده
بودیم و ماندگی بکمال بود از کثرت شپش و کیک
خواب نمی برد چون به منزلخانه رسیده شد یکی اسب
میخواست تیم یک ساعت مارا بسخن مشغول داشته
بعد ازان شروع بنعل بندی می نمودند و قهوه و طعامی
که برای چپر حاضر میکنند غیر ماکول است بعد دو ساعت
دو یکروز که از نعل بندی فراغت روداده بود اسپ های
لنگ کور زخمی منحنی می اوردند اگر چپر چیزی دران باب
میگفت عذر می آوردند که چپر بعیار رسیده اسپها

ورآمدورفت مزوه و زحمتی شده و چند ماه است از
مقرری هم از سرکار نرسیده برای خرید عوض آن درمانده ایم
در بعضی منزلخانه ها یکروز و در بعضی تا سه روز
هم بانتظار اسپ توقف روداد بهرحال بعد ازانکه
چپرهمان اسپ های زحمتی منحنی را کرفته عازم راه
شد عملهٔ منزلخانه بکرد او آمده متقاضی انعام که در
قدیم خاطر خواه چپر و حالا حسب الخواهش آن
جماعت شده میشوند وآواز فریاد ها باسمان شده
بفحش و دشنام میکشد و کاهی بمشت و لکد هم می
انجامد بالاخره بعد یکساعت کامل از رکوب چپر از ان
مخمصه رهائی یافته براه می افتد ایحال چپر خانه
و اهل آن بود اما چپرها چون از استنبول
بکاری مامور میشوند مسافرین و متردد ین
بهمراه خود برمیدارند وبقوت توسل ونوکری سلطان
آنهارا براسپ های یام خانه سلطانی حمل کرده بیخرج
سفر بمقصد میرسانند بنابرین اهل منزلخانه رسم ا

برای کار سلطان دواسپ ضرور بود در بنوقت پنج
بایستی داد و تحمل خوراک و منزل دادن و باربستن
و کشادن مال تجار نیز باید شد لهذا چنانکه گذشت
سلوک ناهموار مینمایند و چپرها تحمل کرده شکایت
بامنای استنبول نمی برند زیرا که اگر چپرها عیوب
ایشان را فاش کنند ایشان عیوب چپرها را ظاهر
خواهند کرد هر دو جماعت در دل خود حساب فهمیده خاموش
میباشند درمیانه کار سلطنت مهمل و معطل می ماند
* ذکر اطعمه سفره عثمانی * اما طعام عثمانی یکدو قسم
کباب و دلمه و شوربای برنج دار و قلیه های میوه وغیره
طعامهای مسخ شده ایرانی است از لذت چند ان
بهره ندارد و پولاو ایشان بی گوشت خشکه ایست
که در حین دم روغن را کرم کرده بران میریزند این
پولاور ا بقاشق های چوبی خورند قاشق های ایشان
از شربت یا فرنی و طعام خوری یا چکدام ظرفیت

نگذارد و بجائی برآمدگی پیش و دور است لهذا در استعمال
آن بجز خجالت بدست انسان چیزی نمی افتد و از
حلویات ماقوت و ترحلوا و چند قسم از نانهای شکرین و روغن
پخته و از میوهٔ انگور و خربزه تر بوزقاش کرده بر سفره آرند
و مجموع اینها را درهم برهم خورند طریق سفره ایشان
بدین منوال است که اول کرسی بلند تر از کرسی
شمعدان متصل صدر مجلس بالای آن سینی بزرگ
گذارند در بینوقت مهمانان بدور سینی جمع شده چاکران
شمعدانشان پارچهٔ نان و یکقاب از طعام در وسط سینی
نهند حاضرین بدست بدان قاب رسانیده میخورند
ناگاه خادم آخر اجزا ثلثه قاب دیگر میگذارد تا بنوبت بیست
و سی قسم گوشت و سبزی و حلویات که پخته شده مجموع را
کشیده در قابها بیرون و زمینیا دارند بر سفره آورده شود
مرا از چهار وجه در خوردن طعام برین سفره اوقات رو میداد
یکی اینکه سینی بسبب کثرت مهمانان بسیار پهن بود
و بوسط آن که محل قاب طعام است دست بانشکال

بمیرسید کو بجای گوشت سبزی یا میوه که دران قاب بود
بدست می آمد معهذا زیاده از شش هفت مهمان امکان
نیست و اگر مهمان زیاده باشد رسم است که مثل آن
سینی دیگر در همان ایوان نهند و قابی که از سینی اول
برداشته شود در دوم آرند دوم مستعد بودن خادم
به تبدیل آن قاب بسیار دیدم که مهمان ازین طرف دست
در آرکرده و خادم از انطرف قاب برداشته حرکت او خالی
و پوچ افتاده موجب انفعالش گردید سیوم از تبدیل
بیجا و بسموقع چه طعامی که پسندیده مذاق من بود قبل
از برداشتن لقمه دوم برداشته بودند و انچه بعد آن آوردند
موافق بمذاق نبود بلکه مقره چهارم از سرعت طعام خوردن
چه ایشان طعام را بسیار زود خورند به دو سبب یکی اینکه
تمام نهار اکشیده از مطبخ بد هلیز و یواسخانه آورده اند در
توقف سرد خواهد شد دوم سبب عمده اینکه در وقت طعام
شب موقوف است لهذا مضغ مرغ اندازکنند و زیاده

از قدر زیست طعام مخورده دست باز پس کشند
وشهوت طعام هم ایشان را بسبب کمرت قعود
وقلت ریاضات کم است لهذا با آنکه گوشت وبرنج
را نمی جاوید هموارده از سفره ایشان کرسنه
برمیخواسم از جمله اغذیه استنبول چیزیکه امتیاز
داشته باشد ماهی است که چند نوع هرقسم آن لذیذ
بخوردن آمد و وقت خوردن طعام ایشان بعد ادای
نماز مغرب است روزانه صبحگاه بپارچه نانی ناشتا و
چاشتگاه بنان وکباب سبزی بازارکه بسیار بهتر از خانها
میشود قناعت نمایند درین اوقات بسبب قلت مخذا دعوت
مهمانان رسم نیست * ذکر عمارات استنبول وصفهٔ مسجد
های آن خصوص آیا صوفیه * عمارات استنبول بجز جوامع
وبعضی زاویها همه چوبین است دو سه طبقه که از طرف
بیرون چوبکاری بتناسب نموده اند ودرها وبعضی چوبها
را رنگ کرده تا خشتی نماید نه چون عمارات هند نمود
بسیان دارد و نه چون عمارات فرنگ آرام زندگی

هرگاه بیکبارگی آتش در گیرد تمام محله میسوزد و کثرت
آتش زرکی بحدیست که خانه‌ایست که سه چهار مرتبه
ساخته نشده باشد گویند سبب عمده این رسم
زلزله است که در اکثر شهر کثیر الوقوع است و در خانهای
چوبین از زلزله متضرر نمی شوند اما بدانست من
سبب اصلی خفت مزاج مردم و کوته اندیشی ایشانست
چه در خانهای خشتی که بشرایط استحکام ساخته
شود عجالة زر بسیار خرج میشود و درین کم اگرچه
بعد ازین بسبب ساختن مکرر و نقصان اشیا که
در آتش زرکی رو میدهد دوره برابر خرج شود زیرا که
بعضی عمارات سنگی و خشتی در استنبولست که
نظر دان سال از عمارت آن گذشته اگر زلزله بعمارات
خشتی ضرر میرسانید آنها چگونه برقرار میماندند
در آمد و اینهای ایشان بدستور عجم از جانب
قبله است و صدر روز مقابل آن طرف صدر اورنعی های

آینه بطیار تاریک سنگین وسه طرف ایوان تخیر راه دراند
بقدر شیمن مردم صفه دارد در خانه عمده یکدست کرسی
آن صفه‌ها و در بیوت عوام یکو جب یا کمتر از ان
میباشد پائین صفه در صحن ایوان بالای حصیر شطرنجی
یا قالین فرش کنند و بر صفه‌ها توشک زخیم که از پشم پر
است اندازند و سوزنی یا نانی طولانی بران کشند توشک
و سوزنی شیمن امر اعلاوه انست که بهر دو کنج
طرف صدر انداخته میشود این شیمن بحدی نرم
است که آدمی در ان فرو میرود و تبدیل زانو
بد شواری حاصل می آید بنابرین چیز زیر فرش در
خانه اکابر و پیر و پیر کیزند و در خانه اصاغر خود مطلقا
باب نیست لهذا کیک و شکر بسیار در انجا می کیرد
ایشان اگرچه بسبب عادت متضرر نمیشوند
غریب وارد آنخانه را از قرار واقع خدمت میکنند
اما جوامع در هر سه شهر بیشت و هیچ است عمارت
آن یا از سنگ است یا از خشت و آهک در بزرگ

کوفراخی و استحکام و رنگ آمیزی و زیبت اینها آنقدر
مبالغه کرده اند که بیان آن نتوان کرد خصوص مسجد
آیاصوفیه که تماشای آن حیرت افزای ناظر آنست بی شایبه
تکلف عمارتی بدین شان و زیبائی و خوش طرحی
در تمام دنیا نیست و من خود بهیچ جا ندیده ام عظمت
عمارت سنت پال (۱) و گرجهای ملک روم که در تمام فرنگ
شهرت دارند بعد ملاحظه آن از نظر محو شد تمام عمارت
این مسجد از سنگهای الوان است صحن زیر قبه وسط
صد گز مربع خواهد بود و عرض طاق صفه های چهار طرف شش
گز مربع طولا نیست از چهل گز کم نیست بالای این صفه ها
شاه نشین ها ساخته است که بر ستونهای سنگین که اکثر از
سنگ سماق سبز و سرخ است ایستاده است این
مسجد را خسرویان قسطنطین بانی قسطنطنیه که مروج دین عیسوی
از دیاصره است در سنه ۳۱۴ عیسوی یکهزار و چهار صد
و هشتاد و هشت سال قبل عمارت شده قبل از اسلام

(۱) Saint Paul.

کلیسا بود سلطان محمد فاتح بعد فتح قسطنطنیه آنرا
مسجد ساخت الی الآن آنقدر تازه و نو می نماید
که گویا همین دم از دست بنا بیرون آمده و از بواقی جامع
سلطان احمد و جامع سلطان محمد فاتح و جامع سلطان
بایزید جامع سلطان محمود جامع محمود پاشا را زیارت
کردم از جانب بیرون همه درشان و شوکت چون ایا صوفیه
نمی نمایند اما از اندرون هیچ نسبت بدارند ندارند
مجموع صحن وسیع از طرف پائین و بالا و حوض های
باچشمه با آب انبارهای بزرگ برای طهارت وضو
دارد ایضا طهارتخانهای متعدد بقطار در هر یک
موضوع است بیرون صحن جلوخانیست بسیار وسیع
که سه طرف آن متصل بدیوار جائی هر دو طرف و
جای فقط طرف اندرون دوکانها است که اهل بازار
بازار دران می نشینند که یکدو قهوه خانه که مداخل آن
بخرج ضروری مسجد وقف است و در بعضی جوامع
دیده شده علاوه این‌ها سبت اما عموم مساجد که بی شمار

است عمارتی لایق ندارد بلکه تمامین صحن و دروازهٔ
بیرونی و یک منار کلدسته که شب چراغ دران می سوزد
خوبست و اصل مسجد چون سایر عمارات سقف چوبین
و دیوارهای خشتی و یک سمت آن بر آمده طولانیست
سرستونهای چوبین دهقشی ساخت که سایر آنام مردم
آنجا نماز کنند در مسجد سلطان بایزید با فغانی
قندهاری ملاقات کردم که فارسی خوب میگفت
و بقصد تحصیل علم در مدرسه آن سکونت داشت
نقل میکرد که از طرف سند و پنجاب و قندهار
به نیت علم ورزی فقرا از هر جانب هند مردم در پنجا
آیند درین نزدیکی موضعیست که بقدر سیصد
نفر از فقرای هند یکجا مسکن دارند و اگر خواستی
باشی ترا بدان مکان دلالت نمایم چون میدانستم
که آنجماعت از قسم ارزال نیکیان خواهند بود رغبت
نکردم باید دانست که فقرای ترک را در استنبول

اعتبار تمام است هر گروهی از ایشان کلاهی خاص دارد
وچون زنوازان هند بدعوی معجزه بارخت و
آتش روند و شعبده باز مردم نمایند و رقص و تواجد
کنند اگر کسی تماشای ان را سایل شود و
بدون مبلغی معتدبه او را نگذارند فقرای ملک
بیگانه را هم غذا و مکان بآسانی حاصل آید و یکی از جمله
عمارات عمده استنبول بازاریست که در یونانی اسم
آن فترا موش شده بمکروه مربع است و چند
دروازه دارد که چون بعد ظهر مردم اشیا را در دوکانها
تخته بند کرده بخانها روند انها بند میشود تا صبح
دیگر روز جمعه کسی در انجا نیست در طول و عرض این
مسافت خیابانهای عریض سقف پوشش ساخته
اند که هر دو طرف آن دوکان و پیش دوکان صفه دارد و
سقف دوکانها شاید مسطح است اما سقف خیابان
گنبدی است برای روشنی در سقف دوکان و گنبد
خیابان روزنه های شیشه که بجهت سمان حرکت می یابد

و برداشته میشود موضوع است هر صنفی از اهل حرفت
امیازی در یکخیابان آن بازاری نشیند بازاری عمده تر ازین
در استنبول نیست اما یک خیابان یا دو سه در یکجا بر همین
وضع که سقف خیابان با بطور کنند طاق زده باشد بسیار
است و جائیکه بازار سقف نیست تخته های
چوب عاریتا گذارند که جان بین آن بر دو کان جان بین
است و بر ان تخته ها تاک بندی کشد تا سایه بر خیابان
بازافکند از زبان مردم ایران تعریف این قسم بازار
بسیار شنیده بودم اما در حین رویت و تحریر به قصور
بسیار در ان ظاهر شد اول قلت روشنی و غلط کردن
خریدار در رنگها و خوبی و بدی اشیا چنانچه بنا تی خریدم
با انکه عینک داشتم و صاحب دو کان دو سه روز نه برداشته
بود چون بیرون برآمدم اختلاف رنگ و یکره کرده طبع خود یافتم
دوم احتباس و تعفن هوا و حدوث دلتنگی و انقباض طبیعت
سیوم کثرت بروت و سبلت مردان چهارم کثرت ب

رطوبت در موسم باران چون از پای مردم دین
آب وگل بدانمکان میرسد بسبب نرسیدن آفتاب
وهوا بسیار دیر خشک میشود و از اقسام میوه خربزه
هسپرده تر بوز سیب بهی امرود و چسنت انار لیموی کم
آب انگور چند قسم بنظر آمد از انجمله امرود و چسنت
بهتر از هر جا بود که من بران گذشته ام از اقسام شفتالو
یک قسم بخوردن آمد که قابلیت اکل نداشت می گفتند در
موسم خود بهتر ازین میشود از اقسام خشک مویز منقی
وکشمش سبز که از عجم آرند و بادام و فندق و خرمای
خشک ورطب عرب وپسته والوی بخارای خشک وغیره
وفور دارد * مصرع * عیب منجمله بگفتی هنرش نیز بگو
* ذکر مجالس اهل استنبول * اهل استنبول بلکه
عموم عثمانی مردم متین مغز دار غریب دوست کثیر
دعوت خیر خواه خلق رقیق القلب اند وقوانین ریاست
عثمانی با آنهمه اندراس اعدل قوانین ریاست های
اسلامیست اگرچه اطلاع کافی بر اصول آن حاصل نشد

اما انچه بحسب ظاهر آثار آن دیده شد این است
که پادشاه قوت سفک دماء اجرای هوسها و اغراض
نفسانیه ندارد و بی مصلحت امر اقدام باکارهای بزرگ
نمیفرماید کرد و امرا همواره در بیم و امید میباشند با انکه
بحال بمبادرت بخلاف شرع و قانون نیست همواره
بر جان خود لرزان میباشند نه مجرد وهم و گمان از دست
اعیان دولت و اکابر پنکچری کشته میشوند ایضا به قوت
وزرا و عساکر عموم خلایق و طوایف پنکچری و
امرای اطراف سرحساب خود مانده قدرت بخلاف و بغی
و بلوا بهم نمیرسانند و اگر کسی در سرحدات
اقتدار پیدا کرده شروع بخلاف نماید وزرا و پادشاه
تا حین قابو دفع الوقت و بمدارا سلوک می نمایند
بنابرین عناد و خلاف او تام و بی پرده نمیشود و در حین
قابو تدارک کلی کرده عفو و اغماض بوجهی مرعی نمیکرد و
اگر در حیات او قابو نیافتند صبر میکنند تا بعد موت او

مقصود حاصل کردد و در شش صد سنه دولت
عثمانی صد باینات به همین وضع الوقت و مدار ابر
طرف کشته اند * ذکر شدت حکم قضات آنولایت *
قضات ایشان اکرچه رشوت خور و اکثر بی علم میباشند
اما بسیار قوی حکم اند حکام و عمال را قدرت دخل
در کار آنها نیست و حکمی که میکنند صواب باشد
یا خطا امکان برکشت ندارد نصب و عزل ایشجماعت
تمام بصدر اعظم که از وزرای عثمانی دوردارا السلطنت
میباشد تعلق دارد و عهد حکم ایشان یک سال
است بعد آنمدت معزول شده باستنبول میرود
اکر نیکنام است بقضای بلدهٔ دیکر بزرکتر ازان نامزد میشود
والا از آبرو افتاد خانه نشین کردد بنابرین قانون
قضات از غمازی عمال و حکام بسبب شرکت حکومت آنها
ترسیده برابروی خود همیشه خایف میباشند آن صفه
بد اثر خود را چندان ظاهر نمی نماید ※ ذکر قوانین زنانه
آل عثمانی ※ و همچنین دستورات زنانه ایشان نسبت

به عجم و هند اعدل است زیرا که زنان اکابر و
اعزه بلکه امرا رخ کشاده یا بر قع تنک بر انداخته
بدیدن یکدیگر در باغات و مشی در کوچه و بازارها
میروند و غلامان و ابنای متوسلان تا سن پانزده بیست
سالگی در زنانه پرورش یافته بعد اخراج هم
گاه گاه آمد و رفت می نمایند لهذا زنان ایشان چون
زنان امرای هند مقید محض و بیخبر از احوال عالم
و تشنه دیدار مردان و به مجرد یافتن قابو مسعد
بر امر ناصواب همتند و اگر کسی مبادرت بدان نماید
بجهات مستوره پرده او دریده نمی شود و کثرت زنان
اگرچه در حرم سرای ایشان معمول است اما زن همسر
عقدی یک است بواقی کنیزهای گرجی و چرکسی اند
که بحسن و جمال در عالم مشهور اند لباس و خوراک
این کنیزان اگرچه با زن عقدی مساوات دارد
اما در تحت امر و نهی او میباشند و دختر و نمشیرهای

که معمول آنجا است سیصد شصت قروش
از دولت عثمانی به چپرمهماندار من که حاجی علی نام
داشت عنایت شد که در چنین جا با بخرج طعام
او را کی من آروکچیاباشی در برابر من او را بخصوص
خود طلبیده سفارش بلیغ نمود و گفت اگر من
فرضا بچپری همراه تو میرفتم چطور که خدمت میکردی
باید که این نوع باوی سلوک نمائی و در رفتار
متابعت او کنی یعنی اگر یک منزل راسه کند و اگر
سه را یک موافق آن باشی و اگر چنین کردی
و خط رضانامه او را از بغداد آوردی ترا چپرآقاسی
جائی خواهم نمود آن ملعون بالراس و العین گفته
و علی الرسم دامن جامه وزیر را بوسیده برامد روز
دیگر از افراط طمع پیش لارد الکن شکایت برد
که آنقدر مبلغ بدین سلوک که من مامور شده ام
کم است لارد الکن از عایو فطرت چهار صد قروش
از دیگر بوسه داد و عبائی بقیمت سیصد قروش بنظر لق

رخلعت بران مزید نمود و ساعتی بقهوه صدقه روش
بچپر اقاسی سردار آنملعون داد و اینهمه احتیاط
برای این کرد که آن راه که بصعوبت نامزد است دوم
بجز این چپراکپی راهدان آن نیست شاید که بدین
عطایا و بدست آوردن دل آنها بر من آسان کردد
* ذکر بد سلوکی چپر مهمانه ار * اما آن بد ذات از
کثرت طمع و قلت خوف باز خواست که عادت ملازمان
عثمانی شده جمیع زر املاکت کفته از اول تا آخر صدقه روش
خرج نکرده علاوه آن چون در چپر خانها اورا آرام و
بکثرت مشپش و کیک معتاد بود به چپر خانها فرود
می آورد و بجهت منزل بخانه پاشایان و حکام سختان
دفع الوقت میکفت و در قطع راه هم متابعت نکرده
تصدیع بسیار داد چه در نصف راه که بیخطر بود
بنابر کفایت خرج و رفاقت دیکر چپرها دو منزل و
سه منزل یک کرده آمد بنابرین زیاده از دو یا سه

وقت نهار می خوابید و بسبب رسیدن
بی تکلم بطعام شبها کول چیزی بایستی خورد و در
همان سرخانه پرشپس و یک خوابید و نصف راه
دیگر که بزای کران باران پر خطر بود و آنها
سرخ رو سفید در خرجین ها و اموال سوداگران
همراه داشتند معه کاروان راه می رفتند مرا هم
بی ضرورت منزل کوتاه کردن می افتاد متحمل فرد د
آمدن در کار و آنرا های ویران میشد از همه صعب تر
صحبت جانکاه آنها بود که بقیه روز تا نیمه شب روح
سائی میکرد بالجمله چند منزل بسبب عدم زبان دانی
عذر مهماندار مذکور بر من منکشف نشد معاذیرنا موجه
او را حمل بر صدق میکردم اما بعد از انکه پی برده شد
پروای او نکرده اگر قبل از عشا بمنزل میرسیدم
بخانه حکام رفته فرمان سلطان می نمودم سمعتا و
اطعنا گفته بمهربانی پیش می آمدند و لوازم مهمانداری
بجای آوردند و از دیار بکر خود میماند اردیگران

پاشایان متعین می شد چنانچه چوخه دار احمد افندی
حاکم دیار بکر مرا بماردین پس چوخه دار عبد الله
آغا پاشای ماردین بموصل آنگاه چوخه دار محمد پاشای
والی موصل ببغداد آورد و آنها بعون الکریم از بس
باز خواست دولت علیه عثمانی رفاقت را هیچ
جانگذاشت امامرالمز وغنا حاصل گشته بود دیگر باوی
سخن نکردم در بغداد مردمان را واسطه ساخته
از کمال سخت روئی و بیحیائی درخواست رضامندی
کرد و برای آن اصرار نمود هرگز قبول نکردم و در
صدد این بودم که شکایت او بحضور اعلی پاشا برده
سزای کردار و بد سلوکی او در کنارش نهم یکی از
چرهای بغداد را که خدمت کمپنی میکرد و با مستر
جونس وکیل بغداد اسرار داشت واسطه کرده بوی
التجا برد مستر جونس بجهت سرپوشی خیانتهای
خود حمایت او را لازم دانسته استشفاع نمود

برای هر یک قصور او عذری نامو جه گفت هر چند
خطیات او را بدلایل معقول مبرهن کردم مستفاد نشد
چون من بخانه مستر جونس مذکور فرود آمده بودم
و سررشته مهمانداری امرای عثمانی که از استنبول
الی بغداد دور بار همن واگذاشتند از دست رفته بود
فتوا تمام در پاداشش کردار آنها چون رو داد اما در باب
رضانامه سخن مستر جونس هرگز قبول نکردم با آنکه
اظهار رنجش و کدورت نمود پروای او ننمودم حالا مجملی
از حال دوستان استنبول نوشته میشود * ذکر
دوستان استنبول * معلوم باد که غیر از وزرا
و ارکان دولت عثمانی که ذکرشان گذشت با کسی
از اعزهٔ استنبول ملاقات نیفتاد سبب آن چند
روز پنجست قلت زمان اقامت من در ان بلاد که
از هشتم رجب لغایت پنجم شعبان ناقص ۲۸ یوم
بوده چون ایام برف قریب بود روز ۱۴ بغداد سیچهار
ماه نیخ بست و مسدود میباشد در حرکت تعجیل کردم

دوم لباس زیرا که رخت من عجمی بود و ترک آن نه
نه پسندیدم و آنجماعت را معتادات ملک و ملت با یرانیان
بحد بست که دیدن روی شان مکروه و خون انهارا حلال
میدانند سیوم خویشتن داری من که بسنت محمدی
صلی الله علیه وسلم میخواستم آنها ابتدا بملاقات قادم
نمایند و آنها بغرور جاه و حشم اغاز از جانب من امید
داشتند اما باوساط الناس و بعضی غریبان ایرانی
و هندی خصوص افاغنه پشاور و قندهار مردم پنجاب
که بتقریب سیاحت یا طلب علم در استنبول قیام
داشتند بسیار ملاقات شد ذکر شان موجب تطویل
است اکثری ازانها را از خوبان وخدا ترس و مدد
کار یافتم و همچنین ذکر ارامنه که بعضی مردم حلب و بعضی
مردم توقات واماسیه وغیره محالات ارمنیه متعلق عثمانی
ساکن شهر قلاته اند زبان اینجماعت ترکی وارمنیست
پیشه ایشان تجارت اکثر متمولند بدیدن من آمدند

بومرا بسخانهٔ خود دولالت نمود ند اگر چه از طبیعت جبلی کمپنی
لبهره ضیافت نکشا و اما در شب نشینی و صحبت دختران
حسینهٔ ایشان دو سه ساعت خوش میگذشت دیگر
مستر توک کماشتهٔ کمپنی است از مدت چهل سال
بکار کمپنی در انجا قیام دارد و بالسره اخلاق انگلش را
فراموش کرده با آنکه آنقدر مدارا و تواضع من کرد که
از کشمیریان هم نیاید اما مطلقاتن با مداد و اقعی نداد
زیرا که حاجت من باو این بود که برای من چهری باجرت
متعوله خلایق استنبول بگیرد تا مرا در اینباب حاجت
بامرای عثمانی نماند او چون هزار روپا نصد قروش فی چهر
از کمپنی حساب مینماید مناسب کار خود ندانست
و گفت کمتر از این امکان ندارد زیرا که تا هزار قروش
خرج چهرها در عرض راه میشود من چون در انوقت
اطلاع بر راه و رسم انملک نداشتم درمانده شده چهر
سرکار عثمانی گرفتم اما پس از تجربه معلوم شد که
سخن او بی اصل بوده زیرا که مصطفی چلبی را متعلل

آغا ناجران ساکن بغداد بهمراه چیزهائیکه رفیق راه
ماشده بودند بصدو پنجاه دوصد تومان فروش از استنبول به بغداد و
آمدند و هر چیز ایشان مثل من بود و دیگر مستر پزانی او
مترجمان لارد الکن از قوم کریکست زربالا انتها اند وخته زیرا که
کار عامه را بنام لارد الکن از دولت عثمانی میسازد و رشوت
از انها میگیرد و همچنین از آینده و رونده انکلش زر وافر
عاید او میشود بیچاره ها بسبب اضطرار از غربت
وضرورت بجز استرضای او چاره ندارند چون از من
او را حاصلی نشده بود عرق حسد و عداوت او که عموم
کریک وارامنه با مسلمانان دارند بحرکت آمده سخنی
چند در گوش فلاوزمن گفت که آنهمه تالیف قلب انعام
لارد الکن و سفارش حضرت کیا بیک بد اندیشان
که سابق شرح کرده آمد سود مند نیفتاد و دیگر
مستر همراه جوانی از او بجمال ظاهر کمال باطن
اراسته است بسیار زکاوحدت فهم دارد اگرچه جرمن

است بزبان فرانس و انگلش و لیطین و کریک
و فارسی و عربی آشنا است سابق برین ترجمان سرحدی
احمث و در جنگ عکه با اد یار بود در یولا ترجمان ایلچی
بادشاه الیمان است که در استنبول بشان عالی چون
لارد الکن قیام دارد هر روز بدیدن من می آمد و چند غزل
مرا بزبان انگلش و فرانس ترجمه کرده اشتهار داد و نقل
آنها بابندن و پرس و دیانه دار الملک الیمان فرستاد
☒ دیگر ایلچی الیمان ☒ صاحب مستر همر مذکور
شامگاهی بدیدن مستر همر رفته بودم از اتفاقات
ایلچی مجلس روت یعنی مجلس بازی نرد و گنجیفه و
چای و قهوه و غیره داشت جمیع زنان نامدار ارامنه
و کریک و هر قوم از فرنگ بدین تقریب در انجا
جمع بودند خبر مرا نشنیده بخانهٔ مستر همر آمد و مرا
برداشته بدان مجمع برد و بازن خود که نیز از قوم
الیمان است ملاقات داد هر دو بصفت عقل و آزادی
متصف اند روشنی چهره و خلقی دیدار و لطف

کفار از جمال حال شان هویدا است چند کس از
الیمان هم در لندن دیده شد که بصفات نیک ارالسته
بودند از اینجا گمان میرود که قوم الیمان بهشتیین فرق
فرنگ بوده باشند و الله اعلم بالصواب حالا شروع
بوقایع راه بغداد مینماید آنرا بدستور روزنامه بتعیین
فراسخ و نام منازل ضبط نموده ام که بکار دیگر مسافران آید
* روزنامه سفر بغداد از استنبول * روز یکشنبه از شهر
قلاته که آنطرف خور است بر کشتی عبور کرده در شهر
استنبول نزدیک جامع محمود پاشا در منزلی بسر بردم
روز دوشنبه پنجم شعبان سنه ۱۲۷۲ از محال نقل مکان
عبور بحر مرموره کرده بشهر اسکودار که جانب بغداد
وعجم بر اب بحر مذکور است مقام کردم روز سه شنبه
۶ که مطابق ۴ دسمبر سنه ۱۸۰۴ عیسوی بود از
اسکودار دو پهر روز از بر آمده قریب شش از شب
گذشته بکیزه رسیدم این منزل را ۱۲ ساعت راه

کاروان میگویند چون ساعت کاروان مطابق یکفرسخ
تحقیق میباشد بعد ازین فرسخ قلمی خواهد کردید و هر فرسخ
۱۱ مطابق چهار میل فرنگ و دو کروه معتدل میباشد
چهارشنبه ۷ صبح سوار اسب شده بعد طی ۹ فرسخ
بهری از روز مانده در شهر اشمث المعروف باضمیت
وارد شدم شهر معروف بزرگ است اکثر سکنه
آن نصاری در بازارش هر چیز میسر است پنجشنبه ۸
صبح زود سوار شده در قصبه طانخه که پر کل و لای
متعفن ۷ فرسخی است اسب بدل کرده در قریه
خندق که از انجا ۱۲ فرسخ است مقام کردم این منزل
دو منزل یکی و ۱۷ فرسخ مسافت بود نصف شب
گذشته بچپرخانه رسیدیم چون مردم آن اهلیت داشتند
وجوی آبخور و صاف در وسط کوچه جاری بود آرام
یافتم ازین منزل شروع برآله افتادن و یخ بستن
جوها و رطوبت های مابین راه شد جمعه ۹ صبح زود برآمده
در روز چه ۱۲ فرسخی اسب بدل کرده دو ثلث شب

گذشته در بولی ۱۲ فرسخی آن مقام کردیم این روز هم
دو منزل یکی و مسافت ۲۴ فرسخ که قریب صد کتل
فرنگی بوده باشد بوده بولی قریه ایست پرکال ولا عربی
آن کوهیست بسیار پست و بلند که بقدر چهار پنج فرسخ
ارتفاع دارد و یکی از جمله چهار پنج کوه فلک شکوه
آنست در راه استنبول و بغداد واقع شده اند راهش
چون راه موران پر پیچ وخم و چون زینهٔ بام دهقانان
پست و بلند است آن راه خطرناک را در ظلمت
لیل و شدت باد و باران و سردی هوا طی کردیم
چون بسبب تاریکی هوا دست و عنان مرئی نمی شد
و یا پونجی که بار خری از پشم دراز کوسفند و نمد میباشد
علاوهٔ آن بر دوش بود عنان اختیار باسپ گذاشته
بودم و تیزی و باریکی آن راه و کوه را که اگر اسپ
چهار انگشت از جادهٔ منحرف شود یا سقوط خورد
تا دو فرسنج پائین کوه قرار نخواهد گرفت

ضرورت در نظر نمی آورد م مسافران را باید که
آن راه را در شب نگذرند و در روز چه اگر چه مردم
آن ناحیه سبک سرشت جامه در قطاع الطریق و این
بیت ناظمی * همه زود خشمان دیر آشتی * سرشته
بخشم اند پنداشتی * گویا در شان آنهاست مقام
نمایند شنبه ۱۰ ثلثی از روز مانده به کروه قریهٔ پرکل ولا
۱۲ فرسخی رسیدیم اراده بود که طعامی خورده پیش
رویم صاحب چپرخانه بیکی از چپرهای همراهی آشنائی
مستحکم داشت نگذاشت و همه را اطعامهای لذیذ
خورانید گوشت قاز و رنجاب یار میخورند بسیار لذیذ
و ارزان میشود و بر کل عالم درین باب امتیاز دارد
یکشنبه ۱۱ صبح زود بر آمده یکمرتبه در بایندر هشت
فرسخی و یکبار ه در قراجله ده فرسخی آن یک شب
شب گذشته اسپ بدل کردیم و دو ثلث شب گذشته
در قراچوران سه فرسخی قراجله رسیده در میان
کیاب وش پیش خواب نمود ایم این روز سه منزل یکی

مسافت ۱۲ فرسخ چهلان و دو کروه هند بوده قریه چپرخانه
باینده یکی از چهار پنج نه چپرخانه های پاکیزه صاف
این راه قابل مقام است و آن روی دیگر قریه بهانی کسیف
گندیده در یکی ازین مواضع عسل و مسکه خوب میشود
که نامدار است و باطراف از آنجا برند و هر که آنجا
وارد شود بجز آن چیزی دیگر نخورد روز دوشنبه ۱۲
در قلعه حصار که قریه کسیف و اهل چپرخانه کشمیری
صفتان دزد زاهد نما هستند اسب بدل کرده شد
دو ساعت در نعیان بستن اسپان و خوردانیدن طعام
چپری یعنی استخوان کوسفندان و قسم های
دیگر باشد تا بیه توقیف نمودند لهذا نصف شب
گذشته به توسیه ده فرسخی رسیدیم این توسیه
با آنکه شهر بزرگ است اما چپرخانه اش اردو
چپرخانه هاست که دیدن آن قی آرد و مردم چپرخانه که
لعنت خدا بران باد آنقدر پر طمع و وسیع طبیعت اند

شد و آن مال افزایدروز دوم ور داون اسب
را استن انعام آنقدر توقیف کردند که چند مرتبه
پیش حاکم رفتن شد و پهر روز درین خرخشه گذشت
سه شنبه ۱۳ در حاجی حمزه نه فرسنجی اسب بدل کرده
مدود عثمان حوق هشت فرسنجی که قریه ایست کسیف
سف شب رسید قدری خواب اتفاق افتاد این
دو منزل تمام صعب الممالک بلاد و کوه های بلند رفیع
داشت که راه آنها چون راه فلک بام هزاران زینه پانهاد از و
چهارشنبه ۱۴ هنگام شام به مرسوان ۴ فرسنجی اسب
بدل کرده نصف شب به اماسیه ۸ فرسنجی رسیدیم مرسوان
قصبه ایست بزرگ واقع در میدان مسطح چند فرسنج
در احجار وی زمین دیده شد و چپر خانه ان صاف و
پاک قابل ارام مسافران و اهل آن نهایت دارند
طعام خوب دادند و اسب زود مهیا کردند بر خلاف آن
اماسیه اگرچه شهر بزرگ است و چرخهای آب و باد
و کثرت و معموری بسیار دارد اما راهش خطرناک و

کوچه های شهر تنگ و کثیف و چیر خانه بدتر از ان
مردم ان دغاباز خونخوار ئی اند تحلل در کار سازی مسافران
کنند و طعام و آش بد دهند و این آفت در جمیع شهر
های بزرگ این راه عموم دارد و در قریه های خورد نسبت
بشهرها همه جا ایذا کمتر بود ✻ ذکر تاریخ اماسیه * معلوم
باد کر این اماسیه موضعیست که چون سلطان الدرم
بایزید در سیواس از دست امیر تیمور گورکان
شکست خورده گرفتار شد و امرا و شاهزادگان بهر
طرف پراکنده شدند سلطان محمد بن الدرم بایزید
بسبب حصانت مکان در ان سکونت ورزید و چند
دفعه افواج امیر را که بر و متعین میشدند شکست داد
بالاخره امیر بر و دست نیافته به سمرقند برگشت پس
سلطان محمد انمقام را بیست سال دار الملک ساخت
و بامرا و شاهزادگان عثمانی که طریقه ملوک الطوایف
اختیار کرده بودند جنگها نموده بعد دوازده سال بر

ارالهاب برسیاکه هم این طرف آب است وزروست
یکی از برادران بود دست یافت و بعد چند سال دیگر
عبور آب کرده ممالک رومی اوغلی یعنی بلاد اسنبول
راهم ازدست یکی از برادران فتح کرده بدست تورپدر
برتمام بلاد عثمانی فرمان روا گشت بالجمله پنجشنبه ۱۰ دور
دهی ترخال نام مقام کرده شده اسپهارا از پیش خود
جرو دادیم زیرا که در غیر چرخانها اگر چیز برای اسایش
یا سببی دیگر مقام نماید کار سازی او از سرکار عثمانی
متحمل نیست این ده بقدری پاک بود و مردم ان
اهلیت دارند جمعه ۱۶ * ذکوشهر توقات * به توقات
منزل کردیم از اماسیه تا توقات ۲۴ فرسخ یک منزل
شمرده میشود این توقات از شهرهای نامدار ارامنیه
است اقسام میوه خصوص انگور ان امتیاز برکل عالم
دارد انگور سفید رنگ بدرازی تر انگشت بسیار
درشت پوست باریک که شمه شمع از انطرف او
پیدا بود و تخم بقدر نصف دانه ماش داشت به قیمت

بسیار ارزان درین مکان خورده شد اما چپر خانه اش
بسیار کثیف و مردم بسیار بد طعام زیست بخوزان
داوندو در داون اسپ انقدر تعلل کردند که سه شنبه ۱۷
و یک شنبه ۱۸ و دوشنبه ۱۹ در ان مکان گذشت
اخرش حکام اسپ و قاطر مکاریان بسخره گرفته بما
دادند در حین رکوب محمد لچی و کیحیا و سایر عمله چپر خانه
گریختند اکثر راه مابین اماسیه و توقات مشتمل بر کوه های
بلند پر پیچ و خم است دشوار گذار و این کوهستان
متصاصت بکوهیکه معدن نقره و طلا دارد که فروشها
و محبوبی های استنبولی ازان مسکوک میشود از توقات
شروع بافتادن برف شد سه شنبه ۲ در دهی قارخان نام گذشت
چهار شنبه ۳ اسیواس رسیدیم * ذکر شهر سیواس *
از توقات تا سیواس بیست و چهار فرسخ و یکمنزل
است از ترس برف دو منزل کرده شد تا شب
جاده را کیم نکنیم و اگر برف بکثرت بارد از آبادی

روز نبا[illegible]یم تا نیر آن نمانیم درین دو روز باد جو و برف
بار[illegible]ن [illegible] آنقدر شدید بود که دو قاطر ضعیف زیر بار
پریده [illegible] پائین کوه افتادند و استخوانهای آنها
خورد و خمیر شد سپو اس شهر بزرگ در ثلث راه
استنبول و بغداد واقع است اما پر از کل و لای
متعفن چنانچه مترددین تا کمر در لجن فرو میروند همان
پاشا در انجا بود م خانه اش کثیف و پر از شپش
بود تا بچپرخانه چهار بند تمام راه از توقات تا سیواس
کوهستان بلند صعب المالک بوده و تمام را برف
فروگرفته زمین و آسمان هر دو سفید کشته باید دانست
از توقات تا دیاربکر در این همه ارمنیه شمرده میشود
آنطرف این کوه ها قارص و ارزن الروم است و ارالممالک
ارمنیه منسوب بروم پنجه فرسخی دست چپ ماند این
قارص بدان و ایروان یعنی بروع مشهور که در مثنوی
نظامی مذکور موصوف ارمنیه منسوب به ایران است
پیوسته است پنجشنبه ۲۲ دو ربیع اولاش نام مقام

گرده جمعه به دلکدا شش رسیدیم از سیواس تا
تابد نیمکان ۲ فرسنخ و یکمنزل است و کشمس منقی
منجوشش وزینجا خورده شد که مثل آن در عمر نخورده
بودم دلکدا شش قریه ایست تمام زیر برف بود باشکال
راه دخول یافته شد شنبه ۲۴ دردهی النجه خان نام
مقام باشنبه ۲۵ درگمن چلبی منزل کرده شد هردو
منزل یک و ۱۶ فرسنخ شمرده میشود دوشنبه ۲۶
۱۱ فرسنخ بریده به قریه حسن بدری نازل شدیم از اوقات
تابین مواضع سردسیرترین مواضع است که درین راه
بی انقدر کثرت برد و برف از نیجا رو بکمی نهاد سکنه
این مواضع تمام داغستانی اند شیعی مذهب که بدرکز بنی
معروف کشته از باس نادر شاهی گریخته درینجا ا
پناه گرفته اند کدا طبیعت ارد خلایق این سمت
اند تا بهای طعام دو چند پیشکی از مسافر نگیرند چیزی
نپزند بعد ازانکه سفره نخس چیده شد اول خود دست

بدان ورا ارزنها ونزنان ایشان میوه ولجوراب وغیره
آنمالی آن برای فروختن آورده خریدن آنرا لازم
گیرد اینها بعد فروش یک یک کس بدان خانه آمده
بگدائی باز ستانند واگر دروادن تغافل کند ناسزا وسقط
گویند وصبح چنین وداع شور وغوغا باند کرده مستعد
جنگ شوند ودر ظلمت لیل راه نیز زنند این چند منزل
بسبب خوف زیر برف ماندن وتاراج آن جماعت طی
طریق بتانی شد چنانچه ثلث روز باقی مانده بمنزل
میرسیدیم بر من بسیار سخت میگذشت زیرا که آنقدر
روز تا نصف شب صحبت چیرها واین جماعت کردیدن
من بهانه کرده بقصد قهوه خوردن وطعام بلعبیدن وشب
کشیدن می آمدند روح سائی میکرد سه شنبه ۲۷
فرسنج قطع کرده نصف روز بملاطیه رسیدیم * ذکر
شهر ملاطیه * شهر بزرگ پرگل ولای کنده نصف این
راه احداث یکفرسخی بهر شهر بطرف اب تنهول خندکی
عالی بمسافت الطاف نصب کرده اند که دل مرده مسافر را

همه جان میلاد در این شهر بخانه متسلم ایشان بودم
و شکایت چرب پیش او بردم این متسلم ریشی سفید
بدرازی یکدست داشت معهذا وقتیکه با او در مکالمه
بودم بحرف مقبولهایش بر سخن من میخندیدند و از
کثرت ناز دخل در گفتگو می نمودند و او خجالت کشیده
ایشان را ادب میکرد و از پیش میراند لعنت خدا بر او و بر خانه
کثیف او باد از ملاطیه برف منقطع شد اکثر باران بود
اما تا اردین و سر حد بادیه کوههای بلند برف میدیدیم
گویند در این حدود گاه گاه برف می بارد اما از سر حد بادیه
در موصل و بغداد گاهی کسی صورت برف ندیده

* ذکر عبور رودخانه فرات *

چهارشنبه ورا یزاد علی هفت فرسخی ملاطیه مقام شد و دو فرسخی ملاطیه رود
خانه فرات را که در میان دو کوه بلند گذاری میکند ارد
و پل بسیار قدری گذشته از ان بمعبر رسیده بکشتی
عبور نمودیم ایزاد علی قریه کمر داست سردار ایشان

لر و مغرور بر خود غلط است طعام ایلی بسیار ریمزه
اگر سفره خود بمسافران میخوراند چون ولی انجا چپر
خانه نبود و معمول است که خواه نخواه اشپ در انجا
بدل باید کرد کرایه اشپها آنقدر سنگین میگیرند که مقابل بود
قیمت طعام نمیماند بود با اینکه آن قریه در کنار فرات
واقع شده بسیار پست پر ید پایین مردم را تشنه میدارد تا
نصف شب آب بقایت داشتیم بعد ازان مفقود شد
صبح بی شتابان روز انجا کوچ کردیم پنجشنبه ۲۹ افرسخ
بریده هنگام شام بخرپوت رسیدیم از ایزاد غلی چهار
فرسخ راه بر لب آب فرات و کنار کوه است بعد ازان
فرات را گذاشته بر کوهستان مرتفع داخل شدیم یکی
از کوهها باندازه دو رین راه واقع شده راهش
آنقدر پست و بلندی داشت که زین از پشت اسپ
چند مرتبه بر گردید و یا پوسی که بعقب ازین بسته بود و
محافظت من از سر او بلغزان میکرد و بجائی افتاده گم شد
لهذا ازین جهت چند منزل تصدیع کشیدم بالجمله چپرخانه

حزپوت بسیار پاکیزه مردم آن با اخلاق یکی از آن
چند چپرخانهای خوب این راه است طعام خوب و آب
و اسپهای خوب بسرعت مهیا کردند بکجرائی همان
همچنین جای خوب را گذاشته در تاریک شب با وجود خطر
صعوبت مسالک و جرامی هر دو رو به پیش شدیم
و در کاروانسرای که میان کوهستان دور از آبادی هشت
فرسنگی حزپوت واقع است نیمه شب گذشته رسیدیم
مردم کاروانسرا نیز مودب و خدمتکار بودند از خواب
برخواسته طعام پخته در آنوقت زیاده ازان در هیچ جا
ممکن نیست دادند * ذکر بحیره * درمیان حزپوت
و این کاروانسرا بحیره ایست که آب آن شور و عمق
آن به بحر محیط پیوسته دایره اش دوازده فرسنگ
است و مالکس بسیار خطرناک گاهی در آب میرانند
و کاهی بر کنارها و تیزیهای کوه در بعضی ازان مواضع پای
و چارپای بسیار ازیشان لغزیده بحیره افتاد چون

بوصول بدان از شدت پستی وبلندی محال بود تفحص
نکرده گذشتیم بالا ملت گذشتن ما از ان مکان در
چنان تاریکی شب و ظلمت باران بجز عدم وقت
موعود و طاقت و متانت دواب بر چیز دیگر حمل نتوان کرد

* ذکر شهر ارغنه و منبع دجله بغداد و بلاد جزیره *

صلخ شعبان هشت فرسنج بریده بارغنه رسیدیم از
حزپوت تا ارغنه ۶ افرسنج و یک منزل است که
نصف آن شب و نصف دیگر روز قطع شد تمام
کوهستانی است که صعوبت مسالک کوهستانات سابق را
از یاد برد و دران میان کوهیست مسمی به جبل محراب
غرب المثل و ربلندی کان مس در بین راه و منبع
شط بغداد المعروف بدجله در انست چند مرتبه دران
رودخانه عبور کردیم در همه جا آب او بسیار کم و زرد
رنگ کل آلود بود اما بتندی میگذرد و رو بزیادتی و ترقی میکند
زیرا که بفاصله چند منزل ازین دیار بکر مثل رودخانه بزرگ
بنظر آمد و در زیر موصل تمام سال جسر بران بسته

میماند و زیر بغداد خود بعضی اوقات بعرض دریای
کنگ مشطور میگردد و اکثر جسر را میشکند چنانچه خواجه
سلمان ساوجی گوید * وجله را امثال رفتاری عجب
دیوانه ایست * پای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه
ایست * بالجمله از اینجا شروع بزمین شذکه عرب
آنرا بلاد جزیره گویند زیرا که دو طرف آن دو رود خانه
نام یکی فرات دیگری وجله گذشته نزدیک بصره بهم
پیوسته اند شهر ارزنه بر کوه بسیار بلند از دامنه
تا قامه بمدارج واقع شده چنانچه از دامنه شهر تا منتهای
آن یک میل راه در عرض خواهد بود و این بلندی بتدریج
نیست بلکه تند است بجز مردم آنجا دیگری در عرض
آن شهر پیاده تردد نتواند کرد چون چهارپایش بسیار
کثیف و مردم آن رذیل بودند در خانه متبسلم فرود آمدم
شنبه غرهٔ رمضان بسبب مخاطرهٔ راه بیانتظار اجتماع
قافله مقام شد زیرا که اکثر ارزنه دیاربکر در ان اوان

بسلطان روم یعنی میروند میروند وراه می زدند یکشنبه از
اارمنه سه قافله بزرگ حمال کرده باکاروان سرای خرابه
که بجز یکخانه هیزم فروش چیزی ندارد بضرورت
رفاقت کاروان بتصدیع تمام گذرانیدیم زیراکه کاروان
زیاده از شش هفت فرسنخ راه نمیتوانند رفت تمام
آن روز و روز دیگر باران وشدت سرما و باد و برفها
نماند همان نمدهای تر بالای بار را بر خاک ستر توده های ان
کاروان سرا انداخته آتش افروخته بسر بردیم دوشنبه
نصف روز گذشته درعین شدت باران بدیاربکر
رسیدیم از اغنه دیاربکر ۱۷ فرسنخ و یکمنزل است
* ذکر دیاربکر و مکانهای احیاء افندی پاشای انجا و مزار
خالد بن الولید * دیاربکر بهترین و پاکترین شهرهای این راه
است و مردم این دیار راست و درست و نیکوکردار و
کوهستان اطراف آن بسیار بلند و تند نیست اکثر دو فرسنخ
سه فرسنخ برقله انها زمین مسطح سبز و خرم است و میوهات
و نباتات پاک و صاف با فضا خوش هوا است چون

سبز گاه مادر نظر نایند دور نیفتد هر خند حق وحصار و برو ج
از خنک و اهک کشیده است چندین جامع کار و انسرا
و مرقد خاالدین والیدت پنه تا از خلیفه اول فاتح
مقام در انست و از میوه آخر بزه سزده آن نامدار
میشود با نکه موسم آن در استنبول تمام شده بود خربزه
که قاشش آن یکنیم وجب در طول و بقدر شش
انگشت در قطر و بسیار تر و شیرین و آبدار بوده خورده
شد اما چپر خانه اش بدتر از همه جاست چنانچه سکنی
دران محال نمود در همان بار ان بخانه احمد افندی متسلم رفته
فرو آمدم و بسبب تواتر باران و غرض تبدیل چپر قلا
از راه سه شنبه و چهار شنبه و پنج شنبه مقام کردم احمد افندی
مروار میده نیکو اخلاق پاکیزه سیر تصادف از دلداری و مهمانی
بکار برد چون پاپوشچی من در راه افتاده بود باران نی تواضع
کرد چنانچه از دیار بکر مالی بغداد آن باران بسیار کار
انداز نی من نمود اما در تنبیه و تبدیل چپر عدم قدرت خود ظاهر

کرده چوخه دار خود تا ماردین بمهمانداری مقرر فرموده
شبانه با آنکه در میان راه دهی برای آسایش بود
اما از خوف غرض چپرا تا نصف شب ۱۲ فرسنگ براه
رفته در کاروانسرائی در میان کوه دور از آبادی شب
گذرانیدیم چون هیزمی نداشت و آتش در وسط
خانه افروخته بودند از کثرت دود یک دیگ وشش تمام شب
خواب نبرد و چیز خورد نمی هم بدست نیامد از اغنه
تا بدین کاروان سرا مکرر سواران حرامی را دیدیم
بلکه دو چار شدیم هر مرتبه بوضع غیر مکرر بخیر گذشت
جمعه ۷ هفتم رمضان که برف بسیار باطراف کاروانسرا
باریده بیم آن بود که مبادا آن خانه در زیر برف مانیم
درعین بارندگی سوار شده بسرعت تمام چهار
فرسنگ راه طی کرده بماردین رسیدیم * حکایت *
مسطور چون من کوشیدم بخدا و نقل میکرد که بوقت آمدن
ببغداد ما بین ماردین و کاروانسرا برف بارید بدن
کبریت چون بکثرت می آمد اسبها بسرعت تمام می راندیم

بیفتاد و یک اسپ بعضی بدک بعضی زیر مردم و بار بودند
من و یک چپری بهزار اشکال آن دو ساعت راه را طی
کرده بماردین رسیدیم و بقیهٔ اسپ و آدم و بار تمام
زیر برف مانده تلف شدند * ذکر شهر ماردین
و عبد اللهٔ الغنی المتسلم * بالجمله ماردین مثل ارغنه
بر کوه بلند از دامنه تا قله بتدریج واقع شده حصار
و برج از سنگ و اهک که نوشیروان پادشاهی والی
بغداد عمارت کرده و ورنه تا دور خود دار و در وسط شهر
ماردین قلعه بر کوه هیچ چنان بلند است که بنگاه کردن
آن دستار آفتاب از سر او می افتد علاوه اینها از
هر طرف او چند فرسنج راه کوهستان است بسیار
صعب المسلک که راه آن منحصر در دو جانب است
زبان عوام ماردین عربی و کرد پست و خواص علاوه
آن دو ترکی و فارسی نیز میدانند از استنبول تا ملاطیه
بجز ترکی لغتی دیگر نبود از ملاطیه تا دیاربکر بعضی بلغت

عرب آشنا بود و ندارد باز بکرا ینطرف شروع بزبان
فارسی نیز شد از مارد بن الی بغداد هر چهار لغت
گفته میشود بعد ورود بمارد بن از کبر در راه بخانه عبد الله
آقای متسلم رفته فرود آمدم شنبه و یکشنبه و دوشنبه سلخ شنبه الا
بسبب نفاق چپرور انجا مقام اتفاق افتاد عبد الله آقا
اعقل و چابکتر بین امرای عثمانیست اکبر چه نایب
پاشای بغداد است بروشناسی بحضور سلطان
روم و خصوصیت تمام بوزیر اعظم دارد در بصره سالها
از جانب سلیمان پاشا حکمرانی کرده و آثار خیر
بسیار در انجا یادگار گذاشته خورد و کلان آن ولایت خواهان
و هواجوی او هستند و از کاردانی و عملبرانی او حکایات
عجیبه مینمایند بنابرین بزبان فارسی خوب آشنا است
صحبت درست افتاد تا نصف شب بهمزبانی میگذرانیدم
اصرار داشت که ماه رمضان را تمام در انجا بسر برم امامن
زیاده بران شدت برد آنمکان که باوجود گرم سیری ده مرتبه
از دگداش سرد تر بود و اشکال خواندن

نماز نیراویح را متحمل نشده رخصت کشم در تنبیه
وتبدیل چاپار عدم اقتدار ظاهر کرد اما چوخه دار خود
بمهمانداری تعین کرده گفت آواز نرسد
باز خواست و رگاه عثمانی در وقت شما را نمی تواند
گذاشت برادر خود میرود چوخه دار من خدمت شما
خواهد کرد چون از نصیبین تا موصل همه بیابان چول
یعنی بادیه و مخوف ترین مواضع این راه است لهذا
عبد الله آغا از سلطان روم مامور بود که مرا به محافظت
از انجا بگذراند بنابرین مرا همراه قافله بزرگی نمود
و سردار ان قافله را طلبیده در خبر گیری من توصیه کرده
چهارشنبه ۱۲ رمضان در نصیبین منزل شد از ماردین
تا بدینجا دوازده فرسنج است قاضی بغداد که باتخت
روان و چند یدک و ده بیست سوار و چند بندوقچی
باتشان و شکوه تمام از استنبول می آمد از ماردین
رفیق راه شد و صحبت در گرفت هر جا فرود می آمد

من هم فرود می آمدم و مردم چیز خانها طعام مرا باو می
آوردند تا برین تا موصل که او جدا شده ماند خوب گذشت

* ذکر شهر نصیبین و مزار سلیمان بنی صرد خزاعی *

نصیبین شهر نامدار است سابق برین صدها سال
دار الملک قیاصرهٔ روم بود و در صدر اسلام بهم فر
وشکوه داشت اما حالا خراب و هیئت که آثار قدیم را
می نماید اما چیر خانه اش بقدر امتیازی دارد صاحب
چیر خانه طعام لایق خورانید و اسپ خوب داد و احسان
کرد زیرا که از نصیبین تا موصل پنجاه فرسخ راه
تبدیل اسپ ممکن نیست اگر اسپ بدست تصدیع
تمام راه را متحمل باید شد و اگر اندرا کب هم ماند
و از زندگی دست شست زیرا که چنانچه آمد اکثر غیر
معمور محل قاطعان طریق دشمنان اسلام است در
نصیبین زیارت دو قبر کرده شد یکی مشهور بمزار
سید السجاد زین العابدین دوم سلمان پاک مردود
بی اصل است زیرا که قبر سلمان فارسی که در زین

نواح مشهور است به سلمان پاک بی شبه در
مداین نواح بغداد است و قبر سید السجاد در مدینه
بخاطر میرسد که یکی قبر سلیمان بن صرد خزاعی
صحابی امیر نوابین است که بخون خواهی امام حسین
در صحرای نصیبین بفوج ابن زیاد سپه سالار لشکر عبد الملک
بن مروان جنگیده شهید شده بوده باشد ودوم معلوم
نیست که کرا سید السجاد غلط کرده اند اما بی
شبه قبر مرد متبر کیست * ذکره بور بادیه * روز پنجشنبه ۱۳
رمضان از نصیبین برآمده در قریه کرد همسایه قریه خلقان
که صاحب عشیره گویا پادشاه آن نواح است شش فرسخی
ماردین مقام کردیم پسرهای خلقان ازده خود آمده مارا
دیدند واز قافله سختی باج معمولی گرفته برگشتند صاحب خانه
ما در رود گرمردی بود عرب طعام وافر وفرش خواب
پاکیزه داد روز جمعه ۱۴ در قریه عبره بخانه حیدر اقای کرد
صاحب وسیله فرود آمدیم این منزل نیز شش فرسخی

بود کوتاهی منزل اول برای ادای تاج ودوم بسبب این
بود که از زمین مکان ترک آبادی شد اکنون مارا فهمیده
ماپش باید گذاشت اکثری ازین کرد آن زبان
فارسی می فهمیدند و مرا ایرانی و هم جنس دانسته
خدمت و مهربانی بسیار کردند این دو منزل اگرچه
در بادیه محسوب میشود اما قدم بقدم آب و آبادانی
و نخلستان بود بحدیکه ربع این عمارت از استنبول
تابدین مکان جائی دیده نشد همچنین این مسافت مابین
نصیبین و موصل قرب پنجاه فرسخ راه که بسیار
ازان می ترسیدیم بدانست من بهترین مواضع این
راه است چه از استنبول تا نصیبین گاهی زیاده
از دو ساعت در زمین مسطح راه نرفتیم آن هم اکثر
مابین دو کوه بود چنین جای که کوه بالمره از نظر ناپدید شده
باشد خود بخاطر نیست وزمین این مسافت مسطح
و هموار چون زمین های جلالی هند و ایران است و آب
اگرچه وفور ندارد اما در هر چند میل جوی جاری است

نهایتش اینکه بی سایه است و در موسم گرما روزانه
مسافرت آن خطرناک از جمله غرایبات این بادیه که
وسط ممالک شام را بریده بممالک حجاز و یمن پیوسته و تمام
طول جزیرة العرب را شامل گشته دور او هزار فرسخ
راه است بانکه زمین او پر گیاه قابل زراعت است
بجز بوته خار که از یک دست بیشتر از انتفاع آن نیست
درختی نمی روید بحدیکه ساکنان این بادیه بجهت طبخ
طعام و دفع برودت سرما محتاج به هیمه و زغال میباشند
و آتش ایشان بی حدت و کم بقاست و در گرما از
تاب آفتاب تصدیع و اضرار میبابند نشان منازل
و اسامی اماکنه ایشان فقط به اتلال است
در بین منزل انتظار رود و شیخ شلال سردار قبیله طی
که بگذرانیدن کاروان از محل خوف از عبدالله آغا مامور
بود و ایضا برعهده خود وارد بیاره شد چون نرسید
کاروان بآشیان بانکه دوسه هزار مرد و صدها تفنگچی و سوار

در کاروان بودند حیدر آخار با صد سوار از ان قبیله
بکرایه گرفته روان شدند * ذکر کردن یزیدی *
سبب این همه حزم انکه طرف وحشت راست این
بیابان بفاصلهٔ پنج فرسنخ راه کوهیست کشیده پست و
هموار سنجار نام که در ان قبر او اباد یست جماعتی که
موسوم بکرد یزیدی در انجا ساکنند و بکفر و عداوت
اسلام مشهور شنیده شد که اصل ایشان عرب
است از اولاد یزید یا بنی امیه از موست بنی عباس
گریخته در بین مکان نامن ساخته اند و بمرور ایام بسبب
کثرت قبایل گرد در بلاد جزیره گرد شده یزیدرا تعالیه
کنند و ابلیس را چلپی و امام خوانند و اگر او را کسی لعنت کند
خون او را هدر نمایند و بخواب آنکس که ابلیس امده
شیطانی شود و از زیارت نمایند اما انچه معلوم من
شد این مردم مسلمانند زیرا که سر قبیله ایشان
حسین نام داشت و آنقدر که استنبولیان ایشان را
بد نام کرده اند اعمال زشت ندارند چه در مدت این

سال زیاده بر یک قافله که باج مقرری آنها را انداده
شب بغفلت عبور این راه را اراده داشت و یکدیگر را
ایذا نرسانیده نهایتش اینکه یزیدرا مقصر ندانند و در
حین ضعف حکام چنانچه رسم قبایل است شب هنگام
قطع طریق نمایند در کوهستان ایشان انجیر و آلو
بخارا بسیار خوب میشود آنطرف تا ماروین و اینطرف
تا موصل و بغداد خشکیده آنرا از بخارا برند الو بخارا
با آنکه خشک بود بقدر کنار بسیار بزرگ جامت
و انقدر رطوبت داشت که گمان تازه میشد و بحدی
لذیذ که من اورا بر همه میوه های عالم اختیار میتوانم کرد در
حین عبور اهل سنجار بقافله می آمدند و معامله انجیر و
آلو بخارا و کشمش با نقد و جنس می نمودند با ایشان
مکالمات کرده شد لباس و زبان ایشان عربیست
بالجمله روز شنبه ۱۳۱۸ فرسخ راه بریده چون قریه و سایه
درخت و غیره هیچ نبود کنار تلی که موسوم است به تل

الهوا و نزدیک ترین مواضع بشنجاریان تو و فرود و
آمدیم از اتفاقات نیک شیخ شلال باصد سوار قبیله
خود که هریکی از شجعان عرب بود نیزهای افعی منال
بردست و مادیانهای باد پادر زیر ران وعمامه شمله دار
بر سر داشت دران مکان بمارسید چون هیچ فرش
نبود و باد تندی وزید و باران نم نم داشت تا نصف شب
بر زمین گذر انیده و جودهی و دیگر جانوران کرده
روانه پیش شدیم روز یکشنبه ۱۶ سیزده فرسخ دیگر
بریده درمواضع حقنه دار الریاست شیخ شلال منزل
ودر سیاه خیمهٔ او آرام کرده شد ✻ ذکر شیخ شلال سردار
قبیلهٔ طائی ✻ شیخ شلال درین مکان باصد و صد
خانوار از بنی طی در سیاه خیمها درین مکان می نشیند
و بر تلی قلعچه خورد که حرم سرا می ماند بجهت محافظت
اموال و نساخته و تمته قبیله بنی طی که پانزده شانزده
هزار خانوار ند و در فرمان برای در شیخ مذکور که شیخ
فارس نام دارد میباشند دو سه منزل اندرون

بادیه نشینان دارند شیخ شلال گویا پادشاه این نواح
مردبسیار متکبر عالیشان است وران قدر روز تا نصف
شب سه مرتبه برای ما سفره کستر وطعام او اگرچه
آبکی بی مزه لایق خوردن نبود اما هر مرتبه با کثار حاضر میکرد
وچهل پنجاه کس همراه او دست بطعام دراز میکرد
تصف شب کاروان از انجا رخت بربست ما هم روانه شده صبح
دوشنبه ۱۷ رمضان بقریه حمیده منسوب بشیخ فارس
رسیدیم شیخ شلال تا این مکان همراه ما بود از منزل
شیخ شلال تا حمیده نه فرسخ واز عبره تا حمیده سی و
پنج فرسخ وبجز خیمه شیخ شلال آبادی نیست
کاروان بجهت ادای باج بکماشته شیخ فارس در
میدان فرود آمد من چون سه روز و سه شب خواب
نکرده بودم بقریه رفته در خانه عربی نان ورد غن
واغ کرده وخرمای رطب بمزه تمام خوردم ودو سه ساعت
خواب استراحت کردم آخر روز قبل از حرکت

کاروان سوا رشده بعد قطع سه فرسنخ بموصل رسیدم

* ذکر توانای اسپهای چپری انولایت واوضاع موصل *

باید دانست که سائیس اسپهای متعلق من در منزل اول یعنی دکر سپار شده به نصیبین برگشت وذخیره جو وکاه وانها در منزل دوم یعنی عبره در صحرا افتاد این اسپهای بیچاره ز نصیبین تا موصل بشجر وزیر زمین ماندو تنک از آنها وا کرده نشد وچهار روز بی علف وجو برهمان گیاه سبز که قدری میچریدند گذرانید اسپ سواری من بآنکه در حبشه چون پا بوی خورد لاغر اندام بود معهذا وقتی که در موصل از وفرود آمدم طاقت یکمنزل دیگر بلکه نشاط در طبع داشت و بلبهای خود بالجام بازی میکرد

* ذکر مزار یونس وجرجیس نبی *

بالجمله موصل در زمین حزیره واقع است وچون ماروبین ودیار بکر حصار و برج مستحکم از سنگ و آهک وخندق عمیق دور شهر پناه دارد مزار یونس وجرجیس نبی را در انجا زیارت کردم و بعد ورود از کبر راه بخانه محمد پاشای والی رفته فرود

آمدم شنبه ۱۸ چهارشنبه ۱۹ پنجشنبه ۲۰ جمعه ۲۱
شنبه ۲۲ هم بغرض تبدیل چپر و رهوصل گذشت چه
چوخه دار عبد الله آغا بسبب عذر اتی خود یا بسبب
سرکشی و نافرمانی که معمول نوکران عثمانی شده است
بعد خروج از ماردین کار مرا دیکر باره با تملعون باز
گذاشت و آن بیحیا بطمع رضانامه و سهولت این چند
منزل باقی اگرچه ارادهٔ تلافی مافات داشت اما چون
من آزار بسیار ازو کشیده بودم و بر فاقت او رضا نمیدادم
شکایت او در خواست تبدیل از محمد پاشا نمودم محمد پاشا
حکم کرد که او موصل را گذاشته بهر جا که خواهد برود و قاسم
چوخه دار خاص خود را تعیین نمود که مرا به بغداد برساند
بنابرین ناچار شده دو روز پیشتر از من بطرف بغداد
روان شد مقصودش آنکه در کرکوک که همخانه او بود
دو سه روز منتظر من بماند چون من آنجا برسم خواه نخواه
بار دیگر همراه من شود امامن بعد وصول بکرکوک و اطلاع

برا اینکه اورا راه را بزا هدار ان سپرده حیله کردم که تا بغداد
هیچ جا بمن نرسید واز دیدن روی نخجدش رهائی نیافتم
* ذکر محمد امد محمد پاشا و پسرش وسایر اهل موصل * محمد ناشا
از نسل قیاصره استنبول مردی بسیار عالیشان از وزرای
عصر عثمانیست با آنکه بکمتر کسی ملاقات میکند بمن
مجالست فرمود واز تکالیف معموله در بار خود که دامن جامه
بوسیدن وغیره بوده باشد تمام معاف داشت و تواضع
قهوه و چوبخ نمود و بخانه محمود بیک پسرش که هم ناب
وکیخیای اوست فرود آورد محمود بیک جوان شیرین اخلاق
نیکو خصال خنده روست هر روز مرا در افطار شریک
میکرد و برا تحفهای خاصهٔ خود بسیر اطراف شهر می برد جمیع
ملازمان پاشا و محمود بیک بدیدن من می آمدند و رضا جوی
من بودند قطع نظر از پاشا محمود بیک اهل موصل بسیار
صاحب اخلاق مهمان نواز زکی طبع هوشناک بعلوم و
اخبار تازه بنظر آمدند وقار و متانت مزاج را که شیمه
کریمهٔ عثمانیست با عدم تجربه و غفلت در خود جمع کرده اند

خصوص احمد افندی و برادران او که دیوانی
پاشا بدیشان تعلق دارد که زبان از ذکر محامد
ایشان لال است بعد گذاشتن شهرهای فرانسه
همچنین ذکی طبعان بیدار ملاقات نشده بود و کاش
اهالی استنبول ربع حالت ایشان میداشتند تا خوف
مظنهٔ انتقال دولت عثمانی از دل برطرف میشد
نان و گوشت موصل مزیب تمام و در اطراف نام
دارد و میوه خشک بافراط خورند بنابرین مردم موصل
اکثر مریض و چون مستسقی بآب خوانان طبیب اند
در مدت اقامت بسبب قلیل اطلاعیکه مرا در طب بود
هجوم آوردند و چون دو سه کس را شفا حاصل شده
بود در منازل بود تا بخدا دخصوص وقتیکه در قبایل آل
عصان فرود می آمدم آن اذیت امتداد یافت و همچنین
در موصل با سلیم بیک حاکم کردستان ملاقات
اتفاق افتاد و مطابق نام خود مرد سلیم مزاج گرفته

جوان خوشرو خوشخو است طبع آزاد و نهاد نیکو دارد
بزبان فارسی فصیح حرف میزند و در وفایش همه
سپاهی کار طلب سوار کار بهترین افواج عثمانی اند در آغاز
کار بر علی پاشا در بغداد خروج کرده میخواست دیگری
از اقربای سلیمان پاشا را بر مسند ولایت آنملک
نشاند اما پیش رفت نشده علی پاشا بالاخره استقلال
یافت و مدعی ملک کشته سلیم بیک بموصل گریخته پناه
گرفت و برادرش عبد الرحمن پاشا گرفتار کشته برادیگر
بحکومت کردستان نامزد گردید دیگر نجف قلیخان
ایرانی حاکم بیه که از دست فتح علی شاه پادشاه
ایران بموصل التجا برده او هم مثل سلیم بیک جوان
خوشرو و خوشخو با اخلاق سپاهی سوار کار جرار است
رخت و لباس رفقا و غلامان او چون کردان ایرانی
بود یک شنبه ۲۳ رمضان نیم روز از موصل بر آمده
و از شط دجله بر جسر عبور کرده در قراقوش چهار
فرسخی که محل تبدیل اسب است مقام کردم دو

شنبه ۲۴ در عنکوه دوازده فرسخی قبر اویس منزل
شد در وسط عنکوه و قبر اتویس رودخانه ایست
بزرگ مسمی به زاب که بر کلک ازان عبور کردیدیم
این رودخانه سیر حد موصل و بغداد است و ده سوار
محمد پاشا تا این مکان همراه بود و ندا این طرف آکرچه
راه امن و بی خطر است تعین این سوار از این وقط
بجهت احترام و مهمان نوازی بود این دو منزل تمام
مسکن اعراب نصرانی از قبیله بنی غسان است
چون بچپرخانها کسیف بود قاسم چوخه دار در خانه
رئیس عراب فرود می آورد طعام لایق مهیا میکردند
سه شنبه ۲۵ در النن کوپری دوازده فرسخی مقام
کردیم قصبه ایست بزرک کوپری بترکی پل را کویند چون
در کنار آن هشت پل بر رودخانه عریض بسته اند
بدین نام مسمی کشته این پلها یک چشمه و بدان سبب
آن قدر تحدیب او مرتفع کشته که غبور دش چون جبل

خراب که بزگرش گذشت دشوار گذار است
چهارشنبه ۲۶ در کرکوک نه فرسخی خواب کرده شد
درین دو سه روز بلکه تا پنج از شدت باران بنوعی بود
که دشواری قطع این راه های مسطح بر مسافرت کوه
های توقات و سیواس در برف و سرما زیاد تر میکرد * ذکر
شهر کرکوک * کرکوک بزرگیست عمارات شهر خارج قلعه
از گل است و اندرون آن از سنگ و خشت و حصار
و بروج قلعه از سنگ و آهک استحکام تمام داشته اما
درینولا کهنه و بی مرمت است چون در میدان مسطح
واقع شده ازدور نمود بسیار دارد پنج شنبه ۲۷ نه فرسخ
طی کرده قدری روز مانده به تاوخ رسیدم چپر خانه
تاوخ صاف و پاکیزه و اهل آن اهل بودند و شدت
باران هم مقتضی مقام آنجا بود اما چون مظنون میشد
که حاجی علی جمر عثمانی که در خانه خود کرکوک منتظر من بوده
صحبت خانه و قیاس تانی رفته از من بیگاه از خانه برآمده
در اینجا بمن ملحق خواهد گردید و اگر پیش روم بسبب شدت

یاران و ظلمت لیل از انجا تجاوز نخواهد نوانشت
کرد و روز دیگر اکرد و منزل یکی هم کند بمن نخواهد
رسید زیرا که من هم همچنان خواهم کرد بدین صورت تا بغداد
صورت بحسن اورا نخواهد دید بنابرین اسپ بدل کردم در
خرماتی مقام کردم خرماتی از تاد وخ هفت فرسخ و مجموع منزل
امروز شانزده فرسخ شصت چهار میل فرنکی بود جمعه
نه فرسخ رفته در کفری اسپ بدل کردم و بهمان
سبب در انجا نمانده ۷ فرسخی آن در قراتپه خواهیدم
* ذکر قراتپه و اثار جنکهای نادر شاهی * قصبه ایست
زیر کوه سمت بغداد و میدان وسیع سطح دارد
در بر عجم واقع شده اینطرف موصل تمام سفر مادرین
برطرف عجم بوده میدان قراتپه یکی از جنک کاه های
معروف نادر شاه است و همچنین اورا در میدان کرکوک
و صحرای ارزن الروم اینطرف کوهستان توقات
برعسا کر سلکین عثمانی فتح و ظفر رو داده الی آلان

آثار آن جنگها چون وندیده ای تو بخانه و خند قهاکه
بنابر صلاح وقت بنا خانه بود و دران مکانات باقیست
و بکسرت استعمال نادری تپه ناری تپه شده چپرخانه قراتپه
کسیف پرکل ولا محال شب من مصطفی بیک نامی عمانلوست
که از کفری الی بغداد چهار چپرخانه بدو تعلق دارد لهذا
مسافران را بچپرخانه راه ندادند بخانه رعایا مسافر بستند
وخرج آنهارا برعایا تحمیل میکنند چون روحکم او نمیتوانند
مسافر را جبرا بخانه خود راه میدهند اما بران بیچاره
انچه از کساد مکان ورداءت طعام و تحمل سخنان
مردم آنخانه میگذرد ذکر ان ملالت آرد و ایضا
اسپ های این چهار چپرخانه کم اصل بدحال زخمی
آنقدر کرسنه اند که باوجود دانه بر برگ کاهی
میدوند و خود را بی اختیار بر ان می اندازند این
قطعه خلاق المعانی گویا وصف الحال انهاست
* بیت * اسپی دارم که دور از آسیب * ماموارد
بر آز روی کاه است * میخسد روز ها گرسنه شب زانکه

* آنانرا بچشم الوسیاه است * در خاک زبهر قوت
خاشاک * میجوید از بن سبز و تا هست * پوشید
پلاس و خاک بر سر * پیوسته ز جوع داده حواله
است * تیغ یمنی بحور و زیرا که * پنداشت که شاخی
از گیاه است * دندان کبر و بروی من زانکه *
با کاه بچشمش اشتباه است * سحرگاه وقت رکوب
بدان بولهب خصال که لعنت خدا برو باد ملاقات کردم
او را از مقابح اعمالش تنبیه نمودم بسیار برنجید
و گفت شرم نمیکنی که بر امی طعام شکایت مینمائی
گفتم غرض من ازین سخن ترقیه حال مسافرین
داد است که شاید در تو اثر کند و تو شرم نداری
که مکان عامه خلایق در زوی آنها که از سرکار عثمانی مقرر
است خرد ضبط کرده آنهارا تحمیل رعایای بیچاره مینمائی
تا چنین ایذا یابند بالجمله از استنبول الی موصل
خود راکب اسب یا گاه خشک و جو نداد چنانچه گذشت

باوجود صعوبت مسالک وزخم ولاغری کاهی در نماندند
از موصل اینطرف تاکفری خوراک کاه است گاه
سبز وجوتر کرده باب است اما چون اسپ های اصیل
زخیم بودند وخوراک بقدر حاجت می یافتند اینقدر
نه نمود اما رین چهار منزل گذشت بر من انچه گذشت
شنبه ۲۹ نه فرسخ راه رفته ورد لعباس بسبب
شدت باران مقام کردم ولعباس قریه ایست و
چپر خانه اش قدری امتیاز دارد وعمارت آن اگر در تحت
آن بدبخت نبودند مسافران بهتر ارام مییافتند
سلخ رمضان ورد وخانه ۱۴ فرسخی که چپر خانه اش
بسیار بد وعمارت اش بدتر ازان است مقام کرده شد
غرهٔ شوال سنه ۱۲۱۷ هجری وارد بغداد شدم از
قوخانه تا بغداد ۷ فرسخ میگویند اما بدانست من زیاده ازده
است تمام میدان چول تا دروازه حصار بغداد هیچ جا قریه
وآبادی بلکه درخت وسایه وهیچ پناه نیست صعوبت
بسیار در ین منزل گذشت چیزاکه در ین روز همرای

منش رو بسیار شدی می وزید و آخر تم تم باران
هم شد اسپ ما چنانچه گذشت کم طاقت خصوص
از باد پیش رو بسیار عاجز شده فرو ماندند و اسپ
یدک و چهار زیر بار و سواری داشتم تاد و فرسخی
بتعداد و بند ریح بدل کرده شد همه در ماندند بالاخره
دو فرسخ راه پیاده طی کرده داخل شهر پناه بغداد
شدم متصل دروازه چپرخانه بود از انجا اسپی گرفته
درعین شدت باران خود را بخانه مستر جونس کونسل
بغداد رسانیدم اگر باران در آغاز شدت وراه کل
ولا شده بود آن شب بایستی بی قوت در زیر هوا
و باران در کل ولا یکذرانم این امر از جمله عجائبات
است که با وجود قرب شهر می بمثل بغداد اینقدر
صعوبت درین منزل بوده باشد که بچندین وجه
احتمال تلف زندگانی مردم دران است و شنیده
شد که اکثر بعمل آمده و می آیند ملکی بسبب کرمالی

بی آبی دوم بسبب کثرت سردی و باران
و هوا سیوم بسبب کثرت گل و لا آن هذا شئی عجاب
مدت این سفر پنجاه و شش یوم بود از انجمله ۱۵ پانزده مقام
و ۴۱ منزل شد میزان جمع فرسخ ۷۵ ۴ چهار صد
و هفتاد و پنج است که یکهزار و نه صد میل فرنگی نه صد کروه
هندی بوده باشد پنجاه چپرخانه در راه می افتد کاروان
آن را در موسم خشکی و امنیت در سه ماه طی میکنند
و چپرهای جلدر و بعضی اوقات در دوازده روز رفته اند
اگر موانع که گذشت رو نمی داد ماهم در یکماه یاسی
و پنج روز می توانستم برید * ذکر اوضاع شهر بغداد نووکنه
بالجمله بغداد دو شهر است یکی شرقی دجله معروف به بغداد
نو نشیمن پاشا و سایر اکابر عثمانی واقع در طرف
عجم دوم کهنه بر ساحل غربی دجله واقع در زمین
جزیره این بغداد عمارات خشتی بسیار کم دارد دور
هر دو حصار شهر پناه سنگی است با خندق عمیق عریض که
زراعت در ان کنند و در حین جنگ آب دجله در ان

اندارند عمارت حصار بغداد نواز سلطان اویس
ایلکانی ممدوح خواجه سلمان ساوجی است مساحت
دایرهٔ آن قدر هشت میل خواهد بود و حصار بغداد کهنه
بفرمان سلیمان پاشای مرحوم از خوف تاخت وتابی
بعمل آمده چون بغداد در دامن بادیه واقع و اطراف
آن مسطح است از بیرون نمود و بسیار شان عالی
دارد اما از جانب اندرون بسیار کسیف پرگل ولاست
خصوص بغداد کهنه که در موسم باران از شهرهای قدیم
بنکاله پر وحل تر است بازارهای بغداد نواگرچه سقف
پوش گنبدی از گچ وخشت معمور است اما بسیار
تنگ قضا و تاریک وبد بو عمارات اعزه از خشت وگل
نامستحکم تر از عمارات قدیمه هند وکار چوب و ساخت
ایوانها آنها همه دهقانی وضع نادلپذیر است خانهای
مشهور وعمارات پاشا هیچ کدام را بخانهای متوسطین
لکهنو مقابل نتوان کرد چه جای عمارات اصف الدوله

وحسن رضا خان مرحوم شهرت شهریت بغداد و
و بصره و نجف و غیره شهرهای ولایت ایران که علماء
آن در هند گوش سامعه را کر میباند چون آواز دهل
فقط از دور خوش آینده است واز مضمون این
شعر خلاق المعانی که در وصف اصفهان اما در حقیقت
صفت بغداد است ✻ بسکه بد رشک بر صفهانش ✻
دجله اشکی است بر رخ بغداد ✻ مشام عقل بوی
صدق نشنود بلکه از استنبول تا بصره خانه که دل یکی
از متوسطین شهر لکهنو بدان تسلی شود و دران
بارام زندگانی تواند کرد بنظر نرسید الا خانهٔ آقا جعفر
پیشکی در کربلا که بوی از مطبوعیت داشت و کسی که
به تمام جهت ده پانزده کس عمله داشته باشد در ان
بارام زندگی تواند کرد رسم قهوه خانه و چونج کشی
در سجابهم مثل استنبول بکثرت است اما بسیار
کثیف و متبذل تر از انجا از میوهای انار شیرین
و چاشنی دار و لیموی شیرین و آلو بخارا خشک

قریب بنازه این ولایت امتیاز بر کل عالم دارد

* ذکر کاظمین * از مزارات متبرکه که درین نواح زیارت

کردم یکی کاظمین است که امام موسی کاظم و محمد جواد

المعروف بتقی در ان مدفون اند و ضه مذکور واقع است

در زمین جزیره در شهری ایضا موسوم بکاظمین

یکفرسخی غربی و شمالی بغداد کهنه عمارات کاظمین

بهتر از بغداد اکثر مسکن غریبان ایرانی و هندی است

دیوار یست کلی بلند استحکام دور خود دارد کثرت

آمد و رفت میانه کاظمین و بغداد آن قدر است که چون

از جسر عبور کنند صدا خر و فاطر مکاری منتظر ایستاده یکی

از ان به پنج پاره که برابر پنج فلوس هندمیشود میدهند

وکسی بهمراه نمی آید اگر آن شخص بر کشتی است

خود می آرد والا بر دروازه کاظمین که همچنین مکاریان برای

همین کار نشسته اند می گذارد عمارت گنبد آن و گنبد

وصحن کربلا در پهلو یکی باهتمام محمد خان قاجار پادشاه

ایران از خشت های طلا ساخته شده و صحن و ایوان
های آن و بازاری خوش اسلوب متصل بیک دروازه
ان از زر مرسله اصفدالدوله مرحوم و زیر همه این بازار
اگرچه خورد است اما در صفا و وسعت و خوش
ساختگی از استنبول تا بغداد نظیر خود ندارد و روضه
اگرچه بزینت روضه کربلا و نجف نیست اما بسیار با فضا
و دلکشای تر از انها واقع شده بیرون کنبد
بسبب تلمع طلا از پنج فرسخ راه روشنی بخش دیده
زایران است و اندرون چون کربلا و نجف از خشتهای
کاشی است ✻ ذکر خوبی صنعت کاشی کاری ✻
صنعت کاشی کاری در هند و فرنگ نیست و قبل ازین
ندیده بودم بعد ملاحظه بسیار پسند افتاد فی الواقع بهتر از
کار طلا و نقاشی است خصوص کاشی کاری کاظم ع
که بسیار لطیف و موافق سلیقه مستقیم است شکل
بندروم و کلدانهای پر گل و خطوط خوش از نستعلیق
و نسخ و طغرا و هر گونه نقش که کلک نقاشی کشیدن

تواند با نواع رنگها که از باد و باران هرگز زایل نشود
درین خشت ها نموده اند و رعایت تناسل و پیوند و زر
یکمری چنان نموده که یکلخت معلوم میشود آن روضه هم
چون کربلا و نجف متولی و کلید دار و خدمه که مناصبت و
نوبت در ایشان تقسیم است و از دیگر طرف صحن
کنبد پست که دو نفر از اولاد انجناب در انجا مدفونند
زیارت ایشان جدا معمول است * ذکر شیوع تشیع
در عتبات و عدم رسم تقیه * با وصف قرب بغداد و غلظت
عثمانیان در آنجا رسم تقیه درین بقعه مبارکه نیست
و همچنین در سامره و نجف و در کربلا خود سب و رفض
نیز رواج دارد تمام خدمه و اکثر ساکنه این بلاد شیعی
مذهب اند و علانیه دران ملک سلوک مینمایند عثمانیان
اگر در جائی دیگر تاب دیدار شیعیان نمی آرند و تف
جروی آنها می آنداز ند اما در عتبات بجز تغافل و اغماض
چاره ندارند سبب آنرا استفسار کردم بعضی گفتند

بسبب جور وخوف پادشاه ایرانست این سخن ولپذیر
نشد بخاطر میرسد که محض شوکت ومهابت این ایمه
واعلان حقیت ایشان است که بطریق کثرت طمع
در دل عثمانیان افتاده میترسند که اگر دخلی در امور
طبیعیه این بلاد نمایند تخلل درمداخل کثیره ایشان که
از زوار ست خواهد افتاد وایضا تعظیم عثمانیان وبرپا
داشتن ایشان این مشاهد را هم برای همین معنی
است زیرا که آثار اخلاص بجندو جه هیچ ظاهر نمی شود یکی
اینکه خود با احرام زیارت نمی بندند مگر که وارد این مشاهد
شوند دوم قلت رحم ایشان برزوار وکرفتن زر وکلیم
وجامه هرچه بدست آید از مفلسان ایشان بجبر وکتک
درکذرکاه‌ها ذکر علامات وعدم اخلاص عثمانیان بعتبات
مذکوره * سیوم عدم التفات ایشان در ترفیه حال زوار در اثنای
سیر چنانچه سابق برین کذرد وجله در راه سامره
متصل آبادی بود که دریا یک شعبه وتنک شده از انجا
میکذرد اهل ده نزد پاشای بغداد شکایت بردند که

بسبب معبر زوار ورود اعراب مسافر بسیار میشود
و سر ماخرج اطعام ایشان می افتد لهذا معبر بجائی مقرر
نمیشود که دریا چند شعبه و چنان عریض است که کشتی
بروزی بجز یکدفعه نمی تواند آمد و رفت کرد و هر دو
طرف تا دو سه فرسنگ آبادی نیست زوار صبح برخاسته
قریب نصف روز بر کنار دریا میرسند اگر کشتی های
معبر بار ناخاله پیش از ورود ایشان بدانطرف برده
باشند همان آبادی که آمده اند برمیگردند این حرکت
برای بعضی دوسه مرتبه اتفاق می افتد اما انتظار چند
ساعت زیر آفتاب و باران دشوار و لاخود ساخته وقتی برای
همه کس است و همچنین کاروانسراها که اکابر شیعه
برای آرام مترددین در اثنای راه ساخته اند متصل
هریک آبادیها بود بر شکنه آنها اینقدر تعدی کردند که
بعض ویران شد و کاروانسرا لایق ودق باقی ماند
عمده تر از تمام عدم الیفات ایشان در مرمت بقاع مذکوره

است مثل اینکه احمد خان دکپلی یکی از امرای صاحب
الوس اذربایجان عمارت گنبذ سامره کرده قبل از
استکاری دیوارهای صحن دهن و تزلزل در امور او
رودا دالی الآن کسی باتمام آن نپرداخت بلکه صحن را
هم پاک نکرده اند الی الآن توده های آجر و حوضهای
آهک همچنان باقیست ازین گذشته تراطراف گنبذ
بسبب کثرت بارندگی در بعضی مواضع کوشده آب
می ایستد چنانچه متحمل است که گنبذ را بتدریج خرابی
رساند با انکه لکوک خرج تعمیر گنبذ شده و در مرمت
این کود ازیاده از صد دو صد زر خرج نیست بدان نمی
پردازند و افتادن گنبذ را از خرج آن قلیل ترآسان تر
میدانند چهارم اینکه برای روشنی این مشاهد وجهی معین
نیست روضه کاظم و مسجف و لیکن بالباستام سکنه قدری قلیل
روشن میشود اما باب روضه های سامره از اول شام مسدود
میکردد * شبهای تار همچو کدایان بعهد او * مسجد چراغ
* نیطابد و ایم از خدا ** مشاهدهٔ این حال رمن بسیار

اثر کرده بی اختیار گریستم نوبرا که روضه علی الهادی
را بحسب ظاهر کمر و نق تر از مقبره سالار مسعود غازی
و شاه مدار یافتم دیگر مزار امام اعظم واقع در قصبه خوردی
یکجانب راه استنبول قریب به محاذات کاظم ع همان
طرف و جاله که بغداد نو واقع است کنبد آن نیز کاشی
کاری بر کلدسته ها شبیه ملمع طلائیست و یکر مزار شیخ
عبد القادر جیلانی در نقش شهر بغداد نو این بقعه
متعلق بایشان که شیخ المشایخ خوانند و مداخل کثیر
از اوقاف و نقدی و نذور دارد هزار و دو هزار کس
که اکثر بیجا بی و سندیند در حجره های صحن آن سکنی
دارند و طعام از سرکار آن مقبره می یابند مدرسه و
مسجدی هم بدان متعلق است معهذا ده یک جلالت
و رونق روضه کاظم ع که مخارج آن تمام برا تفاقیست
ندارد شیخ المشایخ بعد خبر ورود من کس فرستاده
تکلیف قهوه خانه خود نمود بدیدن او رفتم و او را

قبر بی اکبر مثل و ستارش عظیم البطن یا فهم و دیگر مزار
شیخ شهاب الدین سهروردی ایضا در نفس شهر
موضع ولکشا با فضاست چند خادم و مسجد و صحن و پیوتات
دارد و دیگر مزارات خارج شهر چون گنبذ شیخ معروف
کرخی و شیخ اخی قصاب و مقبره زبیده خاتون زن
هارون الرشید و عمارت راهب که علی ع در سفر صفین
بدانجا رسیده و بمعجزهٔ ولایت چشمه آبی ظاهر نموده
بالجمله بعد از پنجاه پانزده روز در بغداد بزیارات این
مواضع و تفرج و سیر بسر برده بودم قصد عتبات عالیات
نمودم و شروع از سامره کردم چه ترسیدم اگر از
کربلا و نجف آغاز نمایم دران اثنا امری رو دهد که از
زیارت سامره ملالت آید دعایق آن گردد و منع
زیارت کربلا و نجف که علت غائی این سفر بوده
امکان ندارد * ذکر سفر سامره بزیارت علی الهادی ع *
بیست و پانزدهم شوال سنه ۱۲۱۷ از بغداد عبور
دجله کرده با کاظم ع آمدم و همانروز چهارواکرایه کرده

روانه شدم نامه ۴ الغر سنجی بغداد متصل براه
استنبول همانطرفها که من از ان آمدم واقع است
واز بغداد روز سیوم قبل از زوال بدانجا میرسند
اگر از منزل قزانیه شش فرسخ بیکسمت راه میل
میکردم پیش از وصول بغداد بدنجا مشرف میشدم
اما چون مقدر بود که آنشرف مرا خاصه حاصل شود نه
در ضمن سلوک سفر استنبول و بغداد از تفحص
آن غافل افتادم و دلیل راه هم آگهی نداد درین سفر
تصدیع بسیار بمن رسید بحدیکه سفر استنبول اسهل
ازان نمود زیرا که از روز خروج از بغداد الی وصول بدان
باران سنگین علی التواتر بود و برف و باران و زمین وغیره
اسباب سفر را بعد وصول بغداد بچوخه دار موصل انعام داده
از موجبات آسایش متحیر مانده بودم و چوخه دار علی
پاشا والی بغداد که بمهمانداری من درین سفر بار
بود مردی بسیار کجرای متعصب در تسنن ایذا رسان

خلایق بوده از رئیس دیهات و قصبات و خدمه مشاهد
بهر مهمانه زر میگرفت لهذا بهر جا که رسیدم مردم از من
رم میکردند روز اول در سیاه خیمه شیخ بنی تمیم
بسر بردیم و ربین آن راه تلی مشاهده شد منصوب
نیمرود گویند از ان تل او قصد عروج بر سموات
کرده بود در روز دوم در شهر دجیل که منزل اول زوار
مقبر راست منزل کردم و مهمان متسلم بودم ذکر مقبره
ابراهیم بن مالک اشتر رونه سیوم در اثنای راه ذکر
مقبره ابراهیم بن مالک اشتر نخعی که بر دست افواج
عبد الملک بن مروان بر فاقت مصعب بن زبیر شهید
شده و مقبره سید محمد بن امام علی الهادی زیارت
کرده وارد کنار شط بغداد برای عبره شدیم این امام-
زاده در بین نواح بجلالت مکان اشتهار دارد و قسم
اورا چون حضرت عباس بدروغ نمی خورند عرض دریا
در بین وقت از طول امل انسان نشان میداد و بشدت
و تندی در گذر بود که مضمون این بیت ظاهر میشد * مرا

واجب شد از دنیا گذاشتن * که می بایست ازین
دریا گذشتن * باین که کشتی و ملاح ناشکسته و ناقص
بودند معهذا رضا بقضا داده عزم عبور کردیم از کثرت
بارندگی و هوا ممکن نشد چون آن مکان محال توقف
نبود دو سه فرسخ راه در ان گل و لا برگشته در قصبهٔ
موسوم بملدبخانه شیخ بنی سعد بهزار خرابی شب
گذرانیدیم روز چهارم باز بساحل آمده بتصدیع و مخاطره
بسیار تا غروب آفتاب عبور کرده شهد در سیاه خیمهٔ شیخی
از ایلات عرب آنشب بسر رفت معلوم باد که
سامره کنار دجله بهما نطرف بغداد نوواقع است اما
چون آنراه حرامی و قطاع الطریق و شکستگی بسیار دارد
مردم اول زیر بغداد بلا روی خشکی عبور میکنند و
نوبت دیگر در سنجار القصه این شیخ مردی وفا باز
چرب زبان خوش مشرب بود بمرض رمد گرفتار بود شب
گرفتار بود شب با آنکه طعامی لایق نداد اسب چوخه

دار و قاطر سواری مرا دزدیده کفت رها شده نمیدانم
بکجا رفتند در یکدو روز پیدا خواهم کرد مقصود او اینکه
بدین بهانه توقیف من کرده استمالاج چشم خود نماید
و تطمیع پیشکش اسب و شتر در حق السعی آن میکرد
خاطرنشان او کردم که برات ازین مرض موقوف
بقدح چشم است و من نه بآن عمل آشنائی دارم
و نه آلات آن باخود و نصف روز بر آمده اکمایوس
شده بود جانوران را حاضر کرد چون در اثنای راه
تا عامره آبادی نبود تندر انده شام بعامره رسیدیم
* ذکر رود دیرنهروان * قدری راه از سیاه خیمه
عرب مذکور و کنار دجله رفته بودیم که کذرما برنهروان
و موضع مصاف علی ع باخوارج افتاد بقدری دوفرسخ
در شکشتکی نهرهای فرود زمین پست رانده بر زمین
مرتفع بر آمدیم ثالث روز باقیمانده از کاروانسرائی
دق دلق منسوب بمیرزا فیچی دور از آبادی که منزل دوم
زوار در هوای صاف مابین است کذشتیم چهار فرسخ

بسامره مانده بود که کنیزک روضه چون میل سرمه روشنی
بخش دیدهٔ منتظران گشت * ذکر قتل المخالی *
یکطرف آن تلی بلند بنظر آمد که مردم آن نواح تل
المخالی نامند توبره جو اسپ را بعربی مخالی خوانند
گویند نوبتی معتصم عباسی بجهت نمود شوکت خود
عرض لشکریان بغداد بحسن عسکری ع نمود و بجهت
اعلان کثرت چشم و یاد کار آن حکم کرد که هر واحد لشکر
توبره اسپ خود پر خاک کرده یکسر تبه در آن موضع
اند از دعدد لشکریان آنقدر بود که آن تل کوه مثال
از انها حاصل آمد بعد ملاحظهٔ اینحال امام ع فرمود
میخواهی لشکر خود را بتو نمایم و اشارت بطرفی کرد که
به بین معتصم تمام قضا مابین زمین و آسمان را از
سوار ان اکمیت پیکر و شبان عجیب منظر پر یافت
که قصد او ذ اهرند بغایت ترسیده دفع آن سیاه را
التماس نمود امام خاطر او جمع کرده لقب عسکری از آن

باز بر او مرا ریاضت بالمجاهده بعد نهروان تا شماره زمین
مرتفع خاکست وکنار باهم آمیخته مترددین از بازار ان متضرر
نمیشوند * ذکر طول آبادی بغداد در عهد خلفا *
در عهد خلفا از بغداد و بناهای تمام این بیست و چهار
فرسخ براه یکشهر بود که خرو سین بام بام از ان سر بغداد
تا بابره متواتر است آمد چنانچه حالی لان اثار عمارات
شهر چون آجرهای پراکنده و خم شکسته و سفال وغیره دو
نامه این راه موجود است و کنید علی الهادی ع چنانچه گذشت
بنای احمد خان دنبلی است بسیار مرتفع و مستحکم تر
از گنبدهای کربلا و نجف و کاظمین است اما از مذهب
و تزیین و حسن سلیقه خالیست اندرون آن صندوقی
چوبین فراخ است که آثار چهار قبر در ان مرئی است
یکی از امام مذکور و متعاقب به نقی دوم حسن عسکری سیوم
از سر حسن خاتون مادر حضرت صاحب الزمان چهارم
یکی از دختران علی الهادی * ذکر سرداب سر
من رای * یکسمت صحن آن روضه اقداس یک سر

پرتاب و در صحنی علحده سردابه شرمن را می است
که صاحب الزمان ع غیبت صغرا ازان موضع فرموده
سردابه مذکور الی الان بحال قدیم است و دست مرمت
بدو نرسیده و کسی بران چیزی نیفزوده نهایتش اینکه
بالای آن گنبدی بجهت محافظت ساخته بودند
چون کهنه شده بود حسین خان پسر احمد خان مذکور
آنرا شکسته بنای گنبدی وسیع و لایق گذاشت
کار بنای این گنبد بسیار بهتر از گنبد علی الهادیست
چون از ارتفاع دیوار بحد سقف پوشی رسید
پریشانی بدان دودمان سعادت پیمان رو داده ناتمام
ماند والده سلطان محمد خان قاجار بعد وفات پسر
بزیارت سامره مشرف گشته اراده اتمام آن کرد
و از والده حسین خان استجازه نمود قبول ننمود
و گفت انشاء الله تعالی ما خود بهر صورت باتمام اینمقبره
سعادت حاصل خواهیم کرد میرزا احمد قزوینی که مهتمم

گنبذ علي الهادي و ايضا در عهد حسين خان سر كار
اين كنبذ بوده بالتماس والده حسين خان الي
الان در سامره قيام دارد و منتظر اتمام آن است
بديدن من آمد و در دعوت خانه متولي مشرف بود
روز ديكر ورود سيد خليل متولي سامره كه مرد سني
مذهب نيكو اخلاقست و بر عايت من از علي پاشا مامور
بود بديدن آمده دعوت چاشت و شام نمود روز سيوم
كه هوا اندك صاف شده بود از كثرت هجوم كدايان
و ايذا رساني چوخه دار بخدام به تنك آمده عزم
رجعت كردم تا همين كه چند فرسخ طي شده بود باران
ديكر باره كرفت وچنان شدت وامتداد نمود كه تا بغداد
هيچ جا منقطع نكرديد از كثرت بارندكي دو روز در جبل
مقام كردم بلكه سراز روزن بر آوردن نتوانستم
بنابرين شش روزه راه آمد و رفت زوار كه كاهي در چهار
روز هم طي ميشود مرا به دوازده روز كشيده ۲۷ شوال
باز ببغداد رسيدم بعد از انكه يك هفته از زحمت

آن سفر در بغداد دا سیوم احرام زیارت کربلا و نجف
بر میان جان بستم و مهماندار علی پاشا را خبر نا کرده
برفاقت مکاری که چاروادی او را اکرایه کرفته بودم * ذکر
سفر کربلا و نجف * چهارم ذی قعده روانه کربلا شدم
با انکه راه ناامن و من غیر واقف محض بودم این سفر
از اول تا آخر بخیر و خوشی و سهولت کذشت بخلاف سفر
سابقه بهر خاکه میرسیدم مردم اکرام میکردند چنانچه هنوز دو سه
فرسنج از کاظم ع بد انطرف نرفته بودم که باد عثمان مفتی
کربلا که مرد آزاده مشرب با خلاق است و هم از کاظم
ع بوطن میرفت دو چار شد بسیار کرم جوشی کرده
التماس نمود که تمام راه مهمان او باشم و در کربلا
بخانه او فرود آیم چون مقصود من جز زیارت
نبود از قبول آخرین عذر خواسته راه بسبب امداد
او پیمودم کذشت و از بغداد تا نجف هر دو فرسنج راه
کاروانسرا های مستحکم قلعه دستور از کچ و خشت

ساخته اند که میسوم بخان است واکثر آنها آبادی
ندارد آنروز دوه فرسخی بغداد درخان مزرقچی
مقام شد روز دوم بعد ظهر قریب بعصر وارد شهر
کربلا شده درخانه یکی از بنی اعمام سید حمزه عم سید
احمد کربلائی که در مزشد آباد باو آشنائی داشتم
فرود آمدم وامید ملاقات سید احمد موصوف داشتم
اما او چند ماه قبل فوت شده بود بنی اعمامش تو ازم
اعانت درزیارت وضیافت تعمل آوردند پنجروز
دران شهر سعادت بهر خوش گذشت امین اغای
ترک حاکم کربلا که باکرام من از پاشای بغداد مامور
بود در آن مدت دومرتبه ضیافت نمود ودقیقه از آدمیت
وخوبی فروگذاشت نکرد وچون رخصت چاروا از
مکاری معتبر گرفته دوانه نجف اشرف نمودیم راه
وچه کرانیه خوبست هموار انکار مبالغه کردم وعذر را خرام
زیارت گرفتم اجازت آن بوجه خاصه خود شامل است
آوردیم * ذکر ملاقات با خالد ودهاه کربلا * در کربلا

بکربلائی بیگم خالهٔ خود وکنیزان قدیمی و دوده‌ها که از
شدت فراق وطول سفرهای من به تنگ آمده ترک
دنیا کرده در کربلا مقیام دارند ملاقات افتاد بسیار پیر
وشکسته واز قضیه وبای فقیر وغارت زده یافتم بقدر
مقدور وارتضای وقت اعانتی بعمل آمد اصلاح کنند
وصحن روضهٔ کربلا چنانچه معلوم شد درین نزدیکی
بفرمان محمدخان قاچار تجدید وتعمیر یافته سقف ازخشت
ملمع طلا ودیوارهای اندرون آن مذهب منقش
کار نقاشان مشهور را بر انعمت وطرف بیرون و
بیوتات صحن تمام کاشی کاری است بسیار نازک ورنگین
ودرغایت استحکام بسیار بهتر از روضهٔ کاظمین
ونجف ونقصی ندارد غیر ازین که تمام عمارات بیوتات
آغاز بدرجهٔ دوم شده بسبب وفات محمدخان ناتمام مانده
دروسط گنبد صندوقی ایست فولادی بسیار خوشن
ساخت که قبر سید الشهدا وعلی اکبرع در انست

یکسمت کنبذ در صحن چینی قبر پنهاد و تن شهداست
بقولی حضرت عباس وحبیب بن مظاهر هم در انجا است
اما حسب ظاهر قبر حبیب ابن مظاهر در غلام گردش
آن گنبذ و حضرت عباس بفاصله ربع میل است خدمه
حسین ع که بچهار نوبت منقسم شده اند چون نوبت
طایفه از گنبذ مبارک در گذرد بگنبذ حضرت عباس
روند نزدیک بقبر حبیب ابن مظاهر سردابه قتل
گاه است که از انجا خاک برمیدارند و در وسط صحن
مقام ابراهیم محاب ابن کاظم ع بفاصله ربع میل خارج
شهر خیمه گاه و مقام ابن العابدین است زن اصف الدوله
مرحوم عمارتی لایق بران کرده و نزدیک بدان عمارت
کاروان سرای هم بنا گذاشته بود که بسبب فوت
آصف الدوله ناتمام مانده و بفاصله دو سه فرسنخ از
شهر گنبذ قبر حر شهید است که از دور بنظر می آمد چون
اعراب آن نواح بنام وبی رهزنی میکنند و بدون
قافله سنگین کسی بدان طرف نمی رود از زیارت

آن مرد خدا المحروم ماندم دور شهر کربلا حصار کشیده
کنم عرض عبیر بسته محکم کرده بابی در آن رخنه انداخته داخل
شده بود شهر قبل ازین ساکن نجبار و متمول بسیار
آباد بوده بعد قضیه مذکور مردم متفرق شدند * ذکر حادثه
وهابیه در کربلا * مجملی از بیان حادثه مذکور اینکه ۱۸ ذی الحجه روز
غدیر خم که اکثر مردم معتبر کربلا بزیارت مخصوصه نجف رفته
بودند قریب بیست پنج هزار وهابی سوار اسپ
های عربی و شترهای نجیب وارد نواح شهر کربلا
شدند چون بعضی از آنها در لباس زوار قبل ازین
داخل شهر شده بودند و عمر اغای حاکم بسبب تعصب
قومی با آنها زبان داشت بحمله اول اندرون شهر
در آمده صدای اقتلوا المشرکین و هو ازه از بحر الکافرین
در دادند عمر اغا دید که اگر سخته آخر باید بفرمان سلیمان
پاشا قصاص رسید بعد قتل و نهب عام ملی خیانتند
که خیانت بامی طلبا کنند از کشنده بیرند از غایت اسخکامه

میشد نیا مد لهذا قبر و اندرون گنبد را به کلنگ و تیر
خراب کرده قریب بشام بی خوفی و سببی ظاهر بوطن خود
برگشتند زیاده از پنج هزار نفر کشته شد و زخمی ها را خود
حساب نیست از انجمله اند مرزا احسن نام شاه زاده
ایرانی و مرزا محمد طبیب لکهنوی و علی نقی خان لاهوری
معه برادرش مرزا قمر علی و غلام و کنیز و انجمله اسباب
کارآمدانی بود خصوص طلا و نقره از سرکار حضرت
و سایر سکنه شهر تمام بجا ماند و بعد غارت پاک رفتند
در صحن مقدس خون مذبوحان روان و گنبد و حجرهای
صحن از لاشهٔ مقتولین پر بود بجز محله حضرت عباس
و گنبد اجنبیات کسی ازان بابه رهائی نیافت و شدت
آن حادثه بجای رسید که من بعد یازده ماه ازان
وارد آن شهر شدم هنوز آنقدر تازگی داشت که بجز
نقل آن حدیث دیگر در شهر نبود و در اثنای
حکایت میگریستند و از استماع آن مو بر اندام راست
میشد اما مقتولین این حادثه اکثری بنامردی کشته

نشدند بلکه چون کوسپندان دست و پا بسته خودرا
بقصاب سپردند بعد بیرون رفتن وهابی اعراب
اطراف غافله عود آنها انداخته چون مردم بیاغات خارج
شهر برای مدافعه بیرون رفتند خود فوج فوج داخل
شهر گشته مس و برنج اموال ثقیله انچه از وهابی
مانده بود بغارت بردند تمام آن شب و روز دیگر
تاراج آنها امتداد داشت هرکس در انوقت بشهر
رفت کشته گشت از اصول وفروع ملت وهابی وحسب و
نسب مخترع آن هرچند تفحص کردم از کسی مفصل معلوم
نشد زیرا که مردم اینمملکت باغوای امرای عثمانی واز
غایت سبک عقلی حسابی از دو برنداشته امر اورا
قابل ضبط وحفظ نمی دانند بنابرین قدری قلیل که تجسس
بسیار متسموع شده بود در پین مقام درج افتاد * بیان
حسب و نسب و اعتقادات وهابیه * موسس این اساس
عبد الوهاب نامی است از نواح حایل بودة تقریب

پسر خواند کی در خانهٔ ابراهیم نامی از اعراب بنی
حرب در دهی از نواحی درعیه من اعمال نجد پرورش
یافته و با اماثل و اقران بذهن و ذکا معروف و بعقل
کیاست موصوف بود جودی بافراط داشت بهر چه
دست او رسیدی باتباع و انصار بذل و ایثار نمودی
بعد از آنکه در وطن پاره از علوم عربی و فقه حنفی اخذ
کرده بود مسافرت باصفهان و دران بلده استفاد
حکمیات از فضلای نامدار نمود و پس از آن بسیاری از بلاد عراق
و خراسان را تا سرحد غزنین سیر نموده بوطن عود
نکرد و در سنه ۱۱۷۱ یا یک دو سال پیش و پس آن دعوی
این مکت از باطنش سر برزد در آغاز مقلد امام اعظم ابو حنیفه
در اصول و در فروع برای خود عامل بود آخرش
در بعضی اصول نیز کردن از تاوه تقلید پیچیده انچه
برای او مستحسن آمدی مستقلانه کفتی و مردم را بدان
دعوت کردی ازان جمله جمیع فرق اسلام را مشرک
و کافر در زمره عبده اصنام محسوب داشت بلکه ایشان

زابدتر از کفار پرستندگان عزا و هبل پنداشت زیرا که
آن جماعت در حین نزول بلا یا بی اختیار رجوع بخالق
میکردند و مسلمانان در اثنای واردات نیز بجز نام محمد
و علی و ایمه و صحابه نمی برند و تعظیمی که عامه اسلام بقبر
مطهر پیغمبر و ایمه هدی کنند و در حضرت باری
بدیشان توسل و استشفاع جویند نرا بت پرستی
نامند و گفت این فریق از عبادت اصنام ندارند زیرا که
عبده اصنام مثال کفار چین و هند نیز هیاکل معبوده خویش
را خالق ندانند بلکه گویند قبله ماست بوساطت ایشان
از درگاه بار مسالت مینمایم و چنین است حال یهود
و نصارا در واشان تصویرات حضرت موسی و عیسی
و پرستش آنها بلکه خدا پرستی آنست که ذات اورا
بی شرکت غیر پرستش نمایند و شریکی در ربوبیت بدو
قرار ندهند مجملا جمعی از عوام طوایف مجددیه گردیده
بتدریج در ان نواح صاحب آوازه و اشتهار گردید

مدام تخریب قبه رسول انام و مراقد منوره ایمه کرام
نصب عین و اشتی که در هنگام قدرت بعمل آرد
اجل امر را فرصت نداده درگذشت پس از و
محمد پسرش امام و مفتی شریعت او گردید محمد از هر دو
چشم کور الی الان در قید حیات و بخانه خویش منزوی
میباشد و خلافتش بر عبد العزیز بن ساجور که ایضا مورده
ابراهیم مذکور است قرار یافت مسمی بامیر المسلمین
صاحب جیش و حکم گردید مردی بلند بالا بسیار قوی
هیکل شدید آواز است با آنکه سنش از هفتاد تجاوز
کرده بقوا بش خللی راه نیافته بلکه چهل سال است
که کسی از دو دمان او نمرده گویند تا این مذهب حق استحکام
نیابد کسی از ما نخواهد مرد این معنی پیشتر موجب اعتقاد
عوام گشته است و او را پسری است بسیار مدبر و شجاع
صعود بن عبد العزیز نام که لشکر کش و قایم مقام اوست
بالجمله ابن عبد العزیز هفته دو مرتبه بخدمت محمد بن
عبد الوهاب حاضر شده مسایل دینی را از و تحقیق

میکند و بفتوای او افواج به بلاد فرستاد و در نماز و سایر
احکام بدو اقتدا مینماید و در این طریقه صاحب تمر از
عبد الوهاب است بنابرین بنواح نجد اکتفا نکرده بلدان دور
دست را بطریقهٔ خود دعوت نمود و با تباع خود و ما
والوال و اجناس جمیع فرق را مباح گردانید و گفت اگر کشته
شوند و متکفل عیال و اولاد ایشان در دنیا و ضامن دخول ایشان
در جنت اعلی نشئهٔ آخری خواهد بود چنانچه بهر یک
از مجاهدین در وقت رخصت فرمانی بنام خازن بهشت
دهد و در گردن آویزد که بعد مفارقت روح بی سوال و درنگ
بفردوس برین در آید از نفاذ امر او حکایتها که عقل
سامع از ان خیره گردد نمایند بروی خاک نشیند و بی تکلف
بمردم معاش و بارعایا بعدل و داد سلوک نماید مداخل
ملک تمام صرف تجهیز جیوش و مصارف ضروریه
آردا است جیش او چون صدر اسلام قبایل اعراب
لا تعد و تحصی است که بفرمان او بقصد ثواب عزا و طمع

بخصمت حاضر می آیند خمس حصه او و باقی از غانم است
همه قاتل الاکل لاغر اند ام زحمت کش اند بچند دانه خرما
قوت یومیه بسر برند و بیک عبای کلیمی سالها گذرانند
اسپ های ایشان تمام نجدی از نسلهای معروف است
بلکه اسپ نجدی را بطرفی دیگر رفتن نمیدهند الی الان
تمام جزیرة العرب را غیر یمن و مسقط و مکه و مدینه بتسخیر
در آورده سبب ترک او حرمین یکی اینکه تعظیم بیت الله
بسیار میکند و حجاج را از هر طایفه که بیایند ضیافت کرده
بدرقه داده میگذراند شرط است که قوافل حاج از
ولایت او عبور نمایند و الا مردم فرستاده برمیگرداند
دیگر اینکه شریف مکه خود را از متوسلان او وا می
نمود و درینولا بتحریص امرای استنبول اظهار
وجود کرده است بنابرین خاطر عبد العزیز بر فتح آن
بلاد قرار یافت و صعود پسر خود را با لشکر بی عدد بدان
طرف ها فرستاده پنجست طایف را قتل عام و حرق کرد
چون موسم حج بود در انجا توقف نمود و پس چون

بلای ناکهان بمکه رسیده فتح نمود و بعضی از اماکن
متبرکه را شکسته بجده رفته محاصره کرد شریف بر
جهازی سوار شده به بحر قلزم گریخت و مردم جده مال
امانی داده صلح کردند چون صعود عازم بلاد عمان بود
بهمانقدر اکتفا کرده بدان طرفها شتافت و شریف
دوباره بجده و مکه دست یاب کشته قلیل مردم اورا
که در آن ولایت بودند بکشت و گریزانید اما صعود از
پای جده بولایت مسقط تاخت برده جنکی با سلطان
آن دیار کرد قبایل اعراب نواح مسقط تمام ملک
او اختیار کرده از سلطان خویش باغی شده اند
و برادر سلطان که مدعی سلطنت است وابی کشته
از وابی لقب امام المسلمین یافته بنابرین سلطان
بجز حصار و شهر و اطراف مسقط چیزی در دست
ندارد و صعود چون میداند که آخر کار خود بخود بدست
خواهد آمد حمله بران نمی برد مردم بصره وحله از مهابت

وهابی شب و زست خواب نمی کنند و در کربلا و نجف
خودش بهما خلایق کشیک میکشند اشیا و اسباب قیمتی
روضه نجف را با کاظمین برده نگاهداشته اند بحسب ظاهر چنان
می نماید که بصره عنقریب مسخر او گردد زیرا که تا خت او اکثر تا زبیر
سه فرسخی بصره میرسد و بر قبایل عتوب که عام جهاز را نمی
میدانند و جهازات خود دارند از دو سال دست
یافته و قوت دریای را ابر قوت بری مزید کرده
بعد تسخیر بصره تسخیر بغداد و پس ازان ممالک
استنبول بآسانی او را میسر خواهد آمد با اینکه این
حقیقت بر همه کس واضح و روشن است و در قایع کربلا
بسمع سلطان روم و بادشاه عجم مکرر رسیده کسی
از ایشا بتدارک نپرداخت لهذا دلیر گشته بیفزاید
حضرت خاتم بدعوت سلاطین عالم نامها ارسال نمود
چنانچه ترجمه نامه که بپادشاه ایران نوشته درین
مقام ثبت است * ترجمه نامه وهابی بشاه ایران *
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد العزیز امیر المسلمین الی فتح علی شاه ملک عجم انکه
چون بعد رسول خدا محمد بن عبد الله شرک و بت
پرستی در امت شیوع یافته بود چنانچه مردم در بقعات
اکبر بلا و نجف پیش قبور که از سنگ و گل ساخته
ایشان است بخاک می افتند و سجده کرده عرض
حاجات میدارند این اضعف عباد الله چون میدانست
که سیدنا علی و حسین باین افعال راضی نیستند کمر
همت بتغییر این مبین بسته بتوفیق حق تعالی نواح
نجف و اکبر بلا و عرب را از آلایش ها پاک ساخت
خدمه و سکنهٔ کربلا و نجف که بنا بر اغراض نفسانی
منع پذیر نبودند صلاح منحصر در افتاد اعدام ایشان
دانست لهذا بنواحی از غزات بکربلا فرستاده
چنانچه معلوم شده باشد سزای لایق بدیشان
داده شد اگر ملک عجم هم بدین عقیده بوده باشد باید که
از ان توبه نماید زیرا که هر کس بر کفر و شرک اصرار

درز وید و ان خواهد رسید که بسکنه کربلا رسید
و السلام علی من اتبع الهدی بالجمله چون از زیارت
مشهد کربلا فراغ شد از راه حله که ۱۶ فرسخ است
روانه نجف اشرف شدم راه بادیه اگرچه سیزده
فرسخ و کوتاه تر است اما مخوف از حرامیست
و چون وصول افواج و ما بی بعزم تاخت نجف از روزی
که کاظم را کذاشتم در هر منزل خصوص انظر فهما اشتهار
تمام داشت از جمله سعادتی که میسر ادرکربلا حاصل
آمد اینکه این قصیده که در مدح سید الشهدا و تبیین
شدایدر اه استنبول در اثنای طریق انشا کرده بودم
پسندیده ارباب کمال آنجا افتاد بر قطعه ضخیم مذهب
بخط خوش نوشته بر در رواق مبارک محل دخول
زایرین است آویختند * قصیده در مدح حسین لهو لفة * صبح
چو سر زند ز چرخ آئینه جهان نما * جلوه کند درو
بمن چهرهٔ خوب کربلا * باز چو تیک بنگرم جانش شود
معاینه * صورت نحس قیح حصار ارغنه و ماطیا *

هر سحرم کشد برخ سد ز جدا ز آتشین * تا که
بدارد بدان باز مرا از مدعا * من همه روزیره کنم
خشتی ازاین بزور شوق * تا که زنیم بدین نمط
بر در آن شه ورا * کاه ز برف و یخ نهد پیش رهم حصار
سنگ * در پیشش زند مرا تیر زا مطر هوا * من
نهراسم از ستم جمله برم بفوج عزم * مشتاب آنقدر
کنم که شود آن حصار وا * کاه ز کبرت مطر کاه ز فرط
لای و گل * دام نهد چو عنکبوت نسج شکار باز را *
پس چو هوا کرفت باز نسج شود تباه پوچ *
دام وی آنچنان کند تندی عزم من هبا * چه بود این
حصار و دام گر نیمه خار و نیشتر * در رهم افکند برم
ساخته چشم خویش پا * وین ره پر خمش بکوه تیزی
و تندی قال * خود چو حریر و پرنیانست در کف پای
شوق ما * عفعف عثمنی چه پر کند منازل و فراش *
همت سمع و شامه چون کل و بابلی و نوا * وانهمه

شبکه‌ی شش کیک قناق ترکمان * هست چو قاقم سمور
خواب درفرح فزا * چرکن خان وصدطریق
گد په درکیز سیاه * دیدن رویشان کرباد بر همه
لعنت گویا * وان سه‌ر دوروز وسه پی هم وماند کی
راه * درنظرم چو کحل هست راحت چشم ونورزا *
وزربلندی جبال یا رصعب پرخطرش * کشف کنم
زاه صراط سهل شود بعقلها * قطع چنان زهی بره
اسپ درظلم شب ومطر * یا همه آن سک چپر سهل
پمن چوشرب ما * وآن همه طول بادیه خوف یزیدیان
کرد * چون شب وصل دلبران هست قصیر عمزدا *
پی دوی سگان بروز شام مصاحب خران * سمع
گذاف شان که چون دردد لست روح سا * اکل
لحوم سک وخرطبخ بروغن شغال * لوخته چون
زغال و نان راست چو چرم کرکها * تشنه لبی ایزا
وغال قریه کرد بر فرات * این همه کم باتباع کربت
شاه بکربلا * چشم وچراغ خافقین در نظر نبی چوعین *

ثانی شه حسن حسین زاده اشرف النسا * لاکه
بروی اهل ضیع صف بکشید هم چو سد * اما تن چند بیهراس
از رفقا و اقربا * جمله زشوق مشهد خوبرخ عذار
ویکزبان * گرچه زرقه شان نمود بیعت خویش شاه را *
با دل ثابت و سرور سبق گزین بیکدگر * همی
طمع ظفر شدند در ره کار حق فدا * و رغم آن همه عزیز
کشته قتیل در نظر * چون پدرش جزع نکرد و او
بحکم حق رضا * نز حق تقدیمین شده نز متاخرین شود *
این همه صبر و پردلی در کهن و ابتلا * سر نزدش
تزلزلی یکسر مو بقول و فعال * زاول و آخر اندران
معرکه پر از بلا * و آن حرکات باوقار و آن سکنات
تابتش * نقش دل عرب نمود طرز شجاعت و وغا *
ابن ابوعبیده و ابن زبیر هر که بود * مصعب و این
اثرش کرده و راست اقتدا * راند ز آب چون
سنان آن حشر یزیدیان * با همه تشنگی نخورد آب زانست

وحیا * وای بحال خصم او چه بوسم از زیانش *
چون ظفرش شکست شد تا ابد بدو سزا * کاش
تو طالبا بدی ز ایل وجود آن زمان * بو که فشاندی
بپاش ای این دم قالب نارو ا * بعد هزار و شصت وصد
آمدی از شهادتش * بر در او کنون بخواه بلکه به بخشد
خدا * القصه روز اول در شهر حله که از شهرهای
معروف عراق است و سالها دار الملک سلاطین
بنی مزید در عهدی خلفای عباسی بود منزل کرده شد
در بین راه از دو نهر بر پل عبور کردم یکی نزدیک کربلا
موسوم به نهر حسینیه که سلطان مراد خوندکار روم از
فرات بریده بیار بکار مردم کربلا می آید و سلطان
مذکور بدین عمل نیکنامی بسیار حاصل کرده ※ ذکر شهر حلیه
ونهر اصفیه ※ دوم نهر اصفیه المعروف بهندیه منسوب
بآصف الدوله مرحوم بن شجاع الدوله صفدر جنگ
این نهر بسیار بزرگ تر از حسینیه بعرض رود خانه
ایست الی لان قریب وه لکه زر خرج آن شده اگر چه

هنوز به نجف نرسیده زیرا که بفرمان پادشای بغداد و
وتجویز متوالی از زیر قریه ها و قصبات و ایلات عرب
خصوص شهر کوفه بجهت تعمیر مزروعات و زراعت
میکذرانند و فقط آب رسانیدن بمردم نجف مقصود
ندارند مانزح آب در شهر نجف بسیار آزار ان
کرده یک فرسخ دیگر باقیست که اگر آن هم چنانچه درین
زمان هم درکار ند بریده شود آب آن نهر که از فرات
می آید بر دو خانه نمی رسد که در زمان سابق زیر نجف
بعظمت شط بغداد جاری بوده و ثانی الحال خشک
گشته آثار آن الی الان موجود است خواهد افتاد پس
از انجا سر از یر شده باز بفرات خواهد پیوست و مدام باقی
خواهد ماند و بهر رو دیر افتادن کار این نهر و بستن پلهای متعدد
بر شوارع و چون کوران بیصرفه خرج کردن اهل کاران زر
اصف الدوله را بحسب قسمت نیک برای آن مرحوم مفید
افتاد و بسبب جا بجا رفتن نهر و فائده دادن بایلات عرب

لوایت و نام باو بیشتر داد معلوم باد که اصف الدوله را
آثار خیر در بلاد عرب خصوص در عتبات عالیات و نامداری
[illegible] است که بجز امیری و پادشاهی شایسته
[illegible] نبوده و بعد ازین معلوم نیست که کسی را
[illegible] و ما صدق این چند بیت را که پانزده سال قبل
ازین [illegible] قیاس در ضمن مثنوی در مدح او
انشا کرده و دیباچه کتابی که بنام آنمرحوم است ثبت
نموده بودم درین صفحه بچشم خود بی شبه درین بلاد
مشاهده کردم و از صغیر و کبیر شنیدم * مثنوی *
این نامه بنام آنجناب است * کز حادثه دهر را مآب
است * ذاتش غنی از بیان و صاف * صیتش
بکرفته قاف تا قاف * گرچه آصف دولت است نامش
* صد آصف رخیا غلامش * شاهان جهان ذرار رضاجوی
* او بر در فقر در تکاپوی * ملک دو جهان مسلم او
راست * هر چیز نکو ز عالم او راست * ز اثار نیکو
بفضلش داور * او را شمره آنقدر میسر * کش عشر عشیران

سلف را * بود آرزو نشد مهیا * الغرض شهر
حله مثل بغداد بر هر دو کنار فرات واقع شده پادشا
و عمایدنشین طرف زمین نجف و بساتین خارج زمین
جزیره است و باغات و بساطین بسیار و اطراف
خود دارد * ذکر مسجد شمس و مزار عقیل ع وذوالکفل
نبی * از جمله عمارت نامدار آن یکی مسجد شمس
است در موضعی که آفتاب بجهت نماز علی ع بالتماس
رسول برگشته بود و یکر مناره سر علی در عوام شهرت
دارد که اگر بران رفته کوئی بحق علی بجنبد و حرکت
می آید و اگر بحق عمر کوئی هیچ حرکت نمیکند بر بن سخن
وثوقی نیست اما حرکت کردن آن جسم عظیم مسلم
است زیرا که از ثقات شنیدم که در وقت حرکت پای
منارا بعتاده شاخصی بر سر حد سایه آن نصب کرده
بودند دو زرع سایه پس و پیش میشد و یکر مزار عقیل
بن ابیطالب برادر علی ع روز دیگر در اثنای راه مقبره

ذو الکفل نبی و موضعی مشهور بمجاه قبر و مقام صاحب
الزمان ع متصل حصار نجف زیارت کرده از جانب
وادی السلام وارد شهر میشوند کنند ذو الکفل
در قریه کوفه که سکنه اش تمام یهود بودند و حصاری مستحکم
دور آن ساخته واقع شده مطاف کل طوایف یهود بلاد
عرب ناحدود شام و استنبول است و گویا ایشان
را بعد از بیت المقدس هزار کنوا از این موضعی نبوده
باشد زمین اطراف نجف باریک آمیخته بسیار مسطح
و لکشا با فضاست بوته ای خورد از کاههای خودروی
الوان بافراط در آن میروید نظیر زمین نجف درین
باب بجز کیپ جبش که در آغاز کتاب ذکر آن گذشت
درین سفر جائی ندیدم * ذکر کثرت سراب در زمین نجف
و یضا اطراف نجف سراب خصوص در روز خانه
خشکید نمی بسیار مینماید انچه را از دور هند سراب
میدانستم بعد ملاحظه این سراب معلوم شد که در
غلط بودم زیرا که این سراب تا صد قدم فاصله بفاصله

چون زر و خانه جاری میشاید دور شهر نجف حصار با برو ج
مستحکم است خندق نداشت در زمان دولتی از سرکار
وزیر ابراهیم خان باد مت تحقیق نجف رسیده بود بسبب
خوف و نابی مصرف آن زر در حفر خندق الیق دانست
باذن عامه بساختن آن اشتغال دارند * ذکر عمارت روضه
نجف * عمارت روضه نجف از گنبد و صحن و بیوتات
و دروازه ها کامل و مرتب است گنبد و دو مینار اطراف آن از
خشت طلا بمعماری اخلاص یاور شاه تعمیر یافته
اندرون گنبد و دیوارها بیوتات دروازه تمام کاشی
کاریست اما نه بخوبی طرز و نقش کاشی کربلا
در پیش گنبد صفه بسیار وسیع خوش نما بزرگ
تر از صفه کربلا ساخته اند ایوان گنبد و
صندوق مبارک از نقره است باینکه اکثر اسباب کار
آمدنی بود قیمتی این روضه در کاظمین محفوظ است
همیوز چراغ اوقانوس ها و قالین های نفیس و نقره

آلات بسیار دارد بعد فراغ زیارت علی ع رو بیک گوشه
کرده زیارت حسین ع می خوانند زیرا که گمان کنند
که زین العابدین ع بعد معاودت از شام سر مبارک
پدر را بخاک دفن کرده بعد فراغ ازین زیارت پائین
صندوق رفته زیارت آدم و نوح ع می نمایند قبر آن
هر دو نبی در انجاست بیرون گنبد در غلام گردش
متصل بباب در آمد لکد کوب زوار فتحعلیشاه عباس
مرحوم است نامعلوم و سمت دیگر غلام گردش
که برای نماز معین است حجره است قبر محمدخان قاجار
از یک پارچه سنگ مرمر دران نصب است همواره عود
می سوزد و شمع های کافوری در شمع دان های
نقره شب روشن می شوند و قاری ها همه وقت در
تلاوت میباشند این شان عالی برای قبر محمدخان در جوار
روضه مبارک مطلقا خوش نمی آید و گواه ناتوانی و
بی مقدرت و ارثان اوست ✻ ذکر اعزا بی بدی ✻ در
چنیکه زیارت می خواندم بآنکه چرا کسی از خدام مقربت

واسطه من بودند من از مهابت لرزان بودم اعرابی
بدوی داخل رواق شد که ریش سفید و از کبر از
عدم جز گری موهایش زرد شده بود و قمیصی بلند چرکین
در بر و عبای از ارلنگوته در پا داشت و چنین ظاهر میشد
که از گرور اه رسیده گرور وضه می کشت بجای
زیارت خواندن می گفت یا آبا الحسن سلمه
علیک و پروای واسطه خدام نمیکرد با آنکه از غایت
اخلاص و اعتقاد اشک از چهره اش روان بود
چنان بی واسطه از در در آمد و ضریح مبارک را تکان
داد که من واهمه برداشتم پنداشتم که آبوالحسن ع یکی از
رفقای راه و دوستان بی تکلف اوست او مشتاق
از راه رسیده آن جناب را از خواب ناز که در ازو
بیگانه شده بیدار میکند و از مشاهده بی تکلیف و یکرنگی
او به سبب جنسیت و خوف و واسطه جوئی خود بنابر
بیگانگی و اعجمیت تعجبها کردم و فرق بسیار فیمابین

یافته بر مزبهٔ او حمد بردم از مقامات منبر که خارج
روضهٔ یکی مقام زین العابدین دیگر صفهٔ صفا ست
که در بیرولا شکریان خصوصا که بکوملک اهل نجف آمده اند
و در جوار آن سکونت دارند از غایت حماقت و خریت
آن مکان شریف را از نجاست و کندکی پر کرده
ذکر ملا معبوده متولی ملا محمود که آباعن جد کلید دار
روضهٔ مبارک و در بیرولا حاکم نجف نیز هست مردی سلیقه
با اخلاق زمانه سازی است خدمت روضه را بیشتر از دیگر
متولیان میکند چنانچه عصر که وقت بر آمدن شمرفای
عشائی از حرم سر است او بروضه حاضر کشته بعد
فراغ نماز زین پوش بریک سمت صفه مذکور انداخته
می نشیند گویا آتش خانهٔ اوست الگاه نماز مغرب
اندرون روضه ادا کرده بخانهٔ خود که باندک فاصله است
رفته طعام می خورد و با مردم صحبت میدارد و وقت عشا باز
بروضه آمده بعد فراغ نماز ابواب گنبد و صحن را
قفل کرده بخانه در حرم میرود و چون از علی

پادشاه باکرام من مامور بود مرا در صحن مبارک
حجره داد و کسان برای خدمت معین نمود طعام باهم
میخوردیم در بلاد عثمانی از اسکتنبول الی بصره
طعامی لذیذ تر از طعام او بخوردن نیامده طباخهای
ایرانی وهندی دارد وقت دست شستن بمن بخود
میخته بپوست فارنج آوردند ازین قباحش او
عثمانیان که اکثر باب کرم فقط اکتفا میکنند و بعضی صابون
بدیزر اورد دست شستن استعمال مینمایند مرا بسیار حیرت
رو داد چون از زبان فارسی بهرهٔ تمام دارد صحبت
من باد خوب در گرفت و این قصیده مرا که در مدح
علی ع همدر اه اسکتنبول انشا کرده بودم بسیار
پسندیده بر قطعه پرزینت بخط خوش نویسانید
و از ضریح مبارک آویخت و گفت این یادگار شما
در سجاسالهای دراز خواهد بود * قصیده لهو لفه
* صحدم شاها نثارت نقد جان آورده ام *

شرمسارم که نه نذر شایکان آورده ام * لیک چون هیچ
جز آن نبد چیزی عزیزی لاجرم * بر کف اخلاص
بنهاده همان آورده ام * چون عرابی کو خلیفه را بهدیه
برد آب * این محقر مرسکانست رارد ان آورده ام *
مور نارد بر سلیمان برد جزر ان ملخ * کودک عقلم
بمکتب گردکان اورده ام * خوشه انگوری نباشد
درخور درگاه جم * مر فریدون را چو چرم کاویان آورده ام
* با قد خم آمدم بردر گهت از رنج دهر * همچو تیر از
بهر قربانت کمان آورده ام * از در عالیت پس کس
گنج غفران برده اند * جیب خالی من ز طاعت
هم ازان آورده ام * جمله تن کفر آمدم گر بر درت
چه غم چو زان * در کف ایمان و همه امن و امان
آورده ام * نا امیدی کفر باشد گفتنم پیش کریم
* حکم تو هر دم امید امتنان اورده ام * ای بدانه
زان حامیکه بشد اسلام راست * من رجا
بر قطع اصل کجروان اورده ام * زان کبار نفس

گوذل عجرب برد التجا * بهر عز مسلمین هندیان اورده
ام * انهان خزینه علم که هر حرف او شد یک کتاب
* برشفای جهلت قوم استعان آورده ام * زان
تحقیق عدل کان کرد است که نزحق عدول * التماس
اعتدال کار شان آورده ام * زان عفافی کو بکس
نفکند کاهی چشم پر * از هوا می و حرص نقسانی امان
آورده ام * زان عنان که سوی دنیا شد بحر کاه
طلاق * قدر یکجو حطه طمع اندران آورده ام *
مدعی در وجه سیر من باقطاع فرنگ * گفت کرزوی
توجه دل بدان آورده ام * تا که ظلمت بر فزاید قدر
نیر لیک من * از ره افرنجه روزین آستان آورده ام
* چونکه بدروی دلم بر سوی محراب نجف *
از صلیب و دبرو زنکش چه زیان آورده ام *
بلکه انشان و عاو قدر شاهان فرنگ * کافرم کرد
نظر یک ذره سان آورده ام * چه فرنگ و روم و

بیت المقدس وغیره که من * باسر کویت نه فضلی
برجنان آورده ام * لاف مولائی درین حضرت
نمی آرم زدن * صله جویک مدحتی چون شاعران
آورده ام * لیک شاعر میکند در مدح ممدوحش غلو *
من نمیدانم زان روهم عطف عنان او رده ام *
که غلو در مدح از تشبیه و تمثیلست و کذب * بد اخس در نسبت
جمله نه زان آورده ام * وان صله این است که این مدح
بپذیری زمن * که من آنرا بانیاز بیکران آورده ام * مدح
خاقانی بزر و رکعبه شد ثبت صحف * نی زکعبه کم اگر من
کم ازان آورده ام * حق و عمش طالب که شه داند
غرض هارا که چه * زین پریشان گفتگو اندر رهتان
آورده ام * بر دعا ختم سخن رسم است
ومیسر شم شوم * ناشده مسلم مرید از بر زبان
آورده ام * بهر چون تو چون منی چه خواهد از درگاه
رب * چند ترا نبود کزان من در میان آورده ام
* بعد از انکه دوروز سه عاد تاب ز یارت مشهد علی

ع بودم ملا محمود یا بوقاطر از مکاری معتبر کرایه کرده روانه بغداد
نمود آن روز باز در حاله اتفاق منزل افتاد در اثنای راه زیارت
مسجد کوفه کردم و بکنبذ ناقه و کنبذ خانه کذشتم کویند چون
ناقه نعش علی ع بدینجا رسیده بود در و کوه برای تعظیم
ناقه خم شد چنانچه آثار محمدیکی الی الان موجود است
ازین جهت اسم خانه بر ان مکان قرار یافت و در
مکان دیکر که نزدیک ترین مواضع نجف است ناقه
نشست مردم متفرش شده آنجناب را در نجف دفن
کردند روز دوم آخر منزل باز بدان راهیکه رفته بودیم
پیوسته در خان پیر نصف مقام کرده شد روز سیوم
مرتبه سیوم وارد بغداد شدم * دوداه حالد من در بغداه *
حالا مجملی از رود و داد حال خود در بغداد بوسه میشود
محمد پاشا والی موصل در حین وداع از کمال نیک ذاتی
و پاک طینتی تقند بانیغ بمن کرده بود که بعد وصول بکسر
بخانه پاشای بغداد روی و هر کز قصد منزل بجائی دیکر

ننمائی درین صورت پاشا کار ترا بذمه خود دانسته در
آمور مرجوعه هر نوع امداد خواهد نمود و تا بصره بلکه
بمصر آن رسم امتداد خواهد یافت و فرمان سلطان
روم که بنام پاشای موصوف باتست اگرچه کافیست
اما من هم خطی بنگیاکه ثانی پاشا است در سفارش
تو قلمی مینمایم تا ترا بمجرد وصول بپاشا رساند این
رای صحیح و معقول و بر من نیز ثابت بود اما چون من
در خانهٔ پاشایان و قناقهای راه استنبول از کسافت
مکان و مخالفت اوضاع طعام و خوردن آن آزار کشیده
بودم در روز وصول بغداد شدت باران ورخت و اسباب
من تمام تر و منوزه پر از کل و لاوو قت و شب بود خانه
و طعام مستر جونس را قیاس بر عموم انگلش کرده
آرام خود در منزل او دانستم چوخه دار محمد پاشا
هر چند از ان اراده منع کرد قبول نکرده بدانجا رفتم
بدین سبب علی پاشا دل آزرده گشته چندان سلوک
ننمود و قبل از ورود که از زبان چپرا خبر مرا شنیده

خانه برای سکونت من فرش کرده بود و ترجمانی میفرستاد
از مقبرهٔ شیخ عبد القادر گیلانی گرفته سایرا سباب
مهمانداری فراهم داشت از آن باب ابدا نکشاد و مطلقا
خود را بدان آشنا ننمود بعد دو روز که مشتاق جویش
بود ملاقات کرده فرمان سلطان سلیم بادی نمود
سخنان روی اندود گفته چند روز ملاقات خواست
و موعد ملاقات در پیش خیمه مقرر کرد و برای آن ایام
در تهیهٔ لشکرکشی برالوس کرد پاپاس بود دور میداد
مقرر بعد دو ساعت انتظار بار داد و چون با میرجونس
دل آزرده است و بحسب ظاهر تعظیم او نمینماید و من
با او بودم تواضع لایق ننمود و اما رعایتا امر السلطان خطوط
سفارش چنانچه گذشت برای متولی اعتبات نوشته
و چوخه دارزی بمهمان داری راه تعین نموده رخصت
فرمود و همچنین دیگر را بمره و اشرف بغداد که بعضی
بمثل علی پاشا این حرکت را از من نه پسندیدند

و بعضی آمدن بخانه مستر جونس را انکار نموده میداشتند
لما قات من شنوند مکر حاجی حسین تاجر و خواجه
عبدالهادی کرمک پیراق و حاجی حسین کرم علی مردمان
اصفهان و شیخ یعقوبیه و بعضی از اعراب که آمد و
رفت بدان خانه داشتند وقت مرا ضایع میکردند بجز
کرامت و نفرت حظی ازانها برنداشتم چه این جماعت
هریک از بدو ورازوارد بغداد شده و کیچلاتی یهودی
مشرب شده اند اوضاع ایرانی از دست رفته و خصوصیات
عثمانی بدست نیامده * کلاغی تک کبک در کوش کرد *
تک خویشتن را فراموش کرد * چون تقصیر از
جانب خود در اختیار غیر مناسب بود از کسی باز خواست
نکردم و لب بشکایت نکشودم از اتفاقات بد اینکه
آرام زندگی و صفا و پاکیزگی کما قیاس عموم انکلش
در خانه مستر جونس مطمور بود نیز حاصل نشد و
غلط بر آمد چه مستر جونس [illegible] کجرای بسر کش
بی سابقه خود بین است طبیعت او بمانند اعراب

بزدیک و دور از انکاش واقع شده خانه واحباب
خانه اش چون مردم آن بلاد کثیف و کنده بینا شهد
تمام مدت توقف در رنج ماندم زیاده موجبات آزار او
من اینکه وقت حاضری او غیر معین بود کاهی ساعت نه
وکاهی یازده تا دوازده که بیمه روز است میکشید و بر سفره
عبوس می نشست و بجز نرخ اشیا و حکایات بخداویان
و تخمین لت مردم ذکری نمیکرد و راضی نبود که کسی
ظرافت و شوخی و خنده در آن مجلس نماید و همواره
آثار کره از مهمانان و از آن چه بیکانه و چه همقومانش
بر ناصیه او نمایان بود و طرف چاپار را بناحق کرفت و
نکذاشت که سزای از علی پاشا بدورسد بلکه سبر شته
امداد مرا که امرای عثمانی از استنبول تا بدین مکان
متصل و مستحکم داشته بدین بهانه که اکنون رهنمای
شما بر ذمه من است قطع کرد و خود از نزاکت طبع
فکیم زرانباب نکرده حواله بارامنه اصفهان که در

خانه او بر مصارف سپهر کار کمپنی بخطاب معتمد مقرر بود
چون زر خرج راه من اکفا نمیکرد بدان نوع اخراجات
نمیکرد بضرورت از انجا قطع کرده کارهای مرجوعه خود را
بصوابدید اهل انجا کرفتم بنابرین انجماعت دل را
با من دکرکون کردند سیخه مکر آنها در راه بصره بر من
کذشت انچه کذشت تفصیل این مجمل اینکه من بغرض
کفایت خرج و موانست رفقا در صدد این بودم که
کشتی باتفاق دوسه کس از شرفای عازم بصره بکرایه
بکیرم و روانه آنطرف شوم درین موسم طغیانی
آب دجله چون آمد و رفت کشتی ها درین دو شهر
بسیار و علی التواتر میشود این امر بسهولت میسر بود
ارامنه و یهودان بدبخت مذکور این امر را بس سر
کرده مزاحم مجال تفحص ندادند روزیکه از سفر نجف
اشرف برکشته بودم خبر آوردند که کشتی برای کمپنی
همین ساعت روانه بصره است و [illegible] مترجم نیس
دلیل راه و محافظ ذرا نیست اکر من کرا

خرج زر بآن اسم تمام به بصره تحویل رسید چون وقت
آنقدر نبود که اول کشتی را ببینم و کمی بخاطر من
میرسید که در کشتی چنان تنگ کثیف بی سایه
پرت پیش و کیک که در ته هرای هند هیزم کشی هم
در آن نکند مسترجونس تجویز رفتن من خواهد کرد
بر سخنان آنجماعت قطع علاقه از بغداد کرده که از
وز پا آمدم و کشتی را چنانچه گذشت کثیف پر از صندوقها
و زمینش بسبب فرش چوبهای کز غیر مسطح
و ناهموار چون مسکن درنده بد خلق یافتم دانستم که
صلاح در فسخ عزیمت و عود ببغداد است اما دیدن
روی آن بدبختان مکروه آمد و قبول مرگ دیده و دانسته
گرده بکشتن در آمدم بهرت توقف در بغداد مدت سفر
صبات عالیات چهل و چهار روز بود و شام ربوز شنبه
شنبه ۱۰ ذی قعده سنه ۱۲۷۱ کشتی بطرف بصره
سیر از بر راهی شد بالا نکه بجهت خفت و سبکی بدین

در این سفر در جزء و سفر آب بسیار احتیاط و اعتدال
مرعی داشتم روز چهارم بسبب افراط صعوبت
زندگی تب شدید عارض شد و مدت یکماه
امتداد یافت در بصره بر فراشی بیکسی افتاده
ماندم اما کشتی موافق معمول روز و شب راه می رفت
ملاحان با رومیزدند * ذکر سفر بصره بر شط و قبایل منتفج *

شنبه ۲۰ ماه مذکور بر شوق الشیوخ که نیمه راه است
رسیدم از چند فرسخ این طرف شوق تا بصره مسکن
قبایل منتفج و بیوت و خیام آنهاست و آبادی این شوق
منسوب بشیخ قبیله و قاضی حاجت روای ضروریات هم
است این شیخ مردی عالیشان است سی چهل
هزار کس مردم کاری از سوار و پیاده در تحت
فرمان خود دارد و در وقت ضعف حکام بصره در تصرف
میشاید بالفعل امید گاه صراویان و نگهبان ایشان از
صدمات نوابی است بدور [illegible] اگرچه حصار کشیده
[illegible] حصاری دیگه از آب و خانه دارد [illegible]

همه جا از تنبیه بر تفنج واقع شده و بنه بتدریج بسته است
تا همین که خبر رود دشمن میشوند قدری از بند تفرید تا فرسخها
گرد و غبار منکن خود آب و جاله را محیط و خندق از آن میسازند
آخر عهد کریم خان که بصره بدست عجم در آمده بود
علی مراد خان برادرزاده کریم خان حاکم بصره که
در تمام زندیه بر شجاعت و دلاوری او کسی نبوده لشکر
بر شیخ من تفنج کشید و شط آب و جاله بهمین منوال کشود
علی مراد خان غرور و تهور را کار فرموده در آب
رانداعراب من تفنج در مواضع حصین سر راه بر ایشان
گرفته کار بحدی تنگ کردانیدند که سردار کذائی
که خود را سزاوار مقابله سلطان روم میدانست
با اکثر فوج کشته شدن بروز دوشنبه ۲۲ ماه قعده ورود افتاد
در همین محال آب دجله و فرات که یکی شط بغداد و دیگری
شط جاله معروف است بیکدیگر پیوسته در پای بندر ک
دو برابر گز خرابی شده است از شنجار بی مصب

او بشجر فارس بشط العرب موسوم است
روز سه شنبه ۲۳ ذی القعده بروز هشتم که هر روز از صعوبت
چون سالی بدر ازی میکشید و دو گروهی معقل
که عوام بصره معقل و انگلش مارگیل گویند رسیدم کماشته
کمپنی درین معقل که کماشته کمپنی عمارتی و دور عمارت
حصار گلی ساخته دران می نشیند و از شهر بصره تا انجا دو
فرسخ راه بیابان چول و موسوم بکوت فرنگی است
چه عرب حصار حور را کوت میگوید و از اینجا که لفظ
گوتهی بر خانهای انگلش در هند قرار یافته چه اهل
هند کوت را لفظ خود گوتهی تصور کرده بالجمله بعد وصول
بدانمکان امیدوار بودم که بهم خانگی مستر منسنی کونسل
بصره وصحبت بعضی از اشراف انگلش که در انجا
بودند و سهولت اوضاع زندگی که معمول ایجماعت
است دران مقام ارام یابم تلافی صعوبتی که
درراه کشیده ام شده بیماری از همراه که هنوز مزمن
نشده است دفع و زایل گردد فی الواقع چون قیاس

صحیح و بی خلاف بود اما بسبب مهربانی های مستر جونس
که تمام راه رفیق بود هنوز جدا شدن نمی خواست
متوقف شده اسباب مکرمات بصره که عنقریب
ذکر شود مهیا شدن گرفت * ذکر بقتل رسیدن حاجی خلیل خان
ایلچی ایران در بمبئی و ورود نعش بعتبات *
تفصیل این مجمل اینکه دو سه ماه قبل ازین نعش حاجی
خلیل خان ایلچی ایران که در بمبئی بخانه جنگی ناکهانی
کشته شده بود بحکم گورنر جنرل بنگاله بصره آورده
مستر منشنی ماموز گردید بعوض اکرام مافات که
در حیات او منظور بود نعش اورا ببغداد و بروز یارت
کاظم ع کنانیده بسامره و از سامره باز ببغداد و
از انجا بکربلا آورده در نجف اشرف دفن نمایند و در اثنای
این سلوک لوازم خدمات و انعام خدمه عتبات و ترک
سواری نعش تمام کمپنی و شاه ایران بعمل
آید و در اخراجات ان کفایت منظور بدارد مستر

مسیحی بسبب طول مدت سفر رفاقت نعش بنفس
خود ضرور ندانسته بهمراه مسترد می تا لی خود که در ابصره
بوزیر اشتهار دارد ببغداد فرستاده مواضعه کرد که
چون دوره بآخر شود نعش بکربلا رسانده او را خبر دهد
تا آواز بصره براه فرات بسموات و از انجا بنجف
آمده بحضور خود نعش را دفن نماید مسترد می
نعش را بر کشتی ببغداد آورد بترک و شان لایق
بلکا ظمین فرستاده منتظر مراجعت نعش در بغداد بود و
در صدد این بود که حسب الاشاره صاحب خویش
رفاقت نعش تا آخر دوره و خرچ وافر را انکار نماید عجمیان
یهودی صفت که بخانه مستر جونس آمد و رفت دارند
از مشاهده اینچنان تعظیم برای نعش یکی از امثال خود بمقام
حسد در آمدند و خواستند که خللی در [illegible] مستر جونس را
تخویف کردند که چون تعظیم نعش [illegible] از جانب نصرانی
در بلاد عثمانی بعمل آمد احتمال [illegible] که قضات و
ارباب فتوای بغداد حکم بمنع آن نمایند و چون [illegible]

که بانی مبانی آمن تعظیم است در خانهٔ نوفرود آمده مرا
نیز دران آشنا انتی رسد مستر جونس کو مردی خفقانی
مزاج و برداشت تعب و تبدیل اوضاع مقرری روزمره
خوردند اردو سخن آن جماعت را شنیده بمشورت
مبالغه در تعظیم نعش و رفاقت مستردی بآن منع نمود
و گفت که بهتر این است که امر نعش را بر یکی از متاماتان
گذاشته مستردی به بصره برگردد و مستردی اگرچه از
طول مدت سفر که در دو ماه به سبب سرابالائی آب
از بصره به بغداد آمده بود دو سه ماه دیگر تا آخر دوره می
بایست دل تنگ بود اما حکم گورنر جنرل و مستر منتی را
در پیش کرده ممنوع نتوانست شد مستر جونس که مبالغه
در ترک رفاقت مستردی و مراجعت او داشت صلاح
درین دانست که [illegible] کطاخون در بغداد و شهرهائی
که عبور نعش بر آن بود بمشهرت دهد تا مستردی را
معذور [illegible] رسد همان عجمیان گواهی دادند چون

باوجود وقوع طاعون مستردی موافق قانون منضمره انکلش
خلاف حکم گورنر جنرل می توانست کرد عزم مراجعت
بصره جزم نمود و نعش را با قاقا نظر علی داماد آقا بنی سوداگر مشهور
بصره که بحکم قرابت و التماس مستر منستی رفیق جنازه مذکور
بود باز گذاشته برکشت اما چون بدین مکان که من
متوقف شدم رسید مستر منستی که خبر طاعون را شنیده
بود و از بطن کار خبر نداشت از ترس اینکه مبادا همراهیان
مستردی کسی طاعون همراه آورده باشد و بر از دخول عمارت
معقال منع و درین مکان توقیف کرد چنانچه تا روز دوم
من برکشتی با دران مکان میگذرانید آن روز مهمان او بودم
و او خبر من به مستر منستی فرستاد شامش مستر منستی بدان
مکان آمد از دور با من ملاقات کرد و به مستردی رخصت
دخول داده و تجویز دخول من نکرده عذر خوف طاعون
خواست و بشهر بصره بخانه اقامت و منظور که کویا از
متوسلان و برکشیدکان او علت آمده بود فرود آورد
روز چهارشنبه ماه ذیقعده وارد بصره گردیدم باشد

آقا محمد نبی خانه را باقا نظر علی داما د خود واگذاشته حسب
الطلب شاه ایران بنظر آن رفته بود و بندهٔ مذکور میشد
که شاه ایران به سبب قرابت او بحاجی خلیل خان
مقتول خطاب خانی و مناصب خلیل خانی بوی داده
می خواهد که کرته بعد اولی بایلچی گری هند تعیین نماید و آقا
نظر علی هم چنانچه گذاشت با نعش در بغداد و آن خانه
بدست حاجی فضل علی نامی احول چشم شوشتری
پلید مقصر بود که در میان بصراویان بحاجی فرزین اشتهار
دارد و چون فرزین کجرو و بیشعور و بیحس است یکدو
روز مدارا کرده نای کار بردغلی گذاشت و طعام غیر
ماکول پیش می آورد و در حاضر کردن حوایج ضروری چون کاذر
و خیاط بامروز فردا میکذرانید چون شکایت مسلم از
قوم خود پیش نصراله نبود بمستر منستی سخن دران
باب نگفته لباب بازار بصره که صد مرتبه از طعام
اولذ چاشت مشتمر و منحصر کرده از اکل شام

و سایر ضروریات درگذشتم و از مواجهه او برای
امتثال این امور که کفاره طالب بودر ائی یافتم کاهیکه
بسیار دل تنگ می شدم از عمارت بالاخانه که چون
تهه خانها بوی نم و اشت و پر از کساقت و سقف پر از
نسج عنکبوت و دودهٔ دود چراغ بود بر سر دروازه که
کچ حاجی فرزین و بصراویان بوده فرود می آمدم چون
غیر از خرید و فروش اقمشه و نرخ اثواب سخن دیگر
نبود و صدا ها بلند و رگ های گردن در منازعهٔ یکدیگر
برباد می دیدم دوباره کنج تنهای را محال طرب دانسته بزمیکشتم
بجزاینکه دران چند دقیقه شپش عبای آنجماعت برمن
آمده بودند کاری دیگر نمی شد شرفای بصره اکثری
بدیدن من می آمدند و تصدیع وافر داده زیرا که
بصراویان همه مشتاق طالب علم را کسرند بگمان اینکه در سفر
فرنگ البته آن را حاصل کرده ام و در مدت اجلاس
ذکر بجزین نمی کردند لهذا تنگ آمده در حجره را
برهمه کس بستم و یک دو نوبت کلاتماشای بازار

مشتاق که بهترین امکنه بصره است رفتم باآنکه بجای نه نشستم
آنقدر شپش وکیک باخود آوردم که تا تبدیل رختها تب
شدید عارض گردید ارادہ کردم که عمارات پسندیده
بصره را بجهت یادگار تماشا کنم معلوم شد که بهترین سر عمارات
همان است که من دران میباشم وازان بجانم صفای آن
را ازین میتوان دانست که چوب نخل را چهار پاره
کرده بی خراش و تراش دران کار کرده اند بنابرین
ترک تردد بالتمزه کرده تن بگوشه تنهائی دردادم مجملی
از مکروهات آنزمان را این غزل که همدران ایام
در تذکار موسقی دانان و صحبت های طرب لندن
انشا شده ظاهر میسازد * لهو لعبه * افسوس که قرب
دوستان رفت * وان عیش زدست رایگان رفت
* وآن غلغل نغمهای مس هید * چون صوت هزار
زاین خزان رفت * وآن چهچه لحن انسترزه * از
گوش چوازبدر روان رفت * وآن چنگ دف

ابد دهر بست * چون فرحت دل ز ماکران رفت *
لیدی همالتن و نغمهاش * از بخت دژم ز ما نهان
رفت * وآن زمزمه بسک که چنگی * مس کار دلش
بد از میان رفت * وآن مجمع بال مسکریدی *
چون مجلس روت برزیان رفت * وآن اپره وسازهای
چالاک * چون بوله وباتی ازنشان رفت * وآن شور
بلندی وجردن * در هوس پلی زدیدکان رفت *
پاکوبی مس میری پریسو * از پیش نظاره برق
سان رفت * صدهمچود کراکرشمارم * کان همچو
شکیبم ازمیان رفت * وین حمله که رایگان میسر *
بد حمله کنون برایگان رفت * این بس بندم که زاختر
دون * صدجور ببصره غیر آن رفت * بیماری وانتظار
جرکب * از پرطمع فلکه ران رفت * روزان زمکس
شبان زپشه * وزکیک وشپش زجان توان
رفت * شدتاب وتوان ودل تماما * من رفتمی هم
اگر توان رفت * تنهائیم ارچه جان گزیدی *

بس بار بروح از جسمان رفت * از بهر حوایج ضروری
* صبا را دغلی میزبان رفت * طالب محمش اینچنین
نماند * هم بر تو پسی کز آنچنان رفت * عار است
شکایت لیکمان * بال ذکر فقط که بر زبان رفت * جز
خاک که هم بمشت پاشند * کی تیغ بفرق مدبران
رفت * مکروه بود بطبع نمیرد * تعداد نمیکی جز بمان
رفت * نبود بجز از زیان زمان کان * در مرثیه گوئی
جهان رفت * باشد که عوض ز خوبرویانت * در کلکته
بهر این زیان رفت * از جمله دوستان بصره یکی حاجی
محمد صالح پسر محمد علی خانست در کلکته بالتماس پدرش
محمد علی خان رفیق میر عبد اللطیف خان شوشتری سلمه ربه
در سر خلاصة المحساب بوی داده بودم چون جوان
سهل انکار بود از نصیحت و کوشش من در اثنای
تعلیم آزار یافته بود بنابرین چند ان التفات بحال
من نکرد و با انکه بکرمان اقا نظر علی ناظر کارهای حاجی فرزین

بود خدمتی لایق بجا نیاورد دیگر حاجی امین آغا است
او بصفت غریب دوستی و تفحص غرایب موصوف
است پدر او در عهد عبد الله آغا شغل امارت جهاز ات
و میر بحری بصره داشت حالا در لشکر علی پاشا در
امید واران است دیگر محمود آقا تفنگچی پاشی که بمحض
مسافر دوستی تفقد احوال من می نمود و اکثر دعوت
طعام فرمود میخواست که مرا به متسلم بصره معروف
سازد چون متسلم بحمایت شهرت داشت قبول
نکردم دیگر خالو محمد پدر محمد علی خان شوشتری حد حاجی
صالح مذکور است بارها طعام با او خوردم هر شب
سفره ضیافت گسترده دارد از مردم ایران محمد خان
زند مکرر بدیدن من قدم رنجه نمود او پسر زکی خان
برادر و امیر لامرای کریم خان است که بعد او مدتی
بسلطنت ایران نیز قیام کرده بود محمد خان چون پدر
بشجاعت و پر دلی معروف است بعد انقطاع دولت
زندیه بر فتح علی شاه قاجار خروج کرده پس از تکاپوی

بسیار شهر اصفهان را مفتوح ساخت و صاحب تاج
و افسر گردید نهایتش بسبب عدم موافقت بخت آخر
کار دستگیر گشته جهان بینش کور شد و بتقریبی
رهائی یافته حالا در بصره روز میگذراند و یکر محمد صالح
خان بهبهانی است که مردی صالح نیکو روزگار است
بنی اعمام او ریاست قبیله ده و دوازده هزار خانوار
دارند و همواره خواهان اویند آواز خوف شاه
ایران در اینجا میگذراند و یکر محمد قاسم خان وزیر
حسین قلیخان برادر فتحعلیشاه است که بر برادر خروج کرده
الان در حبس او بسر می برد اما محمد قاسم خان گریخته از
مهابت شاه ایران روز شب بایراق میباشد و هر چند
روز بجائی رفته اوقات میگذراند مردی دردمند آشنا
بعلم صاحب ذوق و سخن فهم است از صحبت او محظوظ
می شدم مشهور است که ماهر علم کیمیاست و ساختن
آن را میداند) سیحاره هر چند انکار میکند حمل بر رداز دحام

وکسر نقش می نمایند دیگر مرزا آبوتراب نامی شیرازیست
که مرد طناز نازنین بشغل معالجه روز میگذراند بالجمله
ناگوشی های مذکوره تا پنجم محرم ۱۲۱۸ هجری که از خانه
اقانبی نقل بمعقل کردم امتداد داشت و پس ازان
هم تا پانزده روز حرکت بسوی مقصد میسر نیامد * ذکر
بد سلوک مستر منستی * زیرا که راه را سیت هند از
بصره منحصر در دریاوبرا مداد مستر منستی مذکور بود که از لارد
پلم وزیر لبندن وود رکتران کمپنی باعانت من مامور بود
اما چون با ثر صحبت اهل بصره غرور وخود ستائی
در نفس او راسخ گشته و من ازان غافل مانده بوضع
انگلند با او برخورده بودم باطنا آزرده گشته خواست
بتوقیف و انتظار مرا ایذا رساند وبدان روشن مرا
از مقام خویشتن داری که در نظرا و غرور بود باز
آورده بخود ملتجی سازد نخست مضمون سفارش
در کتران را حمل بر چاپلوسی زبانی و فقط دعوت
طعام بر سفره عام کرده درمیان من و کپتان جهازیکه دران

چند روز عازم بمبئی بود سخن نگفت و تقرر کرایه جهاز را
برمن واگذاشت کپتان مذکور چون میدانست که راهی
دیگر بجز استرضای او نیست سخت گیری کرد و پانصد
روپیه تا بمبئی درخواست نمود هرچند امثله کرایه های
که در سفر فرنگ داده بودم باو دادم و معمول بصرا و یان
که بنجاه قروش است پیش آوردم مشقاعد نگردید روز
دیگر که مستر منشی زاد یدم و اورا همچنان صلب یافتم
بضرورت سی صد روپیه تا بمبئی قبول کردم چون کرایه
فیصله یافت بحسب اتفاق باد مراد روز زدن آمده جهاز
مذکور در صدد لنگر برداشتن شد هرچند التماس کردم
که اگر دو ساعت توقیف جهاز بکنی من از بصره اسباب
خود طلبیده سوار جهاز می شوم بلکه اسباب خود را از
شهر بر کشتی خورد کرفته در محاذات بصره بجهاز مذکور بالا
میروم قبول نکرد و عذر آورد که محتمل است که در دو
ساعت هوا بدل شود و جهاز تا ده روز دیگر از محاذات
بصره نگذاشته امر ضروری کمپنی که مجعول آنست در تعویق

باشد اما خاطر جمعدار که عنقریب بر جهازی دیگر ترا
روانه خواهم کرد ناچار خاموش ماندم بعد ده روز جهاز
دیگر به بندر فرستاد و مرا خبر نکرد بعد از ان که خبر دار
شده باز خواهش کردم جواب داد که جهاز مذکور دیگر
به بنگاله میرود تو قصد تماشای بمبئی داری ازین جهت
اخبار نکردم وهمچنین برای جهاز سیوم هم عذری ناموجه
گفت معلوم باد که این جهاز است که ذکر شان گذشت مال
خاصه مستر منتی اند چون کمپنی کرایه گذار مکتوبات
خویش بطریق استمراری وجه معتد به میداد مستر
منتی در آغاز نصفی آن زر بغربات عتوب یا تجار فرنگ
داده مکتوب از بصره به بمبئی می فرستاد و آخر کار ادای
آن قدر زر هم بدیگران نه پسندیده سش هفت جهاز
خورد و خرید و تمام زر را صاحب گردید زیرا که اموال
صراویان را نیز حمل و نقل بر انها میکنند و اخراجات
جهاز ازان جهت حاصل نمی نماید کپتان های این جهازات
نوکر آویند نول مترددین خاص آن ها کرده ازین

سبب ورماه قلیلی بدان امیدهد کپتانهای مذکور از
بصراویان که بطور دیگرهم کارخود می توانند برآورد
از چهل پنجاه قروش هم نمی گیرند و از مثل من
واغره انگلیش که سفرآنها منحصر درین جهاز است
زر وافر می خواهند بالجمله بجهات مذکوره میان من
و مستر منستی کدورت و خلاف بهم رسید اکثر منازعه زبانی
رومیداد من درپرده ظرافت و شوخی اورا سرزنش میکردم
و میگفتم که تو سال های دراز است که انگلندرا گذاشته
درین دیار بسر میبری لهذا عادت باوضاع این ملک
کرده و اخلاق انگلش را نسیا منسیا نموده و مضمون
این غزل راکه در یاد کار بدسلوکی او رقم شده
همواره بر روی آدمی اورد م * لمولفه * باجز آمد
در بودز کف وصال یار ما * یکبار کمی بشد بجز این
ان بهار ما * فکر کفن بروبکن از عاقلی طبیب * کز چاره
دوا بگذشت است کار ما * ببریده روزکار ز خوبان لذتی
* وندخته است دست بدان اختیار ما * ترسای

بصره لوم ز بید ردی و بصره * هر دم کمند بزند کی
تاج و تارا * آسوده را خبر زدل آزردگان کجا است *
در پاچه جای دلش نرفته است خار ما * او خود
مجمع زر بده و ز بصره تا لها است * از یاد برده
انچه برد بردو بار ما * غافل که کراعنان نکشم بصره
سوختی * این آه آتشین نفس بر شرار ما *
کن صبر طالبان که مکر روی مش بر ون * در بمبی زدل
ببرد این غبار ما * یا خوا هرش که تا به پدنتن بدیده
ام * چون نهر نیو کت است زاشکم کنار ما * باان
پر پر خان که بکاکته اند ر اند * ارند بر قرار دل
بیقرار ما * واومرا بعدم برد باری و بی صبری نسبت
میداد و میگفت که چون بعد گذاشتن لندن دل تو بجای
قرار نگرفت و کسی رضای تر انتوانست جست من چگونه
توانم و بعریف آب وهوا و اشیا و اهل بصره میکرد
تا اینکه میان او و بصرا دیان مخالفتی رو داد شریک
قول من شد و از ترس اینکه مبادا ایذائی از جهت

او بمن در ان شهر رسید و موجب بد نامی او در لندن
و خلاف او سفارش لندنیان را پی برده کرد تو قف
من در شهر نه پسندیده بمقام در خانه خود نقل و مکان
داد از پنجم محرم تا پنجشنبه ۱۹ ماه مذکور که روانه بمبئی
شدم بقدر خوش میگذشت زیرا که صبح دو ساعت
من خانه سواری اسپ بود و سه چهار ساعت بر سفره
طعام و حاضری صحبت جمع خصوص داکتر جان بل و کپتان
اسپنس که از خویشان و از اده مشر باشند و شب هنگام
بر سطح بام وسیع خوش فضا و هوا خواب میکردیم
اما حقیقت قضیه بصره و بیان اینکه ذکر قضیه مستر
منستی با بصره و بیان مستر منستی بغرور قوت کمپنی
در هندوستان به تجبر و تکبر تمام در بصره زندگی مینماید
چنانچه اشراف بصره که بدیدنش میروند تا دو ساعت
در حجره چاوشان نشاند بار نمیدهد و بسیار است
که دو سه روز پیهم بدیدنش دو فرسخ راه آمده
بی ملاقات بر میگردند و مردم او بملاحظه اوضاع اقا در شهر

بلی هندالی نمیمانند از انجمله نوبتی زنش که از ارمنه
بصره است بر قع پوش نیم منظور بوضع خوبش
از بصره بمعقل براه شط می آمد درحین کشتی
نشستن بحوم کشتی کشتی یکی از شیوخ معشوقه که چون
منتفخ قبیله برارک و نواح بصره بطرف سرحد عجم
ملی نشینند خایان راه کشت تو گران مستر منشی که
باان زن بودند دست بچوب برده و اهل کشتی را
از قرار واقع کوبیدند شیخ داد خواهی بمستر منشی
برد و اثری بران مترتب نشد و ایضا اسپ های
تجارتش او از بغداد خریده بکشتی ببصره می اوردند
در بلدهٔ قرنه تو گرا و بصاحب پرمت که از شرفا است
گفتگو کرده پیش صاحب خود شکایت نمود مستر منشی کس
فرستاده او را از قرنه بمعقل او برد چند روز نگاه داشته
بعد عدم اثبات قصور مرخص کرد انیدا عیان بصره
واکابر اعراب ازین جهات آزرده خاطر شده در صدد تنبیه
مستر منشی بر آمدند بعضی کسان شکایت او بمن کرده

دران باب مشورت جستند گفتم باتفاق پیش او رفته
شکایت او نمایند و درخواست کنید که من بعد بحقوق
مسلوک بدیشان عمل نماید والا شکایت اورا
بسمبی وکلکته خواهم نوشت اگر این تهدید و شرر در قبول کرده
فیها والا ترک ملاقات او نمایید و مرمان اورا کدرشهر
زیاده روی میکنند تخویف کنید و بدین مقدار مقصد شما
حاصل خواهد آمد فی الواقع این قدر درین معامله بس بود
وایضا بچند بن طریق دیگر مستر منستی را میتوانستند
معقول نمود اما آن جماعت از کمال حماقت متشبث
بامری شدند که ظلم صریح از جانب ایشان بمستر منستی
ظاهر میشود و پاشای بغداد و امرای استنبول بطرف
گیری او و خذلان بصراویان ناچار بودند والا احتمال تهویج
فتنها و غبار نزاع فیمابین انگلش و دولت عثمانی
داشت و ان اینکه یکی از اعراب رقعه
بعبارت عربی بخط زن کپتان دیده که کپتان یکی از
جهازات مستر منستی است در محکمه شرع ظاهر

نموده که نوشته از بالای بام در کوچه وقتیکه من میگذشتم
انداخته مضمون اینکه من مسلمان و مردم مصرم در
فتنه فرانس بقابوی این نصرانی در آمده در خانه
او بکره میباشم مسلمانان بصره حمیت نمایند و مرا از
دست اورباشی بخشند و جمعی دیگر گواهی دادند که بمحانه
کپتان مذکور آمد و رفت داریم و همین مضمون بالمواجهه
ازان زن شنیده ایم قاضی کسی تعین نمود که آنزن
را بمحکمه آورده تحقیق امر نماید عموم خلایق بصره خصوص
بنی عثوب ازین آگاه شده همراه آدم قاضی رخ بخانه
کپتان مبسطور که بجهت معامله با شهریان در شهر
فرود آمده بود نهادند و صورت بلوای شد کپتان در
خانه بر بسته مستر منستی اطلاع داد مستر منستی کس
پیش حاکم فرستاده پیغام کرده که فردا من بدیدن شما
در بشهر خواهم آمد و زن را نیز در محکمه حاضر خواهم
آورد اگر فی الواقع او را رغبت باسلام است
بدست شما خواهم داد امروز این معامله را موقوف

واز ید حاکم کسان فرستاده اهل بلوا را معقول
واز انجا متفرق نمود و مقارن آن حال کپتان دوم که
همخانه کپتان و بیت وقرب و ولک فروش از بصریان
نیول گرفته در انخانه نگاه داشته بود از تاراج ترسیده
بر جهاز خود فرستاد بصریان را گمان شد که زن مذکور
را نیز بدر برده اند بهیئت مجموعی برگشته هجوم آوردند
واز راه بام بالا رفته زن را بدست آورده بمحکمه
رسانیدند زن انکار رقعه نمود و گفت من اباعن جد
نصرانی ام ورغبت باسلام ندارم چون جمعی گواهی
میدادند که ماکلمه اسلام از و شنیده ایم قاضی گفت
اسلام تو بشهادت جمع ثابت است و سبب انکار را
نمیدانیم حالا تو حکم مرتدان داری اگر از ارتداد
برنگردی حکم قتل تو خواهم کرد و سه روزه مهلت
بوی داده او را در حرم سرای مفتی نظربند نمود
چون در خانه مفتی پاسبان نداشت زن مذکور
زنان حرم مفتی را غافل کرده بعد دو روز گریخته قصد

معقل نمود که خود را بمستر منشی رساند از عدم
بلدیت راه و ناتوانی مرتبه دیگر گرفتار آمد این مرتبه
قاضی گفت اگر فی الفور رجوع باسلام و تبرا از
ارتداد نمیکنی حکم قتل تو میکنم بیچاره زبان کلمه
اسلام گشود ماند م نامزدیکی از چاوشان متسلم کشت
چند روز بجهت تهیهٔ جهاز عروسی که بقدر هزار
قروش بر متمولین بصره حواله شده بود در خانه متسلم
مانده بعد از ان بخانه شوهرش رفت مستر منشی
از بین حرکت رنجیده به متسلم پیغام فرستاد که زن
را که بر مذهب تنصر ثابت است حواله نمائید و عذر
این حرکت سخیف بخواهید والا میان ما و شما راه
آشتی مسدود است انچه از دست من برآید در
سزای این عمل شما خواهم کرد در خانه شهر و معقل
را بسنگ بسته کرده راه آمد و شد بر بصریان سد
نمود حاکم از در معذرت در آمدن عذر بلوای عام و
وحکم شرع و بی اختیاری خود ظاهر کرده گفت مسترد

شدن زن که اکنون در نکاح مسلمانی است امکان
ندارد مستر منستی بمستر جونس بالیوز بغداد و
مستر توک بالیوز قسطنطنیه آگهی دادو بپاشای بغداد
نوشت اگر زن مستر دنکند داوری بسلطان روم
خواهد برد و اگر سلطان هم دراک نکند بقوت امواج
کمپنی سزای لایق بمصریان خواهد داد و بهیچوجه اغماض
و تغافل ازین قضیه نخواهد کرد درین حیث بیث من از بصره
بر آمدم چون کمان بازگشت زن بمستر منستی نمیرفت
بخاطر میرسید که اهل کاران کمپنی بودن مستر منستی
درین حال در بصره نه پسندیده تبدیل او نمایند
و از اعیان بصره عذر سرکشی مستر منستی خواهند
یا مدد و تقویت مستر منستی کرده فوج بر بصره تعین
کنند اما هیچ یکی ازان امور واقعه ناگشته تهدید مستر منستی
در والی بغداد آن قدر اثر نمود که متسلم بصره و قاضی را
از کار عزل نمود بعضی از اعیان را که شریک باو
بودند اخراج کرد و زن مذکور را از دست شوهر جدید

بعتف کرفته حواله مستر منتی نمود وعذر را خواست
و بعضی تحف بغداد در معذرت آن کستاخی که بدو کرده
بودند فرستاد چون کپتان ویت بکار سرکار کمپنی
به بنکاله آمده بود مستر منتی زن را سوار جهازی دیکر
کرده به بنکاله فرستاد در کلکته بودم که او بکپتان ویت
رسید و به سبب حماقت بصریان عاری چنین که باجود
تسلط انکلش در بنکاله برکسی روند اده لاحق حال والی
بغداد کردید عبرت لاولی الباب این حکایت درین مقام
ثبت افتاد حال مجملی از اوضاع بصره نوشته می شود

* ذکر اوضاع شهر بصره *

شهریست بزرک تر از بغداد
محال تجارت و مسکن تجار هر قوم از جمیع بنادر هند
و ایران و عرب مال بدانجا آرند و بسهولت تمام خرید
فروش نمایند تغلب و خلاف نمائی و دو زبانی در
معاملات رسم نیست بحدیکه تمسک و اقرار نامه از
یک دیکر نکیرند دورش حصار و خندق مستحکم دارد
که آب شط داخل آن می شود اندرون حصار نخلستان

و باغات بسیار است زیاده از نصف خراب نهری
از شط بریده در وسط شهر جاری کرده اند که آبش
بواسطه جوها در حالت مد بهر باغ بالکه پای هر نخله و درختی
می رسد انگور بوفور توت سفید و سیاه عنیب
به شفتالو زرد آلو امرود انار و غیره میوه سرد و سیر و گرم
سیر هر دو در ان پیدا می شود اما میوه که امتیاز بر جا
های دیگر داشته باشد خرمای تر خشک آنجاست که از
سایر بلدان عرب آرزان تر و بهتر است عمارات
اکثر گلی و بی سلیقه تعمیر یافته انبیه بغداد را که ذکرش
گذشت در مقابل این با قصور بهشت توان گفت آب
و هوای بصره بسبب کثرت نخیلات بسیار ردی و طاعون پذیر
است * ذکر ماء الموح * خصوص شهر چهار ماه که ماء الموح
دو طرف آن احاطه میکند اگر طاعون هم نباشد بیماری
شیوع مییابد که کم کسی تندرست در ان یافته میشود
انگلیش ترجمه ماء الموح آب مرگ کنند علمای عرب آب
فاضل دانند زیرا که فواضل آب شط العرب در

اثنای طغیانی در بعضی مواضع بندرا شکسته بر صحرا
می افتد و در شهر بصره کشته قریب بدهنه شط باز
بدان میریزد بنابرین در مواضع پست آن آب فاضل
ایستاده شده تعفن بهم رساند و جنان نمی رونیده هوای
شهررا تباه و فا می سازد و گاهی احشام اعراب که
در نواح بصره بر کنار شط ساکن اند عمده بندرا بریده
ماء الجور را بر صحرا روان میکنند قصدشان اینکه مکن
در بصره طاعون بهم رسد و سکنه خانهارا خالی گذاشته
باطراف روند و ایشان در خانها در آمده تصرف اموال
ثقیله ایشان که نقل آن ممکن نیست نمایند و در سایر
اوقات نیز ایذای اعراب مذکور بصریان می رسد
زیراکه شبها داخل باغات شده خرما و محصولات
دزدیده می برند و اعراب منتفع که سهم قلیلی در زمین
بصره از قدیم دارند خود نگهبانان و در تخلیات تعین کرده
بنام سهم زیاده بر نصف حاصل تصرف می نمایند
چنانکه عبد الله آغای مذکور سدی مستحکم بطول پانزده

فرسنخ بجهت منع دزدی اعراب بسته و اکثر دیهات
و ضیاع طرف بادیه را داخل آن سد کرده معهذا فایده
چندان نیست و از کار خود باز نمی آیند چه از این
بد آثار خبر عبدالله آغا درین شهر بسیار است و خورد
و بزرگ بصره از دل هوا خواه او یند و از کاردانی و عدالت
او نقلها شنیده شد از مواضع با نام نواح بصره قضیه
زبیر است که هزار مطلبچه وزبیر مشهور در ان واقع شده
چون اعراب متردد بین راغارت می نمایند و تاخت
و تابی بعضی اوقات بدانجا میرسد با انکه زیاده از
دو فرسنخ فاصله نبود از زیارت ان دو بزرگوار محروم
ماندم بالجمله بعد از انکه پنجاه و پنجروز در بصره ضایع شده
بود پنجشنبه ۱۹ محرم سنه ۱۲۱۸ چنانچه گذشت
نصف شب سوار غراب شاتن شدم این غراب
Zahannon
هم بمستر منسی تعلق دارد و نام کپتانش بب کاک
آبست نوکر او ست چون باد مراد تند بود در ان
نیمه شب و نصف روز دیگر تمام شط العرب را که

تقریبا میل طول آنست طی کردیم و از وهنه شط
گذشته داخل بحر فارس شدیم اگرچه بفضل
الهی از بصره و بصرا ویان نجات حاصل شد اما از
جهت غفلت وکبر انجانی که از من در بصره واقع شد
افسوس عظیم در دل ماند چرا که اگر بر بی التفات مستر
منتی در آغاز رود مستشعر میشدم و انتظار مهربانی او
نمی کشیدم میتوانستم که براه خشکی از بصره بشوشتر
و بهبهان و از انجا بشیراز و از شیراز بیکی از بنادر عجم
رفته و مرکبی گرفته بمبئی آیم در نتیجه توقف بصره
سیر بعضی بلاد ایران نیز مرا مفت حاصل شده
بود و تدارک غرور و ظلم مستر منتی نیز بعمل آمده

*ذکر حالات بحر فارس * معلوم باد که بحر فارس

از بحر عمان و عمان از بحر هند منشعب گردیده و مابین
مغرب و شمال راه رفته در موضع مصب شط العرب
سد شده است جهت غربی آن جزیره العرب
است و شرقیش بلاد ایران طولش پانصد میل راه

است و عرض در انجا که اوسع است یک صد و پنجاه
و در محال انشعاب سی و شش میل است و بحر عمان
و رطول سیصد و پنجاه و عرض قریب دو صد پنجاه میل
میباشد از انتهای عمان تا بمبئی پانصد و شصت و مجموع
از بصره تا بمبئی هزار و پانصد میل راه است
روز جمعه از برابر جزیره خارک و روز شنبه از محاذات
ابوشهر که از بنادر معروف فارس است گذشتیم
طول جزیره خارک نه میل و عرض سه است قلعه
مستحکم و محال تجارت فرنگیان هلندیز در ان بوده
که میر مهنای مشهور یکی از شیخ زاده های عرب
در سنوات قبل آن را خراب و آمدو رفت هلندیزان را
از انجا قطع ساخت ساحل طرف عرب از جهت پهنائی
بحر در اینجا هیچ بنظر نمی آید میگفتند که جزیره بحرین
مشهور در ساحل آن طرف واقع است بسبب
فقدان هوا چند روز در نواح ابوشهر بتعطل و انتظار
گذشت و افسوس ماند که در ان مدت چرا اسباب

لنگر نمودیم که میرشهر ابوشهر بعمل می آمد روز چهارشنبه
۲۵ از جزیرهٔ ابوشعیب که طول آن صد و پنجاه و عرض
پنج میل است گذشته شام آن روز بجهت آب
در جزیرهٔ قیس لنگر کرده شد روز جمعه ۲۷ از محاذات
جزیرهٔ هرمز که طول آن شش و عرض سه میل است
و روز شنبه ۲۸ از جزیرهٔ کشمی گذشتیم بزرگترین
جزایر بحر فارس است شصت میل طول و بیست سه
عرض دارد روز دوشنبه سلخ محرم داخل بحر عمان
شدیم در محال مصب هر دو کناره بحر فارس بنظر
می آمد گوشه طرف ایران را در کتب انگلش کیپ
جک و گوشه طرف عرب را کیپ مسلدن خوانند
در قله کوه ساحلی ایران سوراخی است که فضای
آن طرف آن سوراخ بدو رین دیده میشود و در بحر
فارس غیر انچه ذکر کرده آمد جزایر بسیار است
که معمور نیست ازان جمله دو جزیره است موشوم
بتوم توم در انگلش مقبره را گویند بگمان ایشان یکی از

سردار ان اسکندر رومی در ان مدفون است و بلزمه
لخت سنگ بزرگ در منتهای بحر فارس
چون جزیره از آب برامده یکی از انهار اما ماسلمه
خوانند هولناک ترین مواضع بحر فارس است
اگر باد مخالف وقت شب بوده باشد جهاز بسبب
کشش آب بدانها خورده خواهد شکست از خصوصیات این
بحر آنکه ماهی در ین پیدا می شود که چون ماهتاب سفید
رنگ و پر نور است بحدیکه در حین غلطه زدن های او در
آب بازی که بدان مجبولست شعاع شکمش برامزوم جهاز
می افتد و ایضا جسمی مدور مابین کوشت و نبات شبیه بلاک
پشت بی برامدگی و سختی پشت در ین بحر افراط دارد
انگاشن ان را ستاره بحر خوانند زیرا که شب هنگام هریک
مثل ستاره میدرخشد بعضی شب ها آنقدر وافر و تماشایش
خوش آینده بود که دو دو پهر بسیر آن مشغول می ماندم
گویند انجم اگر بدن انسان برسد انموضع آنقدر
خارشت کند که زخم گردد در بحر عمان دو سه روز

باد مخالف شدید می وزید حالی قریب بطوفان بزرما
میکذشت اما چون باران نبود آنقدر نه نمود معلوم باد کدورین
اسفار عبور من بر بحر هند و اوقیانوس غربی و بحر روم
ایتالی المعروف به بحر ونیس و بحر یونان و بحر قسطنطنیه
و بحر فارس افتاد در هر یک آنها بسفاین نشستم
و بحسب قسمت در هامه طوفان خوردم چنانچه ذکر بعضی
کذشت شدید ترین آنها اگرچه زمانش دراز نبود
طوفان بحر روم بود و اسهل همه این طوفان بالجمله
روز شنبه ماه سفر از محاذات مسقط کذشتم چنانچه
ساحل مسقط بنظر میامد ساحل طرف ایران هم غیر
مرئی بود روز یکشنبه ۱۶ از بحر عمان دیکر باره داخل
بحر هند همان نواح که وقت رفتن انکلند جهاز ازان
کذشته بود شدم و دایره سفر تمام شد در محل مصب
بحر عمان به بحر هند کوشه از ملک عرب که منتهای سر حد
شرقی و شمالی جزیرة العرب است بنظر می آمد انکلیش آنرا
کیپ روز الکت خوانند از مسقط تا بدان مکان یکصد و

بیست میل است از دوشنبه ۷ درویت زمین بالسره

موقوف بود روز پنجشنبه ۱۱ ماه صفر ۱۲۱۸ مطابق ۴ جون
Arrived at Bombay
سنه ۱۸۰۳ عیسوی ساحل بمبئی نمودار شد و یکساعت بعد ساعت

بعد طلوع آفتاب بلنگر گاه رسیدیم این همان روز بود
که در سایل گذشته از لندن بر آمده قصد ملک فرانس
کرده بودم این غراب اگرچه بسیار خورد بود جای خواب
و نشیمن علحده و وسیع نداشت اما بسبب اینکه کپتانش
مختی زحمت کش مرد فهمیده است بهوای بزرگی
بیجا و خیال ناخام در سر ندارد و بخوشی گذشت تا آنکه
هوا در غایت گرمی بود تصدیع روندارد * ذکر جزایره بمبئی
وخصوصیات آن * بمبئی در عرض بلد ۱۷ شمالی واقع است
آب و هوای آن قریب بهوای آبادی های تحت استوا
باعتدال و صحت است هشت فصل که هر یک را بمجرد
خال شدن آن حس توان کرد دارد میوه های هند
تمام در انجا بهم رسد از انجمله آنبه ممتاز است شهر مسکن
را عجزه در قلعه واقع شده تمام خانها و دکاکین آن از خشت

وکلیچ چوبہار رنگین سہ چہار طبقہ است اما سقف تمام
ازو کہپرہ و صندوقی است وخانہ کہ مقابل عمارات چورنگی
کانکتہ توان کرد بنظر نرسید * ذکر فارسیان بمبئی واصل واوضاع

آنہا * اہالی این شہر اکثر کبران المعروف بفارسی
وبعضی اصحاب انکلش وقلیل پرتگیش ہندوانند + اصل
فارسیان از عجم است ہزار یکصد سال قبل ازین شوکت
عزات السلام بدین مکان پناہ آورده حالا کثرت ایشان در بمبئی
وصورت ونواح آن بجای رسیده کہ خدمتگار وطباخ
واکثر پیشہ داران از ایشانند وتمول بعضی بدرجہ است
کہ لک روپیہ یومیہ مداخل دارد + بلغت زردشی
وہندی وانکلش سخن گویند وبجز درمیان خویش
کمتر سخن نمایند + لہذا شکل وشمایل ورنگ درو ئیکہ ہزار
دو صد سال قبل باخود آورده آمد الی الان بر قرار
است + اصلاً تفاوتی دران رونداده وہوای
در ایشان اثری ننموده اصحاب انکلش گویند قریب
وبعد آفتاب را مدخلی درلون اشخاص نیست ونمیدانم

که بکدام سبب فرنگیان سفید و حبشیان سیاه و هندیان
اسمر اللون اند و حال فارسیان و ارمنی های چرفلا
که از سالهای دراز در این ملک بحال اصلی هستند
دلیل بر مدعای خود آرند بالجمله آتش هشتصد سال
و بعضی جا آتشیکه بهمراه خود از ایران آورده اند نزد
ایشان موجود است و یزدان و اهرمن را که یکی خدائی
نیکی و دوم بدی است هر یک را در کارهای خود
مستقل دانند و عبادت ایشان مخصوص اهرمن است
زیرا که یزدان را بجز خیر منشاء اثری ندانند و خوفی
از و نیست و غیرت زنان بسیار کشند اگر بکسی گمان
بد کاری برند بحیل غیر مکرر بخفیه هلاک کنند زبان
فارسی بالکل فراموش کرده و حیثیت انسانیت
و هوا های بلند تمام از دست داده اند کسی از ایشان
بمن نیامده تا بدعوت و ضیافت چه رسد زیرا که رتبه
مرا آنقدر از خود بلند تر دانستند که محل این نوع
خیالها نبود بنا فیروز که اعلم و اشرف آنها ست در

ا خانم دوستی ملاقات شد هر دو متین مغز دار است
ا سفر ایران کرده و مدتها دران بلاد بتحصیل علوم
زردشتی و نجوم و حساب بسر برده بزبان فارسی سخن
میگوید لیکن در علم شعر که دعوی میکند چیزی ازان
معلوم من نکردید (باشهر دوم خارج قلعه یک کروهی
سمت شمال است اگرچه عمارات رفیع و خشتی کم
دارد اما طویل و عریض است جدایج شهر اول اکثر
ازینجا برند سکنه این اکثر هنود و بعضی فارسی و پرتگیش
اند باغات اعزه هر دو شهر در یین طرف واقع شده و تپه های
کوه در سواد آن نمایانست و درخت نارجل درین
شهر آنقدر است که هوا بصعوبت داخل آن میشود
حسن برای نام درین هر دو شهر نیست * ذکر بد شکلی بومیان
بمبئی * بحدیکه در عرصه چهل و پنجروز توقف یک
صورت حسین در راه و بازار بنظر نیامد انچه هنود
بعینه چون اجنه و شیاطین همه کوتاه قامت سیاه سوخته
لاغر اندام رک و پوست بر استخوان تنیده و زنان
E 5

فارسی اگرچه رنگ سفید گوشت بزیدن دارند
اما همه بی نمک نرم گوشت پستان آویخته بزرگ
چشم فراخ لبس مانا باکشمیریانند تعریف حسن
صورت که از بمبئی دو سه منزل فاصله در اشعار
هندیان وافواج بسیار شنیده بودم معلوم شد که
خلاف واقع است وقائلین آن خبر از سفیدی رنگ
فارسیان گول خورده در ان اخبار خطا نموده اند
هرگاه اتفاق سواری میشد از تازی ملاحظه صورت نشست
بجز زمین بهیچ طرف نگاه نمیکردم وهر دمی صد لعنت
بر طالعت انها میفرستادم زنان بنگاله را در مقابل
انها مثال حوران بهشتی تو ان شمرد در میان این
دشت وسیع وقلعه میدانی ست برای قواعد سپاهیان وتفرج
تماشی کنندگان که یکنیم میل طول و همین قدر عرض
داشته باشد جای بافضا است تمام سالہ سبزه خورم
میماند یکجانب ان پهنای بحر هند در مد نظر است
وجانب مقابل ان تپه های کوه سبز و دوجانب دیگرش

شهر و قلعه مذکور واقع شده قلعه بمبئی مستحکم و بزرگتر
از قلعه کلکته است یک سمت ان به بحر پیوسته است
و طرفهای دیگر سه خندق عمیق که اب بحر در ان
روانند انداخته و دیوار قلعه و برجها تمام بروضع
قلعه کلکته اندرون خاکریز است و از دو جانب خاکریز
دیواری از خشت و گچ بجهت محافظت خاک از باران
کشیده سر هر دو بهم اورده اند دروازه ها تمام از تخته
پلاس است که چون بر دارند دروازه میشود این قلعه
بنای فرنگیان پرتگیش است که در عهد اقتدار خود در
هندوستان ساخته بودند و بیکی از سلاطین انگلند در جهاز
عروس داده ازان باز که در دست انگلش است
بسیار چیزها و حکمتها بر بناء اول افزوده شده *
محامد کورنده نکن * حالا مجملی از حال اعزه
کرده شروع بسفر بنگاله خواهم نمود نخستین ایشان
بلک راس الریس محسنان جهان کورنر دنکن است
محامد اوضاعش را مجملی از ین قطعه میتوان فهمید *

* لمو لفه * روی خوبش بروی دشمن و دوست *
شکفته چو گل وفصل بهار * در غالیش برز بان صریر
* مرحبا کوی ز ایران بموار * سرو قدش اگر چه
ازاد ست * بتواضع ولی چون نخل بیار * طبع پر
لطف او بجمله اهم * هست یکسان معادن وغم خوار *
زهمسازی عباد مامول * شود چون زسعی دنیاوار *
صحبتش غمزدا چو وعده وصل * گفته اش دلربا چو گفته
یار * هر چه افتد بدست او بخشد * کیسه اش کی
نشد پر از دینار * میمنت و سرور اقبال او *
نتوان بشمرید از احرار * قوم اسکات بدتن
بیروح * گر شودی در ابتا رود یار * ای خوشا بمبئی و مردم
او * که مر آن شهر را چنین شد یار * کاش در هند
یی چون او * بلک عشری زنسبت معشار *
خلق از سیرتش بیاسودی * وارسیدی بحال
یار و دیار * بالجمله مترجم کن ده و دوازده سال
قبل از ین حاکم شهر بنارس بود خلق انجا را نیز

زاهی و مشاگرد اشت الی الان ذکر او در ان شهر
تازه است لار ذکر نوائس در اواخر عهد خویش
بگورنری بمبئی تعین نمود ازان باز در ان شهر بسر
میبرد و همو را ه بیاد یار و دیار خویش وا رزوی مراجعت
بوطن میباشد لیکن چون آنقدر زر که کفایت معاش
او در ولایت تواند کرد کاهی جمع نمیشود بنوکری
کمپنی و آن اشتغال میکند رایدگ علی الصباح بو د که غراب
ما در ساحل بمبئی انکراند اخت همان وقت فرود آمده
بخانه او رفتم هنوز در خواب بود ملازمانش که بمناسبت
مزاج آقا همه مودب و شیرین اخلاق اند مکانی لایق
برای نشیمن من نموده گفتند تا رخت پوشیدن
کورنر در اینجا توقف باید کرد بعد ازان فی الفور
خبر شما بدو خواهم رسانید تا ان زمان انچه مطلوب
بوده باشد از اب و نان وحقه بما اطلاع باید داد
که بر سفرهٔ حاضری امد مرا طلبیده شریک کرد
و فرمود ازین زمان تا وقتیکه قسمت شما در ین شهر

است مهمان من همستید چون ایوانهای خانه اش تمام
پر بود خانه دران نزدیکی بچهل روپیه در ماه کرایه کرده اسباب
روشنی و فرش وغیره ضروریات از خانه خود بدانجا فرستاد
تا از حاضری فراغ شود آنمکان مهیا شده بود نصف
النهار همان روز شیخ عبد اللطیف خان سلمه الله تعالی
که مخص برای دیدن او سفر بمبئی کزیده بود دم از دوکروهی
شهر مسکن خویش بدیدن من آمد و فرمود که چون
سالها است یکدیگر را ندیده ایم سکونت اینجا معنی ندارد
باید که بباغ من که بحسب مکانیت بر امکنه شهر تفوق
دارد انتقال نمائی و هر وقت که دیدن کورنر منظور باشد
بشهر آمده بعد فراغ باز بدان مکان مراجعت نمائی
از کثرت شوق صحبت آن بزرگ و تخفیف تصدیع
ملاحظه پس و پیش غافل ماند رضا بدان کار
کرده باظهار آرام خود دران باغ رخصت از کورنر
گرفته بدانمکان انتقال نمودم بعد دو سه روز معلوم
شد که آن رای خطا بوده و سیر شهر و حصول ضروریات

از باغ مذکور رباستیفا ممکن نیشت چون خود آن راه
اختیار نموده بودم بجز خاموشی چاره نبود اما کور نر از
کمال فطانت و غم خواری از نخست بر انمعنی مستشعر
شده خانه را از دست نداده بود و آشنائی که بدانجا
فرستاده بود و اپس نطلبیده بعد دو سه روز پیغام
فرستاد که تو در بن زودی انکلندرا کذاشته عادت
باوضاع فرنگ داری در خانه میر عبد اللطیف که بالکل
اوضاع مسلمانیست بکایک دل قرار نخواهد کرفت و
سیر شهر و سرانجام حوایج ضروری در سکونت
آنجا بخوبی میسر نخواهد کردید لهذا من آن خانه را از
دست نداده ام برای شما مهیا داشته ام هرکاه صحبت
مارا دلخواسته باشد بشهر در ان خانه باید آمد و چون
از شهر ملالت حاصل شود بباغ باید رفت من شما
احسان آن بزرک را کفته دیکر باره بدانخانه آمدم
و چنانچه فرموده بود کاهی در انخانه و کاهی در باغ بسر
میبردم هرکاه در شهر بودم ملازمان او خدمت ما میکردند

وقت حاضری وطعام شب اخبار می نمود با او میخوردم
مابین حاضری وطعام شب که رفقایش چاشنی از مطبخ
خود در جاهای خویش میخوردند برای من آن قدر طعام
وشراب ومیوه که پنجبر و پیه یومیه خرچ آن بوده باشد
میفرستاد هرچند از ملازمانش عذر خواستم و گفتم
که من در این وقت چیز خوردن معمول بندازم قبول
نکردند والتماس مرا نشنیدند بدین وطیره چهل و پنجروز
نگاه داشت و در صحبتهای رقص و سرود و هر شب
دوشنبه که زنان اعزه انگلش در این جا جمع می آیند
او طعام شب را با سازونواز میخوردند مرا شریک
میکرد و هرگاه ذکر رخصت برزبان می آمد میفرمود که
شما باین زودی از ما ملول شده اید آما ما هنوز از شما
سیر نشده ایم هرچند آخر که بمبئی[1] فرکت جهاز منوار
من را برای بنگاله بود و بمن کرده گفت اگر فی الواقع
شما از ما بیس کرده باشید من مکان برای شما درین
جهاز مقرر نمایم گفتم از صحبت شما سیری نشده ولیکن

(1) Bombay Frigate.

اشتیاق دیدن اطفال که از نه سال ندیده ام غالب
است البته مهربانی باید نمود همانندم بکپتان جهاز مذکور
مراملاقات داد و سفارش بلیغ نمود که بآرام تمام
مرا بکلکته رساند چنانچه از توجه او چنانچه آید بنوعی
که از خرج دو هزار روپیه ممکن نبود بی خرج نزدی
بآرام تمام بکلکته رسیدم از تهاین ساوک مستر
منسنی واو که هردو از یک قوم و بریک نوع تربیت
یافته و باقتضای اصل و اخلاق برد و منوال مختلف
خویش را ظاهر ساختند تفصیلها کردم دیگر مستر لیچمر
که از انگلش امریکا و بانی از کونسلیهای بمبئی است
مردی دانا کردکار نیکو اخلاق است در باغی خارج شهر
بسیار آراسته و تصنیف بسر میبرد تواضع حاضر می
دران مکان نمود بعد دو روز او و مسس لیچمر زنش که از
زنان عاقله حسینه است مراتب مهمان نوازی باقصی
الغایت بتقدیم رسانیدند چند ساعت دران صحبت لازم
المسرت خوش گذرانیدم دیگر کرنال کاردن از سرداران

ماه بشخص عالیشان است او هم تواضع حاضری نمود
و بخانه خود برد از دید از مسن کار دن زنش که بسیار
شیرین اخلاق و نیکو جمال است خط و افر برداشتم
و از بضاعت سخنان دلاویزش کام جان را شیرین
ساختم ز عظم الکلش اینکه آن بانو حسین ترین زنان
بمبئی است اما بنظر من مس سلیمان و خواهرش دختران
ستر ولیام سلیمان قاضی بزرگ بمبئی پسندیده تر آمدند
و باوضاع آن کسانکه در لندن دل بدانها داده بودم
نزدیکتر بودند دیگر مستر رچرد سن برادر بزرگ
کپتان رچرد سن که رفیق راه فرنگ و دوست قدیمی
من بود در بمبئی بشغل احبار نویسی میگذراند بتقریب
سررشته مذکور مکرر دعوت چاشت کمر دنش
مسس رچرد سن دران مجلسها مراتب مهمان نوازی
بتقدیم میرسانید دیگر مستر اسمث که ترجمان زبان
فارسی در بمبئی است و سالها در آبوشهر و شیراز
بسر برده بزبان فارسی سخن میگوید دیگر کرنل بودن

که در لندن ویرا دیده بودم و مردی بنهایت متین عزیز
و آبرو دار است و مستر اسیرن و مستر ماری سن
و فلان فلان این جماعت مصاحبان گورنر و شریک
بزم و رزم او هریک از خوبان زمانه اند ناموارده بر سفره
طعام خبر گیران من و در صدد غریب نوازی من بوده اند
* ذکر میر عبد اللطیف خان * دیگر دوست دلی و حبیب
روحانی میر عبد اللطیف خان شوستری است حالات
نامدارش در تحفة العالم کتابی در غایت بلاغت
و جودت مشتمل بر معانی لطیف و علوم کثیره نوشته گرانبار
خامهٔ گهربار او ست و در رج است بتقریب توضیح
تاریخ شوشتر و تعیین حال طبقات سادات و اغرهٔ آنجا
مفصل شرح داده درین مقام هم بمقتضای وصف العیش
نصف العیش بذکر مجملی از اوصاف جمیله اش بزخوشی
خاطر محبت ذخایر و زینت این کتاب افزوده شد آن
یگانهٔ از سادات تور یه شوستر است که بجلالت
شان در اطراف جهان معروف بند و بصلاح و تقوی

دعلم وعقل وبین الامم موصوف شیخ الاسلامی آن ولایت
از سالهای دراز بدیشان تعلق دارد وهمواره علم
امر معروف ونهی منکر در آن نواح می افراشته وقوانین
شرع حنیف محمدی را بر بادبرو نق میداشته اصل ایشان
از ولایت جزیره معموره مابین سوق الشیوخ وقرنه است
الی الان بنی اعمام ایشان در قریه صباغیه و آن نواح
سکونت دارند یکی از ایشان موسوم به سید نعمت الله
که درعلم و فضل درجهٔ اعلی داشت در دار العلم شیراز
واصفهان از بسیاری علمای اعلام که اقا حسین خانساری
و ملا محمد باقر مجلسی از انجمله اند علوم دینیه و تحقیق
مراتب یقینیه نموده بود بسبب از اسباب از وطن
جدا شده بشوستر افتاد و اهل شوستر مقدم کرامی
او را مکرم داشته التماس سکونت نمودند و عقیده
خالص وولای صادق بخدمتش بهم رسانیده در امور
دینی و حوادث و نیوی بدو رجوع می فرمودند نسب
سید موصوف به سیزده واسطه بنام موسی کاظم ع

هیزد جداعالی سید عبداللطیف دوست مامی شود
بدین طریق که سید عبداللطیف بن سید طالب بن سید
نور الدین بن سید نعمت الله هریک ازین سادات
کرام و بعد ایشان سید عبدالله بن سید نور الدین
و سید مرتضی بن سید نور الدین سید ابوالحسن بن
سید عبدالله سید عبدالهادی بن سید عبدالله در علم
و تقوی یگانه اثر بودند مولفات کرانمایه و تصنیفات
هدایت پیرایه از ایشان بیادگار مانده خصوص سید
عبدالله علم نصاری و یهود و معلومات مجوس را نیز
برعلوم اسلامی افزوده بود ولادت باسعادت سید
عبداللطیف در سنه ۱۱۷۲ ورشد و شتر واقع شده از
عمر عالی مقدار خویش سید مرتضی وغیره افاضل آن عصر
کسب علوم نمود و اکثر اوقات عمر عزیز را بسیاحت بلدان
آن نواح چون بصره و بغداد و حله و عتبات عالیات تا کرما
نشاهان ایران کرستان و اختلاط با دانش مندان عرب و عجم
گذرانید پس بقصد هندوستان سفر بهر فارسی و عمان اختیار

فرمود در اثنای راه بندر ابوشهر و مسقط و مجهلی بندر را سیر
کرده در محرم سنه ۱۲۰۳ بکلکته ورود نمود و در این وقت
از سن شریفش سی سال گذشته بود بعد چندی بقصد
سیر بمرشدآباد که سالها دارالملک بنگاله بود رفت
منزل بیگم مامکه آن دیار و اعتبار علی خان ناظم او و سایر
اعزه آن شهر تحریص و تکلیف ناهل بوی نمودند
و به بنت عمش که در حجره تربیت والد نامدار خویش
میر محمد مهدی بن سید عبد الله بن سید نور الدین
بن نعمت الله که سالهای دراز قبل از میر عبد اللطیف
به بنگاله آمده در مرشدآباد سکنی و نسبت شیخصی
باعزه انجا داشت پرورش یافته بود یکی از دواج
کشیدند بعد چندی با حالیه جالیه خویش بکلکته معاودت
کرده در آن شهر سکنی ورزید چون میر محمد شفیع
برادرش در سال اول زرنی بجهت خرید مال بنگاله از بصره
نزدوی فرستاده و خرید او در انجا نفع نمایان کرده بود
بسال دیگر تجار بصره زر بسیار بلوی فرستاده التماس

خرید مال ازو نمودند و حق السعی برای خدمتش مقرر
کردند و ایشمعنی استمرار یافته او را از ممر حلال
تمول بهمرسید بعد ازان بنی عمش سید ابو القاسم
عرف میر عالم بهادر که سرکار اصفهان و کهن قدامت
و دخل در مزاج او داشت وکالت ان سرکار
بحضور کوزتران بنکاله بنام وی مقرر کرد ایشمعنی بیشتر
از پیشتر موجب بلند نامی و راه حال ان و الاتر او
در معاش گردید چون اب و هوای بنکاله بمزاجش
ناموافق و همواره علیل میماند و مرتبه بمقربت سبد بل
هوا بلکه سورفت و باز مغیر بی بنکاله را بسطر استیفا در
اورده از حکام و اعزه ان دیار اعزاز یافت از آغاز
ورود ان یگانه مرا محبت صادق باو بهمرسید و روز بروز بر مزید
بود تا سفر فرنگ رود او با انکه امید بازگشت نبود
بمحض کرامت و مروت در تجهیز ان سفر اعانت من
بزر فرمود بعد از دو سه سال خطی در انکلند مرقومه کلک
کهر سلک او یافتم که بسبب امتداد بیماری استعفار

خدمت دارم و بقصد عود بولایت بصره و موطن مشو سبز
معه عیال روانه دکهن شدم و در یکی از سواحل دکهن
بر جهازی نشسته روانه ان طرف خواهم شد از دریافت
مضمون مهاجرت او که دیگر بار ملاقات میمون نبود
دل بسیار شکسته گشت و ان شوق که در مراجعت
هم بامید دیدار همی داشتم یکی از صد نماند حال
یاس و حرمان مذکور از ین غزل که در جواب
ان خط نگاشته بودم میتوان دانست * لصاحبه *
همت ای پی سفیر نجد زراه عدن رسید * یا کاروان
مشک زسوی ختن رسید * یا بوی یوسف
است از که مصر و سبتی * اندر مشام عشق به
بیت الحزن رسید * بر کشت زار خشک بیارید
ابر تر * یا پیک نوبهار چمان در چمن رسید *
لی فی کنایست که از دوستی لطیف * بر دوستی
بریده زیار و وطن رسید * در حلقه تشنه بچکا
ندند آب یا * مخمور خمر شوق یکایک بدن رسید *

ندیدن بیاض مترشش اگرچه نود * از نو بجوشش
تازه دل مصحف رسید * بلکه از سواد خط خوش مشکفام
او * کونکه بوی مشک بزخم کهن رسید * شوق مرا جعت
که بدیدار دوست بود * فرمه زاجبرتش همه در کاستن
رسید * طالب برد میان نرسیده آیت از
فرانس * انچه ازین خبر بدل هر محزن رسید *
با اینهمه زفضل خدا بی رجا نیم * روزی تو ان
بود که بان کلبدن رسید * بعد ازانکه مراجعت براه
بغداد و بصره واقع شد ازین اتفاق بیک بسیار خوشوقت
بودم که در یکی ازان دو جا بملاقاتش فایز خواهم شد
در بغداد رجوع شد که ان بزرگ در بمبئی وقصد بصره
دارد بعیش حاجی خلیل خان دار دامید وار شدم که در انجا
خواهم دید در بصره مفصل احوالش معلوم کردید که بعد
ورود حیدرابادمشیر الملک نایب اصف جاه که قابو یافته
میر عالم بهادر را بی اقتدار و محبوس کرده بود بتقریب
خویشی محاسبه دروغی برو بر آورده مدتها توقیف او

درآن شهر گردبالاخره کورنر جنرل بنگاله مصمم
و متعین بجهت مهمانداری ایلچی ایران ازآنجا مخصوص
نمرآورده به بمبئی آوردند با انکه حاجی خلیل خان کشته
شده با انتظار ورود ایلچی دیگر خبرش را در بمبئی
نگاه داشته اند حرکت آن والا نژاد از بمبئی در زمان
زودی متصور نیست لهذا بقصد ملاقاتش عزم سفر
بمبئی جزم کردم و چنانچه گذشت اگرچه مکروه بود
بسبب انجز بمت بمن رسید اما بالاخره از مدد
بخت نیک بمراد خود رسیدم وبدیدار فایض الانوارش
فایز گشتم مضمون بیت آخر غزل مذکور بوضوح انجامید
و آن امید که درحین انشاء همان آرزو بود بانجام نمیشد
تخمی در مزرعه دل کشته نهال قامتش در منظر جان
از ان سر کشید چند روز در صحبتش بسیار خوش
گذشت مراتب اعانت ومهمانوازی بتقدیم رسانید
الحمدلله که تا حالت التحریر بصحت وعافیت در شهر
مذکور قیام دارد دیگر مهدی علی خان مشهدی. مجملی از

اوائل او اینکه در سنه ۱۱۹۶ از ایران براه دکهن
وارد لکهنو گردید بتوجه مستر جانسن کماشته کمپنی
سررشته نویسی بسرکار وزیر یعنی آصف الدوله
مرحوم که سابقا نام مستر جانسن در لکهنو بود او قاتش
بفراغ میگذشت بعد ازان اگرچه خود در مجالس بار
وزیر کمتر دیده روز شب حاضر میماند اما فایده چندان
حتی بروصول مواجب مترتب نمیگشت پس از چندی
ازان هم وا مانده بطابت و فلاکت اوقات بسر میبرد
آخرها شکایت بدسلوکی حیدر بیگ خان نایب
سرکار بمن آورده استعانت جست چون نایب
مذکور در ان ایام بمن طریق مدارا مسلوک داشت
کاه کاهی زری بجهت او میگرفتم بالاخره به تنگ آمده
قصد رفتن بطرفی کرد زاد راه و استعداد برآمدن
ازان شهر نداشت هزار و پانصد روپیه از حیدر
بیگ خان برای او گرفتم به بنارس رفت بحسب
اتفاق مرزا مهدی کتمر کمجی غازیپور که مردی متموّل

بی وارث بوده در همان ایام برده بود سید محمد خان شیر
جنگ هذا نی نایب بنارس سیر ابجهت ضبط اموال
و تفویض آن بغلامی بی زبان که از خانه زاد
کرد او مبلغی از متروکات متوفی
صاحب بنارس بزرخفیه رسانیده راه سخن بدیشان
بهم رسانید و مبلغی کلی بدست او هم از انجا افتاده
جانشین بمنام خویش در غازی پور گردید و
بستر دنکن بر علاقه ملکی مداخل او افزوده چند سال
آنجا متصدی امتداد یافت بنابر این صاحب دوسه لکه
زر پیه سرمایه شد بعد مسترد نکن که آمد و رفت بایان
وزیر به بنگاله اتفاق افتاد او چند منزل مهماندار میشد سخن
دلفریب از ان جماعت شنیده و یکبار ده قصد لکهنو
کرد و تمتع جاه و زیاده طلبی و مشاهده ظواهر متوسلان
وزیر از جا در رفت و از مضمون مثل مشهور ع
من جرب المجرب حلت به الندامه * غافل ماند بنابرین
از کار آراسته کذائی که دوام و قیام داشت استغنا

داده ذرتشه ۱۹ ۱۲ بسر انجام عمارت بلکهنو آمد دران
اوقات من هم در لکهنو بودم اکثر و بیرا در خانه
حسن رضاخان سعید بدم و گاهی بدیدن من می آمد چون
اخراجات کمپنی بسته بود در یک دو سال تمام
اندوخته خزانه بهوا بباد داده در کار خود در ماند و جایت
منحصر بالتجا بخدمت مستر ونکن دانست بنابرین
بدان طرف شتافت کورنر بمقتضای مروت وفتوت
جبلی راه و رسم قدیمی را رعایت کرده با صدران زودی
و بیرا بگماشته کمپنی در ابوشهر تعیین کرد و مقدمه بخلل
ان بسفارت ایران از جانب کمپنی فرستاده اما کورنر
جنرل بنگاله که بغازی و گماشتگان بصره براعمالش
مطلع گشته بود ان تجویز را نه پسندیده و بیرا الانکار
معاف داشت بنابرین مهدی علی خان از طهران
بکرمانشاهان و از انجا به بغداد آمده چندی در عتبات
عالیات توقف نمود دران ایام چند چهل چراغ
و قندیل بروضه نجف اشرف گذرانیده دور

شهر کربلا حصاری کامل بی استحکام که در زمان دا
یکرو فهم استقامت نتوانست کرد کشید بعد از و در حا
قلیل من هم وارد عتبات مذکور شده شنیدم که
بتحمل امیرانه بزیارت روضه منوره مشرف هم آمد
چنانچه باد کش نقره را تا غلام گردش بر نهانه نشتاب
بر سرش مد اشتند و اندرون دروازه مبارک
آمده از اسپ فرود می آمد بعد چند ماه به بصره و
از انجا بابوشهر رفته مشغول بکار کمپنی گمپنی
دران بلاد گشت و دختری از نبایر سلاطین
زندیه برای پسر خود گرفته خانه و اوضاع امیرانه بنا نهاد
و خویش را بنواب مسمی گردانید کورنر جنرل
بنگاله این حرکات را بنهایت مکروح داشته از ابوشهر
نیز عزلش نمود و بالتماس کورنر دنکن وملاحظه اسم
وکالت کمپنی که در ایران بهم رسانیده بود هشت صد روپیه
ذر ماه نقدی برای معاشش تا عمر او مقرر کرد او
ازین معنی در پیچ و تاب شده به نیت اصلاح کار از

ایوشهر به بمبئی آمده حالا در انجا بتلخ کامی میگذراند و آن
همه تمول که از ان خدمات پیدا کرده و استقامت امر
معاش و عاشقی و دلبری های کورنر دنکن ویرا خوشدلی
نمی بخشید روز اول بخانه کورنر دنکن وارد شدم جا انتظار
ملاقات او در پائین خانه نشسته بودم که او برای خوردن
حاضری بدانجا آمده از برابر من گذشت و چنان وانمود
که مرا نشناخته چون کورنر مرا بسفر حاضری طلبیده دو چار شده
بضرورت برخاسته و ملاقات نموده و عذر ما خواسته
که مرا نشناخته بوده تا در ان شهر بودم با آنکه یقین میدانم نسبت
که بامت من باشغال بمبئی و سکونت انجا رضا نخواهد
داد از خوف اینکه مبادا رفاقت کورنر دنکن اختیار نمایم
همواره آثار کره بر چهره او پدیدار بود و همیشه در
ذکر و از کار طرف مخالف سخن من در ان مجلس میگرفت
و جواب وندان شکن یافته بسزای خود می رسید
* تو انم آنکه نیازارم اندرون کسی * حسود را چه کنم
کو ز خود برنج در است * دیگر اقا حسن برادرزاده

حاجی خلیل خان مرحوم ایلچی ایران مومی الیه را
تحیه خانه جنگی که ناگهانی از سماقت و خودستری رفقای
خان موصوف و تهاون عدم التیان بهمترا
مهماندار که جوانی بخود مغرور
سفرا ایران همراه مستر مالکم از نظر مازعی
هر یکی خویش دل آزردگی داشت
و پنج شش زخم گلوله بندوق
از حیات و ماه امیر فرایش جاودانیت کاهی تحویز قطع
یا کاهی عزم فصل ران اودی شد با اخره
لیل مهمانیت و اکبران فرنگ و نیکو خدمتی عقلای
انکلش که بهم کین همت مصروف آن بودند بنی نقصای
به سپرد و رئیس رفقای حاجی خلیل شده بانتظار آنکه
شاید ایلچی کنونی بد و مفوض شود در بمبئی توقف
داشت از سرکار کمپنی جیره و مواجب بدیشان می
رسید و عزت و احترام او می کردند آخرش چون سفارت
باو ندیم نام آقا محمد نبی سوداگر بصره معین شد با سایر

رفقا عود بایران کرد اگرچه از علوم و فنون بزرگی بهره
نداشت لیکن بسیار آدمی وش و نجیب اطوار می نمود
و حرکات و سکناتش ملایم بودند دو مرتبه دعوت چاشت
کرد هر بار در حین تناول مراتب تعظیم و انسانیت بتقدیم
رسانید دوستان از رفتارش بهره از سخن وطبع
شعر داشتند و تا دیری سوالات از اوضاع فرنگ
خصوص فرنسیس از من می نمودند غیر ازین چند
کس که ذکرشان گذشت تجار متمول ایرانی در
بمبئی بسیار بودند که بجز نفاق پیشگی و غیبت یکدیگر
کاری نداشتند از ان جمله سید تقی نامی است
که در روی زمین باوی نمی توان بسر برد بعد معرفت
بوجهی من الوجوه از دست زبان او نمی توان رستگاری
یافت با اکثر این جماعت در خانهٔ دوستان ملاقات
شد طبع منزجر گردید بنابرین از ذکرشان به همین قدر
اکتفا کرده شد بالجمله بعد توقف چهل و پنج روز بروز دوشنبه ۲۶ ربیع الاول سنه ۱۲۱۸ سوار بمبئی فرکت

شدم باد مراد بود همانم لنگر برداشته راهی شد و بجهت
محصول بیاد تجارت آن قدر بطرف شمال بحر هند رفت
که چون بطرف مشرقی که مقصد بود دایا کم دید با خور کلکته
هیچ جا خشکی را ندیدم سیلان و جگیلته و نجام وغیره
بالا دست ساحل مشرقی دکهن بنظر نیامد تا بساحل مغربی
دکهن که مابیبارات بوده باشد چه رسد بنابرین روز
یازدهم متصل بخور بنگاله رسیدیم این حد سرعت
بود ازین زودتر جهازی از بمبئی بکلکته نیامده چند
روز بانتظار پیلوتها یعنی راه دانان خور کلکته بسیر بیهوده
گذشت بعد وصول پیلوت بر جهاز دو روز در دریای
کلکته راه رفته در لنگرگاهی که معروف است به فالته لنگر کردند
از انجا بر کشتی خود سوار شده بکلکته روانه شدیم
روز دیگر که پانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۲۱۸ هجری ۴ ماه اکشت سنه
۱۸۰۳ عیسوی بود آخر روز بشهر کلکته رسیدیم * ذکر معامله کپتان
هیز * اسم کپتان این جهاز هیز شخصی بسیار باحرمت عالی شان
شجاع است خدمات پسندیده در نوکری کمپنی کرده و زخمی

بر رخسار که از مشاهده ان بیهوش در دل ناظر می افتد
طرا از چهره دلاوری برداشته عمله جهاز بانکه در زیر
بار ضبط حدود و نقص الغایت بودند ازو رضامندی
داشتند این کپتان هیز را زنی است از طایفه
ایرش که در خویش خوی نیکو اخلاقی چند قدم از
شوهر در پیش ایستد و باجود این ملاحت رخسار
و ملایمت حرکات و شیرینی گفتار در این سفر
بر جهاز بود در صحبت مشترش بسیار خویش گذشت
بسبب اشتغال مزدوش طرنج صعوبت سفر مطلقا
معلوم نکردید بلکه از گذشتن ایام و تعداد روز ها گاهی
بخاطر نرسید بالجمله بعد ورود بر جهاز کپتان هیز حجره
صاف پاکیزه نزدیک بخویش بمن داد و بستری خود را
بجهت آرام دران او یخت تمام راه هردو زن و شوهر
متفقد احوال من بودند وطعامهای لذیذ و شرابهای
گران بهاروزی دو سه بار بر سفره میکشیدند بعد ورود
بانکر گاه که خلیله جلیله را در جهاز گذاشته خود بجهت

رسانیدن خطوط بسرعت راهی کلکته شدم را
بهمراه گرفت شب که در مهمان سرای مسترامنج بسر
بردیم خرج طعام من وکرایه خانه از پیش خود داد و نگذاشت
که من ادا نمایم چون بکلکته رسیدیم در خواست کرد
که هم خانه بدو فرود آیم و با او هم کاسه باشم تا استقرار
کار من او بخوشی تمام اخراجات مرا خواهد کشید
من چون خانه میر عبداللطیف موصوف را که در پنولا
محمدعلی خان شوستری شریک ایشان دران بود
میشناختم شکر احسانهای او بزبان ادا کرده خبر دادم که
مرا جایگاه بود و باش در کلکته هست ودوستان دارم
لهذا گر حاجت بزرشود ایشان مدد خواهند کرد
وازو رخصت شده بخانهٔ محمدعلی خان آمدم دران خانه
بدیدن من آمد و تا وقتیکه در کلکته بود همواره مرا
شریک چاشت و صحبت خود مینمود بالجمله چون
من از اسباب معاش بکلی معرا بودم وبجز رخت پوشاکی
چیزی باخود نداشتم قریب چهل روز در انخانه بسر بردم

محمدعلی خان غایت مکرمت ومهمان نوازی بتقدیم رسانید
اوقات بطعام وانواع خوراکی وخواب را بطور حسن
وسلیقه بمن واگذشت ازصبح تا نصف شب خبر کیران
حال من بود از لطف غمخواری او ممنون شدم پس
خانه بکرایه کرفته کم اسباب زندکی بهمرسانیدم
عمر سفر و تحریر این کتاب هردو باتمام رسید قطعه
که سابق در شکر اتمام تذکره خلاصه الافکار که
در سنه ۱۲۰۶ تالیف پسندیده شده کفته بودم در اینجا
بمناسبت سیاق باماده تاریخ نورج کردم که اتمام کتاب
برنظم شیده باشد و ناظران را چون لقمه الذ در آخر
طعام تا دیرتر حلاوت آن در مذاق جان ماند * لمولفه * شکر
لله که این حدیقه نغز * که خزان را در و نباشد بار * شد
آراسته بصد زینت * همچو باغ ارم بفصل بهار * کل
ریحان زهر سوش زده جوش * از معانی و لفظ سبزه
شعار * همچو سرو د کنار جوی بود * مصرع وبین سطرو
دیدار * بر سر شاخ مسطرش همه فضل * صد هزاران

هزار در گفتار * بر خیابان او چو باغ بهشت * حور را بگذار
فکر در رفتار * شر او در نظر چو عقد گهر * نظم او دلربا
چو ابرو یار * حرف حرفش چو مردم دیده * مظهر ضد اندک
و بسیار * بهر مهمانی سخن سنجان * از ورق گسترانده
سفره هزار * بر خوان بصیرت ناظر * از گونه لب های جلد در
اقرار * که چنین صنعتی بدیده بدهر * و ر کسی دیده گو بیا
و بیار * بعد اتمام آن چو تاریخی * از خرد خاستم پی
تذکار * معطی علم و دانش افرنج * گفت بر صفحه جهان
بنگار * * * * * * * * * * *

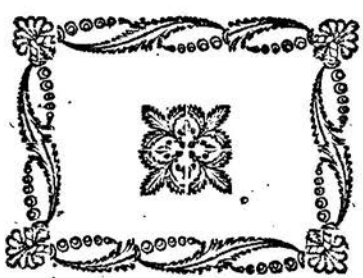

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۵	خرد	جزو
۲	۱	مرا	میم
۲	۱	یلدو	یکدو
۳	۳	از پس	پس از
۶	۱۲	حورد	خورد
۸	۵	عابق	عالق
۸	۱۰	بودند	بوند
۸	۱۳	دانست	درانست
۱۰	۱۶	سنه	سنهٔ
۱۲	۹	یاصد	یکصد
۱۳	۴	کورکپو	کورکپور
۱۴	۴	بیش	بیش
۱۴	۴	من د	مند
۱۷	۱۳	تا	تار

صحیح	غلط	سطر	صفحه
چسنیست	چسنیست	۱۴	۱۷
شما	به شما	۲	۱۹
موسم	موسوم	۱۰	۲۴
یکی	یکی	۲	۲۵
کا	کار	۸	۲۸
چشم	جسم	۲	۲۹
افتاده	افتاره	۶	۲۹
بخواست	بخواهم	۸	۲۹
دروی	دودوی	۱۱	۲۹
نارجیل	نارجیلی	۵	۳۰
یاک	یک	۶	۳۰
سلحه	وسلحه	۸	۳۲
مالید	مالیده	۷	۳۵
سردار	سردراز	۹	۳۵
اینقدر	اینقدر	۱۲	۳۷

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۰	۶	شی وعجایب	شی عجایب
۴۰	۷	محاذت	محاذات
۴۱	۲	ایستادن	ایستاده
۴۲	۱۱	جانان	زجانان
۴۳	۹	برونـد	نروند
۴۳	۱۰	وخطرناک	خطرناک
۴۵	۸	آنزبین	آنزمین
۴۷	۸	مضمضه	ومضمضه
۴۷	۱۳	نرسیدن	نرسیدن
۵۳	۵	افریکه	افریقه
۵۳	۱۲	گنارہ	کنارہ
۵۳	۱۳	بیمرور	بمرور
۶۲	۶	پیچه وخمه	پیچ وخم
۶۵	۵	پاربس	پرس
۶۷	۱۰	واردآن	واردان

صحیح	غلط	سطر	صفحه
یازدهم	یاازدهم	۱	۶۹
پیاز	پیاض	۱۱	۷۴
گربه	گربه	۱۲	۷۵
درشت	ذرشت	۱۳	۷۵
خرسچه	خرسیچه	۱	۷۶
اطراف	اظرف	۵	۷۶
مکرر	مکرر	۱۲	۷۶
درانمدت	درانیمدت	۱۴ و ۱۵	۷۸
بذخامت	بزخامت	۸	۸۵
ذخیم	زخیم	۱	۸۷
پیداشده	کپیداشده	۱۶	۸۷
نشوونما	نشوانما	۱۶	۸۷
اوازمن	آوازمن	۱۵	۸۸
جنوبی است	استت	۶	۹۰
بست دوم	بستت دو	۵	۹۲

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۵	۱۲	دیبت	
۱۰۵	۸	ریهه	زیهر
۱۰۶	۱۵	هزار روپیه	هزار روپیه
۱۰۸	۲	بکه	بلکه
۱۰۸	۱۵	دبن	دبلن
۱۱۱	۱۱	باوفخانی	بابافخانی
۱۱۷	۱	سناک	سنگ
۱۲۰	۱۲	تاکه زه	تازه
۱۲۳	۸	رازین	راازین
	۲	سنلی	سنگی
۱۳۱	۱۵	نجاران بران	نجاران
۱۳۹	۱۳	دیلر	دیگر
۱۴۰	۱۳	عنیا	*
۱۴۹	۱۴	ارزرا چیزی	اززرا غنیاکه چیزی
۱۴۱	۱۲	پوب	پوتر

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۴۲	۱	دودکس	دودکش
۱۴۲	۱۱	درچادارد	درجات دارد
۱۴۳	۸	بیصوی	بیضوی
۱۴۴	۵	لوہستان	کوہستان
۱۴۴	۱۶	لہ	کہ
۱۴۵	۱۵	سہ بت	سبت
۱۴۸	۲	البس	لبس
۱۵۰	۱۴	لہ	کہ
۱۵۴	۱۴	لویا	گویا
۱۵۸	۸	بجنب	بجسب
۱۵۹	۲	جہہ	جہد
۱۶۹	۱۳	لذرانند	گذرانند
۱۷۷	۱۰	دارا ملک	دارالملک
۱۸۰	۳	یلں	یک
۱۸۰	۱۴	گتاب	گیبہ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۰	۱۶	لیاس	لیاس
۱۸۰	۱۶	نلرد	نکرد
۱۸۲	۱۲	کلذار	کلدار
۱۸۲	۱۴	میاند	میکند
۱۹۲	۵	بیرد	پیرد
۱۹۳	۱۰	بای	بکی
۱۹۳	۱۲	بارد	بلاد
۱۹۷	۱۳	اسب	اسب
۲۰۷	۲	بالله	باکه
۲۰۷	۱۲	اولادو خودرا	اولاد خودرا
۲۰۷	۷	له	که
۲۱۱	۱۴	زمکت	زمکت
۲۱۳	۱۳	طپان	طبیبان
۲۱۴	۹	سجابب	صحابب
۲۱۶	۲	لوچه	کوچه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۲۲	۱۶	استرمین	استرتن
۲۳۱	۸	لمیاب	کمیاب
۲۳۲	۴	افتاده	افاده
۲۳۴	۱۶	مشنود	کشنود
۲۳۷	۱۰	کنفتم	کرفتم
۲۴۴	۹	پسندندود	پسندد
۲۴۷	۶	درو	درود
۲۴۸	۱۳	درامقام	درانمقام
۲۵۱	۷	بیلی	بیکی
۲۵۳	۱۲	انامه	انکه
۲۵۴	۱	دیاس	دیکر
۲۶۱	۹	تاهر	تاثر
۲۶۴	۱۳	کیبر	کبر
۲۶۴	۱۰	لیجا	کجا
۲۷۹	۳و۴	افشان کردن	افشانکردن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۷۸	۸	چلچرانغها	چلچراغها
۲۷۸	۸	عالم	علم
۲۸۴	۱۱	لذیز	لذیذ
۲۸۵	۱۶	زخیم	ذخیم
۲۹۰	۳	یای	یکی
۲۹۰	۷	سطحا	سطحا
۲۹۱	۱۰	بازن سر	بازن ونه
۲۹۱	۷	باختلاط	باآختلاط
۲۹۱	۱۰	که	کرد
۲۹۲	۲	کهخس	کهوخس
۲۹۲	۵	نکه	کهزکه
۲۹۲	۶	نه	
۲۹۲	۷	بینش	بهبینش
۲۹۲	۹	ردا	رادا
۲۹۴	۱۰	لورنر	وگورنر

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۹۵	۱۰	یلاہ	یکاہ
۲۹۸	۱۰	اورادل	اورا اول
۳۰۰	۱۱	لانہ	والانہ
۳۰۲	۱۲	چمن زوی	چون روی
۳۰۳	۶	بلعال	بکشل
۳۰۴	۴	بری	*
۳۰۵	۱	عداہ	عمدہ
۳۰۷	۱۰	زرو	زردو
۳۰۸	۴	فرشن	فرسن
۳۰۸	۱۲	آیئنہ	اینہ
۳۱۱	۱۱ و ۱۲	مکدناند	مکدانانڈ
۳۱۸	۱۴	دمل	دمپل
۳۲۱	۵	سینمن	سیمنن
۳۳۸	۱	صدوکس	صدووصدکس
۳۳۸	۵	میشارو	میپارو

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۴۳	۶	کافرپش	کافرپوش
۳۴۴	۱۱	پیہ	پیڑ
۳۴۶	۵	باوقافی	باوقافی
۳۵۸	۱۰	زیاہ	زیادہ
۳۵۸	۱۴	برق و	وبرق
۳۶۶	۱	جناب	جنگ
۳۶۶	۱۶	لشہ	کشتہ
۳۶۷	۱۵	نوشتہ	گذشتہ
۳۶۹	۱۴	سپرداخت	نپرداخت
۳۷۳	۱۲	تپلہا	تپکہا
۳۷۹	۱۲	نفیر	بفنر
۳۷۹	۱۵	مصنفن	مصنفین
۳۸۲	۵	آشیا	اشبا
۳۸۲	۶	آشبا	اشیا
۳۸۵	۳	تخت	تحت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۸۵	۳	نان	نان
۳۸۸	۳	کذاشته	نگذشته
۳۸۹	۱۶	نند	مانند
۳۹۱	۱	سارند	نیارند
۳۹۲	۱۶	ظمت	ظلمت
۳۹۷	۱۱	لرد	کرد
۴۰۰	۱۶	کیر	کثیر
۴۰۴	۱	جد یلها	بدیلها
۴۰۷	۱۶	چون شده	چون مسمذشده
۴۰۸	۱۶	یلی	یکی
۴۰۹	۱۲	برا	بران
۴۱۱	۱	لذشت	گذشت
۴۲۲	۱۳	له	که
۴۲۳	۱۵	یه	یکه
۴۳۴		مباحاب	مباحثات

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۳۶	۴	کہنہ	کنہہ
۴۴۳	۱۱	لرچہ	کرچہ
۴۴۹	۱	مذلور	مذکور
۴۵۲	۴	حواسم	خواستم
۴۵۲	۹	پرزینہ	برزینہ
۴۵۲	۱۰	بمدراج	بمدارج
۴۵۴	۵	نرد	ثرا
۴۵۵	۹	باشد	باشدت
۴۵۵	۱۱	لوید	گوید
۴۵۵	۱۲	بلی	بکی
۴۵۷	۱	خو	خود
۴۶۲	۳	بشکسین	بشکستن
۴۶۲	۱۳	الر	اکر
۴۶۴	۱	بی	بی
۴۶۵	۱۰	ثالی	ثالثی

صحه	سطر	غلط	صحیح
۴۶۶	۵	مازنی	بازی
۴۶۸	۸	خویش	خویلش
۴۶۸	۹	آید	آمد
۴۶۹	۱	نیست	بیعت
۴۶۹	۱۲	رسم	رسم
۴۷۰	۱۶	مرداست	برداست
۴۷۲	۲	ایشار	ایشان
۴۷۳	۲	وصت	وصیت
۴۷۳	۴	درابوسف	قرابوسف
۴۷۴	۸	یقن	یقین
۴۷۶	۱۰	نقلصان	نقصان
۴۸۲	۱۶	قدای	قدای
۴۸۳	۶	بامید	نامید
۴۸۵	۱۴	نصف	نصف
۴۸۶	۲	ساه	سپاه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۸۶	۹	بیسد	بیسند
۴۸۶	۱۰	رحمت	زحمت
۴۸۷	۶	لذران	کذران
۴۸۷	۱۱	استقرار	استقرار
۴۸۷	۱۵	مسانند	می سانند
۴۸۸	۱۳	قدر نان	قدر تان
۴۹۰	۱	مرض	قرض
۴۹۰	۱	کردن	وکردن
۴۹۲	۳	قضات	قضات
۴۹۴	۴	موضوعت ست	موضوع است
۴۹۵	۱۴	حواب	جواب
۵۰۰	۱۲	لفت	کفت
۵۰۳	۱۲	۵	۵
۵۰۰	۱۳	آلته	۵البته
۵۰۸	۹	انحاور	آنچاور

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۰۹	۶	بین	این
۵۱۳	۸	عطمی	عظمی
۵۱۹	۱۶	بستمی	بسمنی
۵۲۱	۲	ـه	ـه
۵۲۴	۱۲	نمایشا	تماشا
۵۲۰	۱۴	جهازارت	جهازات
۵۲۷	۷	بقر	بقرا
۵۳۱	۶	آمد	امداد
۵۳۲	۱۳	اهردو	آن هردو
۵۳۷	۳	مسحره	مسخره
۵۳۹	۱۶	اسهای	اسپهای
۵۴۰	۳	جه	جثه
۵۴۰	۱۲	مقال	ومقال
۵۴۲	۱۱	لطفافت	لطافت
۵۴۶	۲	نتوانند	نتوانند

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۴۳	۴	دریحہ	دریچہ
۵۴۹	۱۳	وذرع	ذرع
۵۵۰	۱۱	یکست	یکسمت
۵۵۱	۱	نامدار	نامدار
۵۵۲	۱۱	برینخ	برنج
۵۵۳	۹	انوع	انواع
۵۶۱	۱	بحربہ	تجربہ
۵۶۱	۱	فند	قند
۵۶۴	۱۵	تازي	تازی
۵۶۴	۱۶	متاسر	متاثر
۵۶۲	۱۶	بجاکران	بجاکران
۵۶۳	۴	اسماع	استماع
۵۶۶	۶	بالشکر	باشکر
۵۶۶	۶	سمحواب	سمخواب
۵۶۷	۱	خورالی	خوراکی

صحه	سطر	غلط	صحیح
۵۸۹	۵	روزدی	روزی
۵۹۰	۱۴	باجود	باوجود
۵۹۲	۵	ارمیٔ	ارمنیٔ
۵۹۶	۱۲	یشین	نشین
۶۰۰	۳	نطیر	نظیر
۶۰۰	۴	نزده	مانزده
۶۰۰	۸	فلسوف	فیلسوف
۶۰۱	۱	دیاه	دیانه
۶۰۱	۱۲	وور	وفور
۶۰۱	۱۴	سر	سرد
۶۰۳	۴	بخودسیاه	نخودسیاه
۶۰۳	۱۱	وسم	قسم
۶۰۴	۹	غمزده	غمزدا
۶۰۵	۲	خلقای	خفای
۶۰۵	۵	حثانی	عثمانی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۶۷	۱	زلرو	نگرو
۵۶۷	۶	ا	که
۵۶۸	۱۳	خوبیهای	خوبیهای
۵	۱۴	لرایه	کرایه
۵۷۱	۱	وزین	درین
۵۷۱	۳	اشیز	پوشیز
۵۷۶	۴	محلم	بحکم
۵۷۷	۱	بمبح	جمیع
۵۷۹	۱۱	یس	بس
۵۸۱	۲	نجست	نخبست
۵۸۲	۸	سالاطین	سلاطین
۵۸۳	۱۲	حاتم	حکم
۵۸۴	۱۳	لمتر	کمتر
۵۸۵	۷	اوسام	اقسام
۵۸۷	۹	لوند	لوند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۰۶	۱۶	سیرصحٔ	سپرد ضبح
۶۰۷	۷	شجبر	شجیرا
۶۰۸	۱۳	حبریره	جزیره
۶۱۰	۲	اسمراد	اسمرنه دد
۶۱۷	۱۶	وخورمایه	یاخورده
۶۱۸	۵	جا	جای
۶۱۸	۱۱	حرجهٔ	خرجهٔ
۶۲۲	۱۰	کشی	کشتی
۶۲۳	۸	ازجار	زنرجار
۶۲۴	۴	که	که
۶۲۵	۱۰	طیعت	طبیعت
۶۲۶	۱۱	ناچاررند	ناچارند
۶۲۷	۲	عمانیان	عمانیان
۶۲۸	۲	ملک	ملک
۶۲۹	۱۱	منزلحی	منزلجی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۳۴	۹	پارۂ	بارۂ
۶۳۵	۱	قدر	قدرَ
۶۳۵	۶	لوع	نوع
۶۳۵	۸	بہر	بہتر
۶۳۶	۱۳	خشی	خشتی
۶۳۷	۳	کمسر	کمستر
۶۳۸	۸	مسحد	مسجد
۶۳۸	۱۰	یل	قبل
۶۳۹	۱	مح	فتح
۶۴۰	۱۰	نیکنان	نیکتیان
۶۴۲	۲	امیاری	امیازی
۶۴۳	۱	کشد	کنند
۶۴۳	۱۳	مسردین	متردین
۶۴۴	۴	نمنواند	نمیتوانند
۶۴۴	۵	محال	مجال

صحه	سطر	غلط	صحیح
۶۰۰	۴	فرمان	فرمان
۶۰۰	۹	افندی	افندی
۶۰۰	۱۱	واودراول	ودراول
۶۰۲	۱	دنوی	دنیای
۶۰۳	۳	کیحا	کیخا
۶۰۴	۸	زرا	زررا
۶۰۵	۶	مهماندارودیکر	مهماندارودیکر
۶۰۶	۱	افندی	افندی
۶۰۶	۱۲	چسرای	چپرای
۶۰۹	۸	چسری	چپری
۶۰۹	۱۵	عمانی	عثمانی
۶۰۹	۱۵	نکرفتم	کرفتم
۶۱۰	۱	بغداد	بغداد
۶۱۰	۲	نه بغداد	به بغداد
۶۱۰	۱۲	اللن	الکن

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۶۱	۳	اسمث	انمث
۶۶۱	۱۶	منصف	متصف
۶۶۲	۱	کفار	کفتار
۶۶۲	۱۵	روزاز	روز
۶۶۳	۱۱	فرسخ	فرسنخ
۶۶۴	۲	میل	میل
۶۶۵	۱۴	نمودہ ایم	نمودیم
۶۶۷	۱	افراید	افزاید
۶۶۸	۱	چترخانہ	چترخانہ
۶۷۲	۵	السجہ	الیجہ
۶۷۲	۹	تاین	تالین
۶۷۲	۱۴	نیترند	بپزند
۶۷۳	۲	امسال	امثال
۶۷۴	۲	چتر	چتر
۶۷۴	۹	برف	برف

صحیح	غلط	سطر	صفحه
غای	عای	۱۳	۶۷۴
میکذرد	میکذارد	۱۴	۶۷۴
قیمت	قیمت	۵	۶۷۵
او بجای	وبجای	۱۵	۶۷۵
مسالکه	مسالکس	۱۳	۶۷۶
بسحیره	بحیره	۱۶	۶۷۶
منیع	میع	۱۱	۶۷۷
خانه	خاه	۹	۶۷۸
اکراد	اکزارغنه	۱۶	۶۷۸
بغی	لغی	۱	۶۷۹
کوهستان	کوستان	۱۴	۶۷۹
خالدبن ولید	خالدین والید	۳	۶۸۰
قلاوزراه	قلاوزراه	۱۰ و ۱۱	۶۸۰
سیرتست	سیرت	۱۳	۶۸۰
ارانغنه	ازانغنه	۷	۶۸۱

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۸۳	۱۶	اسها	اسپها
۶۸۴	۱۰	کشم	کشتم
۶۸۵	۵	بهم	هم
۶۸۵	۱۰	بدست	بدامت
۶۸۷	۳	ما	پا
۶۸۷	۶	آبادنی	آبادانی
۶۸۷	۹	درب	قرب
۶۸۸	۴	هزران	هزاران
۶۸۸	۷	درختی	درختی
۶۸۸	۴	هیمه	هیمه
۶۹۱	۳	همال	همال
۶۹۱	۱۵	برای در	برادر
۶۹۲	۱۶	فل	قبل
۶۹۴	۴	صمانی	عثمانی
۶۹۶	۴	بجهن	بجنین

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۹۶	۱۳	عان	غسان
۷۰۰	۴	بحسن	نحس
۷۰۰	۱۵	کوهسان	کوهستان
۷۰۱	۳	قبرانه	قبرانیه
۷۰۱	۴	صبا	عشا
۷۰۱	۹	سخنان	سختان
۷۰۱	۱۶	میبخشد	میبخشید
۷۰۲	۱۱	ابر	اثر
۷۰۲	۱۲	اروزی	وروزی
۷۰۴	۱	بش	پیش
۷۰۶	۱	اندارند	اندازنا
۷۰۶	۱۱	قضا	فضا
۷۰۷	۳	سانند	میکنند
۷۰۷	۶	صفهانش	صفاانش
۷۰۸	۸	صدفی	صدقی

صحه	سطر	غلط	صحیح
۷۰۸	۱	بنازه	بنازه
۷۰۸	۴	بقی	بقی
۷۰۸	۶	بکفر سخی	بکفر سخی
۷۰۸	۸	دیوار یست	دیوار یست
۷۰۸	۱۰	فاطر	قاطر
۷۰۸	۱۰	باهسام	باهتمام
۷۰۹	۹	خشها	خشتها
۷۱۰	۱۰	خاره	چاره
۷۱۱	۸	بحند	بحند
۷۱۲	۳	کرکشی	کشتی
۷۱۲	۱۰	الفات	التفات
۷۱۴	۷	نقش	نفس
۷۱۴	۱۰	سکسی	سکنی
۷۱۴	۱۲	مبعاق	متعلق
۷۱۵	۲	سهروردی	سهروری

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۱۵	۳	بموتات	بیوتات
۷۱۶	۴	فرانیه	قرانیه
۷۱۸	۱	کذا لسلطن	کذشتن
۷۱۸	۱۰	وجمام	وجله
۷۱۸	۱۵	لرفار	کرفار
۷۱۸	۹	برات	برات
۷۱۹	۶	اکه	که
۸۲۰	۷	چشم	جسم
۷۲۰	۱۲	فضاء	فضاء
۷۲۰	۱۳	بیان	ایدن
۷۲۱	۱	فرار	قرار
۷۲۱	۱۶	نیر	تیر
۷۲۲	۱۱	قاجا	قاجار
۷۲۳	۱۶	رسدم	رسیدم
۷۲۴	۶	بخیر	بجنر

صحه	سطر	غلط	صحیح
۷۲۶	۲	فراق	فراق
۷۲۷	۳	ایمن	ابن
۷۲۸	۱۲	ازیحو	ازبحو
۷۲۸	۱۳	سلمان	سلیمان
۷۲۹	۱	تیر	تبر
۷۲۹	۷	امدانی	آمدنی
۷۲۹	۱۱	اجبیات	اجنباب
۷۲۹	۱۶	کشه	کشته
۷۳۰	۱	بابله	باکه
۷۳۰	۲	برحم	بیرحم
۷۳۰	۱۳	سار	بسیار
۷۳۰	۱۵	تقریب	بتقریب
۷۳۱	۷	باصفها	باصفهان
۷۳۳	۴	سعود	صعود
۷۳۳	۱۲	نماید	نمایدا

[۲۸۹۰]

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۳۴	۸	وفت	وقت
۷۳۴	۱۵	آرداست	است
۷۳۵	۱	صمت	غنیمت
۷۳۸	۱۳	پرسی	پرستی
۷۳۹	۱۱	صخیم	ذخیم
۷۴۰	۶	آلقدر	آنقدر
۷۴۰	۸	عنکبوت	عنکبوت
۷۴۰	۱۱	نمه	نامه
۷۴۱۰	۹	یار	یاره
۴۱	۷	راه	ره
۷۴۱	۱۶	ساه	شه
۷۴۲	۸	نزه	بر
۷۴۲	۱۲	تاتیش	ثابتش
۷۴۳	۵	جشد	جشمت
۷۴۳	۱۶	لان	الان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۴۳	۲	منوالی	منولی
۷۴۴	۵	نرح	نرخ
۷۴۴	۱۰	کهنه	کشته
۷۴۴	۱۰	لان	الان
۷۴۵	۱۱	وصاف	واوصاف
۷۴۷	۸	آمیخته	آمیخته
۷۴۸	۳	بست	بسبب
۷۴۸	۱۰	بجوبی	بخوبی
۷۴۸	۱۴	آمدانی	آمدنی
۷۴۸		قیمسی	قیمتی
۷۴۹	۱۰	لست	صت
۷۵۰	۲	گری	گیری
۷۵۱	۱	مبارب	مبارک
۷۵۲	۵	بخود	بخود
۷۵۲	۵	بدبو	بدبو

صحه	سطر	غلط	صحیح
۷۵۴	۱۱	ناهمدراه	ناهمراه
۷۵۴	۱۴و۱۵	قدر تبر	قدر سر من
۷۵۵	۱۳	میرسم	میترسم
۷۵۵	۱۶	ثناب	نیاب
۷۵۶	۳	مسجرا	مسجد
۷۵۷	۱۱	وشب	شب
۷۵۷	۱۶	بنمود	ننمود
۷۶۱	۱۲	بس	پس
۷۶۲	۳	کسی	کشتی
۷۶۲	۱۳	عبات	عقب
۷۶۲	۱۵	سرازیر	سرکار
۷۶۳	۶	نیارد	پارد
۷۶۳	۸	شوق	سوق
۷۶۳	۹	شوق	سوق
۷۶۳	۱۰	مسوبنو	منسوب

	سطر	غلط	صحیح
۷۶۴	۴	بداست	بدست
۷۶۴	۶۵	دو	در
۷۶۵	۱	بحر	ببحر
۷۶۵	۱۳	ابجماعت	اجتماعت
۷۶۶	۱	صحیح	صحیحه
۷۶۶	۳	مکرات	مکروهات
۷۶۶	۸	بصره	ببصره
۷۶۷	۲	مسر	مستر
۷۶۷	۱۴	رافیضی	رافضی
۷۶۷		مسیر	مستر
۷۷۰	۳	قرابت	قرابت
۷۷۰	۶	گذاشت	گذشت
۷۷۰	۱۰	بنای	بنائی
۷۷۱	۹	برباد	پرباد
۷۷۱	۱۵	بجزین	بجزاین

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷۷۰	۲	مر	نمر
۷۷۲	۸	مبری	مہتری
۷۷۳	۱۳	طمع	طمعی
۷۷۴	۶	بمان	بیان
۷۷۷	۱۴	مصمون	مضمون
۷۷۹	۱۲	سشں	مشں
۷۷۹	۱۴	صراویان	بصراویان
۷۸۰	۱۶	وندختہ	واندا ختہ
۷۸۱	۱	بصرہ	بصر
۷۸۱	۱	کمنند	کر
۷۸۱	۹	اعتان	[illegible]ان
۷۸۱	۷	طالبان	طالبا
۷۸۱	۱۵	ثنانیکہ	ینکہ
۷۸۳	۱۰	عتدالی	اعتدالی
۷۸۳	۱۳	اوراز	اوراز

٧٨٤	٤	وتر	اثر
٧٨٤	٥	فيهما	فيهما
٧٨٤	٥	مرمان	مردان
٧٨٥	١٢	مستر	بمسـ١٥٥٢٢
٧٨٩	٤	باجود	باوجود
٧٩١	٥	فا	فاسد
٧٩١	١٢	بصريان	بيصريان
٧٩٣	٥	حطيم	حظيم
٧٩٥	١٣	سجه	بجر
٧٩٩		دشي	دشتي

00047068

Digitized with financial assistance from the
Government of Maharashtra
on 02 January, 2016